

جلد هشتم

روضات الحیات

فی حوال العلماء ولساوا

بکاموشا و نشانیان علمی از صدر امام زمان (عج)

تالیف علامه محقق آیت الله العظمی میرزا محمد باقر خراسانی

المطبع: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیقات و توضیحات

آقای حاج شیخ محمد باقر خراسانی

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیة

تهران خیابان د خرد او بودجهری تلفن ۵۲۱۹۶۶

جلد هشتم

روضات الجنات

فی احوال العلماء ولساداء



بگامشاید و نشاندن اسلام از ساداتنا آصف
زندگی با پیرانشندان امی از صدر امام زمان

تألیف علامه محقق آیت الله العظمی میرسید محمد باقر خوانساری آملی ب

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، قلم: دانشمند محقق

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ و عکسبرداری از این نسخه محفوظ است

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران- خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهری) تلفن ۵۲۱۹۶۶-۵۳۵۳۳۸

129182

اللهم سهل و تمم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اكرمنا مدارج الرجال والصلوة على محمد وآله
الى يوم المال واعرنا بالبرائة من اعدائهم في كل حال من الاحوال
من المقام والمقال .

و بعد مجلد حاضر هشتمين مجلد ترجمه كتاب روضات الجنات
است و باين مجلد به خواست حضرت پروردگار و توجهات حضرت
بقيه الله مجلد چهارم كتاب مزبور به پايان ميرسد اميد است به
كرم حضرت حق همانطور كه اين ناتوان را به ترجمه قسمتهای پيشين
آن توفيق داد براي اين بخش نيز موفق بدارد انه نعم الموفق
والمعين .

روز سه شنبه غره ذيقعدة الحرام ۱۳۹۳ هجری و انا الحقير

محمد باقر ساعدي ابن الحسين المشهدي دام عمره .

(۱) سیدالدین محمود بن علی بن حسن حمصی رازی .

حمصی در فن اصول و کلام دانشمند بنام عصر خود بوده و مردم بوثوق و پرهیزکاری او کمال اطمینان را داشتند .

حمصی آثاری دارد از جمله التعلیق الکبیر العراقی ، المصادر در اصول فقه ، التبیین والتنقیح فی التحسین والتقیح ، بدایه الهدایه در نقض الموجز نجیب ابوالمکارم .
منتجب الدین قمی مینویسد چندین سال بمجلس او حضور می یافتم و اکثر آثار او را که دیگران نزد او میخواندند استماع میکردم .

مؤلف امل مینویسد شهید ثانی بتوسط شاگردان او از حمصی روایت میکرده شیخ حسن صاحب معالم اشعار زیر را بخط شهید از او نقل کرده .

قد كنت ابکی و داری منک دانیه فحق لی ذاک ان شطت بک الدار

ابکی لذکرک سر اثم اعلنه فلی بکا ان اعلان و اسرار

با آنکه خانم کنار خانه تو بود در فرقتت میگریستم بدیهی است اگر خانم از تو دور باشد بدون شک باید بگویم در آغاز کار در پنهانی میگریستم اکنون باید آشکارا گریه کنم بنابراین در مفارقت تو دو گونه گریه آشار و نهان دارم محدث نیشابوری می نویسد محمود بن علی بن حسن سیدالدین زلزلی (گمان میکنم زلزلی تصحیف رازی باشد چنانچه در بعضی اجازات او را رازی گفته اند)

از ثقات مشایخ و در فن کلام و اصول ، علامه ی روزگار خود بوده و دانشمندی پرهیزگار است .

آثاری دارد از جمله التعلیق الکبیر والتعلیق الصغیر والمنقذهن التقلید والمرشد الی التوحید که بنام تعلیق عراقی مشهور است .

محدث نامبرده پس از این مینویسد ابن ادریس ویرا تضعیف کرده و او را به اشتباه ستوده تا آنجا که گفته آثارش قابل اعتماد نمیباشند .

شیخ منتجب الدین و ورام بن ابی فراس از او روایت کرده اند .

مؤلف گوید از کتاب ابن ادریس تضعیف نامبرده استفاده نمیشود بلکه بنا به اظهار

بعضی او از ابن ادریس و آثارش نکوهش نموده (۱) .

(۱) منتجب الدین در ذیل ابن ادریس مینوسید و قال شیخنا سیدالدین محمود

الحمصی رفع الله درجته هو مخلط لایعتهد علی تصنیفه .

بلکہ بطوریکہ در شرح حال ابن ادریس نوشتیم منتجب الدین اظہار داشته سدید الدین وی را باشتباه نسبت داده و آثارش را غیر قابل اعتماد قلمداد نموده نہ آنکہ ابن ادریس چنین اظہاری کرده باشد و من خود ہسکی سرائر را از آغاز تا انجام آن مورد دقت قرار داده جائی بہ تضعیف و نکوہش از او برنخوردم و بطوریکہ از قرائن استفادہ میشود .

ابن ادریس با حمصی کمال صداقت و دستی را داشته و ابن ادریس مردی نبودہ کہ از حمصی عیبجوئی و نکوہش کند .

زیرا در باب نوادر از کتاب قضاء مینویسد محمد بن مسلم گفتہ از حضرت باقر (ع) شنیدم میفرمود حضرت امیرالمؤمنین (ع) در داوریہای خود دستور دادہ تا حبیس و مواریث را مردود دارند .

نامبرده ذیل حدیث مزبور مینویسد موقعی شیخ ما محمود بن علی بن حسن حمصی رازی معنی حدیث مزبور را پرسید ؟ در پاسخ گفتم حبیس ، ملکی است کہ برخی از آدمیان بر بعض دیگر حبس میکنند کہ تا حبس زندہ است آن ملک بہ حبس باقی است و هنگامیکہ حبس مرد ملک محبوس در اختیار ورثہی حبس در می آید و بہ زیان محبوس علیہ از حبس بیرون میروند حضرت امیر (ع) دستور دادہ تا ملک محبوس در دستانتفاع ورثہ درآید زیرا ملک مورث آنہا بودہ ، لیکن ہرگاہ حبیس محبوس برکعبہ و مساجد و امثال اینہا از مواضع عبادی باشد بملک مورث باز نمیکردد و قانون ارث دو آنہا مداخلہای نخواہد داشت زیرا بمجردیکہ مالک ملک خود را بر مواضع مزبورہ حبس کرد اصحاب ما بدون خلاف آنرا از ملکیت مالک خارج میدانند .

حمصی از بیانی کہ کردم بشگفت آمد و اظہار داشت تو در بدست آوردن مقصود حدیث و غرض از آن کمال مہارت و اطلاع را داری .

ابن ادریس پس از این افزودہ حمصی دانشمند با انصافی بودہ و از ہر موضوعی کہ بی خبر بود ادعای اطلاع و فہم نمیکرد و باید بگویم براستی اخلاقی را دراو مشاہدہ کردم کہ مانند آنرا در دیگران کمتر سراغ دارم زیرا او در برابر حقیقت کاملاً مطیع بود و هیچگاہ عادت بگفتگو و مجادلہ نکردہ و موضوع حق را از ہر کسیکہ استماع میکرد در برابر آن تسلیم بود خدا ما و او را برای بدست آوردن خشنودیہا و فرمانبرداری از حضرتش توفیق دہاد .

ابن ادریس در کتاب مزبور در مسئلہ میراث مجوس انگاہ کہ حدیث سکونی و توجہ شیخ طوسی را دربارہ ان ایراد کردہ مینویسد شیخ ما محمود حمصی رہ در کتاب المصادر کہ در اصول الفقہ تالیف کردہ اظہار نظر شیخ طوسی را از کتاب عدہ کہ مفصلاً در اثبات خبر

واحد ظنی بحث کرده ایراد نموده و گفته است اگر در مقام ایراد گفته شود چگونه برای نهمه اخبار که حداکثر روایتشان چنین و چنانند توجه پیدا میکنید و حال آنکه شرط خبر واحد و عمل بدان آنستکه را وی آن عادل باشد در پاسخ گفته ما همگی اخبار آحاد را جائز العمل نمیدانیم بلکه برای عمل بدانها شرائطی را تصویب میکنیم و ضمناً افرادی را که نام بردید و پاسخ از وجود آنها میتوان داد یکی آنکه نامبردگان هرگاه مردمی موثق باشند عمل بروایت آنها جایز است الخ.

پس از این حمصی اعتراض کرده و گوید پاسخ مزبور با مرامی که خود داشته که هرگاه خبر از غیر طریق مخالفان برسد، سازگار نمیشود و اگر در مقام پوزش بگویند نامبردگان اگر چه در اعتقاد خطاکارند لیکن در نقل موثقاند باید بگوئیم همین دلیل در محل دیگر نیز خواهد بود بنابراین هرگاه قرار باشد بخبر موثقان از فطحیه عمل کرد باید به خبر موثقان مجبره و مشبهه و دیگران عمل نموده و موقعیت مناسبی برای استثنای یکی از این دو دسته باقی نخواهد ماند و در نتیجه باید فرق و تمیزی میان اصحاب ما و فرقه‌های مختلف دیگر در روایت و نقل باقی نماند و مستلزم آنستکه شیخ در عمل به اخبار آحاد از مرام مخالفان پیروی کرده باشد.

ابن ادریس در پایان مینویسد تا بدینجا اعتراض حمصی بر شیخ ما ابو جعفر به آخر رسید و چه نیکو استدلال و اعتراضی است بر معظم له انتهى.

مؤلف گوید از اینکه در هر دو موضع ابن ادریس از حمصی تعبیر به شیخنا نموده هویدا است ابن ادریس از او اجازه داشته یا برخی از مطالب علمی و فنی را از او فرا گرفته باشد.

از جمله کسانی که از حمصی روایت کرده و غالب اجازات وی بتوسط او بوده.

شیخ برهان‌الدین محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی مشهور به **شیخ طوسی** الری است وی استاد قرائتی خواجه نصیر طوسی است.

مؤلف گوید تا بحال به استاد قرائتی حمصی دست پیدا نکردم آری شاگردش منتجب الدین قمی در فهرست مینویسد موفق‌الدین حسین بن فتح واعظ بکرآبادی کرگانی. فقیهی مورد اطمینان و از نیکوکاران عصر خود بشمار است بکرآبادی از شاگردان شیخ ابوعلی طوسی بوده و شیخ امام سدیدالدین محمود حمصی فنون فقهیه را از او فرا گرفته و در ذیل:

سید تاج‌الدین منتهی بن مرتضی حسینی مرعشی مینویسد نامبرده فاضلی برجسته و

در فنون مناظرہ مهارت داشت و از علم کلام و مسائل آن برخوردار بود و شیخ امام سدید الدین حمصی با او گفتگو و مناظرہ میکرد .

مؤلف گوید بطوریکہ می دانیم حمصی از دانشورانی است کہ تصرفات و تحقیقات عالمانہ منحصر بفرد داشت و در روزگار خود شناور مہری بود کہ در دریای علم و دانش با کمال استادی بشناوری میپرداخت و ایرادات بجا و بموقع از نویسندگان و مؤلفان مینمود مؤید این معنی اظہار نظریست کہ شہید ثانی در درایہ نموده و مینویسد پس از شیخ طوسی اصولاً بہ شہرتی کہ مورد گفتگو قرار گرفتہ و متاخران بدان متوجہاند توجہی نخواہد شد زیرا حداکثر فقہائیکہ پس از شیخ بوجود آمدہاند براثر اعتقاد و خوشگمانی کہ ہوی داشتند از فتوای او پیروی میکردند و شیخ فاضل محقق سدیدالدین محمود حمصی و سیدرضی الدین بن طاوس و کروی از دانشوران بدین حقیقت گواہند .

سیدبن طاوس در کتاب البہجہ لثمرہ المہجہ مینویسد جد نیکوکارم ورام بن ابی فراس قدہ نقل کردہ است حمصی اظہار میداشتہ درحقیقت پس از شیخ طوسی قدہ در میان امامیہ مفتی محقق کہ شخصاً در فنون فتوایی خود مستقل باشد وجود نداشته بلکہ ہمگان فتاوی شیخ را حکایت و نقل میکردند .

سید پس از نقل مزبور اظہار داشتہ اکنون با توجہ بہ بیان مزبور ثابت میشود کہ فتوا و سئوالاتی کہ پاسخ دادہ میشوند منحصر بہ نگہداشت فتاوا و گفتار دانشمندان پیشین است انتہی .

مؤلف گوید تا بحال نتوانستم بدست آورم چرا کتاب مشہور حمصی کہ بنام التعلیق العراقی موسوم گردیدہ بدین نام خوانندہ شدہ آری یکی از دانشمندان عامہ کہ بنام و نسب زیر معروف است (۱) .

رکن الدین ابوالفضل بن محمد عراقی قزوینی طاوسی کہ از نوادگان و منتسبان طاوس یمانی است تعلیقی داشتہ و حمصی تعلیقی برآن نوشتہ و بدان نام شہرت یافتہ چنانچہ ابن خلکان مینویسد نامبردہ سہ تعلیق مختصر و متوسط و مبسوط در علم خلاف داشتہ و در مدرسہ ہمدانی تدریس میکردہ و شاگردان از شہرہای دور و نزدیک بمنظور فراگرفتن علوم بہ نزد وی می آمدہ و تعلیقات او را یادداشت میکردہ و تقریرات او را مینگاشتند و حاجب

(۱) موضوع مزبور مورد پسند مؤلف مستدرک قرار نگرفتہ و اظہار داشتہ کتاب مزبور را مدتها پیش نزد یکی از علما دیدہ ام .

جمال‌الدین مدرسه حاجبیه همدان را برای او بنیان کرد و طاوسی در جمادی‌الآخری سال ۶۰۰ هجری در همدان وفات یافت انتهی .

و از آنجا که عراقی نامبرده در روزگار حمصی میزیسته ممکن است تعلیق وی تعلیق بر تعلیق عراقی باشد و لفظ تعلیق بر اثر کثرت استعمال و رعایت اختصار حذف شده باشد علاوه بر این در آنروزگار معمولاً هر کتابی را که در فنون حکمت و کلام تالیف میکردند بنام تعلیق مینامیدند چنانچه تعلیقات فارابی که عناوین کتابش را به تعلیق تعلیق معنون ساخته بنام تعلیقات شهرت دارد با آنکه کتاب مستقلی است و حاشیه نمیباشد .

شیخ جمال‌الدین علی بن محمود حمصی رازی .

ریاض‌العلماء عنوان ویژه‌ای برای او تشکیل داده و مینویسد حمصی فاضلی دانشمند و متکلمی کامل بود کتاب مشکوه‌الیقین در اصول‌الدین از آثار اوست و برخی آنرا از آثار پدرش سدیدالدین محمود استاد شیخ منتجب‌الدین و مؤلف التعلیق‌العراقی در کلام دانسته انتهی .

مؤلف گوید در یکی از سفینه‌های معتبر مینویسد از جمله حکایاتی که برای جمال‌الدین حمصی اتفاق افتاده آنستکه وی گفته آنگاه که در ری به تحصیل مشغول بودم در روءیا دیدم برهان زیر را برای نفی اتحاد باری که حلولیها و وحدت وجودیها بدان معتقدند اقامه میکردم و میگفتم با آنکه ممکنات متعدداند هرگاه وجود باریتعالی عین وجود آفریدگانش باشد مستلزم آنستکه ذات اقدس او قابل تقسیم باشد و در اینصورت یا باید هر یک از اجزاء خدا خدای مستقلی باشد در اینموقع تعدد الهه بوده و اعتقاد باینموضوع کفر و شرک است و یا اجزاء مزبور خدا نیستند و الهیت او متوقف به اجتماع اجزاست و اجتماع اجزاء نیازمند بجامع و مؤلف است و اینک اگر خدا جامع اجزاء خود باشد ناچار باید پیش از آنکه خدا بشود خدا بوده و تصور اینمعنی برخلاف عقل است و یا جامع اجزاء او شخص دیگری غیر از خداست و اندیشه اینموضوع متوقف بر آنستکه خدا در الهیت خود ب دیگری نیازمند باشد و در عین حالیکه واجب است ممکن بوده و این موضوع نیز برخلافست و اینک که اعتقاد به اتحاد مستلزم یکی از محظورات فوقست اتحاد محال بوده و مطلوب ما نیز بطلان اتحاد است .

مؤلف گوید اکنون باید تحقیقی درباره شهرت نامبرده که او و فرزندش بدان مشهوراند نمود و من در هیچیک از کتابهای اجازه و تذکره‌های احوال دانشمندان و راویان به حقیقت نسبت حمصی دست پیدا نکرده‌ام آری عموماً کلمه حمصی را از ریشه حمص بکسر حاء و میم

و تشدید میدانند و حمص نام نخود است و ممکن است یکی از پدران یا نیای او نخود فروش یا باصطلاح نخود بریز بوده بدیہی است شہرت عمومی صحت نسبتی را ثابت نمیکند و نمیتوان انرا دلیل بر درستی آن نسبت قرار داد چنانچہ عدہای از نویسندگان عالی مقام کلمہی مزبور را بکسر حاء و سکون و تخفیف صاد ضبط کرده و آنرا منسوب بشہر حمص برابر شہر حما کہ ہر دو از شہرہای شام و از جملہ شہرہای آباد آن کشورند دانستہ .

مؤلف تلخیص الاثار مینویسد در این شہر مار و عقرب فراوانست و ہموارہ مردم آنجا آزار این حیوانات زہرآگین متاذیاند و ہرگاہ جامہ ہاشان را با آب نخود بشویند تا ہنگامی کہ جامہ را با اب دیگر نشستہ باشند همچنان از گزند مار و عقرب در امانند و مردم آنجا افرادی سادہ لوح و کند ذہن میباشند .

لیکن باید گفت سدیدالدین ایرانی است و ما در هیچیک از تاریخہای سنی و شیعہ عرب ندیدہ ایم کہ ویرا در ردیف اعلام تازی نام بردہ باشد و ہرگاہ نام بردہ عربی زبان بود باید او را در شمارش تازیان قلمداد کنند و در مقام ذکر نسب و یادآوری از شہرت او برآزی کہ منسوب بہ ری است اکتفا ننمایند بنابراین باید گفت آنها کہ ویرا از مردم حمص دانستہاند اشتباہ کردہاند .

و نیز آنها کہ ویرا بہ صفت متکلم تنہا موصوف داشتہاند و گفتہاند محمود بن علی متکلم رازی معاصر با فخرالدین رازی است اشتباہی است کہ از ناحیہی مؤلف قاموس برای آنها ایجاد شدہ یعنی ضبط قاموس را بدرستی نفہمیدہاند .

زیرا او در مادہ حمض یا حاء مضموم و میم مشدد و ضاد معجمہ مضمومہ بمناسبت موارد استعمال آن مینویسد محمود بن علی حمضی باد و ضمہ و ضاد معجمہ متکلم و شیخ فخر رازی است .

مؤلف در پایان مینویسد اینگونہ تحقیق منحصر بانیکتاب و قابل توجہ است و ما ذیل احوال شیخ عبد علی بن ملامحمود جاپلقی و بمناسبت نام پدرش اشخاصی را کہ بنام محمود شہرت داشتہاند ایراد کردہ ایم .

(۲) سید مرتضی بن داعی بن قاسم حسنی .

مؤلف امل بنقل از منتجب الدین مینویسد سید را دیدہ و اورا محدثی دانشمند یافتم و کتبی را از حضورش بہرہ ور گردیدم و او روایت ہمگی آثار عبدالرحمن مفید نیشابوری را بمن اجازہ داد .

مؤلف گوید معظم لہ سید مرتضی بن داعی رازی ملقب بہ صفی الدین و مؤلف تبصرہ

العوام در تفصیل مذاهب و آراء مختلف .

حداکثر نامبرده را همراه با برادرش سید مجتبی که او نیز یکی از مشایخ شیخ منتجب الدین قمی بوده نام میبرند و هر دو برادر از شیخ طوسی و بوسیله عبدالرحمن مفید نیشابوری از سید مرتضی و سیدرضی روایت میکنند .

مؤلف گوید سیدمجتبی رازی مزبور غیراز :

سیدابوهاشم مجتبی بن حمزه حسنی ملقب به مجدالدین است سید نامبرده از فضلا و ثقات محدثان بوده و از شیخ طوسی روایت میکرده و منتجب الدین برای او عنوان علیحده ای قرار داده .

و چنانچه میدانیم سیدمرتضی داعی غیراز سید مرتضی علم الهدی سابق الذکر است زیرا نام سید بطوریکه در شرح حالش ایراد شده علی است .

از مؤلف مقام الفضل می پرسند آیا عزالی در آخر عمرش مستبصر شد یا نه؟ و اینکه میگویند که امام ابوحامد عزالی در راه مکه ی معظمه با سید مرتضی مناظره کرد و بآن سبب شیعه شد و این شعر را گفت :

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت پیره گبری را مسلمان کرد و رفت

و بعد از آن ، کتاب سرالعالمین را نوشت آیا اصلی دارد یا نه؟

وی در پاسخ نوشت و اما ملاقات عزالی با سیدمرتضی علم الهدی (مانند استبصارش) بی اصلست هرچند که بعضی از فضلا گفته اند زیرا که وفات سید در سنه چهار صد و سی و شش بود و ولادت ابوحامد در سنه چهارصد و پنجاه تا آنجا که گفته و محتملست که مراد از سید مرتضی رازی صاحب تبصره العوام باشد لیکن حکم بآن موقوفست بر موافقت تاریخ عصر او و الحال بخاطر ندارم انتهى .

مؤلف گوید از طبقه سید رازی بدست میآید هم زمان با عزالی بوده و پس از این دلیل احوال عزالی بتاریخ وی اشاره خواهیم کرد و ممکن است حکایت مزبور آنگاه اتفاق افتاده که عزالی دست از ریاست برداشته و بانزوا گرائیده و بقانون سالکان طریق به سیر آفاق پرداخته .

مؤلف گوید عده ای از پیشینیان بنام سید مرتضی شهرت داشته اند از جمله :

سیدابوالحسن مرتضی ذوالمجدین فرزند سید ابوالقاسم علی بن ابی الفضل محمد

حسینی دیباجی .

نامبرده در روزگار خود نفیب علویها و از بزرگان سادات عراق و نامداران اشراف

علما و در فنون معمولہ استاد بود .

از فہرست منتجب الدین بدست میآید نامبرده در سفر حج از شیخ طوسی استفادہ کردہ و مراتبی از علوم را از معظم لہ فرا گرفتہ .

سید جمال الدین مرتضی بن حمزہ بن ابی الحسین موسوی .

منتجب الدین مینویسد نامبرده دانشمندی واعظ بود .

سید مرتضی بن حسین بن احمد علوی حسینی شجری .

نامبرده مینویسد وی سیدی زاهد و فاضلی عادل بود .

سید علاء الدین مرتضی بن محمد حسنی .

ہمو مینویسد نامبرده فقیہی فاضل بودہ .

سید کمال الدین مرتضی بن منتهی فرزند حسین بن علی مرعشی نامبرده استاد

منتجب الدین و مؤلف شرح ذریعہ و تعلیق کبیر است .

سید علم الدین علی بن عبدالحمید بن فخار بن معد موسوی معروف بمرتضی .

منتجب الدین نوشتہ وی فقیہی محدث بودہ بیشتر اوقات بتوسط پدرش از جدش از

ابن ادريس مؤلف سرائر روایت میکرده .

و شهید اول بتوسط سیدین معد سابق الذکر از وی روایت نموده .

سید مجتبی بن داعی برادر سید مرتضی بن داعی .

مؤلف لؤلؤءہ نوشتہ سید مجتبی از مشایخ سید فضل اللہ راوندی بودہ واو و برادرش

سید ابوتراب مرتضی بن داعی از دانشمندان شایستہ و محدثان عصر بودہ اند و از شیخ

طوسی و سید مرتضی علم الہدی روایت میکرده و شیخ منتجب الدین از ہردو روایت مینمودہ .

مؤلف گوید سید مرتضی بن داعی از شیخ جعفر بن محمد دوریستی سابق الذکر روایت

میکرده و سند روایتی او بہ شیخ صدوق مؤلف من لایحضر منتهی میشود .

سید مرتضی طباطبائی در میان متاخران نام سید مرتضی بطور عموم منحصر بنامبرده

است کہ پدر علامہ بحر العلوم آتی الذکر میباشد .

نامبرده دانشمندی پرهیزکار و شایستہای نیکوکار بود .

مؤلف منتهی المقال اظہار داشتہ فرزند بحر العلوم در آغاز کار مراتب علمی را از او

فرا گرفتہ .

شیخ مرتضی انصاری و نیز در میان متاخران از سلسلہی غیر سادات این نام منحصر

است بہ شیخ مرتضی بن محمد امین دزفولی نجفی مشہور بہ انصاری کہ از فقہاء متبحرو

صاحب نظر و مؤسسان اصول بوده کتاب فرائد در مسائل چهارگانه اصول و مقاصد عمده ادله‌ی عقلیه و کتاب متاجر که مانند آن در کتابهای استدلالیه تالیف نشده و امثال اینها از رساله‌ها و تعلیقات دیگر از آثار اوست .

پیش از این ذیل احوال استادش محقق نراقی بپاره‌ای از خصوصیات و تاریخ وفاتش اشاره کردیم .

(۳) سید امیر مصطفی بن حسین حسینی تفریشی مؤلف نقدالرجال سید از بزرگان شاگردان ملاعبدالله شوشتری و معاصر با میرزا محمد رجالی استرآبادی بوده . کتاب نقدالرجالش از بهترین و جامعترین کتابی است که در فن رجال تدوین شده و از همه‌گونه تحقیقات و تدقیقات برخوردار است و کمال لطف سلیقه را در آن بکار برده . تا بحال بشرح حال ویژه‌ی او که در کتابهای تراجم تدوین شده باشد دست نیافتم تنها در امل‌الامل بشرح حال او پرداخته و مینویسد .

سیدجلیل مصطفی بن حسین تفریشی عالمی محقق و ثقه‌ای فاضل بود کتاب رجال از آثار اوست و از ملاعبدالله شوشتری و شیخ عبد‌العالی بن عبدالعالی عاملی روایت می‌کرده و از اعلام متاخر از شیخ طوسی بجز اندکی نام نبرده انتهای . مؤلف گوید برخلاف انتظار متاخران از علما را بیشتر از کتابهای رجال دیگر نامبرده و از قرائن پیداست بخلاف سایر رجالیها تصمیم داشته نام متاخران از علما را در کتاب خود متذکر شود .

و تا بحال بروایت علما از او دست نیافته‌ام .

می‌پندارم میرمبرور از عموزادگان سید فیض‌الله تفریشی فقیه متکلم رجالی سابق الذکر بوده باشد و ممکن است نامبرده در فن رجال و امثال آن استاد میرمبرور باشد . و در اینکه میرمبرور در فن رجال بر دیگران پیشقدمست قولیست که جمله‌ی برآیند و همگی به کمال وثاقت و عدالت و نهایت ضبط و جلالت او اعتراف داشته و مؤید همه‌ی نظرات مزبور آنستکه وی تحت نظر ملاعبدالله شوشتری مقدس‌نامی سابق الذکر تربیت شده .

(۴) شیخ مفلح بن حسین صیمری فاضلی علامه و فقیه بود .

امل‌الامل مینویسد صیمری آثاری دارد از جمله شرح شرایع و شرح موجز و مختصرالصحاح و منتخب‌الخلافا و رساله جواهرالکلمات در عقود و ایقاعات از این رساله استفاده میشود نامبرده مردی فاضل و دانشمند و محتاط بوده .

صیمری معاصر با شیخ علی بن عبدالعالی کرکی است .

مؤلف گوید نامبرده از شاگردان ابن فهد حلی مؤلف الموجز والمهذب وعده الداعی است و از او هم اجازه داشته .

سید حسین کرکی در اجازه‌ی خود بمناسبت طریقه دوم از طرق دوازده‌گانه‌ایکه منتهی به کتب اصحاب نموده مینویسد همگی آثار سلف را بطریق قرائت و اجازه از سید محققان و سند مدققان وارث علمهای پیمبران سید حسین بن سید حسن حسینی موسوی یعنی امیرسید حسین قزوینی دخترزاده شیخ علی محقق ثانی از عده‌ای از مشایخ نقل می‌کنیم از جمله شیخ یحیی بن حسین عشره بحرانی از شیخ فقیه شیخ حسین از پدرش فقیه نبیه شیخ مفلح صیمری شارح ترددات شرایع و شارح کتاب الموجز ابن فهد و امثال اینها از آثار دیگر از ابن فهد بطرقی که داشته .

بنابراین صیمری در طبقه شیخ علی بن هلال جزائری است که محقق کرکی از وی روایت می‌کرده و او نیز از شاگردان ابن فهد بوده .

از آثار صیمری که من دیده‌ام کتابی است بنام التنبیه علی غرائب من لایحضره الفقیه در این کتاب فتوای برخلاف اجماع و مسائل متروکه‌ایکه متاخران و فقها بدانها توجهی نداشته ایراد کرده و مطالب مهم و چشمگیری در آن تدوین نموده که انسان فقیه از آنها کاملاً برخوردار میشود .

صیمر بر وزن حیدر بفتح میم و یا بضم آن بنا باظهار قاموس اللغه نام شهریست واقع در میان خوزستان اهواز و شهرهای جبل که واقع در میان آذربایجان و عراق عربند و یا شهریست واقع در میان خوزستان و شیراز و شهرهای دیلم و حاکم‌نشین آنها اصفهانست .

از رجال ابن داود نقل شده صیمر بفتح میم شهریست از سرزمین مهرگان در پنج منزلی دینور و شهریست در بصره در کنار دهانه نهر معقل ممکن است نامبرده چندی را در حله یا برخی از شهرهای بحرین میزیسته و در این دو محل در آنروزگار حوزه علمیه شیعه اداره میشده و دانشمندان شیعه از اطراف بدانجا توجه میکردند .

شیخ حسین فرزند شیخ مفلح که در اجازه سید حسین کرکی نامبرده شد از دانشمندان عصر خود بوده و مؤلف ریاض مینویسد وی فاضلی عالم و محدثی پارسا بود قرآن کریم بسیار تلاوت میکرد و بروزه و نماز و حج بیت‌الله توجه خاصی داشت اخلاقی پسندیده و از مراتب علمی کاملاً برخوردار بود کتابی کبیر در مناسک حج که مشتمل بر فوائد بسیار است تالیف نموده و رسائل دیگری نیز تدوین کرده و در سن هشتاد و اندی سال ۹۳۳ هجری وفات یافت .

مؤلف مشایخ الشیعه مینویسد شیخ فاضل نصیرالحق والمله والدین حسین بن مفلح صیمری در فنون متعدده استاد و دانشمند کریمی بود کتاب منسک کبیر که همراه با فوائد بسیاری است از آثار اوست مدت سی سال با او همراه و همراز بودم و همواره از کمالات او مستفید میگردید اخلاقی پسندیده و صبری جمیل داشت هیچگاه لغزشی از او مشاهده نکردم و مرتکب گناهان صغیره و کبیره نمیشد و از همهگونه شایستگیها برخوردار بود و هر شب جمعه و دوشنبه ختم قرآن میکرد و نوافل شبانه روزی را بموقع خود میخواند بسیار روزه میگرفت و چندین بار به حج بیتالله مشرف شد و در سن هشتاد و اندی در آغاز محرم سال ۹۳۳ در سلماباد یکی از قراء بحرین درگذشت .

بطوریکه از فوائدالرجالیه علامه بحرالعلوم استفاده میشود از آثار او محاسن الکلمات فی معرفه النیات است اینکتاب از بهترین آثار اوست و بسیاری از فوائدی را که پدرش در شرح موجز و شرایع ایراد کرده در آن آورده است .

(۵) شیخ مقداد ابو عبدالله بن عبدالله بن محمد بن حسین بن محمد سیوری حلی اسدی .

امل الامل مینویسد سیوری عالمی فاضل و متکلمی محقق و مدقق بود آثاری داشت از قبیل شرح نهجالمسترشدین در اصول الدین و کنزالعرفان در فقه قرآن والتنقیح الرابع در شرح مختصر شرایع و شرح باب حادی عشر و شرح مبادی الاصول و امثال اینها . سیوری از شهید اول روایت میکند و سال ۷۹۲ هجری از شرح نهجالمسترشدین آسوده شده انتهی .

مؤلف گوید از آثار او شرح فصول خواجه نصیر طوسی و کتاب مهج السداد در شرح واجب الاعتقاد علامه حلی است .

شیخ مقداد همان دانشمندیست که متاخران از فقهاء او را بنام فاضل سیوری میشناسند و از کتاب آیات الاحکامش بسیار نقل میکنند در بعضی از مدارک مقداد را به عنوان شهید ستوده اند ممکن است بدانجهت بوده که در حیات و ممات مجاور آستان قدس علوی (ع) بوده است .

عبدالله بن شیخ شرفالدین ابی عبدالله المقداد بن عبدالله حلی سیوری اسدی مشهدی نجفی .

مؤلف ریاض اظهار داشته نامبرده فرزند شیخ مقداد است و نامبرده کتاب اربعین را بخاطر او تالیف کرده .

شیخ زین الدین علی بن حسن بن عللا .

مؤلف ریاض نوشتہ نامبرده شاگرد فاضل مقداد است و در دوم جمادی الاخره سال ۸۲۲ هجری از طرف وی با جازہ مفتخر شدہ .

و در ذیل احوال علی بن ہلال مینویسد نامبرده بسند عالی از شیخ مقداد سیوری روایت میکنند .

مؤلف لؤلؤءہ می نویسد شیخ مقداد از مشایخ محمد بن شجاع قطانست و قطان دانشمندی است کہ محمد بن مؤذن جزینی بواسطہ سیدحسن بن دقماق حسینی از وی روایت می نموده (۱) پس از این عبارت امل الامل کہ ترجمہ شد متعرض گردیدہ و می نویسد بطوریکہ برخی از مشایخ معاصر اظهار داشته الفیہ شہید را شرح کردہ و از آثار اوست تجوید البراعہ در شرح تجرید البلاغہ در علم معانی و بیان و کتاب نضد القواعد کتابیست کہ در نوع خود تازہ است این کتاب را بمنظور ترتیب قواعد شہید تدوین نمودہ و آنرا بہ ترتیب ابواب فقہ و اصول منظم ساختہ و چیزی بآن نیفزودہ تنها در بحث قسمت ترسیمی بوجود آوردہ و جدولی تنظیم کردہ و در آغاز آن مینویسد پس از آنکہ کتابہائی در فنون کلام تدوین کردم و بژہ اللوامع الالہیہ فی المباحث الکلامیہ را تصنیف نمودم تصمیم گرفتم تا کتابی در مسائل فقہیہ و مباحث فروعیہ تالیف نمایم و شیخ ما شہید اول کتابی بنام قواعد نگاشته و در این کتاب قواعد استنتاج منقول از معقول و فروع از اصول را ایراد کردہ بود و از آنجا کہ ترتیب مناسبی را در آن بکار نبرده بود تا نیازمندان بسادگی بتوانند از آن بہرہ ور گردند عزیزمت برآن گماشتم تا همانرا بطرز جالبی مرتب بسازم و مشکلات آنرا تشریح و توضیح نمایم و آنرا نضد القواعد الفقہیہ علی مذهب الامامیہ نامیدم و از خدا در اتمام آن توفیق می خواهم و در این امر مهم با توکل مینمایم .

مؤلف گوید کتاب لوامع نامبرده اش از بہترین کتابی است کہ در فن کلام تدوین شدہ زیرا طرز جالبی در آن بکار بردہ و نظم و بیژہ در آن رعایت کردہ و مشتمل بر چہار ہزار بیت بودہ و چنان مطالب لازم را در آن بوجود آوردہ کہ جای تاسفی برای کسی باقی نگذارده کہ بگوید ای کاش فلان مطلب در آن نگارش پیدا کردہ بود .

و از آنانکہ بشرح احوال او پرداختہ در شگفتہ چگونه از کتاب لوامع و کتاب نضد القواعد او با آنہمہ ارجی کہ دارند نام نبرده اند .

(۱) نامبرده مؤلف نزهة العشاق در فن ادبست و دقماق معرب طحماق یا چخماق است

و کتاب تنقیح او بهترین کتابی است که در فقه استدلالی تدوین شده و همگان از آن بهره‌ورند ویژه فوائد بسیاری که خارج از مراتب فقهی میباشند در آن کتاب موجودند از جمله از ابن جوزی نقل میکند نامبرده کوید ایام البیض را از آنجهت بدین نام خوانده‌اند که شبهای آن (یعنی ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - بر اثر درخشش ماه) روشن است و شبهای مزبور را عموماً ایام البیض خوانده‌اند و برخی از فقها نیز از نظریه عمومی استفاده کرده و شبهای مزبور را ایام البیض گفته و حال آنکه این تسمیه درست نیست زیرا روزها بطور کلی بر اثر درآمد خورشید سفید و نورانی هستند و بطوریکه میدانیم عرب هر سه شب از ماه را بنامی مینامد و ما تفصیل آنها را در کتاب نکاح متعرض شده‌ایم .

در کتاب مزبور مینویسد هر سه شب از ماه بنامهای ذیل که جمعا ده اسمند خوانده میشود . ۱ - غرر . ۲ - نفل . ۳ - تسع . ۴ - عشر . ۵ - بیض . ۶ - درع . ۷ - ظلم . ۸ - حنادس . ۹ - دادی . ۱۰ - محاق اکنون توضیح نامهای مزبور غرر بدانجهت که عره عبارت از آغاز هر چیز است نفل بمعنی زیاده است که ماه رو بتزاید میگدارد تسع باعتبار اسم آخرین شب است که شب نهم باشد عشر باعتبار اولین شب است که شب دهم باشد بیض (همان ایام البیض معمولست) که همه‌ی آن سه شب درخشانت درع از ریشه‌ی شاة درعاً گرفته شده و آن گوسفندیست که سرش سیاه باشد و باقی بدنش سفید و روی این میزان باید کلمه‌ی درع را بسکون راء خوانند و حال آنکه برخلاف قیاس آنرا با حرکت راء خوانده‌اند ظلم باعتبار تاریکی آنشبها و حنادس بمناسبت شدت تاریکی شبها دادی جمع داده که مقصور و ممدود خوانده میشود و از ریشه‌ی دیداء گرفته شده که حاکی از سرعت دویدن شتر است ابو عمرو گفته دیداء و داء آخرین شبهای ماهست محاق از محقه یمحقه محقا است که بمعنی ابطال کردن و محو نمودن آنست که با وجود محاق مانند اینکه ماه باطل شده باشد انتهى .

مؤلف گوید علتی را که برای محاق آورده درست نیست و ظاهراً محاق گفتن بدان جهت است که دائره ماه بر اثر اینکه تحت الشعاع قرار میگیرد مخفی میشود .

مجمع البحرین ذیل کلمه‌ی محق می‌نویسد در حدیث آمده یکره التزویج فی محاق الشهر پس از این اظهار داشته محاق بضم و کسر میم سه شب آخرین ماه است که ماه بر اثر ناپدید شدنش از نظرها پوشیده است و بمناسبت هلال مینویسد هلال از شب اول تا شب چهارمست و از شب چهارم تا آخر ماه را قمر مینامند .

محمد بن شجاع القطان پیش از این نوشتیم نامبرده از فاضل مقداد روایت میکرده .

اکنون علامه بحر العلوم در فوائد الرجالیه عنوان ویژه‌ای برای او مقرر کرده و مینویسد ممکن است نامبرده مؤلف معالم الدین در فقه آل یسن باشد و در اجازات از او مکرر نامبرده شده و او بتوسط فاضل مقداد از شهید اول روایت میکند پس از نقل اشاره‌ای به بعضی از اجازات مینویسد در پشت کتابی نوشته بود این کتاب از آغاز تا انجام با نسخهای که بر مصنفش قرائت شده بود و خط او طاب ثراه بر آن نگاشته گردیده مقابله شد و مؤلفش محمد بن شجاع انصاری است و از مطالعه دقیق ان کتاب بدست می‌آید مؤلف مرد فاضلی بوده و از رویه محقق و علامه حلی در اصول مسائل پیروی میکرده و در فروع نیز گاهی هم عقیده با آنها بوده و از روایاتی که صحتشان از نظر من درست است نقل میکرده انتهی .

مؤلف گوید در یکی از کتابهای اجازات آمده که ابن ابی‌جمهور احسائی بدین سند از علامه حلی روایت کرده از سید وجیه‌الدین عبدالله بن علاء‌الدین فتح‌الله بن رضی الدین عبدالملک بن اسحق بن عبدالملک بن محمد بن محمد بن فتحان واعط قمی کاشانی از پدرش از جدش رضی‌الدین از فاضل مقداد از شهید اول از فخرالمحققین از پدرش علامه حلی ره .

از فهرست منسوب بشیخ حسین والد شیخ‌بهای استفاده میشود سیوری به ضم سین و یاء مخففه منسوب به سیور است که یکی از دیهات حله است و ممکن است منسوب به سیور باشد که جمع سیر است و آن عبارت از پوست آش‌داده‌ایست که برای زین و امثال آن بکار برده میشود و میتوان گفت یکی از افرادی که در سلسله‌ی نسبش نامبرده شده سازنده یا فروشنده‌ی چنان پوستی بوده است .

مؤید این نظریه آنستکه فیروزآبادی حسین بن محمد سیوری و عبدالملک بن احمد سیوری را که از محدثان بوده‌اند بفروش پوست مزبور نسبت داده و ممکن است منسوب به شهری باشد که در جانب شرقی جند بفتح جیم و نون واقع شده و از شهرهای یمن است . و به احتمال قوی میتوان گفت بقعه‌ای که در بیابان شهر وان بغداد واقع شده و مردم آنجا آنرا مقبره مقداد میخوانند مدفن همین بزرگوار باشد که در همانجا درگذشته و وصیت کرده او را سر راه زائران عتبات عالیات دفن کنند .

و بنا با احتمال مزبور قبر **بن** بن اسود کندی یکی از بزرگان اصحاب پیغمبر اکرم (ص) در آنجا نمیشد برای آنکه قبر او در قبرستان بقیع است و مورخان صاحب اعتبار گفته‌اند مقداد در سرزمین جوف واقع در سه منزلی مدینه رحلت کرد و حاضران جنازه‌ی او را بدوش گرفته بمدینه آورده و در بقیع مدفون ساختند .

(۶) امیر غیاث‌الدین منصور بن امیر صدرالدین محمد بن ابراهیم بن محمد بن اسحق حسنی حسینی دشتکی شیرازی .

امیر مبرور صاحب مدرسه‌ی منصوریه شیراز و مردی فاضل و فهمیده و عالیمقام و با جلال و بزرگواری بود و در حکمت و کلام یکتای عصر خود بشمار می‌آمد .

سلم‌السموات مینویسد ملوک اطراف و اعظم در نامه‌هایی که با او می‌نوشتند اورا چنین می‌ستودند جامع‌المعقول والمنقول و حاوی‌الفروع والاصول اکمل اهل‌النظر استاد‌البشر والعقل الحاد یعشر .

کتاب مزبور تالیف شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصرالبیان انصاری کازرونی است در این کتاب مفصلاً بترجمه‌ی عده از حکما و سرایندگان و ارباب منازل و اصحاب مقامات پرداخته و بطوریکه خود ذیل احوالش مینویسد شاگرد ملاوجیه‌الدین سلیمان قادری شیرازی است که او از شاگردان امیر غیاث است و از جمله مطالبی که درباره امیر مبرور نوشته‌آنست که سجع مهرش "ناصرالشریعه منصور" بوده .

و در ذیل احوال پدرش امیر صدرالدین محمد مینویسد در یکی از مجالس که بمنظور مناظره‌ی امیر صدرالدین و ملاجلال دوانی در شیراز منعقد گردیده و امیر غیاث‌الدین که جوان هیجده ساله‌ای بود و همان اوان بنوشتن شرح هیاکل که از آثار ارزنده‌ی اوست مشغول بود نیز حضور داشت امیر غیاث‌الدین شروع بسخن کرده و ملاجلال را مورد خطاب قرار داد و مطالب مهمی را بعنوان اینکه تصمیم دارم با شما مناظره کنم بمیان آورد ، متاسفانه ملاجلال اصولاً بسخنان او توجهی نکرد و بهیچوجه بی‌پاسخ او نپرداخت .

پدرش امیر صدرالدین خطاب به ملاجلال اظهار داشت بنده‌زاده چنین می‌گوید ملاجلال در پاسخ گفت شما بفرمایید تا ببینم چه می‌فرمائید .

از بعضی تواریخ بدست می‌آید امیر غیاث‌الدین از جمله وزیران سلطان حسین سیرزا بایقرا تیموری بوده .

و از بعض دیگر بدست می‌آید امیر غیاث‌الدین مانند پدرش صدرالدین در امور مذهب شیعه مشکوک بوده بهمین مناسبت نام او در ردیف احباب مذهبی در نیامده و در کتب رجال و اجازات از او نام نبرده‌اند و مانند پسرعموی محدث و عارفش میرزا عطاءالله بن امیر فضل‌الله حسین دشتکی سابق‌الذکر و مؤلف کتاب روضه‌الاحباب در سیرت نبی و آل و اصحاب بوده است .

بعضی از طرف پدر و پسر و عموزاده چنین پوزش آورده که نامبرده با عدم خصوصیتی

کہ نسبت بمذہب شیعہ اظہار میداشته بهتر میتوانسته بوظیفہی خود عمل کنند و حقایق مذہب شیعہ را رواج دهند .

و از مؤلف حبیب‌السیر نقل کردیم نخستین کسی که از این سلسله از مطالعہی احادیث مخالفان کاملاً منصرف شد و به استواری قواعد حکمت و کلام به پیروی از سرشناسان بنیان اسلامی جعفری پرداخت جناب میر صدرالدین حکیم پدر امیر غیاث‌الدین منصور است .

مؤلف گوید این اظہار نظر صحیح است زیرا هر اندازه که این سلسله تنزل پیداکنند و از مراتب علوم ظاہرہ خود بکاهند به طریقہ عترت ظاہرہ نزدیکتر می‌شوند بلکه بهتر میتوانند حقوق حقہ خاندان عصمت و طہارت را ادا سازند .

آری خاندان امیر غیاث‌الدین همواره به ترویج آئین جعفری پرداختند تا نوبت به فاضل نامی سید علیخان کبیرمدنی شیرازی شارح صحیفہ کاملہ و امثال آن رسید و ما شرح حال و مآثر او را در باب عین نگاشتیم .

مؤلف مجالس پس از ستایش بجا و بموقع از مقام امیر غیاث‌الدین می‌نویسد میر مبرور در سن بیست سالگی از فراگرفتن علوم و فنون معمولہ آسودہ خاطر شد و شش سال پیش از این اوقات داعیہ مناظرہ با علامہ دوانی بر سرش زد و با علامہی مزبور در مطالب عالیہ حکمت و کلام بگفتگو میپرداخت و سالیان چندی صدارت مطلقہ شاہ طہماسب صفوی را بعہدہ داشت و در دومین سفر شیخ علی محقق کرکی از عراق باصفہان ، مخالفان امیر از وی نزد شیخ سخن چینی نموده و اظہار داشتند امیر بقوانین شریعت مطہرہ مقید نمیشد و بالاخرہ دل شیخ را باو بدبین نموده و ہرچہ بیشتر دامن اختلاف را از ہمہ طرف بالا زده و آتش مخالفت را شعلہور ساختند تا کاملاً ریشہ عداوت فیما بین را استوار کردند روزی اتفاق افتاد شیخ و امیر در حضور شاہ طہماسب دربارہی برخی از مسائل بہ گفتگو پرداختہ و مباحثہ بمشاجرہ کشید و شاہ ہم بجہاتی کہ خود در نظر داشت جانب شیخ را رعایت کرد ناچار میر از مجلس بیرون رفتہ و از منصب صدارت استعفا نمود و بشیراز حرکت کرد و همانجا بود تا وفات یافت و سال ۹۴۸ ہجری بعالم دیگری رخت بر بست .

اثر او حجت‌الکلام بحث معاد این کتاب کہ ایرادات بجا بہ حجت‌الاسلام غزالی نموده بمطالعہی ما رسیدہ و این بخش کہ متجاوز از سه ہزار بیت بودہ ثابت می‌کند ہمگی کتاب مزبور مبسوط و مفصل است و دیگری محاکمات میان حواشی پدرش امیر صدرالدین کبیر و حواشی علامہ دوانی بر شرح تجرید و محاکمات در حواشی آندو بر شرح مطالع و محاکمات

در تعلیقات آندو بر شرح عضدی بر مختصر الاصول ، شرح هیاکل الانوار ، شرح رساله‌های اثبات الواجب پدرش ، تعدیل المیزان در منطق ، اللوامع والمعارج در هیئت اینکتاب را در سن هیجده سالگی تالیف کرده ، التجرید در حکمت ، معالم الشفاء در طب ، الشافیہ مختصر معالم الشفاء اینکتاب را در آغاز تحصیل نزد شیخ عمادالدین شیرازی که فاضلی حاذق بود خوانده‌ام و کتاب السفیر در هیئت و حاشیه بر الهیات شفا و بر شرح اشارات و بر شرح حکمه العین و رساله‌های در باب خلافت فرزند ارشدش صدرالدین محمد و کتاب خلاصه التلخیص در معانی و بیان و کتاب رد بر حاشیه دوانی بر شمسیه و رد بر حاشیه اوبرتهذیب و رد بر انموذج العلوم و رساله الزوراء او کتاب اخلاق منصور و رساله‌های در تحقیق جهات رساله المشارق در اثبات واجب ، حاشیه بر اوائل کشف ، تفسیر سوره هل اتی ، مقالات العارفین کتابی در تصوف و اخلاق اینکتاب را بنام فرزندش میر شرف‌الدین علی نوشته رساله‌های قانون السلطنه .

مؤلف مجالس گوید آثار مزبوره آنهایند که بمطالعه‌ی من رسیده و غیر از آنها آثار دیگری نیز دارد از قبیل ریاض‌الرضوان والاساس در علم هندسه و امثال اینها . پس از این مینویسد جهت اینکه مفصلاً به آثار میر اشاره کرده برای آن بوده که ملا ابوالحسن کاشی و ملا میرزا جان شیرازی که از فضلاء این عصراند کتابهای نامعروف میر را آنقدر که خواسته‌اند بنام خود شهرت داده و ادعا کرده‌اند از آثار میر جز نامی باقی نمانده و از استاد محقق شنیدم ملا ابوالحسن مزبور در رساله خود شش دلیل برای اثبات واجب آورده و وانمود کرده آنها نتیجه اندیشه‌ی خود اوست با آنکه همگی آنها را از شرح هیاکل الانوار میر قدس سره انتقال کرده و بخود بسته است .

میر مبرور در فنون ادعیه و طلسمات نیز مهارت داشته و از همین راه بر امیر ذوالفقار که حاکم بغداد بوده و علیه شاه صفوی قیام کرده پیروز آمده و حکایتش معروف است .
امیر غیاث‌الدین دو فرزند ارجمند و شایسته بنام امیر صدرالدین محمد ثانی و شرف‌الدین علی داشت .

امیر شرف‌الدین علی بزرگتر از صدرالدین و شخصی پارسا و پرهیزکار بود و همانکسی است که پدرش غیاث‌الدین کتاب اخلاق و تصوف را بنام او نگاشته است در عین حال .
امیر صدرالدین محمد که از وی کوچکتر بود فهم و فراست و خرد و کیاستش از وی بیشتر بود و پدرش غیاث‌الدین او را بهمین مناسبت بر برادرش برتری میداد و او را بیشتر مورد عنایت و محبت قرار میداد تا بحدیکه گفته‌اند امیر غیاث‌الدین شنید سلطان مظفر ،

امیر شرفالدین علی برادر بزرگتر را مورد عنایت خاصہ قرار دادہ و از اندازہ بیشتر بوی توجہ مینماید و آنکاہ کہ امیر شرفالدین در لشکرگاہ بحضور سلطان رسیدہ کمال بزرگداشت را از شرفالدین نمودہ ، امیر غیاثالدین سخت ناراحت شدہ اظهار داشت شرفالدین لیاقت اینہمہ بزرگداشت را از طرف سلطان نداشته و این شعر را سرود :

ہر کجا بی ہنری ہست بدو می بخشند بیشتر زانکہ از ایام تمنا دارد
گویند ہنگامی امیر شرفالدین بحضور پدرش غیاثالدین رسیدہ از اعمال ناشایست
برادرش صدرالدین نکوہش کرد و گفت برادرم بی حیائی را بحدی رسانیدہ کہ جامہای
شراب را روی قبر جدش امیر صدر کبیر میگذارد و میآشامد و حال آنکہ شما از چنین کار
ناپسند او بطور کلی بی اطلاعید .

امیر غیاثالدین کہ علاقہای بفرزندش شرفالدین نداشت بہ گفتہی او اعتنائی نکرد
گفت کارہای فرزندم صدرالدین بیرون از غرض نبودہ توہم اگر میتوانی کارہائی مانند
برادرت انجام بدہ و آنچه او میآشامد بیاشام ، شرفالدین شرمندہ شدہ از حضور پدرش
بیرون رفت .

پس از این امیر غیاثالدین فرزندش صدرالدین را در خلوت بحضور طلبیدہ و بہ
پند و اندرز او پرداخت و گفت فرزند من ، ہمہی مردم روی قبرہای نیاکانشان قرآنہای
ارزندہ میگذارند و حال آنکہ تو روی قبر جدت صراحیہای شراب میگذاری ، آیا از اینعمل
نکوہیدہی خود شرم نداری و خجالت نمی کشی ؟

اندرز پدر در فرزند مؤثر شد چنانچہ کاملاً تحت تاثیر گفتار او قرار گرفت و ترک
صحبت دوستان و جام و صبوح کرد .

و چنان از جام صبوح توبہی نصوح کرد و مقامی بدست آورد کہ برای ہیچیک از
چنان موقعیتی دست ندادہ و براستی دامن بکمر زد و راہ حق و حقیقت را پیش
گرفت و دست از اغیار کشید از بیگانہ دست برداشت و بہ یگانہ رسید از دشمن گریخت و
بدوست پیوست و بر اثر ریاضات شاقہای کہ متحمل شد در اندک وقتی بمراتب سامیہ نیاکانش
مفتخر گردید و صدر ثانی و مفخر صدر اول و مورد مباحات عالی و ادانی قرار گرفت و در
سلسلہی مشایخ محل ارزندہای برای خود بدست آورد و مرجع خواص از دانشمندان و شیخ
اجازہ آنان شد و اجازہی ارزندہ و بیمانندی برای یکی از علمای دارالعبادہ صادر کرد و
رسالہای در نکوہش از بادہ گساری و تہدید بادہ گساران از راہ عقل و اجماع تالیف کرد و
فوائد بسیاری باذوق عالمانہی خود در آن ایراد نمود .

در اجازه مزبورش پس از ستایش از خدا و رسول می نویسد مشایخ من بسیارند در درجهی اول پدرم ناصرالشریعه منصور قده است که مشکلات علوم و حکمت را منتشر ساخته تا او را بلقب استاد البشر و عقل حاد یعشر و امام الحکمه ملقب ساختند و او علوم شرعیه را از پدرش صدر شهید از عمویش سید نظام الدین احمد بن اسحق بن ابراهیم بن محمد که از مفسران و محدثان و وعاظ عهد خود بوده روایت کرده .

باز از پدرش غیاث الدین منصور از پدرش محمد از پدرش ابراهیم از پدرش محمد از پدرش اسحق از پدرش علی از پدرش عربشاه از پدرش امیران از پدرش امیری از پدرش حسن از پدرش حسین شاعر عزیزی از پدرش علی نصیبی شاعر از پدرش زید اعثم از پدرش علی از پدرش محمد از پدرش علی از پدرش جعفر از پدرش احمد سکین از پدرش جعفر از پدرش محمد سید از پدرش زید شهید حریق از پدرش زین العابدین از پدر بزرگوارش امام حسین از پدر نامدارش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از رسول خدا صلی الله علیه و آله .

و من با همین سند علوم و احادیث بسیاری را روایت میکنم و از جمله روایت مسلسلی است که قال علی (ع) کان لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سر قلما عثر علیه و امثال آن بسیار است .

جدم احمد سکین مدت ده سال در مدینه حاضر خدمت حضرت رضا (ع) بود و همواره از مراتب علمی آنحضرت برخوردار بود تا مقام مقدس رضوی عازم خراسان گردید و اجازه ای که آنحضرت بجدم احمد داده در حال حاضر نزد من موجود است بنابراین جدم احمد به توسط حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا (ص) روایت مینماید .

و اسناد مزبور ویژهی منست و کسی در آنها انباز من نمیباشد و خدا را از این نعمت ویژه سپاسگزارم .

سپس من از پدرم از جدم از نیاکان پنجگانه ام از علامه حلی از پدرش از ابوالفرج نیلی از شیخ طوسی از غضائری از تلکبری از ابن همام از ابن زکریا بصری از صهیب بن عباد از پدرش عباد از حضرت صادق (ع) روایت میکنم تا به آخر اجازه که فعلا محلی برای یادآوری همی آن نمیباشد .

از کسانی که از صدرالدین نامبرده اند شیخ محمد بن محمد زمان کاشانی است در اجازه کبیره خود که آنرا شیخ مشایخ روزگار ما آقا باقر هزارجریبی سابق الذکر پدر آقا محمد علی نجفی نیز در اجازه خود آورده و پس از جمله ای از مسلسلات مینویسد از جمله احادیث

مسلکہ حدیثی است کہ آنرا صدرالدین بن احمد بن نظام الدین از پدرش احمد از پدرش نظام الدین از پدرش محمد معصوم از استادش ملا محمد امین استرآبادی از استادش محمد میرزا استرآبادی از سید ابو محمد محسن از پدرش صدرالدین از پدرش غیاث الدین بہمان سند قبلی کہ نقل شد .

و نیز بسند مذکور از زید شہید نقل کردہ از برادرم امام باقر (ع) شنیدم می فرمود از پدرم زین العابدین شنیدم می فرمود از پدرم حسین (ع) شنیدم می فرمود از پدرم علی بن ابیطالب شنیدم می فرمود از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود نحن بنو عبدالمطلب ما عاداتنا بیت الاوقد خرب ولا عاداتنا کلب الاوقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب خانہای با ما فرزندان عبدالمطلب دشمنی نمیکنند مگر اینکہ ویران میشود و سگی ما را نمیگززد مگر اینکہ بہ بیماری گری مبتلا میگردد و ہرکہ باور ندارد آزمایش نماید .

پس از این شیخ محمد کاشانی از سید علیخان کبیر نقل کردہ در میان احادیث شیعہ کمتر حدیث و روایتی اتفاق افتادہ کہ بتوسط بیست و ہفت تن از پدران از معصوم روایت کردہ باشند و ما بتوسط امیر محمد حسین دخترزادہ علامہ محمد باقر مجلسی از سید علیخان روایت میکنیم .

مؤلف گوید ما نیز بتوسط پدرمان از استادش امیر محمد حسین ثانی از پدرش امیر عبدالباقی از پدرش امیر محمد حسین مذکور روایت میکنیم پیش از این برخی از مسلسلات را بلفظ ابیہ کہ دوبار یا سہ بار یا چہار بار یا پنج بار و یا بیشتر تکرار شدہ نقل کردیم .

و خود شیخ محمد بن محمد زمان از جماعتی از فضلا روایت می کند از جملہ میرزا محمد ابراہیم قاضی فرزند غیاث الدین محمد خورانی اصفہانی صاحب آثار کثیرہ و او از جماعتی از مشایخ روایت میکند از جملہ حاج محمد طاہر ورنوسفا درانی اصفہانی کہ او از جملہ مشایخ شیخ محمد کاشانی بودہ و میرزا عبدالحفیظ عاملی داماد محقق داماد از پدرانہ با سہ واسطہ از دائیش شیخ عبدالعالی کرکی از پدرش شیخ علی محقق از آنجملہ شیخ محبی الدین بن شیخ حسین عاملی حویزروی از پدرانہ با چہار واسطہ از محقق کرکی مؤلف گوید رسالہ مزبور او کہ بہ جرم کارناشایستی کہ پیش از این از وی سرزدہ تالیف کردہ در حال حاضر نزد ما موجود است و نسخہ مزبور بحضور مؤلف قرائت شدہ و چند موضع را بخط خود مزین نمودہ است .

نامبردہ پس از خطبہ ارزندہ ایکہ انشاء نمودہ می نویسد بندہ خطاکار جانی ابونصر محمد بن ناصر الشریعہ مشہور بصدرثانی کہ خدا توبہ او را بپذیرد و از لغزشہای او در

129182

گذرد و از کرده‌های نابجایش چشم‌پوشی فرماید میگوید از آنجا که دیدم حداکثر مردم روزگار ما برخلاف روزگاران گذشته حرص عجیبی به باده‌گساری دارند یعنی به آشامیدن شرابی متوجه‌اند که عمل شیطانست و ام‌الخبائث ایجاد دشمنی و کینه‌ورزی می‌نماید و آدمی را از یاد خدا غافل میگرداند و از نماز که بهترین اعمالست باز میدارد و خرد را که ریشه اساسی همه‌گونه کارهای پسندیده است از کار برکنار میدارد بدن را میکاهد و خانه دینها را ویران میسازد و ارواح را پژمرده میگرداند و کسی را که بدان خوی گرفته ملعون درگاه پروردگار قرار میدهد و بدینخیال در بیابان جهل قرار میگیرند و عمل ناپسند را پسندیده و نشانه پنداری آنرا مایه انبساط دانسته و زهر کشنده را تریاق نافع می‌دانند و بطوریکه گفتیم علاوه بر آنهمه تهدیدات که از قرآن و احادیث استفاده شده عقل را زایل و بدن را بیمار میسازد و در آینده همه آثار شوم آنرا مفصلاً ایراد خواهم کرد.

و باید گفت حداکثر باده‌گساران از سرایندگانی بی‌بندوبار که اشعار شرابی و کبابی و عشقی خود را در میان مردم انتشار داده پیروی کرده و عده از گروهی از مردم نادان یهود و نصرانی که خود را بلباس طب آراسته و فوائد و منافی برای باده‌گساری اظهار داشته تبعیت کرده.

و بالاخره بمنظور عفو گناه خود و آگهانندن دوستان و هم‌کیشان خویش تصمیم گرفتم رساله‌ای را در اینخصوص تالیف نمایم و قبل از هر چیز بخاطرم رسید نخست آیه‌ای که در تحریم شراب نازل شده و در سوره مائده مقرر گردیده تفسیر نمایم و در آغاز آن مطالب ادبیه و فنون عربیه مربوط به آنرا متذکر شوم پس از آن به تفسیر و معنی آن بپردازم و ضمناً بحقایق فقهی و احکام و دقایق حلال و حرام و اخبار مربوط به آن اشاره نمایم و مسائل علوم حقیقیه و امور مهمه طبیه را متعرض گردم و رساله را در ضمن سه مقصد و یک خاتمه بپایان آورم و آنرا که مایه تذکر و انتباه مردم بوده به "الذکری" به نام و از آن توفیق اتمام آنرا بخواهم و از آنجا که الاسماء تنزل من السماء است عدد حروف نام مزبور مطابق با تاریخ تالیف بوده که ۹۶۱ هجریست.

قال سبحانه و تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والالزام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون همانا شراب و آلات قمار و بتها و وسایل بخت‌آزمائی از کارهای ناپسند و رویه شیطانست از آنها اجتناب کنید تا بدین ترتیب رستگار شوید.

پس از این بمناسبت مجلس شراب و مطالب مربوط به آن و حکم‌بازی نرد و شطرنج مینویسد طائفه شیعه اجماعاً همه‌گونه وسائل برد و باخت را حرام میدانند و حدیثی بسند

عبدالواحد نیشابوری از فضل بن شاذان نقل کرده حضرت رضا (ع) فرمود آنکاه کہ سرمطہر حضرت سیدالشہداء بشام کسپل شد یزید سفرہ شراب گسترانیدوبا یاران خود ببادہ گساری پرداخت و سرمطہر را درمیان طشتی در زیر تخت خود گذاردو بر روی آن رقعہ شطرنج گذارد و یزید بہ بازی شطرنج مشغول شدو نام مقدس حسین و پدرش را بہ زبان استہزاء می برد و ہرگاہ برقیب خود پیروز میشد جام شرابی می آشامید و تہجرعہ آنرا نزدیک طشت می ریخت اینک ہر کسیکہ شیعہ ماست باید از بادہ گساری بپرهیزد و شطرنج بازی نکند و کسیکہ شراب یا شطرنج ببیند بیاد حسین (ع) ببفتد و یزید و آل زیاد را لعنت کند تا بدینوسیلہ خدایمتعال از گناہان او اگرچہ باندازہ ستارگان آسمان باشد درگذرد .

تا آنجا کہ گفتہ پدرم بازی شطرنج را حرام میدانست و رسماً فتوا بر حرمت آن میداد . سپس خاتمہ بحث و پایان آنرا بغنا و سماع منتهی ساختہ و گوید قال اللہ تعالی و من الناس من یشتري لہو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ بغير علم و یتخذها ہزوا اولئک لہم عذاب مہین .

برخی از مردم خبر بیہودہ را رویہ خود قرار میدہند و بدون آنکہ از سرانجام شوم آن باخبر باشند مردم را از راہ خدا منحرف میسازند و آنہارا کہ از چنین اعمالی جلوگیری میکنند بہ باد استہزاء میگیرند بدیہی است چنین افرادی بہ عذاب رسواکنندہ ای دچار می گردند .

و فرمودہ و اذا راواتجارہ او لہوا انفضوا الیہا ہرگاہ با تجارت یا آوازہ خوانی روبرو شدند بجانب آن میگرایند .

رسول خدا فرمودہ تارزن روز قیامت با چہرہ سیاہ محشور میشود و در دست او تاری از آتش است و ہفتاد ہزار فرشتہ بر سر او ایستادہ و با تازیانہائی کہ در دست دارند بہ سروصورت او میزنند و آوازہ خوان کور و لال از گورش محشور میشود .

و زناکار و نیزن و دفزن نیز چنان محشور میشوند .

حضرت رضا (ع) فرمودہ شنیدن آواز تا راز گناہان کبیرہ است .

گویند امیرالمؤمنین (ع) شنید مردی تار میزد آنحضرت ویرا از زدن آن بازداشت و تارش را شکست و او را توبہ داد وی توبہ کرد .

حضرت امیر (ع) فرمود میدانم در موقعیکہ تار نواختہ میشود چہ میگوید؟ اظہار داشت وصی رسول خدا از آن باخبر است ، فرمود میگوید :

ستدخل جہنم ایا ضاربی

ستندم ستندم ایا صاحبی

ای تار زن ، بزودی پشیمان خواهی شد و بزودی بجهنم خواهی افتاد .
 من میگویم مردم درباره غنا اختلاف بسیاری دارند امامیه و شیعه غنا و آلات آنرا
 بطور کلی حرام میدانند شافعی تار و نی را حرام میدانند و دف و تنبک و نفیر را مباح
 می‌شمارد تنها طبل را بعضی در موقع جنگ استثنا کرده‌اند .

صوفیه راجع به غنا و سماع گفتار طولانی دارند که در حال حاضر جای بحث آن نیست
 و شروطی برای آن قائلند که متأسفانه مغنیان و سماعیان صوفیه بهیچیک از آن شرائط عمل
 نمی‌کنند .

و من میگویم هرگاه قرآن کریم و حدیث و سزوده‌ها تبک مشتمل بر کلمات حکمت آمیز
 و اندرز و پند و ستایش و نیایش از خدا و رسول و ائمه طاهرین بوده باشد و آنها را با کمال
 صدق و صفا و بمنظور توجه دل‌های مسلمان با آواز خوش بخوانند و خواننده زن بیگانه و
 پسر بچه‌ایکه احساس شهوت و بدبینی نسبت باو میشود نباشد زیانی ندارد بلکه مستحب و
 شایسته است زیرا در دلها بیشتر نفوذ میکند و کلام موزون ویژه آنگاه که با صدای خوب
 خوانده شود تاثیر تازه‌ای در دلها می‌نماید که آنگونه تاثیر در گفتار و خواندن عادی موجود
 نمی‌باشد .

بخصوص که رسول خدا فرموده حسنوا القرآن باصواتکم قرآن کریم را با آوازهای خوش
 خود تلاوت کنید و به ابوموسای اشعری که خوش صدا بود میفرمود در حضور او قرآن را با
 آواز خوش تلاوت کند و می‌افزود از نای خاندان داود بهره‌ای داری .

آری این بحث نیز بغایت طولانی است و هرگاه بخواهیم کاملاً درباره‌ی آن تحقیقات
 دامنه‌دار را پی‌گیری کنیم از وضع کتاب ما بیرون خواهد بود و همین اندازه با کتاب حاضر
 که درباره خمر تدوین شده سازگار است کفایت میکند و نیازی بمآزاد آن نیست .

صدرالدین در اینرساله به بسیاری از تحقیقات حکمت و کلام و فقه و ادب و فنون
 دیگر اسلامی که پدرش داشته اشاره کرده و در بیشتر موارد پدرش را چنین می‌ستاید الوالد
 الاستاد سلطان و حکماء الحاضر والبادی استادالبشر والعقل الحادیعشر کرم‌الله وجهه .

و بمناسبت بنگ مینویسد آنرا قنب (بروزن قفل) میگویند گیاهی است که تن پروران
 و قلندر صورتان آنرا مورد استعمال قرار میدهند و پایه تصوف خیالی خود را بر آن استوار
 میدانند و میگویند کسیکه آنرا نیاشامد (و از دوغ وحدت آن) بهره‌ور نگردد بدرجات
 عارفان نمیرسد .

بنگی زدیم و سرانالحق شد آشکار مارا باین گیاه ضعیف اینگمان نبود

گیاه مزبور را بنامهای دیگر نیز میخوانند: ۱ - اسرار و معتقداند رازهای عجیبی بر اثر استعمال آن هویدا میگردد. ۲ - ورق الخیال. ۳ - جزء اعظم زیرا عموماً آنرا برای آسایش دماغ در چیزهای فرح خیز بکار میبرند و جزء اساسی آنها میدانند.

استعمال بنگ در میان مردم از باده‌گساری زیادتر است و تازیان با آنکه وجود گیاه مزبور در سرزمین آنها بسرحد فراوانی است آنرا خمرالاعاجم شراب عجمها مینامند.

گیاه مزبور برگ نهال شاهدانه است که آنرا حبه‌الخضراء میخوانند و سه گونه است بیابانی، بوستانی، هندی.

پس از این افزوده طبیبان درباره‌ی آن باختلاف اظهارنظر کرده‌اند بعضی گویند گرم و خشک است و بعضی گویند سرد و تر است درعین حال اختلافی در یبوست آن ندارند لیکن حق مطلب برخلاف هر دو عقیده است لیکن پدرم سیدی و مولای و استادی استاد البشر والعقل الحادی عشر غیاث المستغیثین و ناصر الشریعه والدین و سید حکماء الاولین و الاخرین قدس سره و کرم‌الله وجهه گفته حق آنستکه بنگ دارای نیروهای مرکب گرم و سرد بوده.

سپس در طی نکوهش از بنگ و اینکه همه مسلمانان باستثنای عده‌ای از شافعیها استعمال آنرا بطور کلی حرام میدانند نوشته برآستی اگر گناه بزرگ همان گناهی است که خدایمتعال بمرتکب آن وعده عذاب داده استعمال بنگ از بزرگترین گناهانست زیرا احادیث صحیحی در نکوهش از آن از منابع وحی و تنزیل رسیده از جمله:

رسول خدا (ص) فرموده بزودی روزگاری خواهد آمد که برخی از پیروان من چیزی را بنام بنگ مورد استعمال قرار میدهند من از آنها بیزارم و آنها از من متنفرند.

و باز فرموده بر یهود و نصاری سلام کنید و برخوردارند بنگ سلام نکنید و فرمود کسی که بزهکاری بکاربردن بنگ را ناچیز شمارد کافر است و فرموده کسیکه بنگ استعمال کند مانند این استکه هفتاد مرتبه خانه‌کعبه را ویران کرده باشد و هفتاد فرشته مقرب را کشته باشد و هفتاد پیمبر مرسل را از پای درآورده باشد و هفتاد کتاب آسمانی را سوخته باشد و هفتاد بار خدایمتعال را هدف سنگ قرار داده باشد و او از میگسار و رباخوار و زناکار و سخن‌چین از رحمت خدا دورتر میباشد.

سپس صدرالدین اظهارنظر کرده و گوید اینگونه تهدید از بنگی برای آنستکه اگر چه میگساری نیز گناه بزرگی است درعین حال بطوریکه تحقیق کردیم منافی برآشامیدن آن بار است لیکن بنگ که زیانش از شراب بیشتر و سرانجامش از آن بدتر است جز گناه نتیجه‌ی

دیگری ندارد و مضراتش چنانست که گفتیم و در مبحث ثالث از این رساله خواهیم گفت .
پیش از این در مقام ذکر اخباری که در نکوهش از شراب رسیده می نویسد اصحاب
امامیه ما از اهل بیت عصمت از رسول خدا (ص) روایت کرده اند آنحضرت خطاب به عده ای که
از مردم شام حضورش رسیده فرموده سوگند بخدائیکه مرا براستی فرستاده کسیکه در دلش
آیه ای از قرآن باشد سپس بر فراز آن قطره ای شراب قرار بگیرد هر حرفی از آن روز قیامت
در پیشگاه خدایمتعال با وی مخاصمت خواهند کرد و کسیکه قرآن با وی دشمنی کند خدا
دشمن او خواهد بود و در آتش است .

و فرموده است سوگند بخدا کسیکه قطره ای شراب بیاشامد تا چهل شبانه روز نماز و
روزهاش پذیرفته نمیباشد و اگر توبه کند خدا توبه ای او را می پذیرد .

و فرمود کسیکه مست بمیرد ملک الموت را با حال مستی ملاقات کند و مست وارد قبر
شود و مست به پیشگاه مقدس حضرت پروردگار برسد خدا از او بپرسد چه حالی داری؟ بگوید
مستم ، خدا فرماید آیا ترا بدین حال فرمان داده بودم؟ آنگاه بفرشتگان بفرماید او را به
جانب سکران ببرید ، نامبرده را بطرف کوهی که در میان دوزخ است هدایت میکنند که
چشمه ی چرک و خون از آن جاریست و خوراک و شرابش برای همیشه از آنست .

تا آنجا که حدیثی را بدین خلاصه از رسول خدا نقل کرده هرگاه بنده ای شراب بیاشامد
با جرعه ی نخستین دلش تیره گردد بوسیله ی جرعه دومین ، جبرائیل و میکائیل و اسرافیل
و همه فرشتگان از او متنفر گردند و بر اثر جرعه ی سومین همه پیمبران و پیشوایان دینی از
او بری شوند و بواسطه جرعه ی چهارمین خدا از او اظهار بیزاری کند و همچنین احادیث
و کلمات حکمت آمیز حکیمان و مطلب استراری دیگر که در ضمن تحقیقات خود آورده و در
پایان کتاب از در توبه و انابه درآمده و اظهار داشته پروردگارا با این اشارات آرزوی همه
گونه بشارت دارم و ترا از همگان کریمتر و مهربانتر میدانم و با دست کوتاهم در خانه ی تو
را می گویم و تو بزرگوارتر از آنی که خواهنده ی خود را ناامید سازی و من خود مرا در درگاه
تو همچنان میدانم که گوینده ای گفته است .

ارجوا الذی عفوه للذنب محاسن

مهما تذکرت ما زلت به قدمی

کلنا پدیه یمین و هی سحاء

فکیف ارجع صفر الکف عن صمدی

از آن هنگام که در خانه ترا یافتم قدم لغزش پیدا نکرد و بسی امیدوار شدم که بخشش
او همه گونه گناهان را نابود میسازد بنابراین چگونه ممکن است از در خانه کسیکه با هر دو
دست می بخشد و گهر و ترسا را از دربارش نمیراند دست خالی برگردم .

و من از خدای خود آموزش میطلبم و آرزومندم گناہان گذشته و آئینده و آشکارونہان مرا ببخشد و از او کہ گناہان بزرگ و کوچک را عفو میکند درخواست بخشش دارم .

استغفرالله مما کان یعلمها	و کنت فی عمه من علم شفاء
استغفرالله مما کان یبصرها	و کنت فی کعبه عن رأی فحشاء
استغفرالله مما کان یسمعها	و کنت فی صمم من سمع عوراء
استغفرالله ذنبا لا یطاق به	نطاق نطق و لا تقصارا حماء
لکنه عند عفو الله ارقبه	اقل من قطره فی لج داماء

از خدائی آموزش می طلبم کہ از همه کردههای من باخبر است و من از همه وسر انجام آنها بی اطلاعم ، از خدائی آموزش می طلبم کہ همهگونه کارهای مرا می بیند و من حقیقت هیچیک آنها را نمی بینم ، از خدائی آموزش می خواهم کہ همه سخنان را می شنود و من گوس شنوا ندارم ، از خدائی تقاضای آموزش می کنم کہ زبانم از شمارش گناہانم عاجز است و او شمارش همهی آنها را میداند در عین حال آنقدر با و امیدوارم کہ میدانم اگر به اندازه قطره ای از دریای لطفش بمن توجه کند از همهگونه آسیبهای آخرت در امانم .

پس از این مینویسد مؤلف این کتاب صدر بن منصور بن صدر میگوید خدا را شکر کہ توانستم باندازه خود تفسیر آیه خمر را بسرحد کامل برسانم و کوتاهی در آن ننمایم و مسائل ادبی و عربی و حقایق فقهی و کلامی و آیات قرآن و احادیث دینی و فوائد طبی و کلمات حکمت آمیز ایمانی و یونانی و عرفانی و برهانی را در موقع خود ایراد کنم و اندرزهای لازم را به بهترین سبکی در آن تدوین نمایم و از اینراه خود و مؤمنان را روشن سازم و وسائل آموزش را بوجود آورم و گفتار هرکس را بمنظور رعایت حق امانت به گویندهی آن انتساب دهم و هرکجا سخنی خالی از سند و تهی از مستند بود خواسته طبع علیل و پرداخته نظر کلیل خود من است و چه نیکو گفته شیخ عارف صالح شیخ مصلح الدین سعدی ره :

کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن

و مناسب است خاتمه رسالهی خود را بمناجاتی کہ الاستاد الوالد استاد البشر والعقل

الحادیعشر اکمل اهل النظر انموذج ابائمالائمه الاثنی عشر غیاث المستغیثین و غوث

الموء منین ناصر الشریعه والدین قدس الله سره و کرم وجهه در آخر تفسیر سورهی انسان

انشاد فرموده محض تیمن و تبرک پایان دهم .

اللهم یا واهب الحیوة حقا و یا مالک الرقاب رقا ببابک عبد تطفل علی کرمک رجاء

لقبول توبته و قصدا الی عفوک طلبا لمحو خطیئته فلا ترجعه من روحک بید صفر بعداوبته
ولا تدخله فی زمرهالظالمین لسیئته وهب له من لدنک رحمه و هیئی له من امره رشدا .
در آخر تاریخ تالیف کتاب مزبور را چنین مرقوم داشته نیمه شب بیست و پنجم ماه
ربیع الاول سال ۹۶۱ هجری در شیراز در مدرسه‌ی منصوریه و سال بعد در آغاز روز هیجدهم
ذیحجه روز غدیر از پاکنویس آن آسوده شده .

از بیان صدرالدین استفاده شد غیاث‌الدین تفسیری برای سوره انسان نوشته و نیز
از همان رساله بدست می‌آید هنگامی پادشاه روم (ترکیه) در ضمن نامهای به شاه طهماسب
نوشت چگونه نکوهش از خلفا را تجویز میکنید و آنها را مردم بی‌باک می‌خوانید و چگونه
اجازه می‌دهید تا مردم در برابر شما بسجده درآیند با آنکه سجده منحصر بخداست .
شاه طهماسب از غیاث‌الدین درخواست کرد تا پاسخ او را بنویسد غیاث‌الدین در
پاسخ بدین ترجمه نوشت .

پاسخ از پرسش نخستین میدانید که نامبردگان از نوکران درگاه نیای ما پیمبر خداست
و ما بینا تریم درباره آنها چه میگوئیم و چه فروگذاری می‌نمائیم و شما که بیگانه‌ای بیش
نیستید نمیتوانید درباره آنها سخنی بگوئید و پاسخ نماز بردن دیگران در پیشگاه ما همانند
نمازیست که فرشتگان در برابر پدر ما آدم نمودند بدیهی است آنان در برابر چنین کاری
از خدا سپاسگزارند که چنین جاهی بما داده و بما نیرو بخشیده تا هرچه بیشتر بتوانیم به
خواسته‌های او بپردازیم و آتش آشوب را فرو نشانیم .

مؤلف مجالس‌المؤمنین مینویسد غیاث‌الدین سال ۹۴۸ هجری وفات یافت و در کنار
پدرش بخاک سپرده شد ره .

امیر صدرالدین محمد پدر غیاث‌الدین منصور .

مؤلف گوید مناسب است ذیل احوال غیاث‌الدین به شرح حال پدرش صدرالدین
بپردازیم و حق آنمرد بزرگ را ادا کنیم متأسفانه بجزاز قاضی نورالله در مجالس‌المؤمنین
دیگری متعرض احوال او نشده و او پیش از شرح حال فرزندش مینویسد :

سیدالحکماء المدققین امیر صدرالدین محمدالشیرازی اسکنه‌اللد فی صدرالجنان
کنیه‌اش ابوالمعالی و لقبش صدرالعلماء و ارباب کمالات و درجات عالیه او را صدرالحقیقه
خوانده‌اند .

بطوریکه در ذیل احوال امیر اصیل‌الدین دشتکی شیرازی نوشتیم نامبرده یکی از
عموزادگان صدرالحکماء بوده و نیاکان او همگی حافظان سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت

بوده و در کلیه آثار حکایتی و اخلاقی خود به نشر آثار رسول اکرم و جانشینان آنحضرت پرداخته و بمنظور رعایت تقیه تنها بنشر آثار نبویه میپرداخته و بدانها اکتفا می نموده تا بنوبت بصدر استاد و سید وی بر اثر رؤیائی که برای یکی از بستگانش اتفاق افتاد دست از رویه نیاکانش برداشت و بدون تقیه بنشر معارف و علوم و حکمت رسمیه پرداخت و چنان در این رشته نیرومند گردید که خط نسخ بر اسطوره‌های دیگر از حکماء اسلامی کشید.

صدرالحکماء در علوم شرعیه شاگرد پدرش ابراهیم و پسر عمویش امیر نظام‌الدین احمد که از متکلمان و فقهاء بوده و فنون ادبیه را از پسر عمماش امیر حبیب‌الله و مراتب معقول را از سید مسلم شیرازی که سیدی فاضل و سواره‌کار میدان معرفت بوده استفاده کرده و با قوام‌الدین کرمانی که از بزرگان شاگردان سید شریف جرجانی بوده مشاجرات دامنه داری نموده و بسیاری از اوقات نظرات سید شریف را با ادله‌ی برهانی مردود دانسته.

سیدالحکماء علاوه بر اشتغال به تعلیم و تربیت بامور زراعت و ریاست می پرداخته و نظرات و افکار ویژه‌ای داشته چنانچه هیچگاه اتفاق نیفتاد اعظم عصر بر او چیره گردند و علامه دوانی بادلاوری خاصی که در جدل داشت تاب جدال با او را نداشت و حقیقت این موضوع را میتوان از حواشی که هر دو نفر بر قابت یکدیگر بر مطالع و تجرید نوشته‌اند استفاده کرد. فرزندش غیاث‌الدین در شرحی که بر رساله اثبات الواجب پدرش نوشته اظهار داشته معظم له در بامداد روز سه‌شنبه دوم شعبان سال ۸۲۸ هجری متولد شد و در بامداد جمعه دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۹۰۳ هجری بدست ترکمانان بایندریه و دیار بکریه شهید شد و از مادر او مدرسه‌ی منصوریه شیراز و حاشیه قدیم و جدید بر شرح تجرید و این هر دو تا اواسط مباحث اعراضند و حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و همه آنها مقدم بر حاشیه قدیم علامه دوانی است و حاشیه بر شرح شمسیه و بر حواشی سید شریف و حاشیه شرح مختصر الاصول و حاشیه تفسیر کشاف و رساله‌های فراوانی در حل شبهه‌ها و کتاب خواص الجواهر و امثال اینها.

مؤلف مجالس پس از شرح حال او بلافاصله بشرح حال فاضل خفری که مجملی از احوال او را ذیل شرح حال محقق کرکی نوشته‌ایم یادآوری کرده و چنین می نگارد.

شمس‌الدین محمد خفری از شاگردان سیدالحکماء و حکیمی الهی و دانشمندی عظیم‌المقام و عالی‌مرتب و فهمیده بوده (۱) آنگاه که ما مورینی از طرف شاه اسماعیل صفوی موظف گردیده تا در تمام قلمرو مملکتی

(۱) از شاگردان او شیخ مظفرالدین شیرازی شافعی است که سال ۹۲۲ در روم درگذشته

و شرح حالش در شقایق نعمانیه آورده شده.

آئین شریعت جعفری را بملت ایران بیاموزند و مخالفان را به نکوهش از ثلثه مجبوردارند تا از آنها تبری کنند روزی داماد خفری بحضور او رسیده و همچنانکه از شدت ناراحتی پریشان شده از وی پرسید تکلیف چیست؟ و آیا ممکن است از نامبردگان بیزاری جست و به نکوهش از آنها پرداخت.

خفری پاسخ داد آری از آنان بدون هراس نکوهش کن زیرا نامبردگان سه تن از ستمگران و عاصبان عربند.

مؤلف از انوار سید جزائری نقل کرده فاضل دوانی به تدریس احادیث می پرداخت هنگامیکه باین حدیث رسید من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه، از شاگردانش پرسید مراد از امام زمان در این حدیث شریف کیست؟ زیرا شیعه معتقد است مراد از او مهدیست شما چه میگوئید؟ در پاسخ گفتند مراد از امام سلطان وقت است که بر مردم حکومت دارد و سلطان آنزمان شاه اسماعیل صفوی بود، دوانی گفت هرگاه چنین باشد بر ما-لازمست سلطان رافضی را بشناسیم و بگفتار او رفتار کنیم و او هم اکنون ما را به ترک مذهب سنت دعوت میکند و دستور میدهد تا به آئین شریعت بگرویم بنابراین پیروی از او بر ما لازمست.

دوانی همچنانکه در حقیقت معنی حدیث حیرت زده بود و نمی دانست مراد از امام زمان کیست و چیست؟ مجلس درس را ترک گفته و سوگند یاد کرد دوباره به تدریس حدیث اشتغال نوزد بهمین مناسبت به فنون حکمت و مباحث آن پرداخت.

آنگاه که شاه اسماعیل وارد شیراز شد و حداکثر دانشمندان آنسرزمین سنی مذهب بودند شاه همگان را بحضور طلبیده و دستور داد سه تن معروف را لعن و سب نمایند، آنانکه در مذهب خود تقیه را تجویز نمیکنند از سب نامبردگان خودداری کرده شاه دستور قتل آنها را صادر کرد، سپس پیشنهاد کرده و بعرض رسانیدند یکی از افاضل آنها بنام شمس الدین خفری مؤلف حاشیه برالهیات تجرید باقی مانده شاه دنبال او فرستاده ویرا سه-ثلاثه دستور داد، وی بطور شیعی آنانرا لعنت کرد و بدینوسیله از کشته شدن رهائی یافت.

هنگامیکه از حضور شاه بیرون رفت هم مسلکان گرد او را گرفته پرسیدند چگونه از آئین خودت دست برداشته و مرتکب خطا شده و بلعن نامبردگان تن در دادی؟ در پاسخ گفت یعنی برای دو سه عرب کون برهنه مرد فاضلی همچون من کشته شود.

بدیهی است عمل برخلاف تقیه که از خفری بظهور رسیده حاکی از آنست که وی

پیش از این شیعه بوده و تظاهر نمیکرده و اکنون که وسیله برای او آماده شده بلعن نامبردگان پرداخته و چنان پاسخ داده که حق بوده.

یکی از افاضل اظهار داشته آنگاه که پرچم تشیع شاه اسماعیل صفوی قده آخرین نقطه‌ی شروان و آذربایجان را در زیر سایه‌ی خود درآورد و علمای سنی مذهب با طرف پراکنده شده و دستشان را از همه جا تھی کرده و در شهرهای ایران عالم سنی قدرت خود نمائی نداشت از جمله شهر کاشان که تھی از وجود عالمان سنی گردید به خفری که او را از علماء دین میدانسته توجه کرده و مدت سه سال بدستورات او عمل میکردند و او هم مسائل دینی را بطوریکه عقل سلیم پیش‌بینی میکرد پاسخ میداد و استفتاءات آنها را مینوشت. آنگاه که شیخ علی کرکی وارد ایران شد و بکاشان رفت و شمس‌الدین بملاقات او رسید حاضران اقدامات خفری را در مسائل دینی باطلاع محقق رسانیده محقق استفتاها را که به خط او بوده طلبیده همه را موافق با مذهب شیعه و درکمال احتیاط یافته تحسین کرده و گفت آری اینگونه عمل از ادله‌ی قاعده حسن و قبح عقلی است که مرام عدلیها در آئین خود برآن استوار است.

پس از این نوشته از آثار خفریست رساله اثبات واجب در همین رساله مینویسد ادراک حقایقی که در ذات امیرالسوء منین علی (ع) نهفته شده درکمال صعوبت است کس نتواند که به ذاتش رسد و کتاب منتهی الادراک در هیئت این کتاب در برابر منتهی الادراک علامی شیرازی است شرح تذکره‌ی خواجه نصیر بنام التکمله، رساله‌ای در حل مالاینحل حاشیه بر النهایه و براوائل شرح حکمه‌العین و رساله‌ای در علم رمل.

ملاشاه طاهر بن رضی‌الدین اسماعیلی حسینی کاشانی.

مؤلف مجالس مینویسد نامبرده از شاگردان خفری و شیعه مذهب بود و حکایات طریفه‌ای دارد و آثاری از او باقی است از جمله حاشیه برالهیات شفا و شرح تهذیب‌الاصول و شرح باب حادی عشر و شرح جعفریه شیخ علی محقق و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و رساله‌ای در معاد و رساله‌ای در انموزج‌العلوم و امثال اینها.

ملاشاه طاهر اشعار ارزنده‌ای داشته از جمله قصیده‌ای در پنجاه و شش بیت در ستایش از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) سروده مطلعش اینست:

باز وقت است که از طبق تقاضای فلک افکند بر سر ایوان چمن، گل تو شک

نظام‌الدین احمد بن ابراهیم بن سلام‌الله حسینی از احفاد امیر صدرالدین واجداد

سید علیخان کبیر است.

امل الامل نوشته نامبرده ملقب به سلطان الحکماء و سیدالعلماء بوده و عالمی فاضل است کتاب اثبات واجب ، کبیر و صغیر و متوسط و امثال آن از آثار اوست و سال ۱۰۱۵ هجری وفات یافته .

نواده اش در سلافه از او کاملاً بزرگداشت نموده و نوشته نامبرده از اجداد اوست .
و بمناسبت برادرش امیر نصیرالدین حسین متوفی ۱۰۲۳ هجری از سلافه نقل کرده نامبرده و برادرش احمد مانند سیدمرتضی و رضی بوده اند .
منصور بن عبدالله شیرازی معروف براستگو .

مؤلف گوید نظر باینکه شرح احوال او در کتابهای رجال و تراجم عنوان مستغنی ندارد شایسته است در این ذیل بشرح حال او اشاره نمائیم .

نامبرده شارح تهذیب الاصول علامه حلی و در طبقه شهید ثانی بوده و در عصر غیث الدین منصور میزیسته ، در آغاز شرح تهذیب الاصول که بنام المفصول و شرح مزجی بر آن کتاب است مینویسد من منصور معروف براستگو این کتاب را شرح مزجی حد وسطی نمودم و مشکلات آنرا به جالبترین وضعی توضیح دادم و از مطالب نامناسبی که حداکثر شروح متعرض آنها گردیده اند خودداری کردم الخ .

از یکی از اجازات سیدحسین کرکی سابق الذکر استفاده میشود بواسطه ملاتاج الدین حسین صاعدی که از فقهاء و افاضل شاگردان ملاعبدالله شوشتری مشهدی مشهور به شهید ثالث بوده از راستگو روایت میکرده و حدیث قاضی جن را از برخی از کسانی که از ملاجلال الدین دوانی شنیده روایت کرده .

سید کرکی در ذیل اجازه مزبور مینویسد و بوی اجازه دادم تا حدیث قاضی جن را بتوسط من روایت نماید زیرا من آنرا بطرق متعدده روایت کرده ام و از جمله طرق مزبوره اش بتوسط ملاتاج الدین صاعدی است و او از شیخ منصور راستگو شارح تهذیب الاصول و او به واسطه یکی از اعلام از علامه دوانی شیرازی بطرقی که در کتاب آموزش آمده روایت کرده و افزوده بطوریکه معلومست حدیث مزبور بجز از سند من از سند دیگری شهرت نیافته .

و در ذیل اجازه دیگری مینویسد اطلاع داد بمن مولای محقق مدقق میرزا تاج الدین حسین بن شمس الدین محمد صاعدی از محقق مدقق شیخ منصور معروف به راستگو شارح تهذیب الوصول الی علم الاصول از واسطه ای از علامه دوانی گفت سید صفی الدین بن عبدالرحمن حسینی ایجی حدیث قاضی جن را بدین شرح از رسول خدا روایت نمود که فرمود من تزیی بغیر زیه فقتل فلا قود ولادیه کسیکه بلباس دیگری آراسته گردد و کشته شود قصاص

و خونبها ندارد .

میگویم حدیث مزبور را سید صفی الدین مزبور از دیگری از شیخ برهان الدین موصلی نقل میکند هنگامی از مصر بعزم حج بیت الله الحرام بیرون رفته در یکی از منازل مارعظیمی در برابر ما ظاهر شد اهل قافله بکشتن آن حیوان اقدام نمودند پسر عموی من آنرا کشت در آنحال ربوده شد و ما می دیدیم که برای رهائی خود تلاش میکند و فائدهای ندارد و سوارگان نیز برای بدست آوردن او کوشیدند به نتیجهای نرسیدند ما از این پیش آمد سخت بوحشت افتاده و چاره‌ای نداشتیم هنوز روز به آخر نرسیده دیدیم او را با کمال آرامش آوردند .

احوالش را پرسیده در پاسخ گفت این پیش آمد بر اثر کشتن همان اژدها بود آنها که مرا ربودند عده‌ای از جن بودند که هر یک بنوعی علیه من ادعا میکرد یکی می گفت پدرم را کشتی دیگری میگفت پسر عمویم را از پای درآوردی و همچنین مدعیان زیاد می شدند تا اینکه مردی نزد من آمد و گفت بگو بخدا و شریعت محمدی ، این سخن را که گفتم همانمرد پیشنهاد کرد تا مرا نزد قاضی شرع ببرند مرا نزد پیرمردی که بر فراز مسند قضاوت قرار گرفته بردند وی دستورات داد مرا رها کنند و آزاد گذارند و دعوی خود را بیان کنند فرزندان گفتند اینمرد پدر ما را کشته گفتم چنین نیست زیرا ما عده‌ای زائر خانه خدا بوده وارد منزلگاه شده تصادفاً اژدهائی در برابر ما ظاهر شد مردم بدفع آن پرداختند و منمهم آنرا کشتم ، پیرمرد گفت او را بحال خود گذارید زیرا در بطن النخلة از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود من تزیی بغیر زیه فقتل فلا دیه ولا قود .

در روایت دیگر فرمود من خرج عن زیه فدمه هدر .

(۷) ملامهدی بن ابی ذر کاشانی نراقی منسوب به نراق بروزن عراق که از محال کاشان

و مسقط الراس اوست بوده .

نراقی از ارکان دانشمندان متاخر واعیان فضلاء متبحر بوده و در اکثر از فنون علم و کمال ماهر بوده و در فقه و حکمت و اصول و اعداد و اشکال آثاری داشته و کتب زیر از تالیفات اوست :

معتمد الشیعه در احکام شریعه لوامع الاحکام در فقه شریعت اسلام فرزندش ملا احمد در مستند و عوائد آن فراوان نقل کرده التحفه الرضویه در مسائل دینیما التجرید در اصول فقه اصول الدین فارسی ، انیس التاجرین ، مشکلات العلوم شبیه به کشکول شیخ بهائی جامع السعادات در اخلاق رساله‌ای در عبادات رساله‌ای در مناسک حج رساله‌ای در حساب ،

محرَق القلوب در مصائب اهل بیت علیهم السلام .

فرزندش ملا احمد نراقی در اجازه‌ای که برای یکی از اعظام معاصرین ما نوشته که در حال حاضر اجازه مزبور بخط او نزد ما موجود است به‌جمالی از شرح حال پدرش اشاره کرده و در ذیل طرق خود بکتب احادیث مینویسد منهاما اخبرنی به‌قرائه و سماعا و اجازه‌والدی و استادی و من الیه‌جمیع العلوم العقلیه والنقلیه استنادی کشف فواعدا لاسلام و حلال معاقدا لاحکام ترجمان‌الحکماء والمتلهین و لسان‌الفقهاء والمتکلمین الامام‌الهمام والبحر المقام الیم الزاخر والسحاب الماطر الراقی فی نفایس‌الفنون الی اعلی‌المراقی مولانا محمد مهدی بن ابی ذرالنراقی مولدا والکاشانی مسکنا والنجفی التجاء و مدفنا .

پس از این بذکرش تن از مشایخ او پرداخته و هریک را باوصاف جمیله که شایسته آن بزرگواران بوده ستوده که ذیلا بنامشان اشاره میشود :

۱ - آقا باقر بهبهانی . ۲ - شیخ یوسف بحرانی . ۳ - شیخ محمد بن محمد زمان کاشانی که روایت می‌کرده از شیخ حسین ماحوزی بحرانی و امیر محمد حسین خاتون‌آبادی دختر زاده علامه مجلسی و ملا محمد قاسم بن محمد رضا طبرسی و حاج محمد ظاهر بن حاج مقصود اصفهانی و میرزا محمد ابراهیم قاضی .

مؤلف گوید از مشایخ حاج شیخ محمد ، آقارضا فرزند آقا حسین خوانساری است .
۴ - شیخ محمد مهدی فتونی . ۵ - ملا محمد اسماعیل مازندرانی اصفهانی ، ملا محمد مهدی هرندی .

مؤلف گوید ملا محمد احمد پس از نامبرداری از مشایخ پدرش بذکر اسامی مشایخ خود اشاره کرده و نامبردگان را معرفی مینماید .

علامه بحر العلوم ، سید علی صاحب ریاض ، سید میرزا محمد مهدی شهرستانی ، شیخ اکبر کاشف‌الغطاء .

ومراد ملا احمد از ملا محمد اسماعیل مازندرانی ، ملا اسماعیل خواجه‌نوی است که در فقه و اصول دارای مرتبه‌ی فضل و کمال بوده و ما احوال او را مفصلا در این کتاب ایراد کرده‌ایم .

محدث نیشابوری مختصری از احوال او را متعرض شده و می‌نویسد محمد بن ابودر معروف به مهدی کاشانی نراقی از فقها و فضلا بوده آثاری در فقه و امثال آن دارد در روزگار ما می‌زیسته لیکن بملاقات او نرسیده‌ایم انتهی .

مؤلف گوید از شاگردان او که برخی از مراتب معقولی را از وی استفاده کرده‌ان

حجۃ الاسلام شفتی و حاج محمد ابراہیم کرباسی میباشند .

(۸) سید مہدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی نجفی اطال

اللہ بقاہ و ادام اللہ علوہ و نعماء معروف بہ سید بحر العلوم .

پیشوائی کہ دیدہی روزگار مانند او را ندیدہ و مہتری کہ مادر دہر از آوردن چون او در مانده گردیدہ بزرگ دانشمندان ذی شوکت و آقای فاضلان صاحب کسوت دانای جهان و یکتای زمان در معقول شیخ الرئیس است و بالاتر از افلاطون و ارسطاطالیس در منقول علامہ ایست محقق و در فروع و اصول مدقق با ہر کہ بگفتگو در آید از وی بمراتب بفرزاید آنگاہ کہ بہ تفسیر کلام حق گزاید گوئی همانست کہ قرآن براو نازل گردیدہ .

بحر العلوم در شب آدینہ در ماہ شوال سال ۱۱۵۵ ہجری در کربلای معلی متولد شد

و تاریخ میلادش "لنصرۃ آی الحق قد ولد المہدی" .

مؤلف منتهی المقال مینویسد بحر العلوم در آغاز کار از محضر پدرش سید مرتضی کہ

دانشمندی پرهیزکار و نیکو رفتار بود و همچنین از درس شیخ یوسف بحرانی استفادہ کرد و

اخیرا بدرس علامہ وحید بہبہانی حضور یافت پس از آن بہ نجف اشرف مشرف شد و رسماً

بمسنند تدریس نشست و در خانہ اش بروی عوام و خواص بازو جایگاہ اعلام کبار بود و پس از

وحید پیشوای اعلام عراق و سید فاضلان علی الاطلاق بود و کعبہ ایرا می ماند کہ حاجیان

علم و دانش از اطراف بار مناسک او را بدوش میگرفتہ و مجدوبانہ بطرف او کوچ می کردہ و

بطواف کوی او می پرداختہ و در مقام صدق و صفای او عاشقانہ سعی می نمودہ آری او دریای

بی کران و کرامات باہرات او ہمہ گوشہا را متوجہ ساختہ بود .

خویش و بیگانہ مسلمان و یہود بہ عظمت او معترف بودند .

آنروزگار کہ پدرش در حجاز بود شب میلاد او در روایا دید حضرت سلطان سریر

ارتضا علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط محمد بن اسماعیل بن بزیع شمعی برای او فرستاد و

نامبردہ شمع بر فراز پشت بام خانہی آنها افروخت آنچنانکہ شعلہ اش بی نہایت زبانہ

میکشید .

عدہای از دانشمندان عصر ما از شاگردان او بودہ و گروہی از جملہ نامبردگان ذیل

از وی روایت می کردہ شیخ جعفر کاشف الغطاء سید جواد عاملی ملا احمد نراقی سید محسن

کاظمی سید محمد کربلایی و سید محمد رضا شبر پدر سید عبداللہ وسید ابوالقاسم خوانساری

جد صاحب این کتاب و شیخ عبد علی بحرانی شیخ اجازہ حاجی کرباسی و شیخ احمد احسانی

و میرزا محمد اخباری .

میرزا در رجال کبیرش مینویسد محمد بن مرتضی مشهور به سید مهدی حسنی طباطبائی غروی در نجف اشرف متولد شده (۱) و همانجا ساکن بوده و دفن گردیده فقیهی محقق و ثقیل مدقق و یکتای زمان بود در آخر عمر ریاست امامیه در اختیار او درآمد و طائفه شیعه بفقاهت و عدالت او اتفاق کردند و ما آنگاه که مجاور آستان مقدس علوی بودیم به درس او حضور می یافتیم.

آثار ناتمامی از او باقی مانده از جمله دره منظومه که تا نماز جمعه بنظم آورده و از عدهای از جمله ملا محمد باقر مازندرانی و ملا محمد باقر بهبهانی و شیخ مهدی فتونی روایت می کرده الخ. مؤلف گوید مقصود از شیخ مهدی فتونی شیخ ابوالحسن محمد مهدی بن شیخ بهاء الدین محمد فتونی عاملی نباطی نجفی است که به اجازه و قرائت از ملا ابوالحسن شریف سابق الذکر روایت می کرده و بحر العلوم معمولاً به مناسبت عظمت شیخ مهدی و یا بجهت اینکه پیش از دیگران از وی استفاده کرده او را در اجازات خود بر سایر اساتیدش مقدم میدارد و گاهی در اجازات خویش او را بعنوان استادناکامل و پیشوای فقه و حدیث و تفسیر و یکتای در همه گونه اخلاق پسندیده میستاید. در اجازه شیخ عبدعلی بحرانی به سه نفر از سادات مشایخش که بیشتر اوقات اسامی آنها را در اجازاتش متذکر میشده اشاره نموده و آنها را باوصاف شایسته که سزاوار آنها و حاکی از مقام جانبداری بیطرفانه خود او بوده ستوده و ما ذیلاً بنام آنها می پردازیم.

امیر محمد عبدالباقی فرزند امیر محمد حسین بتوسط پدرش از جد مادریش دانی ما علامه مجلسی از پدرش از شیخ بهائی از پدرش از شهید ثانی.

۲- امیر سید حسین فرزند سید ابراهیم قزوینی از پدرش از علامه مجلسی و محقق خوانساری و شیخ جعفر قاضی تا شهید ثانی.

۳- امیر سید حسین فرزند سید ابوالقاسم خوانساری از ملا محمد صادق از پدرش از ملا محمد سراب تنکابنی از ملا محمد باقر محقق سزواری از عدهای از جمله شیخ بهائی فرزند امیر سید حسین کرکی از شیخ بهائی.

مؤلف گوید امیر سید حسین خوانساری جد دوم ماست که احوال او و پدرش را در مجلد اول و دوم این کتاب نوشته ایم و نیز یادآور شده ایم اجازه بحر العلوم و آقا محمدعلی

(۱) بدیهی است بطوریکه پیش از این مرقوم شد بحر العلوم در کرلا مولد شده نه در نجف اشرف.

بهبهانی را در روزهاییکه بزیارت ائمه عراق مشرف شده نوشته و نیز متذکر شده جد نامبرده ما استاد قرائتی میرزا ابوالقاسم محقق قمی بوده و میرزای مزبور او را در همه اجازات مقدم بر سایر اساتید خود نوشته و در اجازهاییکه برای آقا محمد علی نجفی هزار جریبی نوشته و اجازة بخط شیوای میرزا نزد ما موجود است او را با اوصافی بجا ستوده و مقدم بر همه نام برده و پس از او نام آقا باقر بهبهانی و بعد از او آقا باقر هزار جریبی و پس از او شیخ مهدی فتونی را که نوشتیم بحرالعلوم او را بر دیگران در مقام اجازة مقدم میداشته ذکر کرده .

و پیش از این شرح حال آقا سید حسین قزوینی و پدرش سید ابراهیم و همچنین امیر عبدالباقی و پدرش امیر محمد حسین را نوشتیم .

بحرالعلوم در اجازة عبد علی مینویسد پدر امیر عبدالباقی از دائی ما علامه مجلسی روایت میکند اکنون باید فهمید معظم له از چه راهی بعلامه مجلسی می پیوندد بطوری که برخی از مطلعان اظهار داشته اند جدش امیر سید محمد طباطبائی پدر سید مرتضی و سید مرتضی و سید عبدالکریم شیخ مروج بهبهانی و خواهرزاده علامه محمد باقر مجلسی است و بعضی که از خاندان مجلسی بی اطلاعند نامبرده را بسید محمد حسینی شهید آذربایجان و مؤلف حاشیه شرح لمعه و امثال آن که دخترزاده دائیش بوده اشتباه کرده سید محمد در بروجرد میزیسته و از آنجا باتفاق خانواده اش بعبات عالیات رفته و چندی در جوار اجداد طاهرینش بسربرد پس از آن تصمیم گرفت به بروجرد بازگردد در مراجعت وارد کرمانشاه شد مورد توجه خاص مردم قرار گرفت از وی درخواست کردند تا همانجا بماند وی مابقی عمر را در آنجا گذرانید آنگاه که مرگش فرا رسید خاندان او به بروجرد بازگردیدند و در آنسرزمین ماندگار شدند تا ستاره درخشان سید بحرالعلوم طلوع کرد و بعزم فرا گرفتن مقامات علمی به نجف اشرف هجرت کرد و خاندان او بار دیگر به آستان قدس ائمه عراق هجرت نمودند و در کنف عنایت او میزیستند .

سید محمد جواد برادر سید بحرالعلوم در شهرهای ایران بخصوص در بروجرد مقامی عالی و ریاستی مهم داشت بحدی که شاهزادگان از او کمال بزرگداشت را می نمودند و سران کردها و بزرگان ترکها از وی می هراسیدند و در امر بمعروف و نهی از منکر قدرتی به کمال داشت و هیچیک از مخالفان تاب مخالفت او را نداشتند . (۱)

(۱) نامبرده در ۹ شوال سال ۱۲۴۲ یا ۱۲۴۸ وفات یافت و اوجد سادات بروجردیست .

آقامیرزا محمود فرزند آقامیرزا علی نقی فرزند سید جواد مذکور وی منظومه‌ی عمومی پدریش بحر العلوم را شرح کرده و هم‌اکنون از ارکان علمای ایران و اعیان دانشمندان عظیم الشانست و موقعیت و مقامش در حدود بروجرد بی‌نهایت است بزرگ و کوچک لشکری و کشوری از وی کمال انقیاد را دارند و سن شریفش در این اوقات از شصت متجاوز است (۱).

مؤلف گوید شیخ عبدعلی بحرانی در اجازهایکه بمرحوم حاج میرزا ابراهیم کرباسی قده داده در ضمن توصیف بلیغ از مقام علم و اشتهار و سیادت و بزرگواری و عظمت بحر العلوم مینویسد معظم‌له مدتی در مکه مکرمه مجاورت داشت و مردم از اطراف برای بهره‌بری از وی بحضور وی می‌شناختند و برای طواف کعبه‌ی کمالات او احرام می‌بستند و مطابق با مذاهب اربعه فتوا میداد و عامه از همه گوشه که آوازه‌ی او را شنیده بودند بدربار او هجوم آورده و مشکلات و غوامض امور خود را از او میپرسیدند و او هم پاسخ هریک را کاملاً بیان میکرد در عین حال از آنهنگام می‌هراسید که هرگاه مخالفان از عقیده‌ی باطنی او اطلاع پیدا کنند او را چون دیگران سران شیعه سر از تن جدا سازند و یا او را هدف سنگهای کینه خود قرار دهند و در میان شعله‌های حسادت و بیدینی خود بسوزانند بهمین مناسبت از مکه مکرمه بعراق عزیمت کرد و در نجف اشرف ماندگار شد.

سید بحر العلوم فقیهی محدث و ادیب و منطقی و متکلم و حکیم و فیلسوف و ستاره شناس و ریاضیدان بود و از همه‌گونه علوم و فنون معموله بهره‌ای کامل داشت. بیش از یکماه در منزل او بسر بردم و در اینمدت فوائد بسیاری از کمالات او به دست آوردم و از سخا و کرم و حسن اخلاق او بی‌اندازه استفاده کردم و آنقدر فیضیاب گردیدم که قلم از نوشتن آن عاجز و کاغذ از ضبط آنها درمانده است.

همان اوقات از وی درخواست کردم تا مرا با اجازه‌ی مفتخر فرماید تا از طریق او اتصالی با اعلام عراق بدست آورم وی از پذیرش درخواست من پوزشهایی آورد که هیچکدام را نپذیرفتم و بالاخره پس از خواهش بسیار مرا با اجازه‌ی مفتخر فرمود سپس عین اجازه را در اجازه کرباسی ایراد کرده.

مؤلف گوید از کسانیکه از وی روایت کرده‌اند جد ما سید ابوالقاسم بن سید حسین

(۱) آقا میرزا محمود مؤلف پنجم مجلد مواهب‌العلیه در شرح دره و کتاب مسلی الفوائد و از اعیان بروجرد بود و سال ۱۳۰۰ وفات یافت و پدرش میرزا علی نقی سال ۱۲۴۹ وفات یافت.

خوانساری است کہ ما بایک واسطہ از او روایت میکنیم .
سید بحر العلوم در سفریکہ عازم خراسان بود وارد اصفہان شد اعلام مقدم او را
گرامی داشتند از جملہ سید ابوالقاسم مزبور کہ باجازہای از او مفتخر گردید و صورت اجازہ
بخط خود سید در حال حاضر نزد ما موجود است سید در این اجازہ تنها سند اجازہی خود
را بہ مروج بہبہانی اتصال دادہ و در پایان آن مینویسد و حرر فقیر عفو ربہ الغنی محمد
مہدی الحسنی الحسینی الطباطبائی انتہی .

مؤلف گوید اکنون ہرچہ مناسب تر است بہ نسب سادات طباطبائی کہ گروہی از اعظم
علما بدان منتسب اند اشارہ نمائیم و بہترین کسانی کہ متعرض این نسب شریف شدہ اند
مؤلف عمدہ الطالب است کہ ما نام و نسب او را ذیل احوال سید مرتضی و ابن معیہ اشارہ
کرده ایم .

وی کتابش را کہ در انساب آل ابیطالب بودہ بدین شرح تالیف نمودہ در مقدمہی این
کتاب نام و نسب حضرت ابوطالب و فرزندان او را یادآوری کردہ سپس سہ اصل دیگر تشکیل
دادہ و در ہر اصلی بنام و نسب فرزندان سہ گانہ اش کہ عقب آنها باقی ماندہ اشارہ کردہ
و آنان عبارت اند از حضرت علی بن ابیطالب کہ سی سال کوچکتر از طالب فرزند بزرگتر
حضرت ابوطالب بودہ و حضرت جعفر طیار کہ بیست سال از وی کوچکتر بودہ و حضرت عقیل
کہ دہ سال از وی کوچکتر بودہ ، سپس پنج فصل دیگر مرتب ساختہ و در ہر فصلی فرزندان
حضرت علی بن ابیطالب را کہ عبارتند از حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشہداء
و حضرت ابوالفضل العباس (ع) و محمد حنفیہ و عمر اطرف بتفصیل شرح دادہ .

پس از این دو مقصد ایراد نمودہ و نوادگان حضرت امام مجتبی (ع) را از ناحیہ زید
بن حسن و ابو محمد حسن مثنی متعرض شدہ بعد از آن بذکر معالم خمسہ پرداختہ نوادگان
حضرت مجتبی را از پشت حسن مثلث و عبداللہ محض کہ بمناسبت مادرش فاطمہ بنت
الحسین بدین لقب ملقب شدہ و جعفر بن حسن کہ مردی خطیب و فصیح بودہ و داود کہ
عمل ام داود نیمہ رجب منتسب باوست و ابراہیم عمر کہ پدر امامزادہ اسماعیل دیباج
است و او پدر ابراہیم دوم ملقب بہ طباطباست .

و در معلم روم کہ ویژہی ابراہیم قمر بودہ مینویسد عقب ابراہیم منحصر بہ اسماعیل
دیباجست کنیہی او ابو ابراہیم و لقبش شریف است در فتح شہید شد و عقب او ازدو فرزند
است یکی حسن التج و دیگری ابراہیم طباطبا تا آنجا کہ بذکر عقب حسن التج پرداختہ و
از جملہ آنان سادات بنی معیہ اند کہ ما پیش از این ذیل احوال سید تاج الدین حلی یکی از

مشایخ شهید اول بنامشان اشاره کردیم پس از این مینویسد ابراهیم طباطبا فرزند اسماعیل دیباج است و علت شهرت او بدین لقب آن بوده که در خوردسالی پدرش جامه‌ای برای او تهیه دید و ویرا مخیر ساخته تا یکی از دوگون پیراهن یا قبا را برای دوزش اختیار کندوی بزبان خوردسالی بجای آنکه بگوید قبا قبا گفت طباطبا و از آن پس بدین لقب مشهور شده و نوادگانش را طباطبائی گفتند .

بعضی گویند نبطیها او را بدین لقب نامیدند زیرا طباطبا بلقب نبطی بمعنی سید الساداتست انتهی .

مؤلف گوید در یکی از مواضع معتبره در وجه تسمیه مزبور چنین یافتیم هنگامی ابراهیم وارد روضه مبارکه رسولخدا (ع) شد آنروز روز شریفی بود و ابراهیم نیز با ذوق و حضور ویژه‌ای وارد روضه مبارکه کردید پس از سلام بعتبه‌ی عالیہ نبویه علی مشرفها الالف الثناء التحیه گوینده‌ای از پس حجاب گفت طباطبا بکسر طاء و هرگاه این موضوع براستی اتفاق افتاده باشد عبارت اخرای طوبی لک است و نصیص بنا بر مصدریت میباشد و ریشه‌ی طباطب یطیب طبا بکسر است و فتح آن بر اثر کثرت استعمالست و مؤلف کنزاللغه مینویسد طب به معنی بخشیدنست خدا فرموده فان طبن لکم عن شیء فکوه یعنی اگر چیزی از طیب خاطر بشما بخشیدند آنرا مورد استفاده قرار دهید و نیز بمعنی خوش شدن و خوشبو شدن آمده است .

و از کسانیکه متعرض مراتب عالیہ سید بحرالعلوم گردیده سید جواد عاملی فقیه سابق‌الذکر است وی در یکی از اجازاتش که بخط او در حال حاضر نزد ما موجود است مینویسد بدون واسطه از شیخ اعظم آقا باقر بهبهانی و نیز از بحرالعلوم روایت میکنم و او را با عبارات مناسب و شایسته ستوده و می‌افزاید این سید بزرگوار احاطه‌ی تمامی به علوم عقلی و نقلی داشته و نفسی زکی و دوقی مستقیم و طبعی سلیم و پرهیزکاری بی‌نهایت داشته شنیدن کی بود مانند دیدن کرامات او از آنموقع که یهودیان از تهود به تشیع برگشته و حالات مختلف او در حجاز حقایقی بیرون از هرگونه مجازند .

مؤلف گوید گفتگوی مفصل یهود با جناب سید، مشهور و معروف است و در رساله‌ایکه از آثار خود اوست درج شده و قابل هیچگونه انکاری نمیشد .

و نیز آنسال که به حج بیت‌الله مشرف شده و تصادفاً به موقع انجام مناسک نرسید مدت یکسال برای انجام مناسک آینده بمجاورت بیت‌الله موفق گردید و در ظرف اینمدت برابر خانه‌ی خدا به تدریس مذاهب اربعه میپرداخت و باندازه‌های مورد توجه ارکان عامه

قرار گرفت که گفتند هرگاه براستی شیعه که قائل بمهدویت فرزند امام عسکری می باشند مهدی نامی وجود داشته باشد همین امام قماست .

آری در میان فضلاء شیعه بزرگانی وجود دارند که دوست و دشمن بعظمت آنها اعتراف دارند و ما مجملی از آنها را در ذیل احوال سید مرتضی ایراد کردیم و این بزرگوار با آنکه عمری بکمال ننمود و پیش از آنکه سنین شصت سالگی را باتمام برساند رحلت کرد در عین حال از همه گونه تمتعات علمی و دینی و دنیائی برخوردار گردید .

سید بحر العلوم سال ۱۲۱۲ هجری وفات یافت و تاریخ وفاتش را یکی از چهار کلمه‌ی اینمصراع یافته‌اند .

یغرب غربی غریب بغری ۱۲۱۲ هجری .

سید صدرالدین عاملی اظهار داشت شیخ محمد رضا نجفی قصیده‌ای در سوگ او گفته که در حال حاضر جز مصراعی از آن بیاد ندارم قد غاب مهدیها جدا و هادیها .

مؤلف گوید آنگاه که از محضر سید صدرالدین فوق‌الذکر استفاده میکردم بمناسبتی اظهار داشت هنگامیکه سید بحر العلوم به نظم دره‌ی منظومه میپرداخت هر روز عصر فقهاء نجف اشرف و اساتید نظم در محضر او حضور پیدا میکردند از جمله منم بنابه پیشنهاد او در آنمجمع حاضر میشدم سید اجزاء کتاب را برای آنها قرائت می‌کرد و از افکار آنان استمداد می‌نمود تا براستی و بدون هیچگونه تعارفی درباره‌ی الفاظ و معانی و مضامین آنها نقادی نمایند و از هیچ ایراد بجائی خودداری نکنند انتهی .

آری تابحال در متون فقهیه کتابی مانند دره منظومه تالیف نشده و بهمین مناسبت صاحب جواهر الکلام در دو مجلد اولش بمناسبت استدلالات فقهی ابیات آنکتاب را که بمنزله نصوص معتبره بوده ایراد می‌کرده چنانچه همین رویه را مؤلف تصریح در کتاب خود بکار برده و اشعار الفیه را بمنزله دلیل برهانی برای مطالب خود آورده است .

متأسفانه سید بحر العلوم موفق نشده همه‌ی ابواب فقه را بنظم آورد بلکه آنچه را به رشته نظم در آورده همه کتاب طهارت و ابواب صلوات تا آخر صلوات طواف است و برخی از علماء امجاد آنرا شرح کرده‌اند .

بحر العلوم علاوه بر کتاب دره در عالییه دیگری از طبع وقاد و ذهن نقاد داشته ویژه عقود دوازده‌گانه که در سوگ ائمه طاهرین سروده و از جمله ارجوزهایست که در برتری انار بر سایر از میوه‌ها سروده اینک برخی از آن :

یا طالباً فضائل الرمان اتل لذاک سورة الرحمان

تجد بها الرحمن فيه فضله اجمله طورا و طورا فصله
بدان سبک ارجوزه رمانیه را درضمن چهل و شش بیت بیایان آورده در اواخر آن
میسراید .

كانه في لونه الياقوت فكله فهو للقلوب قوت
و حبه فضلا و فخرا و كفي ان خير ياقوت به قد عرفا
هذا ثنائى حين جاش جيشى فان وصف العيش نصف العيش

ای کسیکه میخواهی فضیلت و برتری انار را بر سایر از میوه‌ها بدانی سوره مبارکه
الرحمن را تلاوت کن در آنجا می بینی خدایمتعال آنها را از سایر میوه‌های دیگر برتر دانسته
زیرا فرموده فیهما فاکهة و نخل و رمان در این آیه بطور اجمال در کلمه فاکهه و تفصیل به
ذکر نام رمان اشاره کرده و هرگاه انار میوه ارزشمندی نبود دوبار از آن نام نمیبرد آری
رنگ انار همانند یاقوت است از آن استفاده کن که غذای دل است و در فضیلت آن همین
بس که بهترین یاقوت را بدان تشبیه کنند و بگویند یاقوت رمانی این بود ستایش من از
انار در آن هنگام که بر سینهام از اوصاف آن جوش میزد زیرا وصف عیش نیمی از عیش است
آثار بحرالعلوم علاوه بر آنچه ذکر شد المصباح در فقه است .

این کتاب در عین حال که ترتیب صحیحی ندارد نهایت تهذیب و تنقیح که در حد
افراد عادیست در آن بکار رفته و از آنجا که با سلیقه ویژه بحرالعلوم تدوین نشده برخی
آنها از شاگردان سید دانسته‌اند دیگری قواعد الاصولیه شبیه بفوائد مروج بهبهانی است
دیگری فوائد الرجالیه است که مشابه با رواش میرداماد و فوائد ملا اسماعیل خواجوئی
مازندرانست دیگری شرح وافیه ملا عبدالله تونی است که شرح مباحث الفاظش به اتمام
رسیده و شبیه بکتاب الزهره البارقه حجت الاسلام دشتی است و امثال اینها از حواشی و
رساله‌ها و جوابهای مسائل .

بحرالعلوم در تالیف آثار خود کوشش زیادی داشت و دقت بی‌نهایتی بکار می‌برد
و بهمین مناسبت حداکثر آثار از سواد به بیاض در نیامد و به عهده تعطیل و تعویق افتاد
و کتاب تعامی در اصول و فروع از او بیادگار نماند .

علاوه بر آثار ظاهری کرامات و خوارق باطنی بسیاری بوی نسبت داده‌اند که امثال
این کتابها تاب تحمل و تذکر آنها را ندارند .

مرقد جنابش در نجف اشرف و پیش از این ذیل احوال طوسی به محل قبر او اشاره
کردم .

و در کنار او قبر فرزند فاضل و ادیبش سید محمدرضا بحرالعلومست .

(۹) شیخ کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی .

امل‌الامل مینویسد ابن میثم یکی از دانشمندان فاضل و با دقت و از متکلمان ماهر

بوده .

آثاری دارد از جمله شروح سه‌گانه کبیر و متوسط و صغیر بر نهج‌البلاغه و شرح صد کلمه از کلمات آن بزرگوار و رساله‌ای در امامت و رساله‌ای در کلام و رساله‌ای در علم و امثال اینها سید عبدالکریم بن طاوس و دیگران از او روایت میکنند

مؤلف لؤلؤءه ذیل مشایخ علامه حلی مینویسد ابن میثم علامه معروف و فیلسوفی مشهور است و شیخ ما شیخ سلیمان بحرانی در رساله‌ی سلافه‌البهیة در ترجمه میثمیه مینویسد فیلسوف محقق و حکیم مدقق پیشوای متکلمان و خلاصه‌ی فقیهان و محدثان عالم ربانی کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی نامبرده که دریای مواجی از علم و فضل بود علاوه بر فنون حکمیه و عقلیه علاقه‌ی خاصی به علوم حقیقی و اسرار عرفانی داشت و کراماتی از او ظهور میرسید که دلیل بر علو مرتبه‌ی او بودند و اعلام دانشمندان در هر روزگاری او را بعنوان عالم ربانی می‌شناختند و گواهی میدادند که در تحقیق حقایق و تنقیح مبانی بمانند است و حکیم بزرگوار خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره‌القدوسی به حکمت و کلام او گواهی میداد و سید شریف جرجانی^۴ با جلالت قدری که داشت در آغاز فن بیان شرح مفتاح تحقیقات او را نقل کرده و او را بعنوان بعضی از مشایخ نامبرده و خود را در سلک شاگردانش مفتخر میداند .

و میر صدرالدین محمد شیرازی سابق‌الذکر در حاشیه تجرید ویژه در مباحث جواهر و اعراض تحقیقات بسیاری از کتاب معراج سماوی و سایر آثارش نقل کرده و بذکر تحقیقات او پرداخته .

آری ابن میثم بزرگوار نیست که روزگاران مانند اوراندریده و فلک دوار در محور کمالات او دور نزده و کسیکه شرح نهج‌البلاغه‌ی او را که در چندین مجلد بوده و برای عطا ملک جوینی نگاشته مطالعه نماید خواهد فهمید در همگی فنون اسلامی و ادبی و حکمی و عرفانی استاد بوده .

مجالس‌المؤمنین مینویسد در آغاز کار ابن میثم از مردم منزوی بود و گوشه‌ی عزلت را اختیار کرده و بتحقیقات اصولی و فروعی میپرداخت فضلاً حله و عراق نامه‌ای برای او نگاشته و او را از انزوا و گوشه‌گیری ممانعت کرده و اظهار داشتند تعجب از شماست که

مرد عالمی هستی و اینگونه به انزوا پرداخته وی این اشعار را در پاسخ آنها نوشت .
 طلبت فنون العلم ابغی بها العلی فقصر بی عما سموت به القل
 تبین لی ان المحاسن کلها فروع و ان المال فیها هو الاصل
 فنون مختلفی از دانش را فرا گرفتم و به عالیترین مراتب از دانش نائل گردیدم تا
 بحدیکه بلندترین قله‌های کوه از رسیدن بمراتب عالیه من عاجز گردیدند درعین حال به
 این نتیجه رسیدم که همه‌ی خوبیها فرع‌اند و ثروت و مال اصلند .

ما بتجربه معلوم گشت آخر حال که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال
 آنگاه که پاسخ نامه بضمیمه دو شعر مزبور بدست فضلاء حله و عراق رسید در جواب
 نوشتند بدیهی است اشتباه کردید و اینکه ثروت را اساس همه‌گونه بزرگواریها دانسته بر
 خلاف بوده .

ابن میثم در پاسخ نامبردگان ابیات ذیل را که سروده یکی از شاعران بوده فرستاد :
 قد قال قوم بغير علم ما المرء الا باکبریه
 فقلت قول امر حکیم ما المرء الا بدر همیه
 من لم یکن درهم لدیه لم تلتفت عرسه الیه

برخی از مردم بی تجربه اظهار داشته مردی آدمی منحصر بعلم و عقل است گفتم
 چنین نیست بلکه مردی آدمی بداشتن دو درهم است زیرا مردی که پول ندارد زن
 او هم بوی اعتنائی نمیکند .

ابن میثم پس از آنکه فهمید نامه‌نگاری تشنه را سیراب و بیمار را بهبودی نمیدهد به
 منظور زیارت ائمه عراق و اثبات حقیقت برای آنها که بچشم طعنه بوی مینگرند و به زبان
 تمسخر پاسخ او را میخوانند بسوی نامبردگان عزیمت نمود بمجردیکه وارد عراق شد پس از
 زیارت اعتاب مقدسه لباس خشن و ژنده‌ای برای خود اختیار کرده و وارد یکی از مدارس
 که همه دانشمندان و ماهران در آن حضور داشته گردیده سلام کرد لباس کهنه او حاکی از
 آن بود که وی مردی بی اطلاع و بیگانه از اجتماع آنانست پاسخ او را با کمال بی‌اعتنائی
 داده وی در کفشکن مدرس نشست و حق واجب وارد بر مورود را ادا ننمودند و در اثناء
 مباحثه مسئله دقیق و مشکلی پیش آمد که حاضران از حل آن اظهار عجز کردند و او نه
 پاسخ در کمال ارزندگی داد بدون آنکه به پاسخهای محققانه او توجه کنند یکی از حاضران
 با کمال استهزاء گفت گمان میکنم تو هم طالب علمی ، پس از آنکه سفره گسترده شد او را
 در کنار سفره در ردیف خود نشانیدند بلکه مقداری غذا علیحده برای او حاضر نمودند

مجلس امروز بدین ترتیب پایان رسید روز دوم لباسهای ارزنده با آستینهای گشاد پوشیده و عمامہ بزرگ بر سر گذارده وارد همان مدرسہ شد بمجردیکہ سلام کرد همگان بہ احترام او از جا برخاستہ و از وی استقبال نمودہ و کمال بزرگداشت را از او نمودہ و او را در صدر مجلس نشانیدہ و فضلا و محققان و بزرگان در برابر او با کمال احترام آرام گرفتند آنگاہ کہ بمباحثہ پرداختند ابن میثم بگفتاری بی اساس پرداختہ و سخنانی گفت کہ عقل و نقل از پذیرش آنها خودداری میکردند حاضران سخنان بی اصل او را پذیرفتہ و بگوش قبول استماع کردند و هنگامیکہ سفرہ غذا گسترده شد با ابراز ہمہگونہ احترامات ویرا بسر سفرہ دعوت کردہ و پیش از او دست بجانب غذا دراز ننمودہ و بہترین غذا را روبروی او گذاردند اینک هنگامی رسیدہ کہ باید سفرہ را از انتظار بیرون آورد نخست ابن میثم باصرار حاضران دست بسفرہ دراز کرد آستینهای گشاد خود را نزدیک ظرف غذا بردہ گفت کل یا کمی استین من بخور (آستین نوپلو بخور) این عمل موجب حیرت زدگی حاضران شد با کمال احترام علت این عمل را از وی استفسار نمودند .

معظم لہ پاسخ داد شما اینگونہ غذای لذیذ را برای آستین گشاد من آوردید نہ برای نفس قدسی نیکونہاد من والا من همان آدم دیروزی ہستم کہ ہیچگونہ بزرگداشتی از شما ندیدم دیروز با لباس بینوایان و آئین دانشمندان بر شما وارد شدم از شما احترامی ندیدم امروز با لباس جباران و گفتار جاہلان بمحضر شما آمدم از ہمہگونہ احترام برخوردار گردیدم ہویدا است کہ شما نادانی را بر دانائی و دارائی را بر ناداری برتری می دہید من فرستندہ همان ابیاتم کہ بزرگی را در مال و حقارت را در کمال میدانستم آری آنها را برای شما ارسال کردم و مرا بخطا نسبت دادید و پنداشتید بزرگی در کمال است و بیچارگی در دارائی و مال حاضران بخطای خود اعتراف کردہ و از تقصیر خود پوزش خواستند .

ابن میثم آثاری دارد کہ چشم روزگار چون آنها ندیدہ و بخاطر ہیچیک از دانشمندان خطور نکرده از جملہ شرح نہج البلاغہ است کہ سزاوار است آنرا با قلم نور بر گونہهای حور نویسند :

ہست لایق تا کہ با اقلام نور بر نگارندش بصورتہای حور

شرح مزبور در ضمن چند مجلد تدوین شدہ دیگری شرح صغیر بر نہج البلاغہ است کہ در کمال ارزندگی تالیف شدہ و من آنرا در حدود ۱۰۸۱ ہجری دیدم دیگری الاستغاثہ فی بدع الثلاثہ دیگری شرح اشارات استادش قدوہ الحکما شیخ علی بن سلیمان بحرانی است این شرح در کمال منانت و استواری و موافق با قواعد اصیل حکماء تدوین شدہ دیگری

قواعدالمرام در علم کلام نسخه‌ی کهنی از اینکتاب نزد ما موجود است و تاریخ انجام آن ماه ربیع الاول سال ۶۷۶ هجریست و کتاب معراج سماوی و بحر خصم و رساله وحی و الهام از آثار اوست و از بعضی موثقان شنیدم شرح متوسط دیگری که سومین شرح نهج البلاغه است تالیف کرده.

و از مجلد سوم کثکول شیخ بهائی نقل کرده ابن میثم سال ۶۷۹ هجری رحلت کرده انتهی (۱).

مؤلف لؤلؤ گوید از آثار او شرح صد کلمه از فرمایشات حضرت امیرالمؤمنین است که پیش از این نسخه‌ای از آن نزد ما موجود بوده سپس بر اثر برخی از پیش آمدها مفقود گردید.

شیخ علی شهیدی در الدر المنثور مینویسد از آثار او النجاه فی القیامه فی تحقیق امر الامامه است وی در اینکتاب مینویسد لغویها لفظ اولی در اول الامر را بکسی اطلاق میکنند که براستی تدبیر کارها را با اختیار داشته و بتواند هرگونه تصرفی که بخواهد در آن بنماید. بطوریکه از مشایخ محققین اظهار داشته از آثار اوست استقصاء النظر فی امامه الائمة الاثنی عشر.

پیش از این از مؤلف سلافه البهیة نقل کردیم که وی الاستغاثه را از آثار ابن میثم دانسته و حال آنکه نسبت کتاب مزبور بنا مبرده اشتباه است و مؤلف مزبور این اشتباه را به پیروی از دیگران مرتکب شده و تا آنجا که من اطلاع دارم و شاگردش شیخ عبدالله بن صالح بحرانی اظهار داشته مؤلف نامبرده با اشتباه خود پی برده و از نسبت کتاب مزبور به ابن میثم پوزش خواسته.

بلکه کتاب مزبور از آثار علی بن احمد ابوالقاسم کوفی است که از قدماء شیعه کوفه بوده و بطوریکه نجاشی در ذیل کتابهای او نام میبرد کتاب مزبور بنام البدع المحدثه بوده لیکن در میان مردم به الاستغاثه فی بدع الثلثه مشهور و بنام ابن میثم معروفست. بدیهی است کسیکه با سبک ابن میثم در تالیف آشنا باشد می فهمد کتاب مزبور از آثار او نمیباشد.

(۱) تاریخ میلاد او را سال ۶۳۶ نوشته‌اند و نظر باینکه شرح نهج البلاغه و سیطر اسنه ۶۸۱ با تمام رسانیده بایستی وفات او پس از سال مزبور اتفاق افتاده باشد بهمین مناسبت سال وفات او را بین ۶۷۹ و ۶۹۹ نوشته‌اند.

شرح صغیر بر نهج البلاغه پیش از این در اختیار من بود و بمناسبت برخی از پیش آمدها مفقود شد و اکنون شرح کبیرش در دست انتفاع ماست یکی از علماء در حواشی خلاصه مینویسد میثم همه جا بکسر میم است مگر میثم بحرانی که آن بفتح میم است .

قبر این میثم در حال حاضر در قریه هلتای بحرین یکی از سه قریه ماحوز موجود است و قبر جدش میثم در قریه دونج است و قبر شیخ سلیمان بحرانی مؤلف سلافه البهیة نزدیک قبر میثم است زیرا نامبرده از مردم دونج بوده .

برخی اظهار داشته قبر این میثم در نواحی عراقست لیکن محل قبرش در بحرین اشهر از عراقست .

عده ای از اصحاب از ابن میثم روایت میکنند از جمله سید عبدالکریم بن طاوس و شیخ سعیدالدین بن جهم حلی انتهى .

مؤلف مجمع البحرین در ماده میثم مینویسد میثم بن علی بن میثم بحرانی شیخی در کمال وثوق و صداقت است آثاری دارد از جمله شرح بی نظیر نهج البلاغه و قواعد در اصول الدین و استقصاء النظر در امامت و الاستغاثه فی بدع الثلثه و رساله های در آداب بحث . ابن میثم در فقه استاد نصیرالدین بوده و در حضور محقق حلی مباحثه نموده و در نتیجه محقق و شیخ ابوالسعادات بفضل او اعتراف کرده اند انتهى .

مؤلف گوید پیش از این معلوم شد انتساب کتاب الاستغاثه به ابن میثم اشتباه است و عدم صحت انتساب کتاب مزبور از نظر ما در کمال وضوح است و ما پیش از این ذیل احوال علی بن احمد بن موسی الرضوی بمطالب مربوط به این کتاب اشاره کردیم و مجلس مناظره او با محقق از جمله مجالس ارزنده ای بوده که پیش از این از تفریر مؤلف مجالس ایراد کردیم .

در توضیح الاشتباه اظهار داشته مؤلف مجمع البحرین میثم را از ریشه مثم میدانند و این عقیده اشتباه است زیرا لغویهای دیگر میثم را در ماده و ثم متعرض شده اند نه در ماده مثم و یاء میثم را بمناسبت کسره ماقبل منقلب از واو میدانند و هرگاه میثم مفتوح باشد باید آنرا موثم بگویند نه میثم .

و نیز ذیل ترجمه میثم تمار مینویسد نامبرده از جمله ای حاملان اسرار اهل بیت بوده و میثم بکسر میم و سکون یا است و بعضی برخلاف انتظار آنرا بفتح میم خوانده اند .

مؤلف گوید از کلیه مطالب مزبوره باین نتیجه میرسیم تفصیلی که از حاشیه خلاصه نقل شده گفتار بی دلیل است و قابل توجه نمیباشد .

و در قاموس در ماده و ثم مینویسد میثم اسم است و ضبط و کلمه‌ی مزبور را بیان نمیکند و میتوان گفت عدم ضبط یا برحسب معروفیت آن کلمه است و یا بمناسبت اینکه ممکن است دارای دو حرکت باشد و نیز باین نتیجه میرسیم کلمه مزبور در اصطلاح عربی دانان دارای معنی اصلی و صحیح نمیباشد هرچند ممکن است بگوئیم میثم اسم آلت و ثم است به معنی کوبیدن چنانچه میسم با سیم اسم آلت و سم است بمعنی داغ نهادن و ریشه میسم با سین از وسم است بقرینه‌ای که جمعش مواسم است .

باب (۲)

در این باب که دومین باب مجلد چهارم اصل را تشکیل به احوال سایر طبقات شیعه و سنی اشاره کرده است .

(۱۵) ابو عبدالله مالک بن انس بن ابی عامر بن عمرو بن حارث بن عثمان اصبحی مدنی و بعضی او را قرشی تمیمی گفته‌اند .

مالک همان شخص معروفی است که مالکیها بدو منسوب‌اند و کتاب الموطاء در فقه احمدی از آثار اوست و یکی از چهار پیشوای اهل سنت و جماعت و نخستین کسی است که آشکارا عمل برای تجویز کرد .

تاریخ گزیده مینویسد پدر مالک همان انس بن مالک صحابی معروف و یکی از ده تن خدمتکاران درگاه مبارکه‌ی رسول اکرمند و خود او از جمله تابعان دسته اول و نخستین پیشوای اهل سنت و مقدم عموم محدثانست .

مؤلف گوید اظهار نظر مؤلف مزبور درست نیست زیرا تاریخ ولادت و وفات او اصولاً با اظهارات او سازگار نمیباشد و هرگاه چنان موضوعی اتفاق افتاده بود باید مورخان و رجالیه‌ها بدان اشاره کرده بودند .

ابن خلکان در کتاب معروف و فیات الاعیان مینویسد مالک پیشوای مدینه منوره و یکی از ائمه اعلامست ، فن قرائت و حدیث را از نافع بن ابی نعیم و زهری و نافع مولای عبیدالله بن عمر استفاده کرده و از اوزاعی و یحیی بن سعید روایت نموده و مراتب علمی را از ربیع‌الرای سابق‌الذکر بهره‌ور شده و باتفاق او نزد سلطان فتوا میداده .

مالک میگفته از هر که مستفید شده بودم نمرده است مگر اینکه می‌آمده‌واز من درباره حکمی استفتا می‌نموده .

مالک معمولاً در هنگام نقل حدیث وضو میگرفته و برمحل خود قرار میگرفته و ریش خود را شانه میزده و با کمال وقار و ادب می‌نشسته سپس بنقل حدیث میپرداخته .

علت این طرز کار را از او جویا میشده پاسخ میداده دوست میدارم از حدیث رسول خدا (ص) احترام گذارم .

مالک با ناتوانی و سالخوردگی که داشت در مدینه سواره حرکت نمیکرد و میگفت در شهری که اندام رسول خدا در آن مدفونست سوار نمیشوم .
شافعی گفته روزی محمد بن حسن (شیبانی) از من پرسید صاحب ما ابوحنیفه بربر است یا صاحب شما مالک بن انس؟ در پاسخ گفتم تو خود منصفانه قضاوت کن ، پرسیدم سوکنند بخدا ، صاحب ما دانایتر بحقایق قرآن است یا صاحب شما؟ گفت صاحب شما پرسیدم صاحب ما بهتر از سنت پیغمبر (ص) باخبر است یا صاحب شما؟ گفت صاحب شما ، پرسیدم صاحب ما از گفتار یاران قدیمی رسول خدا (ص) باخبرتر است یا صاحب شما؟ گفت صاحب شما ، شافعی گفت پاسخها بمقایسه‌ی با پرسشها اظهار شد بنابراین جز برای چنین اموری در محل دیگری حق استفاده از قیاس را نخواهم داشت .

ابن خلکان نوشته مالک سال ۹۵ هجری متولد شد و مدت سه سال در رحم مادر بود و در ماه ربیع الاول سال ۱۷۹ هجری در سن هشتاد و چهار سالگی درگذشت .
بنابراین ما در مالک حق بزرگی به کردن او دارد زیرا مدت سه سال او را در رحم خود پروریده و جایجا کرده تا خدا چه کند .

در تاریخ گزیده نوشته مالک نخستین پیشوای اهل سنت و مدت سه سال در رحم مادر بود و هشتاد سال عمر کرد و سنه ۱۷۹ هجری در مدینه وفات یافت و در بقیع بخاک سپرده شد .

مؤلف گوید بزودی ذیل احوال ابوحنیفه خواهیم نوشته علت اینکه برخلاف معمول در ظرف اینمدت در رحم مانده چیست؟

از شذورالعقود ابن جوزی نقل شده سال ۱۴۷ هجری فتوایی برخلاف خواسته حاکمان وقت و مصالح آنها صادر کرد و بهمان مناسبت هفتاد تازیانه بر او زدند .

از حافظ ابو عبدالله حمیدی نقل شده فعنی گفت در آخرین بیماری مالک که پس از آن رحلت کرد بیادش رفتم مالک میگریست پرسیدم سبب گریستن تو چیست؟ گفت چگونه نکریم با آنکه شایسته است در اینحال گریان باشم زیرا دوست میداشتم برای هرگونه فتوایی که برای خود داده‌ام صد هزار تازیانه میخوردم و آن هنگام مینوانستم برخلاف رأی خود فتوا دهم متأسفانه برای خود فتوا صادر کردم .

وفات او در مدینه اتفاق افتاد و در بقیع دفن شد .

مالک از ائمه ما صلوات الله عليهم اجمعين محضر مبارک حضرت صادق (ع) را ادراک نموده .

مؤلف بحار از حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی نقل کرده گروهی از پیشوایان اهل سنت از جعفر صادق (ع) حدیث نقل کرده اند از جمله مالک بن انس و شعبه بن حجاج و سفیان ثوری است .

از دیگری نقل کرده مالک و شافعی و حسن بن صالح و ابویوب سیستانی و عمر بن دینار و احمد بن حنبل از آنحضرت روایت کرده اند .

مالک بن انس گفت هیچ چشمی ندیده و بهیچ گوشی نرسیده و بهیچ دلی خطور نکرده که بشری در علم و فضل و بندگی و پارسائی برتر و بالاتر از جعفر صادق (ع) بوده باشد .

مالک بسیاری از اوقات ادعا میکرد احادیثی را از آنحضرت شنیده و گاهی می گفت بزرگی مورد اطمینان چنین فرموده منظورش آنحضرت بوده .

روزی بوحنیفه بمنظور بهره‌وری از مقام مقدس حضرت صادق (ع) به حضور مبارک شرفیاب شد حضرت صادق همانوقت درحالیکه عصا در دست مبارک داشت از منزل بیرون تشریف آورد ، بوحنیفه که آنحضرت را با عصا مشاهده کرد معروض داشت ای فرزند رسول خدا هنوز بآنحد از سن نرسیده‌اید که نیازمند بعصا باشید ، فرمود آری لیکن این چوبدستی عصای رسول خداست میخواهم از آن برکت یابم و یا بمنظور تبرک بدست گرفته‌ام بوحنیفه پیش آمده اظهار داشت اجازه میفرمائید تا آنرا ببوسم ؟ حضرت صادق آستین مبارک را بالا زد فرمود بخدا سوگند میدانی که این بشره (پوست بدن) بشره رسول خدا و این موی موی رسول خداست آنرا نمی بوسی و عصائی که چوبی بیش نیست میخواهی ببوسی .

ابوعبدالله محدث در کتاب رامش نقل کرده همانا بوحنیفه از شاگردان حضرت صادق (ع) بود و بهمان مناسبت مورد احترام عباسیها قرار نگرفت .

همگان از شیعه و سنی ویژه مؤلف اثنی عشریه که از سادات دانشمندان شیعه است مینویسد مالک میگفت هرگاه بحضور حضرت صادق (ع) شرفیاب می شدم آنحضرت از من قدردانی میفرمود و دستور میداد مسند بخصوصی برای من میافراشتند .

و میفرمود ای مالک ترا دوست میدارم و من از این قدردانی آنحضرت خرسند میشدم و از خدا سپاسگزاری مینمودم .

و آنحضرت از سه حال بیرون نبود یا روزه دار بود و یا بنماز می پرداخت و یا بیاد

خدا بود و از بزرگان پارسایان و از دنیاگذشتگان یعنی آنها که برآستی از خدا می‌هراسند بشمار می‌آمد.

آنحضرت حدیث بسیار میفرمود نیکو مجالست بود و همگان از فوائد بی‌نهایت آن جناب کامیاب میشدند و هرگاه سخنی از رسول‌خدا نقل می‌فرمود و قال رسول‌الله (ص) میگفت چهره مبارکش گاهی زرد و هنگامی برافروخته میشد تا بحدیکه شناخته نمیشد سالی با آنحضرت به حج بیت‌الله مشرف شدم پس از آنکه محرم شد هرچه خواست تلبیه بگوید صدا در گلوی مبارکش گره میشد باندازه‌ایکه نزدیک بود از مرکب بزیرافتد عرض کردم یا بن رسول‌الله ناچار باید تلبیه بگوئی، فرمود ای پسر بوعامر چگونه میتوانم لبیک اللهم لبیک بگویم و حال آنکه میترسم پروردگار بفرماید لالبیک و لاسعدیک محمد بن حسن صفار در بصائرالدرجات با سند معنعن خود از محمد بن فلان واقفی نقل کرده پسرعموئی داشتم بنام حسن بن عبدالله مردی پارسا و اعبد مردم روزگار خود بود پادشاه وقت بملاقات او میرفت و گاهی با گفتار خشن خود سلطان را پند میداد و امر بمعروف میکرد و سلطان هم از آنجا که به شایستگی و قابلیت او ایمان داشت سخنان سخت او را می‌پذیرفت بهمین حال بود.

روزی حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) وارد مسجد شده وی به حضور مبارک شرفیاب شده عرض ارادت کرد حضرت خطاب با او فرمود ای بوعلی چقدر حال فعلی تو را دوست میدارم و بدان مسرووم جز اینکه معرفت نداری، اکنون در تحصیل معرفت باش، پرسید فدای شما معرفت چیست؟ فرمود فقه‌آموزی و حدیث یادگیری، پرسید از چه کسی بیاموزم؟ فرمود از مالک بن انس و فقهاء مدینه، سپس آنچه را آموخته‌ای بعرض من برسان. وی حسب الامر با فقهاء مدینه ملاقات کرد آنچه را فرا گرفته بود بعرض مبارک رسانید حضرت همه را ناچیز دیده فرمود باز برو تحصیل معرفت کن، نامبرده مرد متدینی بود و همواره پروانه‌وار گرد خورشید نورانی امام (ع) درگردش بود تا روزی حضرت موسی بن جعفر به بیرون از مدینه به زمینی که داشت تشریف برد وی در راه با آنحضرت ملاقات کرده گفت فدای شما روز قیامت در پیشگاه خدا از شما شکایت خواهم کرد مگر آنکه مرا به حقیقت معرفت رهبری فرمائید، فرمود علی (ع) پس از رسول‌خدا امیرمؤمنان بود و اعمال ناشایست دیگران را باطلاع او رسانید وی پذیرفت، فرمود پس از آنحضرت حضرت امام حسن و امام حسین و ائمه دیگر امام بودند چون بخود رسید ساکت ماند، پرسید فدای شما امروز امام کیست؟ فرمود اگر بتواطلاع دهم می‌پذیری؟ عرض کرد آری فدای شما فرمود انا هو من همان امام عصر و زمانم، عرض کرد آیا دلیلی هم برای امامت خود دارید؟ فرمود آری نزدیک

این درخت خاردار برو و بگو موسی بن جعفر میگوید نزد من بیا حسب الامر کنار درخت رفته امریه انحضرت را ابلاغ کرده بخدا سوگند دیدم آن درخت زمین را می کاوید تا برابر آن حضرت رسید سپس دستور داد درخت بمحل نخستین باز گردید .

نامبرده پس از آنکه از حقیقت معرفت باخبر شد سکوت کرد چنانکه کسی او را گویا مشاهده نمی نمود .

وی تا پیش از آنکه بوسیلهی حضرت موسی بن جعفر دستگیری شود خوابهای خوب می دید از آن به بعد خواب نمی دید شبی ذات اقدس حضرت صادق (ع) را در رؤیا زیارت کرد بآنحضرت از اینکه خواب نمی بیند شکایت نمود ، فرمود اندوهناک مباش زیرا هرگاه بندهی مؤء من بر پایهی ایمان استوار گردد خواب نمی بیند .

یعنی خوابهای خوب برای اثبات بر ایمانست کسیکه اینک بر پایه ایمان استوار است نیازی به رؤیا ندارد .

مؤءلف گوید ذیل حدیث مزبور باید بگوئیم عنوان بصری نیز سالیان دراز ملازمت مالک بن انس را داشت و از آنجا که هیچگونه فتوحاتی برای او حاصل نشد دست به دامن حضرت صادق (ع) شده و از برکات ملازمت مجلس مبارک آنحضرت از همهگونه انوار معرفت برخوردار گردید .

حدیث عنوان بصری طولانی است و در مجلد اول بحارالانوار از خط شیخ بهائی از محمد بن مکی شهید اول نقل کرده و نیز در مجلد سوم کشکول همان حدیث نقل شده . خدا را سپاسگزاریم که به پیروی رسول خدا و آل طاهرین او مفتخریم در یکی از کتابهای اهل سنت روایت شده مالک تا پیش از ظهور عباسیها از حضرت جعفر روایتی نقل ننموده . مصعب کوفی گفته مالک روایتی را که از آنحضرت نقل میکرد به ضمیمه یکی از راویان بود .

واقعی مشهور گفته مالک بمسجد میرفت و نماز جمعه و نماز میت میخواند و به عیادت بیماران میرفت و داوری میکرد و در مسجد می نشست و اصحاب او گردش اجتماع میکردند سپس ترک جلوس در مسجد نموده و تنها بنماز اکتفا میکرد پس از آن ترک همه مناصب را گفت و بدیدار کسی نمیرفت و قضاوت هم نمیکرد تا مرد .

و گاهی که از او میپرسیدند چرا ترک همه وظائف نمودی؟ پاسخ میداد همهگان نمیتوانند عذر کارهای خود را اظهار بدارند .

(۱۱) ابویحیی مالک بن دینار بصری آزاد شده بنوسامه بن لوی قرشی است .

مؤلف بحار در مجلد یازدهم مینویسد برخی از محدثان اظهار داشته‌اند مالک دینار و بوحنیفه بمناسبت اینکه شاگرد حضرت صادق (ع) بود کمتر مورد احترام و بزرکداشت عباسیها قرار میکردند .

و او گفته ابویزید طیفور بسطامی مدت سیزده سال خادم و سقای درگاه مقدسہی ان حضرت بود .

ابوجعفر طوسی گفته ابراهیم ادهم و مالک دینار از غلمان آنحضرت‌اند ابن خلکان مینویسد مالک مردی دانشمند و پارسا و در مقام پرهیزکاری بسرحد کمال بود خوراکش را از کارگری اداره میکرد و قرآن می‌نوشت و از مزد آن اعاشه مینمود .

او گفته در تورات خواندم خوشا بحال کارگر در روزگار مرگ و حیات روزی در حضور او حکایتی گفته شد حاضران کریستند طولی نکشید سرهای گوسفند پخته آوردند همگان جز مالک از آنها خوردند بمالک گفتند تو چرا از این سرها استفاده نکردی؟ گفت سرها را آنها می‌خورند که کریستند و من چون گریه نکردم از آنها هم استفاده نباید بکنم .
یعنی مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد .

ابوالقاسم خلف بن بشکوال اندلسی در کتاب المستغیثین باللہ مینویسد روزی مالک دینار نشسته بود مردی وارد شده گفت برای زنی که مدت چهارسال آبستن است و هم‌اکنون به آزار وضع حمل گرفتار شده دعا کن ، مالک ناراحت شده گفت این مردم پنداشته‌اند ما از پیمبرانیم سپس دست بدعا برداشته برای بیمارش دعا کرد و گفت پروردگارا از تو همه گونه کار برمی‌آید محو و اثبات در دست توست اینک اگر بچہی در رحم آنزن دختر است او را بصورت پسری درآور بعد از آن حاضران دست برداشته هنوز دست فرود نیاورده رسولی آمده بآنمرد گفت زنت را دریاب آنمرد از حضور مالک بیرون رفته طولی نکشیده برگشت بچہ چهارساله‌ایکه موهای مجعد داشت و دندانهای او درآمده بود و هنوز نافش بریده نشده بغل گرفته بمجلس مالک درآمد .

ابن خلکان گفته مالک دینار از بزرگان ساداتست و سال ۱۳۱ هجری در بصره پیش از طاعون عمومی وفات یافت .

مؤلف گوید کسیکه حکایت مزبور را جعل کرده خواسته بدینطریق اثبات کند مدت حمل مالک بن انس که چهارسال طول داشته بیسابقه نبوده با آنکه امثال این پیش‌آمدها برای انبیا و اولیاء حق اتفاق نیفتاده .

بطوریکه میدانیم مالک دینار یکی از مشایخ ارباب طریقت و رجال حقیقت است و برای

انتباه و توجه او جهاتی را نقل کرده‌اند از جمله مالک در آغاز کارش باده‌گساری می‌کرده و از هیچگونه عمل خلافی خودداری نمی‌نموده.

خود او گفته آنگاه که پاسبان بودم و بباده‌گساری علاقه تام و تمامی داشتم کنیزک زیباچه‌های را خریداری کردم و بینهایت مورد علاقه من بود کنیزک دختری زائید از وجود چنین دختری کمال خرسندی در من ایجاد شد هنگامیکه روی زمین می‌خزید به خوشحالی من زیادتر افزوده شد و الفت طرفینی در میان من و او بوجود آمد و هرگاه جام شراب از سبو لبریز می‌کردم کشان‌کشان بجانب من می‌آمد و ساغر شراب را میکشید و آنرا بر جامه‌های من میریخت.

دو سال از عمرش گذشت دست مرگ از آستین حسادت بیرون آمد کودک دو ساله‌ام را از میان دامنم ربود و دل مرا بفراق او شعله‌ور ساخت محزون و اندوهناک روزم چون شب تاریک و شبم بخانه کور نزدیک بود.

شب جمع‌ه‌ایکه مصادف با نیمه شعبان بود در خواب دیدم گویا قیامت بپا شده و مردم در صفحه رستاخیز بپا خاسته‌اند و من هم همراه آنان می‌باشم در اینحال ناله‌ای از پشت سر بگوשמ رسید به پشت سرم توجه کرده مار سیاه کبود چشم بزرگی را دیده که دهانش را گشوده با سرعت تمام بجانب من حرکت میکند از بیمناکی فرار کرده در راه به پیری که لباسهای نیکو پوشیده و بوی خوش از او بمشام میرسید رسیدم براو سلام کردم پاسخ داد گفتم ای شیخ مرا از شر این مارگزنده پناه ده پیر گریست و گفت من ناتوانم و این مار نیرومند است و نمیتوانم ترا در پناه خود بگیرم بهتر آنست با سرعت هرچه تمامتری فرار کنی شاید خدا یمتعال ترا در امان خود نگهداری فرماید من از کنار پیر با سرعت فرار کرده بر بالای یکی از پشت‌های قیامت رسیدم خود را کنار طبقات آتش یافتم نزدیک بود از ترس مارگزنده خود مرا در میان طبقات آتش بیندازم آوازی بگوשמ رسید بر گرد تو اهل آتش نمی‌باشی به گفته‌ی او اطمینان پیدا کرده بازگشتم آنمار هم بازگشت و از من تعقیب نمود در مراجعت نزد همان پیر آمده گفتم ای شیخ مرا در پناه خود از شر این مار نگهداری کن باز گریست و گفت من ناتوانم لیکن باین کوه پناهنده شو که گروگانهای مسلمانان در آنجاست هرگاه تو هم گروی در آنجا داشتی بیاری تو قیام خواهد کرد.

کوه دائره‌شکلی بنظرم آمد در روی آن عمارت‌ها و دریچه‌هایی را دیدم که پرده‌های حریر زربفت یا قوت نشان بر آنها آویخته شده با سرعت به طرف آن کوه روان شده بمجردیکه از دامنه کوه بالا رفته و نزدیک به عمارت‌ها رسیده یکی از فرشتگان موکل فریاد زد پرده‌ها

را بالا زنید و دریچہ‌ها را باز کنید در اینحال کودکانی چون پنجه آفتاب بنظر آمد مارهم نزدیک بمن رسید از سرانجام خود حیرت زده گردیده یکی از کودکان فریاد زد وای بر شما سرعت کنید دریابید او را کہ دشمن باو امان نمیدهد در اینحال کودکان دستہ دستہ بکمک من از عمارتہا بیرون آمدہ در میان آنها دخترکم همان فرزند دوسالہام کہ دلم را بفراقش داغدار کردہ بود مشاہدہ کردم چون مرا دید گریست و گفت آہ پدرم ، سپس مانند اینکہ نوری در برابر من مجسم شود با دست چپ مرا گرفت و با دست راست بجانب آن مارحملہ کرد مار فرار کرد آنگاہ مرا نشانید و خود در میان دامن من نشست و با دست راست بسینہ من نواخت و گفت ای پدر ، الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبہم لذكرالله آیا آنہنگام نرسیدہ کہ مؤمنان دلہاشان برای یاد خدا فروتنی نمایند از سخن آن کودک گریستم و گفتم دخترم مگر شما ہم از قرآن اطلاعی دارید؟ گفت آری ما از شما بہتر از قرآن بہرہ ور میگردیم ، پرسیدم این مار چہ بود کہ اینہمہ از من دنبال میکرد و مرا ناراحت میداشت و در ہلاکت من میکوشید؟ پاسخ داد آن مار کار ناشایست تو است ، پرسیدم در این کویہ چہ میکنید در پاسخ گفت ما کودکان مسلمانانیم و در این کویہ تا روز قیامت ساکنیم و درانتظار شما ہستیم تا نزد ما بیائید و از شما شفاعت کنیم .

مالک گفتہ از بیمناکی بسیاری کہ دامنگیر من شدہ بود از خواب بیدار شدہ دست از بادہ‌گساری برداشتم و توبہ کردم .

قشیری در رسالہی خود مینویسد مالک دینار را پس از مرگ در خواب دیدند پرسیدند خدا با توجہ کرد؟ در پاسخ گفت با گناہان بسیار بحضور پروردگار معرفی شدم آنحضرت مرا بر اثر خوش‌گمانی کہ باو داشتم آمرزید .

مالک دینار گفتہ پارساترین مردم کسانی ہستند کہ بیشتر از آنچہ مناسب بحال ماست از دنیا آرزومند نباشند .

مؤلف گوید بہتر از سخن مالک فرمایش حضرت امام زین العابدین (ع) است آنگاہ کہ از مقام اقدسش پرسیدند پارسای حقیقی کیست فرمود پارسای واقعی کسی است کہ بکمتر از خوراک روزانہ اش بسازد و بیاد روز مرگش باشد .

بہتر از آن بنا بنقل یکی از اہل تنبیہ فرمودہی جدش امیرالمؤمنین (ع) است . ہرگاہ انسانی ہمگی روی زمین را برای خاطر خدا در اختیار داشتہ باشد زاہد است و اگر کسی ہمگی دنیا را برای خاطر ہوا ترک کند پارسا نمیباشد .

یکی از اکابر گفتہ پارساترین مردمی کسی است کہ پارسائی خود را پوشیدہ بدارد .

گویند مالک دینار بادیرانی از دنیاگذشته‌ای ملاقات کرد گفت مرا وصیتی کن ، گفت اگر بتوانی میان خود و مردم دنیا دیواری از آهن بوجود بیاوری چنان کن ، گفت بیش از این بگو ، گفت آشنائی را با مردم کمتر کن ، گفت بیشتر بگو ، گفت دست طمعت را از دامن مردم کوتاه کن تا در نتیجه به باطن آسمانها دست پیدا کنی .

گویند دختر مالک از وی پرسید چرا همه‌ی مردم میخوابند و تو نمیخوابی در پاسخ گفت پدرت از بیداری آینده میهراسد .

یعنی حالا نمیخوابد تا از راحتی آنهنگام بهره‌ور شود .

زنی خطاب به مالک گفت ای ریاکار ، مالک گفت ایزن اسم اصلی مرا که بصریها مرا بدان نام میخواندند بزبان آوردی .

ورام بن ابی فراس از زید بن یحیی روایت کرده در حضور مالک دینار بودیم خلیفه بهرانی از کنار ما گذشت بمالک سلام کرد مالک از وی تمنا کرد تا پندی دهد وی گفت ای بویحیی هرگاه خدا را آنچنانکه باید بشناسی شناختی از همه‌گونه سخن شایسته بی نیازی . شیخ بهائی نوشته مردی بدیدار مالک آمد دید مالک نشسته و سگی سرش را روی زانوی او گذارده آنمرد خواست آنسگ را دور کند مالک گفت دست از او بردار زیرا حیوانی است که زیانی به کسی ندارد و بدون جهت به کسی آزاری نمیرساند این سگ بهتر از همنشین بد است .

مؤلف حیات‌الحيوان گفته یکی از حکما اظهار داشته هر انسانی باهمشکل خود مانوس است چنانچه هر پرنده‌ای با هم‌نوع خود می‌پرد .

مالک دینار میگوید اتفاق نیفتاده دو نفر انسان در میان ده نفر از هم‌نوعانشان با یکدیگر دوست باشند مگر اینکه در یک صفتی با هم مشترک باشند زیرا مناسبات میان مردم مانند مناسبات میان پرندگانست و پیش نیامده دو نوع پرنده با یکدیگر پرواز کنند مگر جهت مناسبتی در میانشان رعایت شده باشد .

روزی یکی از افراد کبوتری را با کلاغ در پرواز دید از این موضوع بشگفت آمد زیرادو نوع پرنده چگونه باتفاق در پروازند هنگامیکه بزمین نشستند و راه رفتند معلوم شد هر دو تن لگند .

با خود گفت آری لنکی موجب اتفاق شده و هر آدمی با هم‌تراز خود الفت می‌گیرد چنانچه هر پرنده‌ای با همجنس خود در پرواز است و هرگاه دو نفر از افراد مدتی را به مصاحبت یکدیگر بسر برند و جهت مناسبتی در میان آنها بوجود نیاید ناچار از یکدیگر جدا

خواهند شد .

سرایندہای گفته :

و قاتل کیف تفرقتما

فقلت قولافیه انصاف

لم یکن من شکلی ففارقتہ

والنساس اشکال والاف

کسی از من پرسید چگونه تفرقه در میان شما بوجود آمد در پاسخ جواب منصفانه باو دادم و گفتم نظر باینکه مناسب با من نبود از او دست برداشتم زیرا مردم همشکل و مالوف یکدیگرند .

(۱۲) ابوالسعادات مبارک بن ابوالکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد

شیبانی جزری اربلی شافعی معروف به ابن اثیر و مؤلف کتاب النہایہ الاثیریہ در لغات حدیثیہ .

ابن خلکان مینویسد ابوالبرکات مستوفی ابن اثیر از شهرت کامل برخوردار است و دانشمندی عالیقدر و یکی از فضلاء انگشت نمائی است که در بسیاری از مبانی علمیه مورد توجه اعلام روزگار بوده .

ابن اثیر فن نحو را از استادش ابن دہان فراگرفته و پس از آن بفنون روایت و حدیث پرداخته .

ابن اثیر آثاری دارد از جمله جامع الاصول در احادیث رسول در این کتاب به طرز جالبی جمع بین احادیث صحاح سته نموده جز اینکه اضافات بسیاری دارد دیگری النہایہ در غریب الحدیث در پنج مجلد دیگری الانصاف فی الجمع بین الکشف و الکشاف در تفسیر قرآن کریم که از کتاب ثعلبی و زمخشری استفاده کرده دیگری المصطفی و المختار فی الادعیہ والاذکار دیگری در صنعت کتابت و کتاب تازه‌ای بنام البدیع در شرح فصول نحو ابن دہان دیگری دیوان شعر و رسائل و الشافی در شرح مسند امام شافعی و امثال اینها .

ابن اثیر در یکی از دو ماه ربیع سال ۵۵۴ در جزیره ابن عمر متولد شد و همانجا رشد نمود سپس بموصل رفت و آنجا بخدمت امیر مجاهد الدین قاتمان زینی نایب الحکومہ موصل پیوست و دیوان منشئات او را بعہدہ داشت تا اینکه امیر مزبور از مقامش خلع شدہ وی بہ خدمت عزالدین محمود صاحب موصل معرفی شد و آنجا نیز دیوان رسائل او را بعہدہ گرفت تا عزالدین درگذشت بخدمت فرزندش نورالدین ارسلان شاہ موظف گردید و مدتی کاتب او بود و از وجود او بہرہ‌های بسیار برد تا اینکه دو دست و دو پایش فلج شدہ بطور کلی از نگارش ممنوع گردید از آن بہ بعد منزوی شد و اکابر و دانشمندان اطراف او را می‌گرفتند

ابن اثیر در یکی از دیهات موصل بنام قصر حرب خانقاهی بنیان کرد و املاک خود را بر آنجا و برخانهایکه در موصل داشت وقف نمود و چنان شنیده‌ام ابن اثیر آثار خود را در روزگاریکه از کارنامه‌نگاری ممنوع شده بود تالیف کرد و همان اوقات گروهی از علما ویرا در تالیف کتاب و اختیار مطالب کمک میکردند .

ابن اثیر گاهی شعر میگفت از سروده‌های او دو شعر زیر است آنگاه که استراتابک حاکم موصل لغزید گفت :

ان زلت البلغه من تحته فان فی زلتها عذرا
حمله من علمه شاهقا و من ندى راحتہ بحرا

اگر استر امیر لغزید البته در لغزشش عذر موجهی داشت و آن اینست که کوه رفیعی را بر پشت خود گرفته و کسی براو سوار بود که کف دست او از سخاوت مانند دریاست .

برادرش ابوالحسن عزالدین گفته آنگاه که برادرم زمین‌گیر شده بود مردی از مغرب زمین آمد و متعهد شد که او را مداوا نماید و از زمینگیری بهبودی دهد و مزدش را پس از بهبودی بگیرد ، ما بتعهد آنمرد خاوری تن در دادیم وی با روغنی که خود ساخته بود به مداوی او پرداخت طولی نکشید آثار بهبودی در برادرم پیدا شد و رگهای پاکه خشک شده رو بملایمت گذارد بحدیکه میتوانست پاهای خود را جمع کند و بالاخره چیزی از بهبودی باقی نمانده بود ، برادرم گفت وجهی باو بدهید و او را بازگردانید .

گفتم اکنون که آثار بهبودی در شما ایجاد شده چرا نمیگذارید معالجات خود را به پایان برساند در پاسخ گفت بدیهی است همانطور که میگوئی آثار بهبودی در من ایجاد شده لیکن من با چنین حالی که مشاهده میکنی آسوده‌ترم برای آنکه بدینوسیله شانه‌از زیر بار زحمت و فرمان آنها تهی کرده و روح و روانم در کمال راحتی است زیرا دیروز که سالم و تحت فرمان آنان بودم در کمال بیچارگی بودم و اکنون که رنجور و بیرون از دستورات آنهایم در کمال آزادی میباشم و هرگاه آنان کار مهمی داشته باشند ناچار به خانه‌ی من خواهند آمد و از من کمکهای لازم را خواهند گرفت بدیهی است امروز با دیروز من از نظر آسودگی بسیار تفاوت دارند ، و من علت بیماری و ناتوانیم را از فرمانبرداری آنان میدانم و اینک که جزاندکی از روزگار عمرم باقی نمانده میخواهم از خواری فرمانروایان آسوده‌باشم و آخر عمرم را ببار منت آنان سپری نسازم .

عزالدین گوید سخنش را پذیرفتم و طبیب خاوری را با احسان فراوانی مرخص نمودم .

ابن اثیر روز پنجشنبه آخر ذیحجه سال ۶۰۶ هجری در موصل وفات یافت و در خانقاه

خودش واقع در درب دراج مدفون گردید شرح حال برادرش عزالدین علی گذشته و شرح حال پدرش ضیاءالدین ابونصر خواهد آمد .

ابوالبرکات مبارک بن ابوالفتح احمد بن مبارک بن موهوب بن علی اربلی لخمی ملقب بشرفالدین و معروف به ابوالبرکات مستوفی ابن خلکان شرح مزبور را درباره‌ی اثیرالدین از وی نقل کرده و مینویسد ابوالبرکات رئیسی جلیل‌القدر و درکمال فروتنی و سخاوتمندی بود و هریک از فضلا که وارد دیار اربل میشدند ناچار بملاقات او می‌رفتند و او هم بحسب شئون هریک از آنها توجهی مبذول میداشت .

ابوالبرکات از همه‌گونه فضائل برخوردار و حداکثر فنون علمی را از جمله مراتب حدیث را دارا بود و در فنون ادب و اشعار و اخبار سراینندگان مهارت داشت و در فن اداره کردن دیوان انشاء و محاسبات و ضبط قوانین حسابداری که معمول محاسبانست نیز استاد بود .

ابوالبرکات تاریخی در چهار مجلد برای اربل تألیف کرده و سروده‌های متنبی و ابو تمام را بنام النظام در ده مجلد نگاشته و کتابی در دو مجلد بنام اثبات‌المحصل فی نسبه ابیات المفصل و دیگری بنام سرالصنیعه و دیگری بنام ابوقماش مشتمل بر نوادر ادبی و امثال اینها تألیف نموده که من نام بسیاری از آنها را از خود او شنیده‌ام .

ابوالبرکات دیوان اشعار ارزنده‌ای دارد از جمله دو شعر زیر است که آنها را بمنظور برتری داشتن سفیدی برگندم‌گونی سروده .

لا تخدعنک سمره غراره
ما الحسن الا للبیاض و جنسه
فالرمح یقتل بعضه من غیره
والسیف یقتل کله من نفسه

گندم‌گونی ترا فریب‌دهد زیرا زیبایی در سپیداندami است برای اینکه برندگی نیزه بواسطه‌ی برخی از آنست که آهنش باشد و برندگی شمشیر از همه آنست .

ابن خلکان گوید سال ۶۲۶ هجری که از اربل بیرون رفتم هنوز شرفالدین در دیوان استیفاء که هم سنگ مقام وزارتست برقرار بوده و بخوبی از عهده برمی‌آمد و همگان از رفتار او رضایت داشتند و پیوسته براین سمت برقرار بود تا ملک مظفرالدین بکتکین وفات یافت و مستنصر شهر اربل را بتصرف خود درآورد و شرفالدین از کار برکنار و خانه‌نشین شد در عین حال مردم از آمد و رفت با او دست بردار نبودند و بهمین حال بسر برد تا در ۲۷ شوال سال ۶۳۶ که تاتار شهر اربل را متصرف شده و آنچه باید بکنند کردند شرف در این پیش‌آمد همراه با عده دیگر به قلعه اربل پناهنده شد و بدینوسیله از چنگال تاتار محفوظ

ماند آنگاه که تاتار از آنسرزمین بیرون رفتند وی از قلعه به موصل رفت و آنجا با احترام هر چه تمامتر ماندگار شد و هرماه مشاهره‌ایکه برای او تعیین شده بود میگرفت .

ابوالبرکات کتابهای نفیس چندی داشت و بمطالعه و تالیف و وظائف دیگر اشتغال میورزید تا در موصل در پنجم ماه محرم سال ۶۳۷ هجری وفات یافت و میلادش نیمه‌شوال سال ۵۶۴ در اربل بوده .

ابوالبرکات از خاندانی معروف که حداکثر آنها از ادبا و رؤء سا بوده میباشد پدرش احمد و عمویش علی دیوان استیفا را بعهدده داشتند .

ابوالحسن علی بن مبارک ملقب به صفی‌الدین عموی ابوالبرکاتست شرف‌الدین در تاریخش نوشته نامبرده از فضلاء عهد خود بود و کتاب نصیحه‌الملوک غزالی را از پارسی که بقلم خود غزالی بوده به تازی برگردانیده ابن‌خلکان گوید آنگاه که من در اربل بودم همین موضوع را از وی شنیدم و درمیان علما نیز شهرت دارد .

مؤلف گوید ترجمه نصیحه‌الملوک در این روزگار شهرت دارد و نسخهای از آن نزدما موجود است متأسفانه بنام و نشان مترجم اشاره‌ای نشده است .

پیش از این ذیل ترجمه سعید بن مبارک بشرح‌حال ابومحمد بن دهان و مشارکان در کنیه او بتفصیل اشاره کردیم .

حافظ سیوطی برخی از آثار دیگر ابن اثیر را که ابن خلکان اشاره ننموده بدین شرح نامبرده الباهر فی الفروق در نحو تهذیب فصول ابن دهان و این کتاب غیر کتاب البدیع سابق‌الذکر اوست البنین والبنات والاباء والامهات والاذواء والذوات والان والاءات (۱) .

شیخ ضیاء‌الدین ابونصر محمد بن محمد بن عبدالکریم جزری پدر ابن اثیر جزری است که به کنیه ابن اثیر نیز معروفست (۲) .

علی بن محمد بن محمد جزری برادر ابن اثیر و ملقب به عزالدین است وی از فضلاء و نویسندگان عصر خود بوده .

اثر معروف او کامل‌التواریخ است و نیز انساب سمعانی را که در هشت جلد بوده در ضمن سه مجلد انتخاب کرده اخبار صحابه در شش مجلد بزرگ .

عزالدین در ماه شعبان سال ۶۳۵ در موصل وفات یافته .

(۱) در بقیه مطبوع چنان اسمی وجود ندارد . ۲ - بطوریکه ابن خلکان نوشته و خود مؤلف در آغاز ترجمه متوجه بوده کنیه اش ابوالکرم است ولقب ضیاء‌الدین لقب فرزند او ابوالفتح محمد آتی‌الذکر است .

نصراللہ بن محمد بن محمد بن محمد معروف بہ ابن اشیر برادرزادہ یا برادر ابوالسعادات ابن اشیر معروف است .

سیوطی نوشتہ نامبردہ سال ۵۵۸ ہجری در جزیرہ ابن عمر متولد شد و در نحو لغت و زبان شناسی مہارت کامل پیدا کرد و اشعار بسیاری محفوظ بودہ .

آثار او عبارت است از المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر اثر معروفی است عدہای بر آن شرح و حاشیہ نوشتہ اند دیگری الوشی المرقوم فی حل المنظوم دیگری المعانی المخرعہ فی صناعہ الانشاء ، دیوان الرسائل در چندین جزء

نصراللہ سال ۶۳۷ در بغداد درگذشت .

(۱۳) ابوالمجد مجدود بن آدم مشہور بہ حکیم سنائی غزنوی .

مؤلف او را در صدر عنوانی کہ معمولاً برای ہمہ متذکر میشود مینویسد العالم العامل المولوی والعارف الکامل المعنوی واستاد صاحب المثنوی .

بدیہی است منظور مؤلف آن نبود کہ سنائی استاد معمولی مولوی باشد زیرا سنائی از عرفاء قرن پنجم بودہ و او از عارفان قرن ششم است بلکہ منظورش آنست وی از مکتب عرفانی سنائی بہرہ ور شدہ و در باطن رہبر عرفان مولوی او بودہ .

مؤلف تلخیص الآثار مینویسد غزنہ از شہرہای اقلیم سوم و از شہرہای با وسعت خراسان میباشد و حدفاصل میان شہرہای خراسان و ہندوستانست ، آب و خاک و ہوایش در کمال خوبی و مطلوبی و از ہمہ کونہ خوبیہا برخوردار است تنہا عیبی کہ میتوان در این شہر احساس کرد سرمای شدید آنست .

از عجائب غزنہ گردنہ ایست واقع در میان یکی از کوہہای آن در امتداد گردنہی مزبور بہ زمینی میرسیم کہ یکطرف آن درنہایت گرمی و طرف دیگر آن در کمال سردیست . از ویژگیہای غزنہ آنکہ مردم ان عمرشان طولانی است و کمتر بہ بیماریہای سخت دچار میشوند .

آری غزنہ سرزمین طلاخیز است و مار و عقرب و حشرات موذی در آن بوجود نمیآید . مجدود بن آدم سنائی حکیم و سراینندہ و عارف از دنیا گذشتہ از آن سرزمین است . مؤلف مجالس المؤمنین نامبردہ را در ردیف حکیمان شیعہ نامبردہ و مینویسد سنائی از شرافتمندان روزگار و بزرگان سراینندگان و عارفان بنامی بودہ کہ حقایق عرفان را کاملاً بدست آورده عارفی جلیل المقدار و عظیم المنزلہ بود ہمگان او را بعظمت می ستایند ویزہ آنہا کہ از چاشنی عرفان و ذوق و پارسائی بہرہ ور گردیدہ او را بزرگواری نامدار میدانند و

ارباب طریقت و راهروان حقیقت گفتار نغز او را چاشنی بیانات و کلمات خود قرار داده و همواره بدانها استشهاد میکنند و در شیرینی و استواری بی نظیر میدانند درباره فضیلت و شرافت سنائی همین بس که مانند ملاجلال الدین رومی صاحب مثنوی بامقام ویژه‌ایکه داشت به پیش قدمی و بزرگواری او اعتراف نموده و گوید :

عطار بوده شیخ و سنائیست پیش از او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم
در جای دیگر میگوید :

ترک جوشی کرده‌ام من نیم خام
از حکیم غزنوی بشنو کلام
و غزالی مهدی که از متاخران اهل حالست درباره‌ی او گوید :

که بود آنکه فرو کوفت کوس در غزنو
محیط فقر سنائی که از حدیقه او
چه رازها است در آن نامه حکم مضر
ز ابتدای جهان تا بانقرض سپهر
در این گروه چو او نیست هیچ خورد و بزرگ
در این میانه چو او نیست هیچ فردمهمین

سنائی مراتب فقر و سلوک را از خواجه یوسف همدانی که در دوستی و محبت اهل بیت حارث همدانی عارفانست فرا گرفته .

و خود در حدیقه الحقیقه و دیوان قصائدش اشعاری و حقایقی سروده که همگی آنها حاکی از جعفری بودن اوست و ثابت میکند مشربی که او برای خود برگزیده خالی از هرگونه عیب و نقص است سنائی کاملاً از دنیا اعراض داشت و بطور کلی تمام توجهش بخدا و عاشق صراط مستقیم بود تا باندازه‌ایکه بهرامشاه غزنوی پیشنهاد کرد تا خواهرش را به همسری وی درآورد سنائی زیر بار نرفت و برای آنکه ناخودآگاه گرفتار پیشنهاد بهرامشاه نشود عزیمت سفر حج کرد و خود در کتاب حدیقه گفته :

من نه مرد زن و زر و جاهم
بخدا گر کنم و گر خواهم
گر تو تاجی دهی ز احسانم
بسر تو که تاج نستانم

مولانا جامی در نفحات مینویسد یکی از ارباب حشمت و جلال در ضمن نامه‌ای که به سنائی نوشته از وی درخواست کرد تا با و اجازت دهد که ملازمت ویرا اختیار کند و از صحبت او به فیوضات معنوی نائل گردد سنائی از پذیرش خواسته‌ی او امتناع کرد و نامه‌ای که برآپای آنرا بدایع لفظی و معنوی فرا گرفته در پاسخ وی بشرح زیر نوشت :

این داعی را عقل و روح در پیش خدمت است ولیکن بنیه ضعیف دارم که طاقت

تفقد و قوت تعهد ندارد ان الملوک اذ ادخلوا قریه افسدوها کلاته مندرس چه طاقت بارگاه جباران دارد و شیرزده ناقه هجران چه تاب پنجه شیران آرد باری عزاسمه داند که هر بار که سراپرده‌ی حشمت ایشان در این خطه مختصر زدند صاحب خانه آمده است این ضعیف منزوی را رخت عافیت بغریب خانه غولان بردند و بضاعت قناعت را بهمراهان خضر و الیاس سپردند به بزرگی که ذوالفضل الکبیر با آن بزرگ دین و دنیا کرده آنست که گوشه‌ی دل این گوشه‌گزفته را بتفقد ستایش خود خراب نکند که جسم حقیر این بنده نه‌سزای خشم عزیز خدا وندی است .

بدیهی است شبهه‌ای در عقیده شیخ جلیل سنائی نداریم و از حدیقه و دیوان غزلیات و قصائدش بدست می‌آید اهل بیت طاهرین را بر دیگران برتری میداده و به منظور مماشات و حفظ تقیه به براءت از دیگران تصریح نکرده و از اینراه دل نابینایان را به طرف خود متوجه کرده در آغاز حدیقه بستایش از سه تن خلیفه پرداخته و بمدح آنان اکتفا نموده لیکن بمجردیکه به اوصاف امیرالمؤمنین (ع) رسیده خودداری نتوانسته بنماید و سر از پا نشناخته عاشق‌وار گفته .

ای سنائی بقوت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان

در مدیحتش مدایح مطلق زهق الباطلست و جاء الحق

سنائی نه تنها در اشعار خود اظهار محبت و علاقمندی بخاندان رسول اکرم مینموده بلکه از این معنی ناراحت بوده چرا نمیتواند از لباس تقیه بیرون آمده و عریان به مدایح اهل بیت پردازد و هرگاه بمنظور تقیه دیگران را براهل بیت مقدم داشته پشیمان بوده چنانچه در نامه‌ایکه به بهرامشاه نوشته و آنها را براهل بیت مقدم داشته بدین شرح اظهار پشیمانی کرده .

من از تقدیم ایشان که طریقه سلف صالح و شیوه عاملان تقیه است پشیمانم و در فکر علاج و تلافی آنم و اهل زمان میگویند که تو چرا تقدیم و تفضیل امیرالمؤمنین به حسب معنی و شان برایشان کرده‌ای ، باری در نامه‌ایکه به بهرامشاه نوشته در آغاز آن مینگارد .

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوه على خير خلقه محمد وآله اجمعين پس از آن در ضمن نامه‌ی طولانی که بوی نگاشته بمواعظ شافیه و نصایح کافیه که شایسته است شهریاران آنها را آئین خود قرار دهند پرداخته و کلمات شیوائی را آورده که سزاوار است منشیان در نگارشات خود از آن اقتباس کنند .

گویند پس از آنکه سلطان سنجر بجای پدرش براریکه جهانداری آرام گرفت در ضمن

نامه‌ای پرسشهایی از حکیم نموده یکی آنکه آیا حقیقت در اختیار اهل سنت و جماعت است یا در دست شیعه و آیا سه تن خلیفه بر حقاند یا ائمه دوازدهگانه .

سنائی در پاسخ وی قصیده ارزنده و دلنشین معروف را که به پاره‌ای از آن ذیلا اشاره

میشود سرود :

جان نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن
بر رخ چون زرنشان گنج گوهر داشتن
بر تو زبید شمع مجلس مهر انور داشتن
همچو طوطی کی تواند طعم شکر داشتن
تا توان افلاک زیر سایه پر داشتن
کی روا باشد دل اندر بند هر خر داشتن
زشت باشد چشم را بر نقش آزر داشتن
دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن

بی سفینه‌ی نوح نتوان چشم معبر داشتن
تا توانی خویشتن ایمن زهر شر داشتن
تا کی آخر خویش را چون حلقه بر در داشتن
خوب نبود غیر حیدر میرو مهتر داشتن
جاهلی باشد ستور لنگ رهبر داشتن

یادگاری کو توان در روز محشر داشتن
عالم دین را نیارد کس معمر داشتن
تاج و تخت پادشاهی جز که سنجور داشتن
جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن

دایه را بر شیرخواره مهر مادر داشتن
همچو بی دینان نباید روی اصرر داشتن
چاره‌ای نبود عزوسان را ز زیور داشتن

مؤلف مجالس رباعی ذیل را از آثار حکیم سنائی نام برده .

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن
از پی سنگین دل نامهربانی روز و شب
چون نگردی گرد معشوقی که روز وصل او
هر که چون کرکس بمررداری فرود آورد سر
رایت همت ز ساق عرش باید بر فراشت
تا دل عیسای مریم باشد اندر بند تو
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن
احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد
تا آنجا که گوید :

بحر پرکشتی است لیکن جمله در گرداب خوف
من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت
روم دینه‌ی علم را در جوی و پس دروی خرام
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است
خضر فرخ پی دلیلی رامیان بسته چو کلک
تا آنجا که گفته :

جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند
از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی
از پس سلطان ملک شه چون نمی داری روا
از پس سلطان دین پس چون رواداری همی
در اواخر قصیده گوید :

ای سنائی وا رهان خود را که نازیبا بود
بندگی کن آل یسن را بجان تا روز حشر
زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک

در باغ لطافت نبی چار به است وین چار به لطیف و دربار به است
 آن به که در اولست زان چار به است وان به که در آخر است زان چار به است
 مؤلف حبیب‌السیر علت توبه او را از نفحات نقل کرده و ضمناً قصیده‌ای را که نامبرده
 در ستایش از سلطان محمود سروده اشاره نموده می‌نویسد حکایت مزبور خالی از تحقیق
 است زیرا بطوریکه از حدیقه او بدست می‌آید وی معاصر با بهرامشاه بوده و در ردیف
 سرایندگان سلطان محمود که سال ۴۲۱ درگذشته نمیباشد (۱).

تاریخ گزیده بتایید برخی از فضلا مینویسد سنائی سال ۵۲۵ هجری از نظم حدیقه
 آسوده شد و همانسال که زمان جهانداری بهرامشاه غزنوی بوده درگذشته.

برخی وفات او را سال ۵۵۵ هجری چهار سال پس از وفات انوری نوشته‌اند.

(۱۴) محمد بن مسلم بن عبیدالله مشهور به ابن شهاب زهری منسوب به زهره بن
 کلاب بکسر کاف فرزند مره بضم میم سر سلسله‌ی قبیلہ‌ی بزرگیست از قریش که آمنه دختر
 وهب مادر والاگهر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم از آن قبیلہ میباشد.

شیخ طوسی قدس زهری را در ردیف اصحاب حضرت صادق (ع) نام برده و می‌نویسد
 محمد بن مسلم بن عبیدالله زهری مدنی سال ۵۲ هجری متولد شده و سال ۱۲۴ در سن
 هفتاد و دوسالگی درگذشته.

و در ذیل اصحاب حضرت علی بن‌الحسین او را بعنوان محمد بن شهاب زهری یاد
 کرده و دشمن اهل بیت خوانده.

علامه به پیروی از شیخ ویرا دشمن اهل بیت دانسته و ظاهراً هر دو شخص را یکی
 پنداشته و مؤلف منتهی‌المقال نیز هر دو عبارت را متعرض شده سپس از تعلیقات مروج
 بهبهانی نقل کرده علی بن محمد خزاز در کتاب‌الکفایه روایتی نقل کرده که حاکی از تشیع
 اوست.

و نیز زهری از حضرت علی بن‌الحسین تصریح بائمه اثنی عشر را روایت کرده و افزوده
 مهدی هفتمین نواده فرزندش محمد بن علی است.

آری ابن طاوس بمناسبت احوال عبدالله بن عباس نوشته سفیان بن سعید و زهری
 هر دو نفر دشمن اهل بیت و متهم‌اند.

(۱) بطوریکه از تذکره دولت‌شاه استفاده میشود پادشاه مزبور سلطان ابراهیم غزنوی

است نه سلطان محمود، حکایت توبه‌ی او را بتوسط لایخوار شرح داده.

ممکن است منظور از زهري همان محمد بن مسلم زهري باشد که در باب رجال حضرت صادق ایراد میشود و مؤلف منهج المقال او را در باب القاب بهمین نام و نشان معرفی کرده.

بدیهی است زهري همان محمد بن مسلم است و شهاب نام معروف جد اوست و در اسانید فقیه مینویسد نام زهري محمد بن مسلم بن شهاب است و مردی ناصبی و دشمن اهل بیت بوده.

از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نقل کرده زهري از علی (ع) منحرف بوده جریر بن عبدالحمید از محمد بن شیبه روایت کرده در مسجد مدینه گذارم به عروه بن زبیر و زهري افتاده در گوشه‌ای نشسته و از علی (ع) نکوهش میکردند گفتگوی آنها بعرض حضرت علی بن الحسین (ع) رسید طولی نکشید تشریف آورده بالا سر آنها ایستاد خطاب به عروه فرمود همانا پدر من خدایم تعالی را علیه پدر تو حکومت داد و خدا هم بنفع پدر من علیه پدر تو حکومت کرد و به زهري فرمود هرگاه در مدینه بودی کرامت ترا بتو می نمایاندم .

زهري از عروه بن زبیر نقل کرده از عایشه شنیدم گفت روزی حضور رسول خدا شرفیاب بودم علی و عباس وارد شده رسول خدا فرمود ای عایشه ، همانا این دو برخلاف سنت و آئین من خواهند مرد .

ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد زهري یکتن از دانشمندان و محدثان و تابعان بنام مدینه بوده با ده تن از صحابه ملاقات کرده و گروهی از پیشوایان از جمله مالک بن انس و سفیان عینیّه از وی روایت نموده اند .

از عمرو بن دینار نقل شده هنگامی در مقام مباحثات و سروری میگفت چه صفت ویژه‌ای در نزد زهري موجود است و حال آنکه من ابن عمر را دیدار کرده‌ام و او دیدار ننموده من ابن عباس را دیده‌ام و او ندیده است طولی نکشید زهري وارد مکه شد در آن هنگام ابن دینار بر اثر درد پای شدید زمینگیر شده بود بمجربیکه فهمید زهري وارد مکه شده دستور داد تا او را بدوش گرفته بخانه زهري ببرند .

یکشنبه روز عمرو دینار بخانه زهري ماندگار شد پس از آنکه بخانه‌ی خود بازگردید از وی پرسیدند زهري را چگونه یافتی ؟

در پاسخ گفت بخدا سوگند فقیهی را هیچگاه به پایهی اینمرد قرشی ندیدم .

از مکحول پرسیدند دانشمندترین عالمی که دیده‌ای کیست ؟ در پاسخ گفت ابن شهاب دیگری پرسید پس از او گفت ابن شهاب برای سوم و چهارم بار نیز همان پاسخ را داد .

زہری اطلاعات و کمالات ہمگی فقہاء ہفتگانہ مدینہ را دارا بوده .
مؤلف گوید شرح حال و نام و نشان فقہاء مزبور را ذیل احوال خارجه بن زیدانصاری
کہ خود یکی از آنها بشمار است یاد کرده ایم عمر بن عبدالعزیز در ضمن بخشنامہای کہ بہ
شہرہای متصرفی خود صادر کردہ بود نوشتہ بود البتہ از فتاوا و دستورات ابن شہاب کمال
استفادہ را بنمائید زیرا فقیہی مانند او از دستورات گذشتہ داناتر وجود ندارد .

روزی در حالیکہ ابوالزنا د عبد اللہ بن زکوان در بارگاہ ہشام حکم حضور داشت وارد
شد ہشام از زہری پرسید در کدام ماہ عطیہی مردم مدینہ پرداخت میشود؟ زہری اظہار
بی اطلاعی کرد از ابوالزنا پرسید وی پاسخ داد در ماہ محرم ہشام خطاب بہ زہری گفت
ای ابوبکر اینہم دانشی بود کہ امروز فرا گرفتم ، زہری گفت آری مجلس خلیفہ شایستہ است
کہ از آن استفادہ علمی بشود .

زہری در خانہ خود ہرگاہ آرام میگرفت کتابہای بسیاری اطراف او را احاطہ میکرد و
بدین ترتیب از امور دنیوی خاطر میکرد .

روزی ہمسرش کہ از اینچنین وضع سخت ناراحت شدہ بود اظہار داشت بخدا سوگند
وجود این کتابہا برای من از سہ تن ہو و زیان آورتر است .

عبد اللہ بن شہاب جد پدری زہری در روز جنگ بدر در ردیف مشرکان و از کسانی
بود کہ تعہد کردہ بودند ہرگاہ دست بہ پیغمبر اکرم پیدا کنند او را بکشند یا در حضورش
کشتہ شوند .

گویند از زہری پرسیدند آیا جد تو جنگ بدر را ادراک نمودہ؟ در پاسخ گفت آری
لیکن از آنطرف ، یعنی در ردیف مشرکان بود و پدرش مسلم ہموارہ ملازم مصعب بن زبیر
بود و خودش از ملازمان دربار عبدالملک مروان و ہشام بن عبدالملک بشمار میرفت ویزید
بن عبدالملک او را بمنصب داوری مقرر داشت .

زہری شب سہ شنبہ ہفدہم ماہ مبارک رمضان سال ۱۲۴ ہجری در سن ہفتاد و دو
سالگی درگذشت و در ادامی واقع در میان حجاز و شام در موضعی کہ حدفاصل میان حجاز
و ابتداء سرزمین فلسطین است در سر راہ مسافران دفن شد .

مؤلف پس از نقل اقوال مزبورہ بر اثر تحقیقاتی کہ بدست آورده و بامطالبی برخورد
کرده کہ مؤلف تعلیقات و شیخ ابوعلی رجالی از آن بہرہ ور نگردیدہ اند چنین مینگارد .
بطوریکہ از تاریخ ابن خلکان استفادہ میشود زہری نخست از دانشمندان اہل سنت
بود و اخیرا بر اثر آنکہ دست سعادت دامنگیر او شدہ بود بہ حضور مبارک حضرت امام

زین العابدین (ع) شرفیاب و از برکات انفاس شریفش کمال بهره‌بری را بدست آورد و بدست و زبان اظهار علاقمندی بآنحضرت می‌نمود و کمال حفظ الغیب را نسبت به آن بزرگوار داشت و از هیچگونه احترام و بزرگداشتی نسبت به آنجناب فروگذاری نمی‌نمود.

از جمله ادلمایکه حاکی از تشیع زهري است حدیث ذیل است و ممکن است همین حدیث را نیز مؤلف تعلیقات دیده باشد و بطوریکه میدانیم حدیث ذیل غیر از حدیثی است که وی برای تصریح به ائمه اثنی عشر روایت نموده و متاسفانه مؤلف منتهی‌المقال حدیث مزبور را ناچیز انگاشته و اظهار داشته حدیث مزبور دلیل بر تشیع او نخواهد بود برای آنکه گروهی از اهل سنت روایت کرده‌اند ائمه شیعه دوازده نفراند و حسین (ع) امام و پسر امام و برادر امام و پدر نه امام است که نهمین آنها قائم آنهاست.

حدیث ذیل را گروهی از نویسندگان ایراد کرده‌اند و علامه مجلسی در مجلد یازدهم بحار الانوار از کشف الغمه و مناقب ابن شهر آشوب از کتاب حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم و فضائل شیخ ابوالسعادات روایت کرده و من خود حدیث ذیل را در کتاب ثاقب المناقب شیخ فقیه عمادالدین طوسی که در اوائل باب محمدین بشرح حال او پرداختیم بشرح زیر دیده‌ام.

ابن شهاب زهري گفته روزی که مقرر شد حضرت علی بن الحسین (ع) از مدینه بشام تبعید شود و بدربار عبدالملک مروان معرفی گردد آنحضرت را مقید ساخته و غل جامعه به دست و گردن آنحضرت درآوردند و گروهی را بحفاظت او مقرر داشته بودند در آن هنگام از ماموران درخواست کردم تا اجازه دهند با آنحضرت ملاقات نمایم بمجردیکه آنحضرت رابه آنموضع دیدم گریستم و گفتم ایکاش من بجای شما بودم و شما را بدینحال نمیدیدم.

آنحضرت فرمود ای زهري، پنداشته‌ای از این غل و زنجیر گرانبار ناراحتی و هرگاه بخواهم میتوانم خودمرا از این بار راحت سازم لیکن میخواهم بدینوسیله بیاد شکنجه‌ی الهی بیفتم در آنحال دیدم دست و پای خود را از غل بیرون آورد و فرمود تا دو منزل گذشته از مدینه بیشتر با ماموران نخواهم بود.

چهار شب از این واقعه نگذشته بود مامورانی که همراه آنحضرت بوده وارد مدینه شده از آنحضرت جستجو میکردند و اثری از آنجناب در مدینه نبود نامبردگان اظهار داشتند در یکی از منازل آنحضرت همچنانکه مقید و ما اطراف او را کاملا احاطه کرده بودیم از مرکب بزیر آمد آنشب را ما خوابیده و گرداگرد او بودیم متاسفانه بامداد جز غل و زنجیر اثر دیگری از آنجناب ندیدیم.

زہری گوید پس از چندی کہ در شام با عبدالملک ملاقات کردم احوال علی بن الحسین را از من جویا شد آنچه لازم بود با اطلاع وی رسانیده ، عبدالملک اظهار داشت آنروز کہ ماموران او را گم کردہ بودند بدربار من آمد و گفت ترا با من چکار است ؟ گفتم می خواہم در شام اقامہ نمائی ، فرمود ماندن با ترا نمیخواہم . اینسخن را گفت و از دربار من بیرون رفت .

عبدالملک افزود در آنحال چنان از وحشت بجان آمدہ بودم کہ تمام جامہام از عرق تر گردیدہ بود .

زہری گفت در پایان گفتم بدیہی است علی بن الحسین آنچنان نیست کہ پنداشتہای بلکہ او ہموارہ بکارہای دینی خود مشغول است ، عبدالملک گفت آری کار پسندیدہایست و عمل او نیز پسندیدہ است .

زہری معمولاً ہرگاہ از حضرت علی بن الحسین (ع) یاد میکرد میگریست و میگفت زین العابدین است .

مؤلف گوید در کتاب ثاقب حدیث دیگری روشنتر از حدیث مزبور کہ حاکی از حسن حال اوست دربارہی زہری دیدہام لیکن متاسفانہ در کتاب دیگری از آن حدیث اثری نیافتہام و بہمین مناسبت نمیتوانم علامہ مجلسی را بر حسن حال وی ملزم بسازم حدیث مزبور این است :

زہری گفتہ دوستی داشتم کہ بی نہایت مورد علاقہی من بود طولی نکشید در جہاد با رومیان کشتہ شد از اینکہ وی بہ فیض شہادت رسید غبطہ خوردم و دوست می داشتم ای کاش منہم ہمراہ او کشتہ میشدم شبی نامبردہ را در روئیا دیدہ پرسیدم پروردگار با توجہ کرد ؟ در پاسخ گفت خدایمتعالی براثر جہادیکہ کردم و علاقہای کہ بہ محمد و خاندان او داشتم مرا آمرزید و بواسطہی شفاعتی کہ حضرت علی بن الحسین (ع) از من فرمود شہرہائی در بہشت در اختیار من در آوردند کہ ہر طرف آن باندازہ مسیر ہزار فرسخ راہ است ، گفتم از اینکہ بفیض شہادت نائل شدہای غبطہ میخورم و میخواستہم از آن مقام کہ تونائل گردیدہ برخوردار گردم ، گفت غبطہ خوردن من نسبت بتو بیشتر است از غبطہ خوردن تو نسبت بمن ، گفتم چگونه نسبت بمن غبطہ میخوری ؟ و حال آنکہ تو ہزار ہزار سال جلوتر از منی گفت مگر نہ اینست کہ ہر جمعہ یکبار حضرت علی بن الحسین ملاقات می نمائیم و بر آن حضرت عرض سلام میکنی و با آنحضرت نماز میخوانی ، اینک ہرگاہ جمال ہمایون آنحضرت را زیارت کردی بر محمد و خاندان او درود بفرست سپس از آنجناب روایت کن و در این

روزگار که بنی امیه کارهای مردم را بعهدده دارند هرچند گرفتار ناراحتیها خواهی شد درعین حال خدا حافظ توست و اگر تا هنگام مرگ بهمین شیوه پسندیده باقی باشی هزارهزار برابر برتر از من خواهی بود.

زهری گوید هنگامیکه از خواب بیدار شدم با خود گفتم روئی ای مذکور از قبیل خوابهای بی ریشه و شیطانی است دوباره خوابیده همان مرد را در خواب دیدم گفت آیا در آنچه بتو گفتم مشکوکی؟ بدیهی است شک دلیل بر کفر است شایسته است آنچه را دیده‌ای برای کسی نقل نکنی و خود علی بن الحسین ترا از روئی یا اطلاع خواهد داد.

از خواب بیدار شدم پس از نماز فرستاده‌ی حضرت علی بن الحسین مرا بحضور مبارک آنحضرت دعوت کرد حضور مبارک شرفیاب شده فرمود ای زهری دیشب چنین و چنان دیدی و هر دو خواب را برای من بیان فرمود.

امثال آنچه درباره‌ی حسن حال زهری آورده شد اخبار دیگر نیز وجود دارند که همگی دلیل بر آنستکه نامبرده از پذیرش حق و قبولی ولایت اهل بیت استنکاف نداشته و درعین حالیکه مردی دانشمند و کریم و ریاستمدار بوده و اهل سنت به موقعیت او اعتراف میکرده امامت اهل بیت را قبول داشته.

آشکارترین آنها حدیثی است که صدوق در مجالس بسند معنعن از سفیان بن عیینه از زهری روایت کرده و در آن حدیث معجزاتی از حضرت علی بن الحسین (ع) نقل کرده که جز مخلص با وفا و شیعه با صفا دیگری نمی پذیرد.

و حدیث نص برائمه اثنی عشر که صاحب تعلیقات بواسطه کفایه الاثر روایت کرده نظر باینکه در حال حاضر کتاب مذکور را حاضر ندارم بیانی هم درباره‌ی آن ابراز نمی دارم آری در محل دیگری حدیثی درباره‌ی نص ائمه اثنی عشر از مؤلف کفایه بشرح زیر نقل شده.

در کتاب کفایه الاثر تالیف علی بن محمد خزاز قمی به اسناد متصل از زهری روایت کرده حضور مبارک حضرت حسین بن علی (ع) شرفیاب بودم در آن حال علی بن حسین (ع) حاضر وارد شد حضرت سیدالشهداء او را بحضور طلبیده و محکم در بغل گرفت و مابین دو دیدماش را بوسید.

سپس بعرض رسانیدم پدر و مادرم فدای شما ای پسر رسول خدا هرگاه خدا نکرده آنچه را نباید مشاهده کنیم در حق شما مشاهده کردیم یعنی از دنیا رحلت فرمودید امام پس از شما کیست؟ فرمود همین پسر من علی امام پس از من است و او پدر پیشوایان پس از من خواهد

بود. گفتم ای آقای من این بزرگوار که خورد سالست، فرمود آری پسرش محمد نیز در نه سالگی مورد اقتدا قرار خواهد گرفت.

مؤلف گوید از جمع احادیثی که درباره‌ی قدح و مدح زهری رسیده باین نتیجه‌نائل میشویم که اختلاف مزبور بحسب دوران زندگی او از نظر سن و سال بوده باینمعنی دانائی و نادانی او نسبت بحقوق اهل بیت بتفاوت سنین عمر او بوده (۱).

مؤلف کشف الغمه از ابو عمرو زاهد نقل کرده علت اینکه علی بن الحسین به سیدالعبادین معروف شد بدینجهت بوده که زهری در رؤیا دید دستهایش بخون آلوده گردیده تعبیر رؤیای او چنین بود که وی بریختن خون خطائی متهم خواهد شد وی کارگزار بنی امیه بود دستور داد مردی را عقوبت کنند وی در زیر شکنجه درگذشت وی از وحشت و حیرت زدگی دست از کار کشید و در غاری پناهنده شد در آنمدت که در غار مخفی بود موهای سرش از اندازه درازتر شد در آن اوقات حضرت علی بن الحسین به حج بیت الله مشرف شد کسی پرسید آیا توجهی بزهری دارید فرمود آری طولی نکشید حضرت بطرف غار رهسپار شد در ضمن دیداری که از او بعمل آورد فرمود من از ناامیدی تو بیمناکترم تا از گناهی که مرتکب شده‌ای؟ اینک دیه آنمقتول را تسلیم کن و نزد کسان خود بازگرد و بانجام دستورات دینی بپرداز.

زهری گفت ای آقای من وسیله‌ی کشایشی برای من بوجود آوردید و خدای بزرگ میدانند رسالتش را در چه فردی بوجود می‌آورد.

زهری پس از این میگفت منادی روز قیامت ندا میکند سید پارسایان روزگار خودشاز جا برخیزد حضرت علی بن الحسین (ع) از محل خود قیام خواهد کرد.

در روایتی پس از آن ملازم خدمت علی بن الحسین بود و از یاران آنجناب بشمار آمد بهمین مناسبت برخی از مروانیها از راه استهزا بوی میگفتند ای زهری پیمبر تو یعنی علی بن الحسین چه کرد؟

ورام بن ابی فراس که از بزرگان محدثان ماست ملاقات حضرت علی بن الحسین را پس از اتمام طواف با وی متعرض شده و اندک اختلافی فیما بین است امام (ع) خطاب بیاو

(۱) ابن شهر آشوب با آنکه روایات چندی از او ذیل احوال حضرت سجاد نقل کرده

در عین حال بمناسبت اصحاب آنحضرت از وی نام نبرده است شیخ در احوال اصحاب آنحضرت وی را عدو معرفی کرده.

بازماندگانش تادیه کن ، گفت دیه را پرداخته ام نپذیرفته اند فرمود در میان چند کیسه قرار بده سپس منتظر رسیدن موافقت نماز باش و آندرهما را در خانه شان بیفکن .
 در ارشاد دیلمی که مؤلف ان نیز از اعظم محدثین شیعه است نقل کرده حضرت علی بن الحسین از کنار زهری که بحالت جنون درآمده عبور کرده پس از اطلاع از حال او فرمود بخدا سوگند ناامیدی او از رحمت خدا گرانبارتر از قتلی است که مرتکب شده .
 (۱۵) ابوبکر محمد بن سیرین بصری از نخستین تابعان و فقیهان با جلال است و تبحر بیمانندی در تعبیر خواب داشت .

ابن خلکان نوشته پدرش سیرین زر خرید انس بن مالک صحابی معروف بود وی او را در برابر چهل هزار درم نقره بقید کتابت درآورد و باو پیشنهاد کرد خود را با پرداخت آنمبلغ آزاد کند .

ابن سیرین یکی از دانشمندان جلیل القدر سرزمین بصره و مردی بود که همواره روزگار خود را به پرهیزکاری بسر میبرد .

ابن سیرین در آغاز کار ملازم حسن بصری بود و اخیرا از وی رنجیده خاطر شد و تا آخرین هنگامیکه حسن در دنیا بود با وی ملاقات نکرد و آنگاه که حسن درگذشت وی به تشییع جنازه اش حاضر نشد .

شعبی مردم را به پیروی از ابن سیرین وادار میکرد و میگفت از پیروی از اینمرد کر خودداری نکنید .

ابن سیرین سال ۱۱۰ (قی) هجری صدر روز پس از مرگ حسن بصری در بصره وفات یافت .

برای ابن سیرین از یک همسرش سی فرزند که نوزده تنشان پسر و یازده نفرشان دختر بودند بوجود آمد و از آنهمه فرزند بجز عبدالله دیگری باقی نماند .

ابن سیرین پس از مرگش سی هزار درهم بدهکار بود و همه ی آنها را فرزندش عبدالله پرداخت کرد بر اثر چنین عنایتی که به پدرش نمود پس از مرگش سیصد هزار درم باقی گذارد .

اصمعی گفته حسن بصری بزرگی سخاوتمند است و ابن سیرین محدثی است که هرگاه لب بحدیث بگشاید باید با دو دست آنچه را میگوید ماخوذ داشت و قتاده مانند کسی است که شبانه بخواستگاری میرود و یا بد و خوب و خشک و تر را از هم امتیاز ندهد .
 قشیری در رساله صوفیه مینویسد برخی گفته اند کسی را در امت اسلامی امیدوارتر به

رحمت خدا و بیمناکتر بر خودش از ابن سیرین ندیده‌ام از حکایات پرهیزکاری او اینکه هنگامی چهل کوزه روغن خرید غلامش موشی از یکی از آنها بیرون آورد، پرسید از کدام یک از کوزه‌ها بیرون آوردی؟ گفت نمیدانم، وی همه‌ی آنها را ریخت.

سید جزائری گفته ابن سیرین روزها حدیث می‌کرد و برای جلوگیری از خودنمایی می‌خندید و شبها براز و نیاز می‌پرداخت و میکریست.

بطوریکه میدانیم ابن سیرین در تعبیر خواب مهارت کامل داشت و حکایاتی از تعبیرات او در کتابها آورده شده و کتاب حاضر بجهاتی نمیتواند متکفل همه‌ی آنها بشود درعین حال برای اینکه اثر فعلی خالی از تعبیرات نامبرده نباشد به پاره‌ای از آنها اشاره میشود.

گویند خود ابن سیرین در رؤیای دید ستاره‌ی جوزا پیش از ستاره ثریا قرار گرفته هنگامی که از خواب بیدار شد وصیت کرد و گفت حسن بصری خواهد مرد و پس از او من می‌میرم و او شریفتر از من است.

مؤلف گوید اختلاف بی‌نهایتی که اخیرا در میان حسن و ابن سیرین بوجود آمده بود باندازه‌ای بود که از ضرب‌المثل‌های همگانی قرار گرفته و مطابق باقضیه مانع‌الجمع میگفتند جالس اما الحسن و اما ابن سیرین یعنی جمع هر دو ممکن نیست یکی را باید اختیار کرد بنابراین باید گفت اختلاف مزبور ایجاب کرده مرگ هر دو نزدیک بهم باشد و علت این موضوع را پیش از این ذیل احوال جریر و فرزدق ایراد نمودیم (۱).

گویند زنی در خواب دید از ماری شیر میدوشت، تعبیرش را از ابن سیرین پرسیده در پاسخ گفت این زن کسی است که مردم هواپرست بر او وارد میشوند.

مردی به ابن سیرین گفت در خواب دیدم جام زرینی در دست دارم و از عسلی که در آنست می‌چشم، وی گفت از خدا بترس و دوباره قرآن را که فراموش کرده‌ای از حفظ کن.

دیگری گفت در خواب دیدم چشم راستم از عقب سرم درآمده و دور میزند، ابن سیرین گفت معلومست دو پسر داری و یکی از آنها با دیگری کار ناشایست انجام میدهد، پس از آنکه بوضع آنمرد رسیدگی شد معلوم شد چنان بوده.

(۱) سنائی گفته هست تا نفس نفیست باعث تعلیم دیو، بود هم فر فرزدق داعیه جرجرو

مردی از او پرسید در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؟ پاسخ داد به مکه خواهی رفت، دیگری همان خواب را دیده تعبیرش را از او پرسید دستور داد تا دست از دزدی بردارد.

حاضران علت دو تعبیر مخالف را پرسیده؟ پاسخ داد از چهره‌ی آثار نیکوکاری ظاهر بود از آیه شریفه و اذن فی الناس بالحج تعبیر خواب او را استفاده کردم و از دیگری که چهره‌ی بد عملان از او ظاهر بود از آیه و اذن مؤذن ایتها لعیر انکم لسا رقون استفاده نمودم.

ابن سیرین گفته در تعبیر خواب خطیبی که بر منبر به ایراد خطبه پرداخته میگوئیم از سلطان زمان بهره‌ور میشود و از آدمی که خطیب نبوده و در خواب منبر رفته تعبیر میکنیم وی خواهد مرد و او را بر تابوت سوار خواهند کرد.

و امثال تعبیرات مزبور که در مجلد سما و عالم بحار و سایر از کتابهای دیگر آورده شده.

حافظ بخاری بسندهای متصل از ابن سیرین از قیس بن عباد روایت کرده همراه با عدما‌ی از یاران رسول خدا در مسجد مدینه نشسته بودیم مردی که آثار خشوع و تقوا از چهره‌اش نمایان بود وارد مسجد شد یکی از حاضران گفت این مرد بهشتی است وی دو رکعت نماز بجای آورده از مسجد بیرون رفت از وی دنبال کرده باو گفتم آنگاه که وارد مسجد شدی یکی از حاضران گفت این مرد بهشتی است در پاسخ گفت بخدا سوگند شایسته نیست کسیکه از حقیقتی خبردار نیست درباره‌ی آن اظهار نظر کند.

اکنون میگویم چرا چنان سخنی به زبان او جاری شد در روزگار رسول خدا در خواب دیدم در بوستان وسیع سبز و خرمی وارد شدم در وسط آن بوستان عمودی از آهن بود که پایه‌ی آن در زمین و بالای آن به آسمان کشیده شده بر فراز آن دستگیره‌ای بود کسی به من گفت بالای این ستون برو گفتم نمیتوانم در اینحال خدمتکاری آمد و جامه‌ی مرا از پشت سر گرفت بدان ستون بالا رفته تا بر آن عمود آهنین رسیده دستگیره را بدست گرفته از خواب بیدار شده در حالیکه دستگیره در دستم بود خواب را بحضور مبارک رسول خدا عرضه داشتم فرمود آن بوستان اسلامست و آن ستون، ستون اسلامست و آن دستگیره عروه الوثقی و ریسمان محکمی است که هرگز گسستنی نیست آری توبه آئین اسلام باقی خواهی بود تا از دنیا بروی، آن مرد عبدالله سلام بود.

ابن سیرین گفته سه صفت است که اگر در کسی باشد احساس غربت و تنهایی نخواهد

کرد انسانی با ادب باشد و به آزار مردم نپردازد و بدیگران بدبین و بدگمان نباشد .
از او پرسیدند کدامیک از انواع ادب آدمی را نزدیکتر بخدا میسازد؟ پاسخ داد
شناخت خدا و بکار بردن دستورات او و خدا را در همه حال سپاسگزار باشد و خود را از
اراده‌ی او بیرون نداند .

(۱۶) محمد بن ابولیلی عبدالرحمن بن ابولیلی بن یسار کوفی مشهور به ابن ابی
لیلی .

ابن خلکان مینویسد ابن ابی لیلی از اصحاب رای بوده و در کوفه باموردآوری میپرداخته
و مدت سی و سه سال نخست از طرف امویها و پس از آن از طرف عباسیها قضاوت میکرد
و مردی فقیه و صاحب فتوا بوده .

ابن ابی لیلی گفته از پدرم چیزی بخاطر ندارم جز اینکه میدانستم او دوزن داشت
و دو خمره سبزرنگ یکروز در این یک نبیذ میساخت و روز دیگر در آن شراب خرمایانداخت (۱) .
ابن ابی لیلی مراتب فقه را از شعبی فرا گرفت و سفیان ثوری نیز از او استفاده میکرد و
میگفت فقیهان ما ابن ابی لیلی و ابن شبرمهاند .

ابن ابی لیلی گفته هنگامی بمجلس عطا وارد شده نامبرده از من پرسشهایی نموده
هممی آنها را پاسخ دادم یکی از حاضران که از طرز پاسخهای من بشگفت آمده بود در این
خصوص با وی سخن گفت عطا اظهار داشت جای هیچگونه شگفتی نیست زیرا او از من داناتر
است .

ابن ابی لیلی با ابوحنیفه اندک منافرت و اختلافی داشت .

ابن ابی لیلی معمولا در مسجد کوفه بساط داوری را میگسترانید .

روزی پس از پایان کار داوری از مسجد بیرون رفته در راه از زنی شنید خطاب بمردی
گفت ای پسر دوزانیه ، وی دستور داد او را جلب کرده و خود بمسجد باز گردیده و بر بساط
داوری قرار گرفت و فرمان داد آنزن را همچنانکه ایستاده است دو حد قذف (نسبت
زن دادن) بزنند .

این داوری بگوش ابوحنیفه رسید ، وی گفت قاضی در این داوری مرتکب شش نوع خطا
شده یکی آنکه پس از آنکه از محکمه بیرون رفته بلافاصله بازگشته و بامر قضاوت پرداخته ،

(۱) پدرش از تابعان عثمان و علی (ع) بوده شاید مراد نامبرده همین بوده لیکن تعبیرش

نسبت بعلی در کمال نادرستی است باری قاضی است در برابر سخن او تاب سخن دیگری نیست .

دوم در مسجد اقامه حد نموده با آنکه رسولخدا از اقامه حد در مسجد نهی کرده، سوم زن را ایستاده حد زده با آنکه زنان را باید نشسته و پوشیده محدود بحد نمود، چهارم دو حد بر او جاری کرده با آنکه قاذف اگر گروهی را بایک کلمه قذف نماید باید بر او یک حد جاری نمود.

پنجم در صورتیکه محدود به دو حد باشد نباید هر دو حد را در یک مجلس اجرا کرد بلکه باید یک حد را اجرا نمود و گذارد تا از رنج آن حد آرامش پیدا کرده سپس حد دیگری را اجرا نمود، ششم بدون آنکه کسی از آن زن شکایت کرده باشد اقامه حد نموده.

ابن ابی لیلی از اعتراضات بوحنیفه اطلاع حاصل کرده از وی نزد استانداری کوفه شکایت نموده و گفت در این شهر جوانی است بنام ابوحنیفه و در احکامی که از طرف من صادر میشود مداخله مینماید و برخلاف فرمان حکومت میکند و مرا بخطا نسبت میدهد از حاکم تقاضا دارم تا او را از مداخله در کارهای من بازدارد، حاکم ماموری را نزد بوحنیفه فرستاد و دستور داد از این تاریخ حق هیچگونه فتوایی نداری.

گویند رزی بوحنیفه در منزل در حضور همسر و پسرش حماد و دخترش نشسته بود دختر گفت من روزه دار هستم از دندانم خون آمد چند بار آب دهنم را ریختم تا از خون اثری باقی نماند اینک اگر آب دهانم را فرو دهم روزهام بمناسبت اینکه دهانم پیش از این نجس شده باطل است؟

بوحنیفه گفت پاسخ این پرسش را از برادرت حماد بپرس زیرا من از طرف امیر از پاسخ هرگونه فتوایی ممنوعم.

پسر خلکان گفته این حکایت در ردیف مناقب بوحنیفه بشمار است و ثابت میکند تا آنجا رعایت خواستهی امیر خویش را می نموده که حاضر نشده در نهان هم پاسخ دخترش را بدهد.

آری در نهان رعایت امریه امیر را می نموده و در آشکار برخلاف ارادهی امام زمان صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین اقدام می کرده.

ابن ابی لیلی سال ۷۴ هجرت متولد شده و سال ۱۴۸ هجری در کوفه همچنانکه بر مسند داوری پایدار بوده در گذشته و ابو جعفر منصور بیاس از خدمات او برادر زاده اش را بجاننشینی او برقرار داشته.

ابن ابی لیلی کتابی در اخبار بنام فردوس تالیف کرده و این کتاب بمنزله مسند احمد بن حنبل بوده و اصحاب ما احادیث مناقب را از آن نقل کرده اند و میتوان گفت کتاب مزبور

نزد مؤلف وافی بوده است .

ورام بن ابی فراس مؤلف تنبیه الخاطر مینویسد بحضور مبارک حضرت صادق (ع) عرض شد امروز عمار دهنی را بدآوری نزد ابولیلی قاضی کوفہ بردند وی بمجردیکہ عمار را دید گفت ای عمار ما ترا می شناسیم و گواهی ترا نمی پذیریم برای اینکه تو رافضی هستی؟ عمار در حالیکہ اعضا و جوارحش میلرزید و گریہ امانش نداد از جا برخاست .

ابن ابولیلی خطاب بوی گفت ای عمار تو آدمی دانشمند و محدثی هرکاملت رافضی ترا ناراحت کرد مناسب است دست از رفض برداری و در ردیف برادران ما قرار بگیری . عمار در پاسخ گفت ای پسر ابولیلی بخدا ناراحتیم از آن نیست کہ تو پنداشتهای بلکہ من بر تو و بر خودم می گیرم ، گریہام برای خودم بر اثر آنستکہ مرا بہ مقام ارزندهای نسبت داده و رافضی گفتمی با آنکہ صادق آل رسول (ص) فرمودہ نخستین کسانیکہ بہ رافضی شہرت یافتند سحرہای بودند کہ بر اثر مشاهداتیکہ از عصای موسی نمودند بوی ایمان آورده و از او پیروی کردند و فرمان فرعون را رفض نموده و ترک گفتند و در برار ہمہ گونه ناراحتیہا تسلیم شدند و فرعون آنها را بمناسبت مخالفتی کہ با آئین پیشین خود نمودند رافضی نامید بنابراین رافضی کسی است کہ ہرآنچہ برخلاف ارادہ خداست ترک نماید و دستورات او را کاملاً انجام دہد و بہمین مناسبت بر خود گریستم و ترسیدم خدائی کہ کاملاً از حال من با خبر است خطاب بمن بفرماید تو کہ خود را بدین نام شہرت دادهای آیا از سخنان بیہودہ دست برداشته آیا بفرمان من رفتار کردهای؟ اکنون اگر موالی من از من شفاعت نکنند بدون شک و شبہہ مورد شکنجہ سخت الہی قرار خواہم گرفت .

و اما گریہ من بر تو از آنجہت است کہ مرا بدروغ بدین نام موسوم کردی و با سمی کہ من لیاقت آنرا نداشته معرفی نمودی البتہ بر اثر شفقتی کہ بتو داشتم بحال تو گریستم . مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابن خلکان وجہ نامگذاری شیعه را متعرض شدہ و گفتیم اہل حق پیروان ائمہ ظاہرین را شیعه و اہل باطل نامبردگان را رافضہ مینامند .

از رجال کشی نقل شدہ وی بہ اسناد خود از ابوکہمش نقل کردہ هنگامی حضور مبارک حضرت صادق (ع) شرفیاب شدہ فرمود اطلاع دارم کہ محمد بن مسلم نزد ابن ابی لیلی شہادت داد و او شہادت وی را نپذیرفت ، عرض کردم آری چنانست کہ با اطلاع مبارک رسیدہ فرمود ہرگاہ بکوفہ رفتی با وی ملاقات کن و از او سہ مسئلہ بپرس و مخصوصاً پیشنہادکن تا در پاسخ آنها از قیاس و اظہار نظر اصحاب استفادہ ننماید و خود ہم فتوا ندهد و اظہار نظر نکند اکنون مسائل سہگانہ زیر را از او بپرس . ۱ - مردی کہ در دو رکعت اول نماز شک

کند حکمش چیست؟ ۲ - مردیکه جسد یا جامه‌اش آلوده‌ی به بول شود چگونه بشوید. ۳ - مردی که در هنگام رمی جمرات یکی از هفت عدد سنگی که باید بجمره بزند بمحل جمره نرسید چه باید انجام دهد.

حضرت صادق (ع) پس از این افزود هرگاه ابن ابی لیلی از پاسخ عاجز ماند باو بگو جعفر بن محمد میگوید چه پیش‌آمدی کرد شهادت مردیکه از تو باحکام شرع و رویه پیغمبر اکرم (ص) داناتر است نپذیری؟

ابوکهمش گوید بمجردیکه وارد کوفه شدم پیش از آنکه بمنزل خود بروم با ابن ابی لیلی ملاقات کرده گفتم سه پرسش از تو دارم و آرزومندم آنها را از راه قیاس فتوا ندهی و نقل فتوای اصحاب را هم ننمائی (بلکه حکمی که خدا و رسول در این باره نموده‌اند بیان نمائی) ابن ابی لیلی اظهار داشت پرسشهای خود را بگو، پرسیدم چه میگوئی درباره نماز گذاریکه در دورکعت اولی از نماز واجب شک کرده باشد؟ ابن ابی لیلی ساعتی سر بزیر انداخته سپس سر برداشته گفت اصحاب چنین میگویند، ابوکهمش گفت پیش از این مقرر شد از نقل اصحاب استفاده ننمائی، گفت بنابراین پاسخی ندارم پس از این دو سؤال دیگر را از او نمودم بازهم جوابی نداشت اینک که از هر سه پاسخ عاجز ماند بیانیه امام صادق (ع) را باطلاع او رسانیدم، پرسید آنمرد که شهادتش را نپذیرفتم که بود؟ گفتم محمد بن مسلم ثقفی قصیر.

ابن ابی لیلی گفت بخدا سوگند جعفر بن محمد چنین اظهاریه‌ای فرمود؟ گفتم آری، هماندم محمد بن مسلم را بدکمالقضا طلبیده و شهادت او را پذیرفت.

ابن ابی لیلی پس از این با محمد بن مسلم که از بزرگترین اصحاب حضرت صادق (ع) بلکه از اجلاء فقهاء موثق و ممدوح شیعه است رفت و آمد و مراوده پیدا کرد.

از جمله ادلمایکه موجبات تنبیه ابن ابی لیلی را بوجود آورده روایتی است که ثقالاسلام کلینی بشرح زیر نقل کرده است.

وی در کتاب کافی از حسین بن محمد از سیاری از دیگری روایت کرده هنگامی یکی از مخالفان ابن ابی لیلی بر او وارد شده گفت یکی از افراد کنیزکی بمن فروخته نگاه‌که‌اراده همخوابگی با او را داشتم بر اطراف زهار او موئی ندیده و چنان می‌پندارم او از آغاز از وجود چنین موئی محروم بوده. ابن ابی لیلی از پرسش او بشکفت آمده گفت مردم حیلها میکنند تا زهار هم‌بستران خود را از وجود چنان موئی تهی سازند از تو درشگفتم که آنچه را دیگران حسن میدانند تو عیب میشماری.

وی گفت بخواسته مردم توجہی ندارم اینک اگر آنچه را گفتم عیب است بمن بگو، ابن ابی لیلی کہ از سئوال او درمانده بود گفت بدیہی است قضاوت باید در حال راحتى باطن باشد و اینک من در دل خود اظهار ناراحتی کردم باش تا باز کردم و بہ خواستہی تو پاسخ دهم .

ابن ابی لیلی از در دیگر بیرون رفتہ با محمد بن مسلم ملاقات کردہ جریان را گفتہ اظهار داشت آیا شما از جعفر بن محمد دربارہی چنین زنی کہ زہارش خالی از مو باشد حدیثی دارید و آیا آنرا عیب میدانید؟

محمد بن مسلم گفت نصی در اینخصوص بخاطر ندارم لیکن از جعفر بن محمد از پدرانش از رسولخدا شنیدہام ہرچہ از اصل خلقت کم یا زیاد باشد نقص و عیب است . ابن ابی لیلی سخن او را پذیرفت و بازگشت و حکم بعیب کرد .

مؤلف گوید نظیر حکایت مزبور قضاوت ابو عبداللہ شریک نخعی کوفی سابق الذکر است .

کشی بسند خود از محمد بن مسلم ثقفی نقل کردہ شبی بر پشت بام منزل خود خوابیدہ کوبہ در بحرکت آمد پرسیدم کیست؟ گفت شریک از پشت بام بزیر آمدہ در را گشودہ زنی را دیدم زن گفت دخترم بدرد آبستنی گرفتار شدہ پیش از آنکہ بچہاش متولد شود از آزار زایمان درگذشت و بچہ در رحمش حرکت میکرد چنانچہ میآمد و میرفت اینک چہ باید انجام دهم؟ گفتم مانند ہمین مسئلہ هنگامی از حضرت باقر (ع) پرسیدہ شد حضرت فرمود شکم مردہ شکافتہ میشود و بچہ را از شکم او بیرون میآورند . اینک ای زن بہمان دستور عمل کن پس از این گفت ای زن ، من مردی ہستم کہ از مردم انزوا اختیار کردہام و نمیخواہم کسی مرا بشناسد اکنون بگو چہ کسی ترا بخانہ من معرفی کردہ؟ در پاسخ گفت برای سئوال از این مسئلہ نزد بوحنیفہ رفتم گفت پاسخ پرسش را نمیدانم بدیہی است نزد محمد بن مسلم برو و پاسخ مسئلہات را از او بپرس البتہ او پاسخ خواهد داد آنگاہ ہر پاسخی کہ داد نزد من آمدہ پاسخ او را باطلاع من برسان .

محمد بن مسلم گفتہ او را اجازہ مرخصی دادم فردا خود در مسجد بمحضر بوحنیفہ حضور یافتہ وی همان مسئلہ را از شاگردانش می پرسید تنحنحی کردہ متوجہ شدہ گفت اللہم غفرا دعنا نعیش از گذشتہ چشم پوشی کن بگذار زندگی کنیم .

معلوم میشود ہمگی اقدامات بوحنیفہ و امثال آن برای معیشت بودہ نہ برای اشاعہ احکام شریعت .

مؤلف گوید ذیل احوال شریک ، حکایتی شیرین تر از حکایت مزبور ایراد نمودیم .
از حکایات ابن ابی لیلی روزی از او درخواست کردند تا پارهای از مناقب معویه را
نقل کند ، گفت از جمله مناقب او اینکه پدرش کشنده پیغمبر و خود او کشنده وصی پیغمبر
و مادرش خورنده جگر حمزه (ع) عموی پیغمبر و پسرش برنده سر فرزند پیغمبر است بنا
براین چه منفبتی از این بالاتر و ارزنده تر است (۱) .

شیخ صدوق قدس در فقیه نقل کرده ابن ابی لیلی از حضرت صادق (ع) پرسید از آفریده های
خدا چه چیز از همه شیرین تر و لذیذتر است ؟ فرمود فرزند جوان ، پرسید چه چیز از همه
تلخ تر است ؟ فرمود مرگ همان جوان .

ابن ابی لیلی گفت گواهی میدهم که شما حجت های خدا بر خلقید .

(۱۷) محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد بن
یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف فرشی مطلبی مشهور به امام شافعی .
مؤلف قاموس مینویسد بنو شافع از فرزندان مطلب بن عبد منافند و امام شافعی از
آنهاست .

رافعی نسب او را چنین بنظم آورده .

محمد ادريس عباس و من	بعد هم عثمان ابن شافع
و سائب ابن عبید ابن عبد	ابن یزید ثامن والتاسع
هاشم المولود ابن المطلب	عبد مناف للجميع تابع

ابن خلکان پس از آنکه نسب او را تا عبد مناف نقل کرده مینویسد جدش شافع که برنای
بود بملاقات رسول خدا (ص) شرفیاب شد و پدرش سائب در روز جنگ بدر پرچمدار بنی هاشم
بود تصادفا در آن کارزار دستگیر شد سپس خود را با پرداخت فدا آزاد ساخت و اسلام
آورد از او پرسیدند چرا پیش از آنکه برای خودت فدائی بپردازی اسلام نیاوردی ؟
پاسخ گفت مسلمانان در بهره بری از وجود من چشم طمع داشتند و من نخواستم پیش از
پرداخت فدا اسلام آورم و خواستم آنها از فدائی من بهره ور گردند .

سپس از شافعی تعریف کرده و اظهار داشته مشارالیه در علوم دینی و ادبی و شعرو

(۱) سنائی قدس سره گوید داستان پسر هند مگر نشنیدی ، که از او سه کس او به پیمبرچه
رسید ، پدر او لب و دندان پیمبر بشکست ، مادر او حکر عم پیمبر بمکید ، خود بناحق حق داماد
پیمبر گرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید ، بر چنین قوم چرا لعنت و لعین نکم لعن الله یزید او علی
الیزید .

امثال آنها مشار با لبنان و مشهور در میان دانشمندانست از احمد حنبل نقل کرده تا به مجالست با شافعی توفیق حاصل نکردم از ناسخ و منسوخ حدیث بهره‌های نبردم .

شافعی گفته موطای مالک را از آغاز تا انجام بخاطر سپرده سپس بملاقات او رفته وی گفت کسی را بیاور تا موطا را بر تو قرائت کند گفتم من خود خواننده‌ام سپس پارهای از موطا را از حفظ برای او خواندم .

مالک گفت اگر کسی رستگار میشود همین جوانست .

معمول سفیان بن عیینہ این بود هرگاه نیازمند به تفسیر آیه‌ای از قرآن میشد یا استفتائی از او میشد به شافعی توجه می‌کرد و می‌گفت از این جوان بپرسید .

احمد حنبل گفته هرکسیکه دوات و کاغذ در دست داشته باشد شافعی بگردن او حق استادی دارد .

زعفرانی میگفت محدثان در خواب بودند شافعی آمد و همگی را از خواب بیدار کرد و آنان بهمت او بیدار شدند .

شافعی سال ۱۵۰ (نق) هجری متولد شده و گویند آنروز که بوحنیفه مرد همان روز شافعی بدنیا آمد .

مؤلف گوید از آقا محمد علی کرمانشاهی سؤال شده در حدیثی آمده مادر رسول خدا در لیالی تشریق در منی بآنحضرت آبستن شد و در ماه ربیع الاول متولد شد هرگاه این خبر درست باشد مستلزم آنست مدت حمل آنحضرت کمتر از ششماه یا بیشتر از یکسال باشد اینک منظور حدیث را بیان کنید .

وی در کتاب مقام الفضل ذیل پاسخ او مینویسد از نص و اجماع بدست می‌آید کمترین مدت حمل انسان شش ماهست پرنندگان بیست و یکروز روی تخم می‌خوابند سگ مدت حملش چهل روز است گربه مدت حملش دو ماهست گوسفند مدت حملش پنج ماهست الاغ و اسب و شتر و گاو و امثال اینها مدت حملشان یکسال تمام است فیل مدت حملش دو سال و برخی هفت سال گفته‌اند و بعضی یازده سال احتمال داده‌اند .

اکثر علمای امامیه معتقدند حداکثر مدت حمل انسان نهمه‌ماه است و بعضی از شیعیان و عده‌ای از سنیان حداکثر مدت حمل آدمی را یکسال تمام می‌دانند و بعضی دو سال گفت‌اند .

شافعی و پیروان او اکثر مدت حمل آدمی را چهارسال میدانند .

لیث بن سعد که از فضلاء شافعیهاست حداکثر مدت حمل انسان را هفت سال گفته

است .

اهل سنت متفقا گفته‌اند شافعی مدت چهار سال در شکم مادرش ماند و در این مدت در انتظار مرگ بوحنیفه بود و بهمین مناسبت همانروز که وی مرد او از مادر بزاد و این زاد و مرگ را از بزرگواری این دو میدانند .

پیش از این گفتیم مالک مدت حملش سه سال بوده و من نمیدانم او در این مدت در انتظار مرگ چه کسی بوده؟

و گویند عامر بن شرحبیل مشهور به شعبی که از فقهاء مشهور اهل سنت است مدت دو سال در شکم مادرش باقی ماند .

و گویند حجاج بن یوسف ثقفی خونریز معروف دو سال و نیم در شکم مادر باقی ماند . مؤلف مقام پس از نقل مطالب مزبوره به طرح جواب پرداخته و آنرا بقانون نیسیء که در روزگار جاهلیت معمول بوده و خدا هم در قرآن با جمله انما النسیء زیاده فی الکفر بدان اشاره فرموده پاسخ داده ، انتهى .

ابن خلکان گوید شافعی سال ۱۹۵ هجری وارد بغداد شد و در آنجا مدت دو سال اقامه کرد سپس بمکه رفت و بعد از آن سال ۱۹۸ هجری به بغداد آمد و پس از یکماه توقف به جانب مصر روان شد و سال ۱۹۹ هجری وارد مصر شده و همانجا ماندگار شد تا در روز جمعه آخر ماه رجب سال ۲۰۴ (رد) وفات یافت و همانروز عصر در قرافه صغری مدفون شد و مرقدش که نزدیک معظم است مزار معروفی است .

ابن خلکان در شرح حال ابوجعفر محمد بن ابونصر ترمذی فقیه شافعی مینویسد نامبرده اظهار میداشته سالها مطابق با مذهب ابوحنیفه رفتار میکردم و به آئین او دستورات فقهی را بکار میبردم سالی که به حج بیت‌الله مشرف شدم در مسجد مدینه در رؤیای حضور مقدس رسولخدا (ص) شرفیاب شده بعرض رسانیدم یا رسول‌الله به آئین بوحنیفه رضی الله عنه میکنم آیا بهمان رویه برقرار باشم؟ فرمود خیر، معروض داشتم آیا در امور فقه به آئین مالک بگرایم؟ فرمود در آئین او آنچه موافق با سنت منست عمل کن پرسیدم آیا به آئین شافعی عمل کنم؟ فرمود آری او مطابق با سنت من رفتار نموده، بنابراین به آئین او عمل و به فتاوی دیگران از پیشوایان اهل سنت توجهی مکن .

ترمذی گوید به پیروی از رؤیای مزبور دست از آئین بوحنیفه برداشته و به آئین شافعی گرائیده و از آثار او نسخه برداری کردم .

دارقطنی گفته شافعی مردی پارسا و مورد وثوق و اطمینان بوده .

سیوطی در اولیات و امثال آن اظهار داشته شافعی نخستین دانشمندی است که به تصنیف آیات الاحکام پرداخته و نیز او اولین کسی است که اصول الفقه را بوجود آورده و هم او اولین کسی است که در مختلف الحدیث سخن گفته و تالیف ویژه‌های برای آن بوجود آورده محیی‌الدین نوی در شرح مشکلات کتاب التنبیه مینویسد در روزگاری که شافعی در بغداد میزیست کتاب الحجّه را تالیف کرد .

دمیری در حیات‌الحيوان از بویطی نقل کرده شافعی در مجلس مالک بن انس جوانی تازه‌سال بود مردی آمده گفت سوگند بسه طلاقه یاد کرده‌ام که هزار دستانم از فریادهای نمی‌هراسد ، مالک گفت با این اعترافی که کردی حنث قسم نمودی ، آنمرد از خانه‌ی مالک بیرون رفت ، شافعی بیکی از یاران مالک که در کنارش بود اظهار داشت و گفت این فتوا بر خلاف بود .

مالک مرد سهمناکی بود و کسی در مجلس او یارای سخن گفتن با او را نداشت تا به حدی که رئیس شرطه در حضور مالک قدرت سخن گفتن پیدا نمیکرد در عین حال اعتراض شافعی با اطلاع مالک رسید که این جوان اظهار میدارد فتوای مالک برخلافست .

مالک گفت از کجا میگوئی این فتوا برخلاف بوده شافعی گفت تو خود در قصه‌ی فاطمه دختر قیس چنین نقل کردی مشارالیه‌ها بعرض رسول خدا (ص) رسانید ابوجهم و معویه از من خواستگاری نموده‌اند رسول خدا فرمود ابوجهم عصا از دوش برنمیدارد و معویه هم انسان نادار است ، آیا این اظهار پیغمبر حاکی از آنست که ابوجهم برای همیشه عصا بر دوش خواهد داشت ؟ نه چنین است بلکه اغلب اوقات ابوجهم عصا بردوش خواهد بود .

مالک از طرح بیان شافعی پی بموقعیت و مقام علمی او برد .

خود او گوید آنگاه که خواستم از مدینه بیرون روم برای وداع نزد مالک رفته در موقع خدا حافظی مالک خطاب بمن گفت از خدا بترس و نوری را که خدا یمنان در دل تو متجلی ساخته بوسیله‌ی کناهان خاموش مکن مقصود او نور علم بود که خدا فرموده و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور ، کسیکه خدا یمنعال دل او را از نور علم منور نسازد از هیچ نوری بهره‌ای نخواهد داشت .

سید احمد بن محمد بن احمد حافی حسینی در تیرالمذاب فی بیان ترتیب‌الاصحاب ذیل فضائل مولانا امیرالمؤمنین (ع) مینویسد رسول خدا او را از خورد سالی در اختیار خود درآورد و تربیت کرد و او را به آئین اسلام دعوت نمود وی پذیرفت و هنگامیکه رسول خدا مبعوث شد علی (ع) دوازده ساله بود و بنا بنقل احمد حنبل در مسندش علی (ع) نخستین

کسی است که بآنحضرت ایمان آورده تا آنجا که کوید همگان از دانشمندان اسلامی علوم را که فرا گرفته‌اند بوی منتسب میدانند و فقهاء چهارگانه اهل سنت خود را از خرمن علوم او بهره‌مند میدانند بوحنیفه شاگرد امام صادق جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) است و شافعی شاگرد محمد بن حسن شیبانی و او شاگرد بوحنیفه است و نیز شافعی شاگرد مالک بن انس است که مراتب فقه را از علی آموخته و مالک شاگرد ربیعہ‌الرای است که شاگرد غکرمه است و او شاگرد ابن عباس و او شاگرد علی (ع) است و نیز علاوه بر ربیعہ از شاگردان امام صادق (ع) است و امام احمد شاگرد شافعی است و فقه او منتسب به علی (ع) است انتہی .

شافعی علاوه بر مراتب فقهی از فنون سرایندگی اطلاع کامل دارد و مانند سرایندگان زبردست مضامین مختلفی را بنظم می‌آورد .

پارهای از سرودهای او را مؤلف و فیات آورده از جمله :

یارب اعضاء الوضوء عتیقها من فضلک الوافی و انت الوافی
والعتق یسری فی الغنی یاذا الغنی فامنن علی الفانی بعیق الباقی

پروردگارا بر اثر مقام فضلی که داری و وفاکننده‌ی بدانی عضوهای وضوی مرا آزاد میکنی و تو هم نگهدارنده‌ی آنها از عذاب جهنمی بدیہی است بندگی در ثروتمند سرایت میکند اینک براین نابود شونده منت گذارده مابقی بدن او را نیز آزاد کن .
از اشعار اوست :

و لو لالشعر بالعلماء یزری لکننت الیوم اشعر من لبید

هرگاه سرایندگی شایسته دانشمندان بود امروز سراینده‌تر از لبید بودم، از سرودهای اوست :

بقولون اسباب الفراغ ثلاثه و رابعها خلوه و هو خیارها
و قد ذکروا مالا و امنا و صحه و لم یعلموا ان الشباب مدارها

میگویند وسائل آسایش سه چیز است و از چهارمی آنها که بهترین آنهاست خاطر کرده‌اند و آن سه چیز ثروت و ایمنی و تندرستی است و چهارمی را که جوانی است و مدار همه‌ی آنها بر آنست متذکر نشده‌اند .

از اشعار اوست :

محن الزمان کثره لا تنقضی و سروره یاتیک کبالاعیاد
تاتی المکاره حین تانی جمله و تری السرور یجیب کالفلتات

گرفتاریهای روزگار بی‌نهایت است چنانچه ایانی ندارد و خوشیهای آن مانند جشنهایی میباشند که گاهی می‌آیند گرفتاریهای جهان هنگامی که پیش می‌آیند یکباره پیدا میشوند و شادمانیهای آن به تفرقه بوجود می‌آیند .

از اشعار اوست :

و اذا عجزت عن العدو فداره و امزح له ان المزاح و فاق
فالماء بالنار التي هي ضده يعطى النضاج و طبعها الاحراق
هرگاه از برابری با دشمن درمانده شدی با او مدارا کن و از راه شوخی با او همراهی نما که
موجبات وفاق را بوجود آوری زیرا آب و آتش با آنکه ضد یکدیگرند درعین حال آتش با
آب مدارا میکند تا آن را جوش می‌آورد و سوزان میسازد .

شافعی در مراتب ولایت و ستایش از خاندان پیمبر اکرم (ص) نیز سروده‌هایی و اظهاراتی
دارد از جمله :

مؤلف حدائق‌الشیعه مینویسد یکی از افراد اوصاف علی (ع) را از شافعی پرسید
شافعی پاسخ داد چه میتوان گفت در صفت بزرگی که سه خصلت همراه با سه خوی دیگر در
او گرد آمده و حال آنکه چنان خصلتی در هیچ فردی وجود نداشته بخشندگی با وفاداری
دلاوری با اندیشه ، دانش با عمل ، سپس شعر زیر را در حق آنحضرت سرود :

انا عبد لفتی انزل فیه هل‌اتی الی متی اکتمالی متی اکتمالی متی
من بنده‌ی جوانمردی هستم که سوره هل‌اتی در باره‌ی او نازل شده تا کی فضائل او
را پوشیده بدارم تا کی دم از مناقب او بر نیاورم .

دیگری از او جوایب اوصاف علی (ع) شد در پاسخ گفت چه بگویم درباره کسیکه
دوستان او مناقبش را از ترس پوشیده داشتند و دشمنان او از حسادت درعین حال فضائل
بیکران او خاور و باختر جهان را فرا گرفت .

سید تاج‌الدین عاملی ره همین مضمون را در دو شعر زیر سروده :

لقد کتمت آثار آل محمد محبوه‌م خوفا و اعدائهم بغضا
فابرز من بین الفریقین نبذه بها ملأ الله السموات والارض
آثار آل محمد را دوستانشان از ترس و دشمنانشان از کینه پوشیده داشتند و اندکی
از بسیار و مستی از خروار فضائل ایشان در میان دوست و دشمن رایج گردید و به همان
اندازه خدا بمتعال زمین و آسمان را از آثار ایشان مملو ساخت .
از اشعاری که در مراتب ولایت به شافعی انتساب یافته :

لو ان المرتضى ابدا محله
و مات الشافعی و لیس یدری
هرگاه علی (ع) که برگزیده‌ی خدای منان است موقعیت اصلی خویش را آشکار میساخت
همه مردم او را سجده می‌کردند .

شافعی مرد و ندانست بحق
از اشعار اوست :

اذا فی مجلس دکروا علیا
یقال تجاوز و ایا قوم هذا
هربت الی المهیمن من اناس
علی آل الرسول صلوه ربی
و شبلیه و فاطمه الزکیه
فهذا من حدیث الرافضیه
یرون الرفض حب الفاطمیه
و لعنته لتلك الجاهلیه

هرگاه در مجلسی نام علی و دو فرزند ارجمندش و فاطمه پاکیزه گوهر برده شود بینوا
و بدبخت و ناهنجار سرانجامی بگوید از اینگونه سخن بگذرید زیرا اینطریق سخنان رویه
رافضیانست بخدای بزرگ از مردمی پناهنده‌ام که علاقمندی به فاطمه و خاندان او رافض
میدانند درود پروردگارم بر روان خاندان پیمبر او باد و لعنت او بر چنین جاهلیت و
چنان مردم جاهل و زشت سیرت .

ابن حجر در کتاب صواعق دو شعر زیر را بشافعی نسبت داده :

یا اهل بیت رسول الله حکم
کفاکم من عظیم القدر انکم
فرض من الله فی القرآن انزله
من لا یصلی علیکم لاصلوه له

ای خاندان رسول خدا (ص) دوستی شما از طرف خدا یمتعال در قرآن مجید لازم شده
در بزرگواری شما همین بس هرکسی نماز بگذارد و نام شما را در نماز نبرد نماز او درست
نمیباشد .

محمد بن یوسف زرنندی گفته‌انگاه که شافعی بستایش از اهل بیت پیغمبر اکرم (ص)
پرداخت مخالفان از در اعتراض درآمده و در ضمن گفتاری طولانی از وی نکوهش کردند
وی با سرودن سه شعر زیر با اعتراض آنان پاسخ داد .

اذا نحن فضلنا علیا فاننا
و فضل ابی بکر اذا ما ذکرته
روافض بالتفضیل عند اولی الجهل
رمیت بنصب عند ذکری للفضل
بحبیبهما حتی او شد فی الرمل

هرگاه ما سخن از فضائل علی (ع) بگوئیم جاهلان ما را رافضی می‌خواهند و هرگاه دم

از بوبکر زنییم دیگران ما را ناصبی میدانند بنابراین تا هنگامیکه سر به تیره تراب بگذاریم ناصبی و رافضی خواهیم بود.

مؤلف تبرالمداب سروده‌های بسیاری در سوک حضرت سیدالشهداء (ع) از شافعی نقل کرده و پارهای از آنها در پایان مجلد عاشر بحار آورده شده.

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه سه شعر ذیل را بشافعی نسبت داده:

یارا کباقف بالمحصب من منی	واهتف بساکن خیفها والناھض
سحرا اذ فاض الحجیج الی منی	فیضا کنتظم الفرات الفاضی
ان کان رفضا حب آل محمد	فلیشهد الثقلان انی رافضی

ای قافله سالار در محصب از سرزمین منی توقف کن و بساکنان خیف و آنانکه سحرگاه از مشعر مانند سیل روانی بطرف منی در حرکت‌اند اعلام کن اگر دوستی خاندان پیامبر دلیل بر رفض است جن و انس گواهی دهند که من رافضیم (مترجم)

حب علی و آل او اگر رفض و ناسزاست بر رفض من گواه بود آدم و پری

مؤلف اثنی عشریه از وی نقل کرده کسیکه قرآن فرا گیرد گرانبها شود و کسی که فقه بیاموزد ذیمقدار گردد و کسیکه حدیث بنگارد در آوردن دلیل نیرومند باشد و کسیکه حساب یاد بگیرد اندیشه‌اش استوار باشد و کسیکه فن عربی فرا گیرد طبعش موزون شود و کسی که خود را محفوظ ندارد دانش بحال او سودی نخواهد داد.

شیخ ابوالمعالی جوینی در کتاب فرق‌الشیعه مینویسد از آنجا که همواره امام شافعی در مناظرات بر محمد شیبانی و ابویوسف قاضی شاکردان بوحنیفه چیره‌میشد نامبردگان در پیشگاه خلیفه از وی سعایت کرده و اظهار داشتند وی تصمیم خلافت و امثال آنرا دارد خلیفه از سعایت آنها نسبت بشافعی سخت ناراحت شد و کاملاً بوی بدبین شد خوشبختانه از آنجا که خدا میخواست دروغ آنها آشکار گردد قضیه برخلاف نتیجه داد تقرب بیشتری شافعی در پیشگاه خلیفه پیدا کرد و بر نامبردگان انچنان خشمگین گردید که دستور داد آنها را از بارگاه خلافت بیرون کنند و کشان کشان آنانرا از دربار اخراج نمایند.

این افتضاح سبب شد نامبردگان به نفرین شافعی پرداخته و میگفتند پروردگارا او را بمیران و هلاک ساز.

هنگامیکه شافعی از نفرین آنان اطلاع یافت گفت:

تمنی رجال ان اموت و ان امت	فتلک سبیل لست فیها باوحدی
فقل للذی یبغی خلاف‌الذی مضی	تهیاء لاخری مثلها فکان قدی

عده‌ای آرزومند مرگ من بودند بدیهی است هرگاه من بمیرم براهی که منحصر بمن باشد قدم نگذاردم لیکن بآنها که پیش‌آمد من برخلاف انتظارشان بود بگو خود را برای موقعیت دیگری که بزودی برای من بوجود خواهد آمد آماده سازند، و یا خود را به جای نفرین من برای آخرت آماده‌کنند.

(۱۸) ابوجعفر محمد بن حسن بن ابیساره نیلی کوفی نحوی معروف به رواسی و ابن ابی ساره و برادرزاده معاذ بن مسلم هراء صرفی است.

حافظ سیوطی در طبقات النحاه مینویسد نامبرده بر اثر سر بزرگی که داشت به رواسی معروف بود و او نخستین نحوی کوفی است که کتابی در فن نحو تالیف کرد و استاد کسائی و فراء و مردی نیکوکار بود.

ابن ابی ساره گفته خلیل یکی از اصحابش را نزد من فرستاد و کتابی که در نحو تالیف کرده بودم از من طلبید کتاب را برای او ارسال داشتم در کتاب سیبویه هر کجا قال الکوفی گفته مرادش رواسی است و کتابش بنام الفیصل معروف است.

مبرد گفته رواسی در بصره شهرتی نداشت برخی از مردم میگفتند وی کتابی در نحو تالیف کرده بدنبال این گفتگوی به بصره آمد تا اثرش را به اصحاب ماعرضه بداد متاسفانه هیچیک از اصحاب به اثر او توجهی نکردند رواسی هنگامیکه وضع را اینچنین اشفته یافت جرئت نکرد اثرش را در بصره شهرت دهد.

ابن درستویه گفته گروهی از بصریها معتقدند کوفی نامی که اخفش در آخر مسائل خود نامبرده و اظهاراتش را مردود دانسته رواسی است.

آثار او عبارتند از الفیصل، معانی القرآن، التصغیر الوقف والابتداء الکبیر، الوقف والابتداء الصغیر.

ابوعمر و دانی در طبقات النحاه از وی نامبرده و گفته رواسی فن حروف را از ابوعمر روایت کرده و او در ردیف افرادی است که کمتر موفق شدند از ابوعمر روایتی کرده باشند و نیز از اعمش مطالبی را شنیده و از جمله کوفیهاست و قرائت ویژهای اختیار کرده که مورد روایت دیگران نیز قرار گرفته.

خلاد بن خالد منقری و علی بن محمد کندی در فن حروف شاگرد ابوبودماندوکسائی و فراء از وی روایت میکنند.

زبیدی گفته رواسی در فن نحو استاد کوفیها بوده و عیسی بن عمر از وی استفاده کرده و کتاب افراد و جمع از آثار اوست.

صلاح صفدی گفته اشعار پسندیدہای داشته انتہی .

مؤلف گوید روای در آثار شیعه از جمله مردانی است کہ بہ ہیچوجہ مورد نکوہش رجالیہا قرار نگرفتہ و پدرش نیز از افراد مورد اطمینانست و عمویش معاذ بن مسلم ہرء دانشمند نامی نخستین کسی است کہ در فن تصریف تالیفی بوجود آورد و ما پیش از این ذیل احوال ابوالاسود کہ او نیز اولین کسی است کہ باشارہ امیرالمؤمنین بہ تصنیف نحو پرداخت بہ احوال او و اینکہ او اولین پایہگذار تالیف صرفست اشارہ کردیم .

ابوالعباس محمد بن حسن بن دینار مشہور بہ ابوالعباس احوال وی معاصر با روای بوده است .

خطیب بغدادی گفته نامبردہ از فنون عربیت کاملاً مطلع بود و ادیبی موثق بشمار میآمد از ابن اعرابی استفادہ کردہ و نبطویہ نحوی نامی کہ بعنوان ابراہیم بشرح حال او پرداختیم از شاگردان او بودہ .

کتاب الدواہی والاشباہ والامثال و فعل و افعال و ما اتفق لفظہ و اختلف معنای از آثار اوست .

گویند ابوالعباس زندگی خود را از راہ نسخہ برداری و وراقی ادارہ میکرد و بہرہای از مردم نداشت و دیوانہای صدوبیست سرایندہ را گردآوری کردہ بود .
(۱۹) ابوعلی محمد بن مستنیر لغوی نحوی بصری آزاد شدہی سلام بن زیاد معروف بہ قطرب بضم قاف وراء .

ابن خلکان گفته نامبردہ فنون ادب را از سیبویہ و گروہی از دانشمندان بصری فرا گرفتہ و حرصی عجیب بر اشتغال بعلم و تعلیم شاگردان داشت وبامداد پیش از آنکہ شاگردان دیگر بمجلس سیبویہ حضور پیدا کنند او بمدرس فضل و کمال سیبویہ حاضر میشد .

سیبویہ کہ اینگونہ علاقمندی را از او مشاہدہ کرد گفت ما انت الا قطرب لیل توہمان قطرب شبانمای و بدین لقب موسوم گردید .

قطرب پرندهایست کہ ہموارہ در حرکت است و آنی از حرکت باز نمی ماند قطرب از پیشوایان روزگار خود بود و آثاری دارد :

معانی القرآن والاشتقاق والقوافی والنوادر والازمنہ والفرق والاصوات والعلل فی النحو والاضداد و خلق الفرس و خلق الانسان و غریب الحدیث والہمزہ و فعل و افعال ورد بر ملحدان در تشابہ قرآن و امثال آنها .

قطرب نخستین ادیبی است کہ لغات مثلث را در فن لغت بوجود آورد و کتاب مثلثش

اگرچه کوچک و اندکست در عین حال بمناسبت اینکه نخستین کسی است که دست بدین کار زد حق پیش قدمی را دارد .

پس از او ابو محمد عبدالله بن سید بطلیوسی به پیروی از او کتاب بزرگی در مثلثات پرداخت .

پس از این بکتاب دیگری در مثلثات دسترسی پیدا کردم که یکی از ادیبان تبریز آن را تالیف کرده بود و باید بگویم نامبرده غیر از خطیب تبریز سابق الذکر است و این کتاب نیز بزرگ و ارزنده است .

قطرب فرزندان ابودلف عجلی سابق الذکر را تحت تربیت خود قرار داد و فنون ادب را به آنان می آموخت .

ابن منجم در کتاب البارع دو بیت زیر را به قطرب نسبت داده :

ان كنت لست معي فالذكر منك معي يراك قلبي اذا غيبت عن بصرى

والعين تبصر من تهوى و تفقده و ناظر القب لا يخلو عن النظر

اگر همه جا با من نمی باشی یاد تو با منست هرگاه از چشم پنهان شوی دیده ای دلم ترا می بیند دیده کسی را که خواهان است می بیند و طولی نمی کشد بر اثر غیبت او از چشم می افتد لیکن چشم بینای دل هیچگاه از دیدار محروم نمی گردد . قطرب سال ۲۰۶ (ور) وفات یافت .

حافظ سیوطی در طبقات النحاه کتاب المصنف الغریب در لغت و اعراب القرآن و مجاز القرآن را از آثار او نامبرده .

در معانی القرآن مینویسد در تالیف مجازات القرآن کسی بر قطرب پیشی نگرفته و فراء به پیروی از او بتالیف مجازات القرآن پرداخت (۱) و متعرض است قطرب از شاگردان عیسی بن عمر بوده و هم رای با معتزله نظامیه و مرام نظام را از خود او فرا گرفته و به ابودلف عجلی پیوست و به تادیب فرزندان اشغال ورزید و متاسفانه مورد وثوق نبود .

ابن سکیت گفته معنی قمر را بطوریکه وی نوشته بود یاد داشت کردم سپس معلوم شد در معنائی که برای آن کرده دچار اشتباه شده از آن پس از وی چیزی نقل ننمودم انتهی .

ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو بغدادی ادیبی سراینده و لغوی بود و از قطرب روایت میکرد ، گویند نام پدرش معلوم نیست و حبیب نام مادر اوست .

گویند کتابهای دیگران را تغییر میداد و آنها را بنام خود شهرت میداد و گویند

(۱) تاسیس الشیعه مینویسد : فراء در تالیف محازات القرآن مقدم بر قطرب بوده و

اولین مؤلف اوست .

نامبرده ولد ملاعنه بوده یعنی زنازاده یا منسوب .

آثار او النسب ، الامثال علی افعال ، غریب الحدیث ، الانواء ، الشجر ، الموشا ، اسماء القبائل ، طبقات الشعراء ، نقائص جریر و فرزدق ، تاریخ الخلفاء ، من استجیب دعوتہ و امثال اینها .

ابوجعفر سال ۲۴۵ در سامراء درگذشت .

ابوبکر محمد بن عمر بن عبدالعزیز بن ابراهیم معروف به ابن قوطیه .

سیوطی مینویسد قوطیه نام مادر ابراهیم جد اعلای اوست و خود در فنون عربی و لغت و شعر و امثال آنها پیشوائی بنام بوده آثار او عبارتند از تصاریف الافعال ، المقصور والممدود و تاریخ الاندلس و شرح ادب الکاتب و امثال اینها .

ابن قوطیه از علماء سرآغاز دویست هجری بود و پس از عمری طولانی در روز سه شنبه هفت روز مانده از ربیع الاول سال ۳۶۷ وفات یافت و در کاظمین مدفون شد .
(۲۰) ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد معروف به واقدی .

واقدی از مردم مدینه و از آزادشدگان بنی هاشم یا بنی سهم از قبیله اسلم است . ابن خلکان گوید واقدی پیشوائی دانشمند بود آثاری در جنگها و سایر از گذارشات تازیان تالیف کرده و کتابی بنام رده تهیه نموده و در آن مینگارد پس از رحلت رسول اکرم (ص) مردم عرب مرتد شدند و ضمنا بکارزاری که با طلیحه اسدی و اسود عنسی و مسیلمه کذاب نموده اند اشاره کرده و در مدارک خود بدانچه از مالک بن انس و ثوری شنیده اکتفا نموده و عدهای از اعیان عصر از وی روایت کرده اند مامون الرشید قضاوت عسکر مهدی را بعهدهی او واگذار کرد و کمال بزرگداشت را از او می نمود و برخلاف انتظار دیگران که ویرا در نقل احادیث تضعیف میکردند جانب او را رعایت می نمود .

هنگامی نامهای برای مامون نوشت و در آن از تنگدستی و قرضداری که او را نازاحت ساخته شکایت کرد و مبلغی را که قرض داشت بوی نوشت مامون پاسخ او را به خط خود نوشت و اظهار داشت در وجود تو دو صفت ارزنده و دیعه گذارده شده یکی سخاوتمندی و دیگری آزرم بر اثر سخاوتمندی آنچه را در اختیار داشتی بدیگران بخشیدی و با داشتن آزرم از ابراز همگی قرضت خودداری کردی و ما دستور دادیم دو برابر آنچه را نگاشته بودی بتو بدهند و هرگاه ما از اعطاء آن مقدار که تعیین کرده بودی کوتاهی کردیم بر اثر بی توجهی خودت بوده و اگر آنچنانکه باید خواستهی ترا عمل کردیم در بذل و بخشش کوتاهی مکن زیرا در گنجینههای حضرت پروردگار گشاده و دست توانای او برای ارسال همه

گونه خیرات باز است و تو آنہنگام کہ قضاوت رشید را بعہدہ داشتی روایت کردی رسولخدا (ص) خطاب بزبیر فرمود کلیدہای روزی موجودات در برابر عرش خدا قرار گرفتہ و ہزینہی زندگی ہریک از بندگان خود را باندازہی نیازمندی آنان فراہم میسازد ہرکس زیادنیازمند باشد زیاد باو کرم میکند و ہرکس بکم نیازمند باشد کم باو میدہد .

واقدی گفتہ ہنگامیکہ نامہ مامون را مطالعہ کردم از حدیث مزبور خاطر کردہ بودم از یادآوری او باندازہای خوشحال شدم کہ از عطای او آن اندازہ شاد نگردیدم .

ابوالفرج جوزی در کتابی کہ بمنظور شرح احوال بشرحافی تالیف کردہ مینویسد واقدی گفتہ از بشرحافی شنیدم میگفت برای قطع تب ، روز شنبہ سہ برگ زیتون تہیہ کردہ همچنانکہ با وضو میباشی بریکی از آنها بنویسی جہنم غرثی و بر دیگری جہنم عطشی و بر دیگری جہنم مقررہ سپس آنها را در میان پارچہ تمیزی گذاردہ بر بازوی چپ تب دار ببندند .

واقدی گفتہ دستور نامبردہ را بکار بردہ مجرب و نافع بود .

مسعودی در مروج الذهب نوشتہ واقدی گفتہ دو دوست داشتم یکی از آنها از سادات بود ما با یکدیگر یکدل و یکجہت بودیم ہنگامی تنگدستی بی اندازہای ہما روی آورد و تصادفاً همان اوقات عیدی اتفاق افتاد اینک موقعی است کہ باید از دوستان و خویشان خود پذیرائی کنیم ہمسر م کہ وضع تنگدستی مرا مشاہدہ کرد اظہار داشت ما خود بہ تنگدستی و کهنہ پوشی صبر میکنیم لیکن فرزندان ما کہ بچہہای ہمسایگان را با لباسہای نوین و آرایشہای مخصوص عید مشاہدہ می نمایند تاب و توان ندارند چہ بسیار مناسب است وسیلہای ایجاد کردہ و لباس نوی برای آنها تہیہ کنی .

واقدی گوید تحت تاثیر سخنان ہمسر م قرار گرفتہ نامہای بدوست ہاشمی خود نوشتہ و از او تمنا کردہ تا مبلغی بقرض من دادہ بتوانم وضع عید فرزندانم را روبراہ کنم ، نامبردہ کیسہی سر بمہری برای من فرستاد و نوشت در میان این کیسہ ہزار درہم پولست طولی نکشید دوست دیگرم نامہای بمن نوشت و همان تقاضا و درخواست را از من کرد بلافاصلہ همان کیسہی سر بمہر را برای او فرستادم ، و بمسجد رفتم و آنشب را برای شرمندگی از ہمسر م تا بامداد در مسجد بسر بردم فردا کہ بخانہ آمدم ہمسر م بدون آنکہ اظہار ناراحتی کند عمل مرا مورد پسند قرارداد و از کار من تحسین نمود طولی نکشید دوست ہاشمیم با همان کیسہی سر بمہر وارد شد حکایت حال را از من جويا شد جریان را باطلاع او رسانیدم وی اظہار داشت دیروز درروی زمین بغیر از همان مبلغ کہ برای تو ارسال داشتم پول دیگری

در اختیار من نبود پس از آنکه مبلغ مزبور را برای تو فرستادم نزد رفیق دیگرمان نامه‌ای نگاشته از وی تقاضای کمکی کردم وی همین کیسه را که بمهر من رسیده بود برای من فرستاد .
 واقدی گفته ما همان کیسه را در میان خود تقسیم کرده و صد درهم را بهمسر م دادم پیش‌آمد ما با اطلاع مامون رسید مرا بحضور طلبیده جریان را بازپرسی کرد پس از آنکه تصادف روز قبل را با اطلاع او رسانیدم دستور داد هفت هزار دینار بما اعطا کرده که هر یک از ما دو هزار دینار برداشته و هزار دینار دیگر را بهمسر م دادم .
 خطیب بغداد در تاریخ خود حکایت مزبور را با اندک تغییری نقل کرده .
 ابن قتیبه گفته واقدی در اواخر سال ۲۰۷ هجری در سن ۷۷ سالگی که قاضی بغداد بود وفات یافت .

(۲۱) ابو عبدالله محمد بن زیاد کوفی هاشمی مشهور به ابن اعرابی .
 ابن خلکان مینویسد ابن اعرابی یکی از لغویها و از دانشمندی است که در این رشته شهرتی بسزا دارد و در میان فظلاء کوفی کسی مانند او از فنون بصریها باخبر نبوده .
 ابن اعرابی پیشزاده مفضل بن محمد ضبی مؤلف مفضلیاتست و مادر ابن اعرابی همسر وی بوده .

ابن اعرابی فنون ادب را از مفضل و کسائی و ثعلب و ابن سکیت و دیگران فرا گرفته و با دانشمندان به مباحثه و گفتگو میپرداخته و بر بسیاری از لغویها و ناقلان واژه‌های عرب ایراد می‌گرفته و خود در کلام عرب ریاستی مهم داشته و اظهار میداشته اصمعی و ابو عبیده مطلبی را به شایستگی فرا نگرفته بودند و معتقد بوده ممکن است در کلام عرب ضاد و ظاء را بدنبال یکدیگر ذکر کرد و کسیکه چنین عملی را مرتکب شده باشد خطاکار نمیشد و شعر زیر را شاهد می‌آورده .

الی الله اشکو من خلیل اوده ثلث خصال کلها لی بضائض

از دوستی که مورد علاقه من است و دارای سه خوی خشم‌آور است شکوه میکنم در پایان اظهار داشته شعر مزبور را از فصحاء عرب چنین شنیده‌ام گروه بسیاری از طالبان علم بمجلس او حضور می‌یافتند و او با کمال استادی فنون ادب را بآنان فرا میداده .

ابوالعباس ثعلب گفته مدت ده سال و اندی بدرس او حضور می‌یافتم در این مدت اتفاق نیفتاد کتابی بدست او ببینم و مطالب سربسته را برای شاگردان توضیح میداد و از حفظ برای حاضران املا میکرد و در فن شعر کسی با خبرتر از او نبوده .

گویند روزی توجه کرد در مجلسش دو نفر به گفتگو پرداخته‌اند از یکی از آن دو پرسید

اهل کجائی؟ پاسخ داد از مردم اسبیجاب اسبیجاب با سین و باء و یاء نام شهری است از آخرین نقطه مشرق زمین از دیگری پرسید تو اهل کجائی؟ جواب داد از مردم اندلسم که نام شهرهای مغرب زمین است وی از گفتگوی مشرقی و مغربی بشگفت آمده گفت:

رفیقان شتی الف الدهر بیننا و قد يلتقی الشتی فیا تلفان
دو نفر دوست مختلف مکانی هستند که روزگار میان ما و ایشان دوستی برقرار کرده
آری گاهی دو چیز مختلف با یکدیگر الفت میگیرند، سپس چند شعر پیش از آنرا به شرح
زیر برای آنان خواند.

نزلنا علی قیسیه یمنیه لها نسب فی الصالحین هجان
فقات وارخت جانب الستر بیننا لایه ارض ام من الرجلان
فقلت لها اما رفیقی فقومه تمیم و اما استرتی فیمانی

برزن صاحب نسبی که از مردم قیس یمن بود وارد شدیم درحالیکه دامن پرده را بالا میزد پرسید شما دو تن از مردم چه سرزمینی هستید پاسخ دادم رفیق من از مردم بنی تمیم است و خاندان من از یمن اند برخی از آثار ابن اعرابی عبارتند از النوادر که کتاب بزرگی است والانوار و صفه النخل و صفه الزرع والنبات والخیل و تاریخ القبائل و معانی الشعر و تفسیر الامثال والالفاظ و نسب الخیل و نوادر الزهریین و نوادر بنی فقعس والدیات و امثال اینها کتاب نوادر و امالی او فراوانست.

ثعلب گفته از ابن اعرابی شنیدم میگفت من همان شب که بوحنیفه وفات یافت بدنیا آمدم و مرگ وی بنا بر قول صحیح در ماه رجب سال ۱۵۰ هجری اتفاق افتاده و ابن اعرابی سال ۲۳۱ هجری درگذشته از خط شهید اول قده نقل شده:

محمد بن سالم جمحی بصری مؤلف طبقات الشعراء سال ۲۳۱ هجری در بغداد در گذشت در سن ۲۷ سالگی موی سرو صورتش سپید شد و در هنگام مرگ ۹۲ ساله بود و همان سال ابن اعرابی آزاد شده بنی هاشم درگذشت و هشتاد سال از عمرش گذشته بود.

مؤلف گوید ابو جعفر محمد بن احمد بن ابی نصر ترمذی فقیه شافعی که ذیل احوال شافعی بنام او اشاره کردیم بنقل از وفیات الاعیان در ۹۵ سالگی درگذشت و حال آنکه هیچگونه تغییری در موی صورتش رخ نداده بود.

مؤلف طبقات النحاه گوید ابن اعرابی مردی لوح چشم و لنگ پا بود نزدیک به صد تن از طالبان علم بدرس او حضور می یافتند و هرکس هرچه از او می پرسید بدون استفاده‌ی از کتابی بوی پاسخ میداد.

از زبیدی نقل کرده وی بسندهای خود از احمد بن ابوعمران روایت کرده در حضور ابویوب احمد بن محمد بن شجاع بودیم نامبرده غلامش را بمنزل ابوعبدالله بن اعرابی فرستاده و از وی درخواست کرد تا ساعتی را با او بسر برد غلام در مراجعت به ابویوب گفت تقاضای شما را باطلاع ابن اعرابی رسانیدم اظهار داشت عدهای از اعراب نزد من اند هنگامیکه خواسته‌های خود را از آنها برآوردم بمحضر شما حضور خواهم یافت غلام پس از این افزود متأسفانه آنهنگام که من نزد او بودم هیچکس در اطاق او نبود تنها عدهای از کتابها را برابر او دیده که گاهی بدان می‌نگریست و گاهی بدین هنگامی به آن توجه میکرد و زمانی باین .

طولی نکشید ابن اعرابی وارد منزل ابویوب شد ، ابویوب گفت غلام من در مراجعت اظهار داشت کسی نزد شما نبود شما چگونه باو گفته بودید عدهای از اعراب نزد من اند پس از انجام حاجتم خواهم آمد ، ابن اعرابی در پاسخ اشعار زیر را خواند :

لنا جلساء ما نمل حدیثهم الباء مامونون غیبا و شهدا
 یفید و ننامن علمهم علم ما مضی و عقلا و تادیبا و رایا مسددا
 فلا فتنه تخشی و لا سوء عشره و لا نتقی منهم لسانا ولاییدا

ما همنشینانی داریم که از گفتگوی آنان ناراحت نمیشویم و افراد خردمندی هستند که در غیبت و حضورشان از شر آنها درامانیم از دانش گذشتگان بما میآموزند و خود خردمند و با ادب و اندیشمندان استوارند آشوبگر نمیباشند که از فساد آنها بهراسی و معاشران بدی نیستند که از معاشرتشان احتراز نمائی زبان و دست ناهمواری ندارند که از گفتار ناپسندشان به بیچارگی افتیم و از دستشان به بند فلاکت و بدبختی گرفتار گردیم .

قاموس و معجمهای دیگر نوشته‌اند اعرابی بفتح همزه منسوب به اعرابست و آنان عدهای از تازیانند که بیابان‌نشینند و جمعی است که مفرد ندارد و باصطلاح اسم جمع است . ابوبکر بن عزیز سجستانی (۱) در کتاب غریب القرآن مینویسد رجل اعجم و عجمی این جمله بکسی اطلاق میشود که لکنتی در زبان داشته باشد و از این نقطه نظر تفاوتی بین عرب و عجم نمیباشد و رجل عجمی منسوب به عجم است هرچند مردی فصیح باشد و رجل

(۱) ابوبکر محمد بن عزیز از مردم سیستان و از شاگردان ابن انباری است کتاب غریب القرآن را در ظرف پانزده سال تالیف کرده و به کمک استادش آنرا تهذیب نموده و سال ۳۳۰ وفات یافته .

ابوبکر محمد بن عبدالله معافری اندلسی معروف به ابن عربی .
 از محدثان عصر خود بوده و کتابی بنام عارضه الاحوذی که شرحی به صحیح ترمذی
 است تالیف کرده و در طبقه‌ی فخررازی بوده و سال ۵۴۳ هجری درگذشته .
 ابوبکر محمد بن زیاد مقری موصلی بغدادی معروف به ابن نقاش آثاری دارد از جمله
 شفاء الصدور و غریب القرآن والموضح در تفسیر قرآن دلائل النبوه وارم ذات العماد والمعجم
 الاوسط در بیان اسامی قاریها و طرز قرائت آنان و کتاب السبعه بعللها و امثال اینها .
 برخی معتقدند در حدیثی که روایت می‌کرده منکرات بسیار داشته و حتی در تفسیر
 مزبورش حدیث صحیحی نیاورده و سال ۳۵۱ درگذشته .
 ابوامامه محمد بن علی بن عبدالرحمن دکالی مصری معروف به ابن نقاش از فقها و
 نحویهای عصر خود بوده .

آثاری دارد مانند شرح الفیه ابن مالک و شرح تسهیل و شرح عمده و کتاب بزرگی در
 تفسیر نوشته در این تفسیر ملتزم شده همه مطالب ذیل آیات را از معلومات خود بنگارد و
 از اظهارات دیگران مطلبی در آن نیاورد و امثال اینها و سال ۶۰۳ درگذشته .
 مؤلف گوید بزودی شرح احوال مفصل محیی‌الدین ابن عربی معروف را خواهیم
 نگاشت .

فیروزآبادی در قاموس نوشته ابن عربی قاضی ابوبکر مالکی است و نیز ابن عربی محمد
 بن عبدالله حاتمی طائی میباشد .

(۲۲) ابوالهذیل محمد بن هذیل بن عبدالله بن کحول عبدی بصری معروف به
 ابوالهذیل علاف .

ابن خلکان مینویسد ابوالهذیل پیشوای معتزلیهای بصره و از بزرگترین دانشمندان
 آنسزمین بود و مقالاتی در مرام معتزلی انتشار داده و با رقبای خود مجالس مناظرات
 تشکیل میداده و مولای عبدالقیس بوده و در جدل دست توانائی داشته و ادلسی زیادی
 در گفتار خود بکار می‌برده و از اینراه مخالفان خود را ملزم می‌ساخته (۱) .

گویند روزی با صالح بن عبدالقدوس که تازه فرزندش را از دست داده و در سوک او
 سخت سوگوار بود ملاقات کرده گفت در اندوهناکی تو برای فرزندت که از دست داده‌ای

(۱) ابوالحسن علی میثمی کوفی درباره‌ی امامت با ابوالهذیل مباحثه و او را با
 مختصر دلیل معمولی چنان مغلوب کرد که توانائی پاسخ دادن نداشت .

دلیل و وجہ صحیحی نمی بینم زیرا تو آدمیان را مانند زرعی میدانی که کشاورزی بکارد و درو کند .

صالح گفت گریهی من برای آن نیست که ویرا از دست داده بلکه اندوهم از آنجهت است که از دنیا رفت و کتاب شکوک را نخواند .

ابوالهذیل پرسید کتاب شکوک کدامست؟ در پاسخ گفت کتابی است که من تالیف کرده و به پایهایست که هرکس آنرا مطالعه نماید در وجود هرچیزی که در اختیار اوست به شک می افتد تا بحدیکه در وجود خود هم شک میکند و در آنهنگام که نبوده نیز مشکوک میماند و می پندارد که همواره وجود داشته .

ابوالهذیل گفت بنابراین تو هم در مرگ فرزندت شک کن و بگو با آنکه مرده نمرده و نیز در استفاده کردن او از کتاب شکوک شک کن و بگو با آنکه نخوانده در خواندن او مشکوک .

ابوالهذیل کتابی بنام میلاس تالیف کرده .

میلاس مردی بود کبر بعدها مسلمان شد و سبب اسلام او این بود که وی ابوهذیل را بمباحثه و گفتگوی با عدهای از ثنویها و سران کبر دعوت کرد بوهذیل در مباحثه برآنان چیره گردید و موجبات اسلام میلاس از این راه بوجود آمد در نتیجه بوهذیل کتاب مزبور را بنام وی تالیف کرد روزی در پیشگاه یحیی بن خالد برمکی گروهی از متکلمان حضور داشتند یحیی ، حقیقت عشق را از نامبردگان پرسید هر یک در خور فهم و اطلاع خود سخنی در حقیقت آن اظهار داشتند .

بوهذیل که از حضار بود گفت ای امیر ، عشق نیروئی است که دیدگان را کور و دلها لرزان و بدنها را چراگاه ناراحتیها و جگرها را آبشخوار اندوهها میسازد ، عاشق کسی است که همواره در دریای گمانها غوطه ور است و بهمه گونه خیالات گرفتار درهای امید را به روی خویش بسته و از همه جا خود را رانده می بیند گرفتاریها یکی بعد از دیگری سر به جان او میگذارند و او جام مرگ را در دست دارد و سوگواران در انتظار مرگ او می باشند و او با معشوق خود مشغول و بگریه بستگان خود که از راه ترحم بر او مویه کنانند اعتنائی ندارد او بخشنده ایست که از جلوگیری کسی باکی ندارد و از شر حسودان بیمناک نمیباشد .

باید افزود متکلمانی که در محضر یحیی حضور داشتند سیزده نفر بودند و هرگاه

کلام ما بدرازا نمی کشید همگی اظهارات آنان را ایراد میکردم .

در یکی از مجموعهها نوشته زنی درباره ی عشق گفته پوشیده تر از آنست که دیده شود

و بزرگوارتر از آنکه پوشیده بماند ، عشق مانند همان آتشی است که در سنگ آتشزنه موجود است هرگاه آنرا بدیگری نواختی آتش از آن می جهد و اگر بحال خود گذاردی سوزندگی و جهشی ندارد .

عشق اگر شعبه‌ای از دیوانگی نباشد عصاره‌ای از جادوگریست .

ابوالهذیل سال ۱۳۱ هجری متولد شد و سال ۲۳۵ در سامرا درگذشت .

مسعودی در کتاب مروج الذهب نوشته ابوالهذیل سال ۲۲۷ وفات یافت و آخر عمر کور و خرف شده بود در عین حال اصول کلامی را از دست نداده و آنچنانکه باید و شاید تاب مناظره با مخالفانرا نداشت .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابراهیم نظام و حسن بصری و ابوالحسن اشعری و دیگران اسامی سران معتزله و علت شهرت آنانرا بدین نام متعرض شدیم و نیز بمناسبت شرح حال گروهی از سران مذهب معتزله و اشاعره بمباحثات آنها اشاره کردیم .

ذیلا باید گفت حقیقت عشق از اسرار سر بمهر و رازهای پوشیده‌ایست که هر کسی به اندازه‌ی توانائی خود درباره‌ی آن بیانی کرده و هر فردی بمقتضای مشرب و اعتقاد خویش درباره‌ی آن اظهار نظری نموده و در ظرف ترسیمی قرار داده و ما در ضمن مطالبی گفتیم کلمه‌ی عشق در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت نیز بکار رفته است و همان معنائی در نظر پاکشان بوده که در مقامات عارفان فهمیده که خالی از هرگونه لہو و خود خواهی میباشد مورد توجه قرار گرفته .

در کافی باسناد خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده رسول خدا (ص) فرمود افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسیر او یسیر برترین مردمان آنهائی هستند که عاشقانه به عبادت خدا میپردازند و دست بگردن آن در می‌آورند و قلبا آنرا دوست میدارند و بپندارند جسد بانجام آن اشتغال میورزند و خود را از هر جهت برای بجا آوردن آن آماده می‌گردانند و در نتیجه بسخت و سست دنیا توجهی ندارند .

(۲۳) ابومحلم محمد بن هشام بن عوف تمیمی شیبانی لغوی سعدی از قبیله بنی سعد و یکی از شانزده تن یا هشت تن نحوی مشهور است که ذیل احوال ابن هشام مؤلف مغنی بنامشان اشاره کردیم .

حافظ سیوطی در طبقات النحاه مینویسد ابن نجار از ابواحمد عسکری نقل کرده ابن هشام در فن لغت و عربیت و شعر و ایام عرب پیشوائی بنام بود و اصلا از مردم اهواز

است برای تحصیل فنون حدیث چندین بار بمکه و کوفه و بصره مسافرت کرده و مراتب حدیث را از سفیان عینی و دیگران فرا گرفته و برای بهره‌بری از لغات اصیل تازی به بیابانها میرفت و با بادیه‌نشینان که مردمی اصیل بودند تماس می‌گرفت و مدتها آنجا بسر میبرد . گروهی از دانشمندان از قبیل زبیر بن بکار و ثعلب و مبرد از وی روایت کرده‌اند .

مرزبانی از محمد بن یحیی از حسین بن یحیی نقل کرده شبی الواثق بالله در رؤیا دید گوئیا از خدا درخواست میکند تا او را به بهشت ببرد و از رحمت خود بهره‌ور سازد و او را بر اثر اعمالیکه انجام داده از رحمت خویش محروم نگرداند در اینحال شنید کسی میگوید لایه‌لک علی الله الامن قلبه مرت کسی هلاک میشود و به بیچارگی آخرت می‌افتد که دلش مرت باشد (بفتح میم) .

واثق بالله بامداد پس از آنکه مطابق با معمول علما و ادبا بدر بار او حضور یافتند رویای شب گذشته را باطلاع آنان رسانید و از آنها درخواست کرد تا معنی مرت را برای او بیان کنند حاضران معنای آن کلمه را ندانسته وی دستور داد ابومحلم را حاضر کنند وی پس از آنکه بحضور خلیفه رسیده خلیفه خواب را برای او بیان کرد و معنی مرت را از وی خواستار شد ابومحلم گفت مرت بیابان قفری است که خالی از آب و گیاه باشد بنابراین باید گفت مراد گوینده آن بوده کسی هلاک خواهد شد که دلش تهی از ایمان باشد و همانطور که بیابان قفر خالی از گیاه است واثق گفت مناسب است شاهی از اشعار تازیان بیاوری وی مدتی طولانی در اندیشه فرو رفت یکی از حاضران بیت زیر را که ساخته یکی از بنی‌اسد بود خواند :

و مرت مرورات یحار بها القطا و یصبح دو علم بها و هو جاهل
بیابان قفری که مرغ قطا در آن حیرت زده میشود و دانا نادان ابومحلم خندید
خطاب بآن شخص گفت گاهی اوقات آدمی به چیزی که نزدیکتر به آنست مانند آنچه در
آستین دارد از آن دورتر میشود و سوگند بخدا از جا حرکت مکن تا شاهی برای لغت
مزبور بیاورم سپس صد بیت از اشعار معروف از سراینندگان معروف را که کلمه‌ی مرت در آن
بکار رفته بود از حفظ ایراد کرد .

واثق دستور داد هزار دینار زر بوی جایزه داده و از وی درخواست تا ملازم مجلس او باشد ابن‌هشام نپذیرفت .

مرزبانی از احمد بن محمد عروسی نقل کرده از ابومحلم نقل شده آنگاه که به مکه رفته و ملازمت مجلس ابن‌عینه را اختیار کردم هیچگاه از محضر درس او غیبت ننمودم روزی

بعن گفت ای جوان تو همواره ملازم مجلس ما میباشی و کاملاً به سخنان ما گوش فرامی‌دهی لیکن از قرائن بدست می‌آید بهره‌ای از مجلس ما نخواهی برد ، گفتم بچه دلیل از مجلس شما بهره‌ور نخواهم شد؟ در پاسخ گفت برای آنکه آنچه را استماع میکنی نمی‌نویسی ، گفتم خوشبختانه آنچه را می‌شنوم بخاطر می‌سپارم وی که چنین انتظاری نداشت گفت هرآنچه را گفتم بخاطر داری؟ گفتم آری یادداشت یکی از حاضران را بدست گرفت گفت درسی را که امروز گفتم از خارج تقریر کن ، تمام آنرا بدون اندک کلمه از حفظ تقریر کردم ، درس دیگری را پرسید از بر برای او ایراد کردم وی گفت زهری از عکرمه از ابن عباس روایت کرده در هر هفتاد سال شخصی بوجود می‌آید که همه چیز را حفظ میکند سپس دست به پهلوئی من زد و گفت گمان میکنم تو همان شخصی باشی که در هفتاد بوجود آمده‌ای .

ابن سکیت گفته بومحلم اصلاً ایرانی است و در سرزمین فارس بدنیا آمده و بعدها به مردم بنی‌سعد انتساب پیدا کرده .

آثار او الانواء والخیل و خلق الانسان .

ابن هشام سالیکه منصور به حج بیت‌الله مشرف شد متولد گردید و سنه ۲۴۵ (رمه)

هجری وفات یافت انتهی .

مؤلف گوید بزودی انشاءالله بشرح احوال محمد بن احمد بن هشام لخمی لغوی و محمد بن یحیی بن هشام خضراوی خواهیم پرداخت و پس از این ذیل احوال ابوبکر بن انباری به موضوع مهمی از اهمیت حافظه و افرادی که بحافظه زیاد معروف بوده‌اند اشاره خواهیم کرد .

(۲۴) ابو عبدالله محمد بن ابی‌الحسن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن احنف جعفی بالولاء معروف به بخاری و مؤلف صحیح مشهور و از ثقات محدثان اهل سنت و به اعتقاد آنان در فضیلت و موقعیت از همه محدثان آنها برتر و بالاتر بوده .

ابن خلکان پس از آنکه نام و نشان او را متعرض شده و کتاب صحیح و تاریخ را از آثار او نام برده مینویسد بخاری برای تحصیل فنون حدیث با حداکثر محدثان ملاقات کرد و در خراسان و جبال و شهرهای عراق و حجاز و شام و مصر مطالب زیادی گرد آورد و آنگاه که وارد بغداد شد مردم آنسرزمین اطراف او گرد آمده و بفضیلت او گواهی داده و در فن روایت و درایت او را منحصر بفرد یافتند .

محمد بن یونس غزنوی (۱) اظهار داشته بخاری گفته حدیثی را در کتاب صحیح نیاوردم

(۱) در تاریخ ابن خلکان مطبوع محمد بن یوسف فریری نوشته شده .

مگر اینکه برای نوشتن ہر حدیث غسل میکردم و دو رکعت نماز بجای میآوردم و کتاب مزبور را در ظرف شانزده سال از میان ششصد ہزار حدیث انتخاب کردم و آنها را حجت میان خود و خدا قرار دادم .

و ہمو گوید صحیح بخاری را نود ہزار نفر مرد سماع کردہ تنہا من از این فیض محروم بودہام و ابوعیسی ترمذی از او روایت میکرده .

بخاری سال ۱۹۴ (قصد) متولد شد و در شب عید فطر سال ۲۵۶ (نرو) در خرتنک وفات یافت و بعضی باشتبہ وفات او را در مصر نوشتہاند .

بخاری پیری لاغر اندام و میان بالا بود .

بخاری با باء مضمومہ منسوب بہ بخار است کہ یکی از شہرہای بزرگ ماوراءالنہر بشمار میآید و فاصلہی آن تا سمرقند ہشت روز راہست و خرتنک یکی از دیہات سمرقند است .

پیش از این مطالبی در خصوص جعفری و بخارا نوشتیم و پدران بخاری بمناسبت اینکہ آزاد شدہ سعید بن جعفر جعفری بودہ بوی انتساب یافتہاند انتہی .

کویند در دہ سالگی بتحصیل علم پرداخت و در بیست و یکسالگی از فنون حدیث دنبال کرد و از عدہای از محدثان شہرہا باخذ حدیث موفق شد از جملہ از احمد بن حنبل و مطرف بن عبداللہ و حمیدی و یحیی بن سعید استفادہ نمود .

ذہبی در میزان الاعتدال بمناسبت احوال حضرت امام جعفر صادق (ع) می نویسد آنحضرت یکی از پیشوایان نامدار و از نیکان روزگار و بزرگی زیشان بود متاسفانہ با این عظمتی کہ داشت بخاری در کتاب جامعش از آنحضرت روایتی ننمودہ .

مؤلف گوید این طرز رفتار دلیل بر کمال نادانی و گمراہی و کور دلی و بدگوہری اوست کہ از چنان بزرگواری کہ او را ذہبی بآن پایہ ستودہ روایت ننمودہ .

در عوض بتصریح عینی شارح فاضل صحیح از عمر بن حطان مفتی ازرق چشمان و ہمان کسی کہ عمل ناجوانمردانہ و دلخراش ابن ملجم را نسبت بحضرت امیرالمؤمنین صلوات اللہ علیہ و لعناللہ علی اعدائہ تصویب نمودہ و از وی با اشعاریکہ درستایش از او و عملش سرودہ بسیار روایت کردہ است و بخاری را در خصوص روایاتی کہ از او نمودہ مورد اعتراض و نکوہش قرار دادہ و پوزشہائیکہ دیگران در مدافعہ از بخاری نمودہاند مردود انگاشتہ .

و حاکم بن بیع نیشابوری کماز علماء بنام اہل سنت است در کتاب معرفہ اصول الحدیث اظہار داشتہ بخاری در صحیح خود متجاوز از صدتن از راویان مجهول الہویہ حدیث نقل

کرده و بطوریکه دانشمندان مطلع گفته‌اند نامبرده از هزار و دویست تن از خوارج روایت نموده است .

و احمد حنبل خطاب باو گفته کتابت را صحیح نامیده‌ای و حال آنکه حداکثر روایات آنکتاب از خوارج است .

امیر بخارا از وی پرسید چرا در کتابت از خوارج روایت کرده‌ای در پاسخ گفت برای اینکه نامبردگان مردمی موثق و راستگویند و همین پاسخ سبب شد امیر ویرا زندانی کرد . برخی از دانشمندان ما اظهار داشته‌اند علت اینکه صحیح بخاری شهرت یافت برای آن بود که در اثر خود بدشمنی اهل بیت تظاهر کرده بود و خبر غدیر و حدیث دائر را در آن یادآوری نکرده و آیه تطهیر را که همه مفسران در شان اهل بیت دانسته‌انکار نموده . آری از علماء سنت میتوان گفت سه تن برخلاف دیگران به انکار آیه تطهیر اقدام نموده یکی از آنها عکرمه که از خوارج و کاذبانست و دیگری کلبی و سومی آنها بخاریست . و نیز آغاز حدیث براءت را متعرض نشده و تصریح کرده حدیث مزبور دلیل ببراءت از یکفرد است و حدیث سد ابواب را که سی تن از صحابه روایت کرده‌اند ایراد ننموده . و حال آنکه اینعهده به نقل حدیث مزبور پرداخته‌اند سعدبن ابی وقاص و ابن عباس و ابوسعید خدری و معاذ و ابورافع و ام سلمه و برید .

و نیز اینعهده از علماء حدیث بنقل ان در کتابهاشان اشاره کرده‌اند ابونعیم در حلیه ابویعلی در مسند خطیب در تاریخ بغداد ترمذی در جامع ابن بطله در ابانه احمد در فضائل طبری در خصائص ابن میمون در املاء بیهقی در کتابش خرکوشی در شرف‌النبی . و نیز بخاری حدیث ای سماء تظلنی را که راویان اهل سنت از فول ابوبکر روایت کرده‌اند نقل نموده و خبر کلاله و خطبه استقاله و بدایع عثمان و حدیث ماء الحوئب را متعرض نشده است .

ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطلال قرطبی مغربی اندلسی معروف به ابن بطلال اشعری که از جمله کسانی است که صحیح بخاری را شرح کرده و از رویداد و پیروی نموده . از تاریخ ابن بشکوال نقل شده ابن بطلال صحیح بخاری را در ضمن چندین مجلد شرح کرده و سال ۴۴۹ هجری درگذشته .

مؤلف کوید ما بتوسط دانشمندان خودمان که نامهاشان در اجازات مفصله آمده صحیح مزبور را روایت میکنیم و مهمترین اسانید ما سندی است که بتوسط همه آنها کفناشان محمد بوده چنین روایت کرده‌ایم بنقل از محمد بن الحسین عاملی معروف به شیخ بهائی از

استاد اجازہ اش محمد بن محمد بن محمد بن ابواللطاف مقدسی کہ از علماء شافعی بوده از پدرش محمد بن محمد از کمال الدین محمد بن ابی الشریف مقدسی از ابوالفتح محمد بن ابی بکر از ابوالحسن محمد مراغی از ابو عبداللہ محمد بن اسماعیل قرطبی از سید ابو عبداللہ محمد بن سیف الدین علائی از قاضی القضاہ ابو عبداللہ محمد بن مسلم بن محمد بن مالک حنبلی از ابو عبداللہ محمد بن عبدالرحیم بن عبدالواحد مقدسی از ابوطاہر محمد بن عبدالواحد بزاز از محمد بن احمد بن حمدان از محمد بن تمیم از محمد بن یوسف عزیزی از محمد بن اسماعیل بخاری کتاب صحیح و ہمہ آثار او را .

مؤلف گوید منہم بلطف عمیم خدایمتعال سند خویش را در خصوص صحیح بخاری بشرح زیر بسند شیخ بہائی متصل میکنم و روایت میکنم از سید افضل اکمل ابہر و شیخ عالم عامل المقدم المسلم المعمر مولانا امیر سید محمد بن مرحوم سید عبدالصمد حسینی شہشہانی اصنہانی ادام اللہ ظللہ افضالہ السامیہ علی رؤس الابرار والادانی و او روایت میکند از سید محمد طباطبائی فرزند صاحب ریاض و او روایت میکند از سید محمد بحر العلوم و او روایت میکند از محمد باقر وحید بہبہائی و او روایت میکند از پدرش محمد اکمل و او روایت میکند از میرزا محمد شروانی و او روایت میکند از ملا محمد تقی مجلسی و او روایت میکند از شیخ بہائی قدس اللہ اسرارہم .

برخی از فضلاء صاحب بصیرت و صلاح اظہار داشتہ ہفت تن از محدثان اہل سنت جامع حدیثی ترتیب و تالیف دادہ کہ آنہا را در اصطلاح صحاح می نامند .

- ۱ - محمد بن اسماعیل بخاری مترجم فعلی ما .
- ۲ - ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری متوفی ۲۶۱ .
- ۳ - ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق ازدی سیستانی بصری متوفی ۲۵۷ ہجری .
- ۴ - ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورہ سلمی ترمذی ضریر و این شخص از شاگردان درس بخاری است و در برخی از مشایخ با وی انباز است در شہر ترمذ ہر وزن فلفل و یابہ گفتہ بعضی مثلث التاء کہ از شہرہای ماوراء النہر قدیم است سال ۲۷۹ وفات یافتہ .
- ۵ - ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسائی سابق الذکر و متوفی ۳۰۳ ہجری .
- ۶ - ابو عبداللہ محمد بن محمد بن یزید معروف بہ ابن ماجہ ربعی قزوینی نامبردہ علاوہ بر صحیح کتاب دیگری در تفسیر و کتاب بزرگی در تاریخ دارد و در قزوین از شہرہای ایران سال ۲۷۳ وفات یافتہ .
- ۷ - ابو محمد عبداللہ بن عبدالرحمن دارمی سمرقندی تا حال حاضر بہ تاریخ وفات

او دست نیافتنام و ممکن است نزدیک بسالهای مزبور باشد (۱) .
 مؤلف گوید شگفت است که همگی صاحبان صحاح از مردم ایرانند و بالاخره عجم‌اند
 همانطور که محمدین ثلاثه مؤلفان کتب اربعه ما که استوانه‌های اساسی شریعت محمدی و
 مذهب جعفری‌اند ایرانی میباشند و این موهبت برتری عجم را بر عرب ثابت میکند و آیه
 قرآن و احادیث متعدده نیز اینحقیقت را تایید مینماید .

در روایت آمده بمجردیکه رسولخدا رحلت کرد عرب بطور کلی مرتد شد .
 مؤلف گوید شیخ ابو عبدالله محمد بن ابی نصر حمیدی کتابی جمع بین صحیح
 بخاری و مسلم نوشته و کتابش مشهور است .

و شیخ ابوالحسن رزین بن معویه بن عمار عبدری امام الحرمین سرقسطی منسوب بسر
 قسط بر وزن قرنفل که از شهرهای اندلس است جامعی برای جمع بین صحاح سته یعنی موطا
 مالک و صحیح مسلم و صحیح بخاری و سنن ابو داود سجستانی و صحیح ترمذی و صحیح
 نسائی تالیف کرده است .

(۲۵) ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر از دی بصری نحوی لغوی معروف به
 ابوالعباس مبرد .

مؤلف بغیه مینویسد مبرد در روزگار خود در شهر بغداد پیشوای علوم عربیت و از
 شاگردان مازنی و ابوحاتم سجستانی بوده و اسماعیل صفار و نبطویه نحوی وصولی از وی
 روایت کرده‌اند .

مبرد زبان‌آوری بلیغ و گوینده‌ای توانا و مورد وثوق و اخباری بسیار دانادودانشوری
 ظریف بشمار میرفت و نوادری از او مشهور است مبرد از خوردسالی در کمال خوش منظرگی
 و زیباچهرگی بود و آنهنگام که مردی کامل بود باز هم زیبایی خود را از دست نداده بود
 و مردم بصره میگفتند مبرد مانند خود را ندیده است .

آنگاه که مازنی کتاب الف و لام خود را تالیف کرد مطالب مشکله را از ابوالعباس
 می‌پرسید وی به بهترین جوابی پاسخ میداد مازنی خطاب بوی گفت قم فانت المبرد برخیز
 که تو مبردی ، مبرد بضم میم و فتح باء و کسر راء اسم فاعل از باب تبرید است یعنی تو

(۱) ذهبی در تذکره الحفاظ سال وفات او را ۲۵۵ هجری نوشته است و افزوده مولدش
 سال ۱۸۱ هجری همان سال که ابن مبارک در گذشته اتفاق افتاده آثارش مسند و تفسیر
 و کتاب جامع است .

آنکسی هستی که حق را بخوبی ثابت میکنی و جگر تفتیده را با آب زلال جوابهای جالب خود سرد می سازی ، کوفیها بر اثر ناراحتی که از او داشتند ویرا مبرد با فتح راء یعنی سرد شده و بی ارزش خواندند .

نقطویه گفته در میان دانشمندان کسی را مانند او ندیدم که بتواند باندازه او اخبار را بدون سند در خاطر داشته باشد .

آثار او عبارتند از معانی القرآن ، الكامل ، المقتضب ، الروضه ، المقصور والممدود ، الاشتقاق ، القوافی ، اعراب القرآن ، نسب عدنان و قحطان ، الرد علی سیبویه ، شرح شواهد الكتاب ، ضرور الشعر ، العروض ، ما اتفق لفظه و اختلف معناه ، طبقات النحاه البصریین و امثال اینها .

مبرد با ثعلب ، منافرت بی اندازه ای داشت و حداکثر محصلان مبرد را بر او برتری میدادند و در آنروزگار منافرت این دو نفر باندازه ای شدت داشت که ضرب المثل قرار گرفته و شعرا از ضرب المثل مزبور در اشعار خود استفاده میکردند .
شاعری گفته :

نروح و نغدو الاتزاور بیننا و لیس بمضروب لنا عنه موعد

فابد اننا فی بلده والتقاءنا عسیر کانا تغلب والمبرد

صبح و شام میکنیم و بدیدار یکدیگر نمی رسیم و وعده های فیما بین برقرار نمی شود بدنهامان در یکشهر است لیکن ملاقاتمان در کمال دشواریست گوئیا ما در نفرت از یکدیگر مانند ثعلب و مبردیم دیگری که مبرد را بر ثعلب برتری میداده گفته :

و کان الشعر قداودی فاحیا ابوالعباس دایر کل شعر

و قالوا ثعلب رجل علیم و ان النجم من شمس و بدر

و قالوا ثعلب یفتی و یملی و این الثعلبان من الهزبر

گویند شعر از پای درآمد و حال آنکه ابوالعباس مبرد هر نوع شعری که نا بود شده بود زنده کرد گفته اند ثعلب مرد دانشمندیست آری ثعلب مانند ماه شب چهارده است و مبرد مانند خورشید و همچنانکه ماه از خورشید کسب نور میکند ثعلب از مبرد برخوردار است و دیگران که بمنزله ستارگانند از هر دو بهره مندند ، گفته اند ثعلب فتوا میدهد و املا میکند آری روباه چه نسبتی با شیر ژیان دارد از طبقات بصریین سیرافی نقل شده مبرد سال ۲۲۰ (رک) هجری متولد شده و در ۲۸۵ درگذشته .

در وفیات نوشته مبرد در بغداد درگذشت و در کورستان باب الکوفه بخاک سپرده شد .

دو شعر زیر از آثار او نقل شده (۱) .

ان كنت لست معي فالذکرمنک معي
والعين تبصر من تهوى و تفقده
یراک قلبی اذا غیبت عن بصری
و باطن القلب لا یخلو من النظر

فاضل شمنی در حواشی مغنی مینویسد مبرد مطالب بسیاری املا میکرد و نوادرجالبی از او نقلشده دوست میداشت همواره با ابوالعباس احمد ملقب به ثعلب مناظره و گفتگو نماید و او تن زبر بار مناظره مبرد نمیداد زیرا مبرد زبان آور و خوش عبارت بود و هرگاه بمناظره می پرداخته حاضران چنان مجذوب سخنان شیوای مبرد میشدند که ناخودآگاه سخن مبرد را تصدیق میکردند انتهی .

در کشکول شیخ بهائی قده آمده هرگاه مبرد از میهمان پدیرائی میکرد از سخاوتمندی حضرت ابراهیم (ع) سخن میگفت و هرگاه میهمان کسی میشد از پارسائی و قناعت عیسی شرح میداد .

صلاح صفدی گفته مبرد از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) پرسید آیا خداي متعال نسبت به بندگانش تکلیف مالا یطاق که در خور توانائی آنان نباشد میفرماید؟ فرمود خدای متعال دادگرتراز آنست که تکلیف مالا یطاق بنماید پرسید آیا بندگان میتوانند که خود هرکاری را که اراده نمودماند انجام دهند؟ فرمود آنان ناتوانتر از آنند که هرکاری را بخواهند به ارادهی خویش انجام دهند .

مؤلف گوید از این روایت استفاده میشود مبرد از عدلیه و به ایین جبریها توجهی نداشته بلکه شیعه امامی مذهب بوده یعنی نه جبری بوده نه تفویضی بل امر بین الامرین .
(۲۶) ابوالحسن محمد بن احمد بن ابراهیم بن کیسان بغدادی مشهور به ابن کیسان نحوی .

زبیدی گفته ابن کیسان عالمی نیست که از دیر باز نامش سرزبانها بوده و عروض و معنی از آثار اوست .

خطیب گفته ابن کیسان در فن نحو از رویه بصریها و کوفیها پیروی میکرد زیرا هم شاگرد مبرد بود و هم شاگرد ثعلب و ابوبکر بن مجاهد او را از هر دو در فنون نحو استادتر

(۱) دو شعر مزبور را پیش از این مؤلف بمناسبت احوال قطرب نسبت باوداده ابن خلکان ذیل احوال قطرب نوشته دو شعر مزبور و تنها بازع از آثار قطرب دانسته و دیگران تصریح نکردهاند بنابراین ممکن است از مبرد یا دیگری باشد .

میدانست .

یاقوت گفته در عین حال که ابن کيسان از هر دو مرام پیروی می کرد گرایش به مرام بصریها بیشتر از کوفیها بود .

ابن انباری گفته ابن کيسان هر دو مذهب را در قواعد نحو مخلوط کرده بود بنا بر این قاعده‌ی بخصوصی را مضبوط نداشته .

ابوحیان توحیدی گفته مجلسی را پرفائده تر از مجلس ابن کيسان نیافتم زیرا از همه گونه علوم در آن بحث میشد و همواره باندازه صد راس مرکب که متعلق به رؤساء و اشراف بود درب منزل او بسته میشد و اینان افرادی بودند که برای بهره‌بری بمنزل او می آمدند و ابن کيسان بهمان چشم به آنان مینگریست که بمردم بی چیز و تهیدست توجه داشت یعنی به دیباپوشان بهمان نظر توجه میکرد که به ژنده پوشان متوجه بود .

آثار او المهدب در نحو و غلط ادب الکاتب واللامات والبرهان و غریب الحدیث و معانی القرآن و علل النحو و مصابیح الکتاب و ما اختلف فیما لبصریون و الکوفیون و امثال اینها .

خطیب گفته ابن کيسان در هشتم ذیقعدہ سال ۲۹۹ هجری وفات یافت .

ابوالطیب محمد بن احمد بن اسحق معروف به وشاء .

از لغویها و نحویهای بغداد و از شاگردان مبرد و ثعلب و عبدالله بن اسعد وراق به شمار است .

آثار او عبارتند از الجامع در نحو ، المقصور والممدود ، المذکر والمؤنث الفرق ، خلق الانسان ، خلق الفرس و امثال اینها .

از آثار نظمی اوست :

لا صبر لی عنک سوی اننی ارضی من الدهر بما یقدر
من کان ذا صبر و لا صبر لی مثلی عن مثلك لا یصبر

پس از تو توانائی شکیبائی ندارم جز اینکه باید بمقدرات روزگار راضی باشم هر کسی که صابر باشد من در پیش آمد خود شکیبان خواهم بود زیرا مانند من دراز دست دادن مانند تو شکیبان خواهد بود .

(۲۷) ابوعلی محمد بن عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن حمران بن ابان مولای

عثمان بن عفان معروف به ابوعلی جبائی منسوب به جبایه است به نوشته فاضل سمعانی بضم جیم و تشدید باء یکی از دیهات بصره است .

ابن خلکان مینویسد بوعلی پیشوائی بنام در فن کلام بوده و این فن را از ابویوسف یعقوب بن عبدالله بصری رئیس معتزلیهای بصره فرا گرفته و خود در خصوص مذهب معتزله مقالات مشهوری دارد و شیخ ابوالحسن اشعری پیشوای بنام فن کلام از شاگردان او بود و با او گفتگوهائی داشته که دانشمندان بشرح آنها پرداخته‌اند از جمله هنگامی از وی پرسید هرگاه سه برادر باشند یکی از آنها مؤمن نیکوکار و دیگری کافر بدکردار و سومی خوردسالی بی‌آزار و این سه برادر بمیرند حالشان چگونه خواهد بود؟

پاسخ داد مؤمن بدرجات بهشت نائل میگردد و کافر بدرکات دوزخ معذب میشود و خوردسال جان سلامت در می‌برد اشعری گفت اگر برادر خوردسال بخواهد به درجات جنان برسد ماذون خواهد بود؟ درپاسخ گفت نه، برای اینکه با او میگویند برادر تو بر اثر فرمانبرداری بسیاری از چنین مقاماتی برخوردار گردید و تو بانجام چنان خدماتی موفق نگردیدی. اشعری گفت هرگاه صغیر بگوید تقصیر از من نبوده زیرا تو مرا در دنیا باقی نگذاردی و از فرمانبرداری خود محروم ساختی، جبائی گفت خدا میفرماید میدانستم که اگر باقی بمانی نافرمانی خواهی کرد و در نتیجه مستحق شکنجه‌ی من خواهی شد، بهمین مناسبت مصلحت ترا در نظر گرفتم.

اشعری گفت هرگاه برادر کافر بگوید پروردگارا از حال من نیز مطلع بودی چرا عاقبت مصلحت و حال مرا ننمودی؟ جبائی ساکت شده پاسخی نداد.

ابن خلکان دنبال سؤال و جواب مزبور مینویسد این مناظره دلیل بر آنست که خدا ایزد تعالی هر که را بخواهد ویژه رحمت خود قرار میدهد و هر که را بخواهد مختص به شکنجه خویش مقرر میدارد و کارهای خدا بهیچگونه غرضی معلل نخواهد بود.

در پایان نوشته جبائی سال ۲۳۵ (لره) متولد شد و در ماه شعبان سال ۳۰۳ (شج) در گذشت.

مؤلف گوید چنان نیست که افعال الله معلل باغراض نباشند و هر صاحب نظری بخوبی میدانند که همگی ذرات ظاهره و باطنه از همه‌گونه اغراض و مصالح برخوردارند و خدا ایزد تعالی مقدستر و عالی‌مقام تر از آنست که کوچکترین ذره‌ای را عبث و بدون غرضی که لازم وجودی آنست بیافریند و چگونه ممکن است موجود بدون غرض آفریده شود با آنکه ممکن فی حد ذات خویش عاجز و لازم طبیعی او نقص است و بالاخره همچنانکه او در حد طبیعتش ناقص است خدا ایزد تعالی در حد ذات و لازم هویت و اجبیش کامل و هیچگونه گرد قصور بر دامن عظمتش نمی‌نشیند.

ای کاش اشعری به آیاتی که در خصوص آفرینش در قرآن وارد شده توجه می کرد آنجا که فرموده: الذی احسن کلشیء خلقه و بدء خلق الانسان من طین. آن خدائیکه آفرینش همه چیز را بسرحد کمال رسانیده و آغاز آدمی را از گل بوجود آورده. و نیز فرموده فتبارک الله احسن الخالقین خدائیکه بهترین آفریدگار است از همه گونه برکات بندگان خود را بهره ور میسازد و نیز فرموده افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون آیا پنداشتهاید که ما شما را بی ثمر آفریدیم و بسوی ما باز نمی گردید و فرموده است ان فی اختلاف اللیل والنهار و ما خلق الله فی السموات والارض لایات لقوم یتقون همانا درآمد و رفت شب و روز و موجوداتی که خدایمتعال در آسمانها و زمین آفریده نشانهای است برای پرهیزکاران و امثال اینها از آیات دیگر که ثابت میکند خدایمتعال نسبت به آفریدگان خود ستم نمیکند و مرتکب لغو و عبث و تکلیف مالا یطاق نمیشود.

آری باید اعتراف کرد برخی از مصالح برای ما آشکار است و بسیاری از آنها از حوصله ی اطلاع ما بیرون میباشد و باید برای تحصیل آنها دقت کاملی با رهبری دانائی بنمائیم و بالاخره باید اطمینان کرد مصالحی که ما از ادراک آنها عاجزیم در همه ی اجزاء عالم وجود دارد و عدم العلم لا یدل علی عدم الوجود و بهمین دلیل باید گفت علت مردن صغیر در کودکی و مرتکب شدن برادر فاسق از نظر خدا عبث و بی علت نبوده لیکن ما بر اثر کمی اطلاع و عدم دسترسی بدامن بزرگی از چگونگی علت و سبب اصلی آن بی نصیب مانده ایم و اینموضوع را آنگاه اعتراف خواهیم کرد که بدانیم خدایمتعال خیر محض است و از خیر محض جز نکوئی ناید و عاجز از ایجاد اصلح نمیباشد.

اینک میتوان از طرف جبائی به اشعری پاسخ داد و گفت بدیهی است در علم خدا گذشته هرگاه آن کودک زنده میماند از آنجا که فرد شایسته ای خواهد شد کار خود را در اختیار خدا که از همه بهتر بحال او واقف است مقرر میداشت خدایمتعال هم برای اینکها و را از شرور دنیای فانیه نگهداری فرماید و او را در آنعالم بمقامات ابرار برساند طبق اختیاری که خواهد داشت وی را در کودکی از دنیا می برد و بهمین ترتیب میدانست برادر فاسقش اصولا بخدا و امور معنوی توجهی ندارد و خود را همه کاره و صاحب اختیار میدانند او را بحال خود باقی گذارد چنانچه خواسته شیطان را که میدانست اصولا بامر خدا توجهی ندارد بر آورد.

بنابراین باید گفت هرگونه عملی که خدایمتعال نسبت به بندگان خود انجام میدهد بمقتضای خواسته ی همان بنده و اختیار اوست و اختیار هم موضوعی نیست که بنده در خود

ایجاد کرده باشد بلکه خدا در او بوجود آورده متأسفانه معصیت کار اختیار را در هوای نفس و پیروی از شیطان بکار میبرد و تفاوت در عمل از ناحیه اختلاف در اختیار است و استفاده از اختیار اختیاریست و نعمت اختیار که از جانب خدا تفویض شده نسبت به نیکو کار و بدکار یکسانست چنانچه خدا بهمه آفریدگان خود اعضا و جوارح اعطا کرده به همان مثابه هم بآنها اختیار داده و کسی هم نمیتواند در عطیات خدا اعتراض نماید که هرگاه بما اختیار نداده بود مرتکب چنین کار خلافی نمیشدیم چنانچه نمیتواند بگوید هرگاه بما آلت معصیت نمیداد نافرمانی نمیکردیم زیرا او نعمت داده و ما بجای آنکه نعمت را در محل خود بمصرف برسانیم در غیر محل بکار برده و بجای آنکه شکران نعمت کنیم کفران نعمت کرده و جزای احسان را باسائه پاداش داده‌ایم و حال آنکه هل جزاء الاحسان الا الاحسان و بهمین نسبت اگر بنده‌ایرا برای عمل شایسته‌ای توفیق داد و برخلاف انتظار مرتکب خطاکاری شد خلاف کرده.

آری ممکن است بگویند چرا از آغاز به بندگان خود نعمت اختیار داد و چرا آنان را بانجام خیرات مجبور نمود این اعتراض نیز منافی تکلیف و ایراد بخدائی است که از هر جهت به بندگان خود مهربانست علاوه براین ثابت میکند بندگان در ایجاد منظورهای خود هیچگونه اختیاری نداشته باشند و نتوانند مطابق با استعداد خویش رفتار نمایند و حال آنکه قیام بمقتضای استعدادات از برترین نعمتهائی است که خدا به بندگان خود داده زیرا هرگاه خردمندان را از عمل بمقتضای استعداداتشان ممانعت میکرد نعمت ایجاد را برای آنها بسرحد کمال نرسانیده و روز قیامت نمی‌توانست برآنها اتمام حجت نماید بلکه آنها بروی اتمام حجت می‌کردند، مگر آنکه بگوئیم مراد آنستکه بنده تمنا میکرد ای کاش از آغاز از نعمت اختیار برخوردار نگردیده بود تا اینگونه نعمت خدا را در نافرمانی بمصرف نرسانیده بودم بدیهی است اینگونه تمنا مانند آنستکه بنده تمنا میکرد ای کاش از آغاز از عالم عدم بعرصه‌ی وجود نیامده بودم چنانچه بندگان خائف و پناهندگان بحق که از سطوات او بیمناک‌اند اینگونه آرزو را گاهگاهی می‌نمایند.

برخی از نقلی آثار مانند این آرزو را از حضرت باقر (ع) نقل کرده‌لکان لی الاختیار لما اخترت الان لایکون لی الاختیار هرگاه اختیار در دست من بود جز عدم اختیار تمنای دیگری نداشتم.

اینجمله اشاره به آنست که اختیار احسان و اسائه در دست ماست و نعمتی است که از طرف حضرت آفریدگار بما تفضل شده و عقول بشر محدود است و برای هر یک از مشاعر

آلات بدنی او غایت معینی و موقعیت خاصی است .

بنابراین شایسته است ایراد اشعری را بر پایه عدم ادراک عقول بشر استوار دانست و عدم العلم را دلیل بر عدم الوجود ندانست .

بنابراین هرگاه مؤمن اطمینان داشته باشد که خدایمان جز خیرخواهی بندگان خود نظر دیگری ندارد یقین خواهد کرد که مصالح موجودات صانع علی الاطلاق بحدی است که عقول ناقصه از پی بردن بآنها عاجزند .

از جمله باید اعتراف کند مصلحت امر کلی مقدم بر منفعت فرد جزئی است زیرا عقل همواره مصلحت مجموع را مقدم بر مصلحت دسته مخصوصی از افراد میدانند و بیزه هرگاه خدایمتعال متعهد شود تا در برابر گرفتاریهایی که برای افراد جزئی رخ میدهد جبران فرماید میرحسین میبدی سابق الذکر شارح دیوان می نویسد یکی از معاصران سید شریف بجزجانی باو نوشت :

شب همه شب با قضا در گفتگویم زین سبب ما همه همزادگانیم این تفاوت از کجاست
سید در پاسخ او نوشت :

ساکنان عرصه‌ی امکان تفاوت داشتند در قبول فیض حق پس این تفاوت از شماست
میبدی در توجیه پاسخ شریف مینویسد توجه خدایمتعال نسبت بهممه موجودات علی السویه است و تفاوت در افاضه فیض از طرف خدا بحسب تفاوت در استعدادات آنها بوده چنانچه تابش خورشید نسبت بهممه موجودات یکسانست و بهممه خانها بیک ترتیب می تابند و تفاوت در روزنه‌ها و پنجره‌هایست که از نظر فراخی و تنگی در آنها بوجود آمده انما الاختلاف فی الشبکات .

سپس گفته ممکن است بگوید تفاوت در استعدادات از کجا ناشی شده میگویم تعیین و تشخیص شیء بحسب استعداد ویژه‌ی اوست و سؤال مزبور بدین مثابه است که کسی در مقام اعتراض بگوید چرا سگ سگ شد انتھی .

مؤلف گوید شیخ بهائی قده نظیر مباحثه مزبور را بدین شرح در کشکول نقل کرده در دارالوزاره صاحب بن عباد قاضی عبدالجبار متکلم معتزلی با شیخ ابواسحق اشعری اسفراینی ملاقات کرد قاضی گفت سبحان من تنزه عن الفحشاء پاک خدائیکه از هرگونه آلودگی منزّه است با اینجمله ابواسحق را مورد توجه قرار داده و گفت شما اشعریها تجویز میکنید خدائی که از هرگونه ظلمی نسبت به بندگانش منزّه است مرتکب ستمگری و کارهای ناپسند میشود . اسفراینی در پاسخش گفت سبحان من لایجری فی الملک الا میشاء منزّه است خدائی

که در سراسر مملکتش جز آنچه میخواست کاری انجام نمیدهد .

باید گفت اسفراینی در حقیقت از گفتار قاضی پاسخی نداده زیرا گفتار قاضی نسبت باظهار اسفراینی خاص است و مطابق با قواعد اصولی خاص مقدم برعامست .

باز در کشکول نوشته ثمامه بن ابرش به بارگاه مامون عباسی وارد شد پیش از او روح بن عباده در دربار حضور یافته بود بمجردیکه روح ، ثمامه را دید گفت معتزلیها مردمان احمق هستند ، زیرا آنان می‌پندارند توبه در اختیار آنهاست و آنان هرگاه بخواهند میتوانند توبه کنند با آنکه در مقام توبه از خدا میخواهند تا خدایمتعال توبه‌ی آنان را بپذیرد .

بنابراین هرگاه احمق نبودند چنان حرفی نمی‌زدند و چنین درخواستی نمی‌کردند . ثمامه گفت تو می‌پنداری توبه از طرف خداست و او از بندگانش میخواهد تا توبه کنند آیا نابجا سخن گفته و آیا پیمبران او نادرست اظهار کرده‌اند چگونه ممکن است خدای تعالی از بندگانش درخواست موضوعی که بیرون از اختیار آنهاست بنماید پاسخ بده تا پاسخ بدهم .

و نیز مباحثه‌ایکه علی بن عبدالله ملقب به ابوالحسن ناشی با علی بن عیسی رمانی سابق‌الذکر با این گفتگوها مناسبت دارد .

ابوهاشم عبدالسلام جبائی فرزند ابوعلی است که مردی با شهامت و معروف بود . ابن‌خلکان مینویسد بوهاشم متکلمی مشهور و دانشمند بود و او و پدرش از بزرگان معتزلیها بشمارند و مقالاتی مطابق با مرام معتزلیها دارند و کتابهای کلام مملو از رویه و اعتقاد آنان میباشد .

و نیز بوهاشم جبائی فرزندی بنام ابوعلی داشت و این پسر از مراتب علمی پدر بهره‌ور نبود روزی بمحضر صاحب بن عباد وارد شد صاحب بمناسبت اینکه فرزند جبائی است از وی احترام گذارده و پرسشی کرد او اظهار بی‌اطلاعی نمود و گفت از نیمی از علم‌هم‌با خبر نمیباشم صاحب گفت راست گفتی زیرا پدرت همان نیم از علم را با خود برده .

بوهاشم سال ۲۴۷ هجری متولد شد و سال ۳۲۱ (اشک) درگذشت و در طرف شرقی کورستان بستان بخاک سپرده شد و همان روز این درید لغوی نامی آتی‌الذکر وفات یافت . (۲۸) ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر طبری مؤلف تفسیر و تاریخ و معروف به طبری .

ابن‌خلکان مینویسد طبری در فنون بسیاری از جمله تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و

امثال آنها استاد و پیشوا بوده و آثار ارزنده و نمکینی در فنون چندی دارد که دلیل بر فراوانی علم و دانش اوست و یکی از مجتهدانی است که از هیچکس از پیشوایان تقلید نمیکرده.

ابوالفرج معانی بن زکریای نهروانی معروف باین طراوی (۱) آتی الذکر از مرام او پیروی میکرده.

طبری در نقل کلام مورد اطمینان همگان بود و تاریخ او از بهترین تاریخها و مهمترین آنهاست.

شیخ ابواسحق فیروزآبادی در طبقات الفقهاء از وی نام برده و او را در ردیف محدثان مذکور داشته.

در یکی از مجموعهها اشعار زیر را بنام او نوشته:

اذا اعسرت لم يعلم شقیقی و استغنی فیستغنی صدیقی
 حیوتی حافظ لی ماء وجهی و رفقی فی مطالبتی رفیقی
 و لو انی سمحت بماء وجهی لکننت الی الغنی سهل الطریقی

هرگاه به بیچارگی بیفتم برادر من از ناتوانی من خبردار نمیشود و اظهار بی نیازی میکنم آنچنانکه رفیق من مرا مستغنی می پندارد زندگی من آبروی مرا حفظ میکند و مدارای من با من همراهی مینماید و هرگاه مقرر شده بود آبروی خود را بریزم سادهترین راهی برای ثروتمندی خود بدست آورده بودم.

طبری سال ۲۲۴ (کدر) در آمل مازندران متولد شد و در آخر روز شنبه سال ۳۱۰ (یش) وفات یافت و در روز یکشنبه ۲۶ شوال و یا سوم آرمه در بغداد در خانه اش دفن شد انتهى.

در کتاب فلاح السائل از کتاب ملحق بتاریخ طبری تالیف احمد بن کامل بن شجره نقل کرده طبری در خانه خود در رحبه یعقوب بخاک سپرده شد و با سه پارچه گرانبها که خود در روزگار حیاتش تهیه کرد کفن شد.

در کتاب مقام الفضل بمناسبت سئوالی که از وی پرسیده اند مقصود از محمد بن جریر طبری که در کتابهای اصحاب ما از آن مکرر نامبرده شده کیست؟ مینویسد محمد بن جریر طبری دو نفرند یکی ابن جریر بن غالب که شافعی مذهب بوده و نووی شافعی در کتاب

(۱) در روضات این طراوی و در ضمن معافی اطراوه و در این خلکان این طرار ضبط شده.

تهذیب الاسماء از وی ستایش کرده و مؤلف تاریخ و تفسیر مشهور است .
و دیگری محمد بن جریر بن رستم طبری مؤلف کتاب المسترشد و کتاب الايضاح است
و شکی نیست این شخص شیعه است و همان بزرگی است که خواهرزاده اش ابوبکر محمد بن
عباس خوارزمی گفته :

بامل مولدی و بنو جریری فاخوانی و یحکی المرء خاله
فها انا رافضی عن تراث و غیری رافضی عن کلاله
زادگاه من شهر آمل مازندرانست و بنو جریر برادران من هست و نطفه حلال بودن
از دائی آدمی هویدا است که الولد الحلال یشبه بالعم والخال من رافضی بودن را از ارث
بجا بدست آورده ام و دیگری از راه برادری .

مؤلف معجم البلدان در اینخصوص باشتباه افتاده و اظهار داشته ابوبکر بدون جهت
دائیش محمد بن جریر مؤلف تاریخ را انتساب به شیعه داده او شیعه نبوده انتهی .
مؤلف گوید از قرائن پیدا است که مؤلف معجم اشتباه کرده باشد زیرا او پنداشته
ابوبکر خواهرزاده مؤلف تاریخ است و حال آنکه اگر به تحقیقات رجال شیعه توجه کرده
باشی خواهی دانست مؤلف تاریخ نزدیک بصد سال جلوتر از ابوبکر درگذشته بنا براین بو
بکر خواهرزاده مؤلف تاریخ نبوده هر چند ابن خلکان هم او را باتشابه خواهرزاده مؤلف
تاریخ دانسته زیرا سال وفات ابوبکر چنانچه بزودی خواهیم نوشت با تاریخ وفات مؤلف
تاریخ موافقت نمی نماید (۱) .

بنابراین نامبردگان فوق شایسته تر به تکذیبند از خوارزمی و اظهار مؤلف مقام
درست بوده زیرا بوبکر بهمان اندازه پس از ابن جریر امامی میزیسته که مناسب است خواهر
زاده او باشد .

شیخ ابوعلی در رجال کبیرش مینویسد ابوجعفر محمد بن جریر طبری از علماء ائمه
سنت بوده از نجاشی نقل کرده کتابی در رد حر قوصیه و کتابی در طریق حدیث قدیرتالیف
کرده و ما بتوسط قاضی ابواسحق ابراهیم بن مخلد از پدرش از وی کتاب مزبور را روایت
میکنیم .

(۱) بطوریکه مینویسد ابوبکر خوارزمی سال ۳۸۳ درگذشته بنا براین فاصله درگذشت
خوارزمی و طبری ۷۳ سال بوده است و ظاهرا تفاوت بسیار نداشته و امکان دارد خواهرزاده
صاحب تاریخ باشد چنانچه مؤلف نیز اشاره خواهد کرد .

در فهرست مینویسد ابوجعفر بن جریر مؤلف تاریخ سنی مذهب بوده کتاب خبر غدیر خم از آثار اوست احمد بن عبدون از دوری از ابن کامل از او روایت کرده .
در خلاصه مینویسد ابن جریر با جیم و راء پیش از یاء طبری مؤلف تاریخ سنی مذهب است .

در تعلیقات مینویسد ابن جریر بن غالب ، میگویم آنچه در کتاب ب آمده محمد بن جریر بن یزید طبریست که مؤلف تاریخ و کتاب غدیر خم والولایه است .
در حاوی مینویسد شیخ در یکی از کتابهایش اظهار داشته نام مؤلف تاریخ محمد بن رستم بن جریر است ممکن است اینگونه انتساب مربوط بجدش بوده باشد و بزودی ابن جریر رستم ذکر خواهد شد .

بطوریکه میدانیم مؤلف حاوی در این اظهار نظر مرتکب دو اشتباه شده یکی اینکه نام پدرش را رستم و نام جدش را جریر و دیگر آنکه تاریخ را اثر ابن رستم دانسته که شیعه بوده در مشکاه مینویسد ابوجعفر بن جریر طبری سنی مذهب و مؤلف تاریخ و تفسیر بوده و ابراهیم بن محمد از پدرش از او روایت میکرده و همچنین ابن کامل از او روایت کرده .
پس از این بلافاصله نوشته ابوجعفر محمد بن جریر با جیم پیش از راء ابن رستم آملی طبری از اجلاء اصحاب ما بوده دانشی فراوان و گفتاری ارزنده داشته و در حدیث مورد اطمینانست نجاشی کتاب المسترشد در امامت را از آثار او نامبرده و نوشته به توسط احمد بن علی بن نوح از حسن بن حمزه طبری از محمد بن جریر بن رستم از او روایت کرده ایم .

در فهرست مینویسد ابوجعفر ابن جریر بن رستم طبری دینداری فاضل بوده و او مؤلف تاریخ نبوده و عامی مذهب نمیباشد .

میگویم در توضیح افزوده از خط سید صفی الدین بن معد استفاده میشود ابن جریر بن رستم مؤلف تاریخ نمیباشد زیرا او سنی و ابنشخص شیعه است .

در وجیزه مینویسد ابن جریر طبری دونفرند یکی عامی و دیگری ثقه انتهی .

در مشکاه مینویسد ابوجعفر ابن جریر طبری آملی از ثقاتست و کتاب ایضاح و امثال

آن در امامت از آثار اوست حسن بن حمزه طبری از او روایت کرده انتهی تحقیقات بوعلی رجالی .

محمد علی بن محمد رضا ساروی مازندرانی در توضیح الاشتباه مینویسد ابوجعفر محمد بن جریر بفتح جیم و دوراء بی نقطه ابن رستم با راء مضمومه طبری آملی بضم میم از اجلاء

اصحاب ما بوده و در حدیث مورد وثوق و اطمینان اکابر شیعه میباشد .
نامبرده غیر از ابوجعفر محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ است زیرا او سنی مذهب است انتهی .

مؤلف گوید در عین حالیکه همگی رجالیهای شیعه مؤلف تاریخ را سنی مذهب معرفی کرده من در مذهب او مشکوکم بلکه می پندارم نامبرده از شیعیان اهل حق بوده زیرا اولاً از شهرست که از دیرباز مردمش شیعه بوده باشد و تعصبی در مذهب تشیع داشته دیگر آنکه در روزگار آل بویه میزیسته که همگی از شیعیان سخت بشمار میآمده علاوه بر این تالیفی را که در خصوص غدیر خم بوجود آورده و پیش از این مکرر بدان اشاره شد حاکی از تشیع اوست زیرا اگر سنی بوده هیچگاه چنین تالیفی اقدام نمیکرد برای اینکه متظاهران از اهل سنت چنین تالیفی ننگاشتماند تا چه رسد متعصبان آنها دیگر آنکه پیش از این از ابن خلکان نقل کردیم وی خود مجتهد بوده و در امور دین از هیچکس پیروی نمیکرده و باید گفت ابن خلکان در چنین اظهار هیچگونه غرضی نداشته و خواسته به شرح حال یکی از بزرگان اهل سنت بپردازد .

و بهمین علت می توان کلام صاحب معجم البلدان را تصدیق کرد و گفت ابوبکر خوارزمی خواهرزاده مؤلف تاریخ است و اینکه مؤلف مزبور ویرا سنی دانسته تکذیب نمود و بایراد مؤلف مقام توجهی نداشت زیرا صاحب معجم پیش از مؤلف مقام بوده علاوه بر اینکه مؤلف مقام برخلاف نوشته ابن خلکان ویرا شافعی مذهب پنداشته و مسلماً چنین اظهاری از طرف مؤلف مقام درست نمیباشد .

مؤلف گوید از آثار طبری کتاب الاداب الحمیده است یکی از بزرگان محدثان مینویسد در کتاب آداب حمیده محمد بن جریر طبری از حرث بن روح از پدرش از جدش روایت شده نامبرده خطاب بفرزندانش گفته بود هرگاه از پیش آمدی متحیر شده یا موضوع مهمی برای شما اتفاق افتاد در اطاق خلوتی که زنی در آنجا نباشد با لباس پاکیزه در میان رختخواب پاکیزه قرار گرفته هریک از سوره والشمس و واللیل را هفت مرتبه بخوانید سپس بگوئید اللهم اجعل لی من امری هذا فرجا ومخرجا سپس بخوابید در همان شب یا شب سوم یا شب پنجم گمان من اینست گفته باشد یا در شب هفتم کسی بخواب شما خواهد آمد و راه نجات از آن پیش آمد را متذکر خواهد شد .

انس گفته بدرد سر شدیدی گرفتار شده چنانچه نجات از آن ناراحتی را نمیدانستم بهمین دستور عمل کرده برای اولین شب دو نفر بخواب من آمده یکی در بالین من و دیگری

در پائین پای من قرار گرفت یکی بدیگری گفت بدر او را لمس کن ، بدن مرا لمس کرد به همان موضع از دردناک سرم که رسید دستور داد تا آنجا را حجامت نمایم و افزود احتیاجی به تراشید ندارد بلکه سرت را با سریشم بچسبان سپس یکی از آندو یا هر دوشان گفتند هرگاه انجیر و زیتون را هم بسریشم ضمیمه نمائی بهتر است .

انس گوید طبق دستوری که داده بود حجامت کردم از درد سر نجات یافتم و به دیگران هم دستور دادند شفا یافتم .

مؤلف یکی از بزرگان نقل کرده کسیکه بخواهد در روئی یا بحضور یکی از پیمبران یا یکتن از ائمه ظاہرین شرفیاب شود یا بخواهد پدر و مادر یا یکی از مؤمنان را بخواب ببیند سوره شمس و واللیل و قدر و کافرون و قل هو اللہ و معوذتین را بخواند سپس صد مرتبہ سوره اخلاص بخواند و صد مرتبہ صلوات بفرستد و حفظ آداب را بدین شرح بنماید کہ به دست راست بخوابد و لباس و رختخوابش پاکیزہ باشد و غذای حلال خوردہ و با دلی و صفاء خاطر و یقین کامل در انتظار باشد کہ شخص منظور را در خواب دیدہ با او سؤال و جواب خواهد کرد .

ابوبکر خوارزمی فاضل ادیب و سراینده متبحر و خردمند است کہ پیش از این ذیل احوال مخدوم و ممدوحش صاحب بن عباد بنام او اشارہ کردیم بطوریکہ از معانی نقل شدہ نامبرده بہ طبرخزی معروف بودہ زیرا پدرش از مردم خوارزم و مادرش از مردم طبرستان است و از این دو محل نامی بلفظ طبرخزی برای او اختیار شدہ .

ابن خلکان مینویسد خوارزمی ابوبکر محمد بن عباس پیشوای لغت و انسب بودہ مدتی در شام اقامت داشتہ و چندی در اطراف حلب میزیستہ و در روزگارش انگشت نما و مشار با لبنان بودہ .

گویند آنگاہ کہ ارادہی ملاقات صاحب بن عباد را نمودہ در منزل صاحب رسیدہ بیکی از دربانان گفت بصاحب بگو یکی از ادیبان اجازہ ورود میخواید ، دربان پیام خوارزمی را باطلاع صاحب رسانید صاحب گفت متعہد شدہ ام ادیبی را بحضور خود بپذیرم کہ بیست ہزار شعر عربی بخاطر داشتہ باشد ، دربان فرمان صاحب را بہ اطلاع خوارزمی رسانید ، خوارزمی گفت بصاحب بگو اینمقدار کہ گفتمی از شعر مردان باشد یا از شعر زنان ، دربان بار دیگر پیام خوارزمی را باطلاع صاحب رسانید ، صاحب گفت از قرینہ پیداست این شخص ابوبکر خوارزمی است و بوی اجازہی ورود داد بمجردیکہ وارد شد صاحب کمال بزرگداشت را از او نمودہ و محل خاصی باو تفویض کرد .

خوارزمی دیوان رسائل و دیوان شعر دارد .

ثعالبی در یتیمه‌الدهر از وی نامبرده و بخشی از نثر او را ایراد کرده سپس به پارهای از آثار نظمی او اشاره نموده از اوست :

رایتک ان ایسرت خیمت عندنا مقيما و ان اعسرت زرت لماما
فما انت الا البدر ان قل ضوئه اغب و ان زاد الضياء اقاما

چنان میدانم اگر آنگاه که نزد ما بیائی بتو خوش بگذرد البته در محل ما خیمه و خرگاه سراپا خواهی کرد و اگر ناراحت شدی دیدار میکنی و باز می‌کردی زیرا تو مانند شب چهارده هستی تا نورش زیاد باشد باقی است چون بکاهد غیبت میکند .
گفتار نمکین و نوادر کلام او بسیار است .

خوارزمی در بازگشت از شام به نیشابور رفت و همانجا در نیمه‌ماه مبارک رمضان سال ۳۸۳ هجری وفات یافت انتهی .

مؤلف گوید در باب احمدین از همین کتاب ذیل احوال نگارنده احتجاج و همچنین در جاهای دیگر از جمله ذیل احوال شیخ طبرسی قده مؤلف مجمع‌البیان بطور تفصیل در باره طبری بحث کردیم و گفتیم طبری منسوبست به ناحیه طبرستان که آن را مازندران میگویند و زادگاه سلاطین ال‌بویه و از جمله اراضی دارالمرزیست که کنار دریای قلم واقع شده و این دریا سرزمینهای مازندران را فرا گرفته و اتصالی بمحیط اعظم ندارد .
مازندران از شهرهای زیادی که از سالهای کهن آباد بوده تشکیل یافته و از جمله شهرهای آن آمل است که طبری مورد بحث ما از آنجاست .

فیروزآبادی مینویسد آمل بضم میم بر وزن آنک (بمعنی سرب) شهریست در طبرستان که از آنجاست امام محمد جریر طبری و فضل بن احمد زهری و نیز آمل نام شهریست در یک میلی رود جیحون که آنجا را عوام مردم آمو مینامند و از آنسرزمین است عبدالله بن حماد استاد بخاری و احمد بن عبده استاد ابوداود انتهی .

مؤلف گوید طبرانی مؤلف معجم کبیر و صغیر منسوب به طبریه است که از قصبات اردن و از معالک حدود شام بشمار میآید و برخلاف قیاس منسوب به طبریه را طبرانی گفته چنانچه همین خلاف را در نسبت به هندیه و سندیه هندوانی و سندوانی گفته‌اند تا بدین وسیله بین هندیه و سندیه با هاء هند و سند بدون هاء فرق گذارده باشند .

و بطوریکه از وفیات بدست میآید نام طبرانی سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر بوده و سال ۳۶۰ در اصفهان درگذشته .

(۲۹) ابوبکر محمد بن سوی بن سهل نحوی، معروف باین سراج بر وزن براج . ابن خلکان مینویسد ابن سراج یکی از پیشوایان مشهوریست که همگان به علم و دانش و فضیلت او در نحو و ادب اتفاق دارند فن ادب را از میرد سابق الذکر و دیگران فراگرفته و گروهی از سرشناسان ادب از جمله ابوسعید سیرافی و علی بن عیسی رمانی و دیگران از شاگردان او بودمانند و جوهری در کتاب صحاح در چند موضع از او نقل کرده و آثار او در نحو مشهور است .

کتاب الاصول از بهترین کتابهایی است که در نحو تالیف شده و نحویها در هنگام اختلافات قواعد نحو رفع اشتباه بدان مراجعه می نمایند .

دیگری جمل الاصول والموجز الصغیر والاشتقاق و شرح کتاب سیبویه احتجاج القراء والشعر والشعراء والریاح والهواء والنار والجمل والمواصلات .

ابن سراج مخرج راء نداشت و حرف راء را بلفظ غین ادا میکرد روزی در حال گفتگو کلمه ای که در آن لفظ راء بود بزبان آورد حاضران کلمه ی مزبور را با غین ضبط کردند وی که بدین موضوع توجه داشت گفت لا با لغاء با لغاء یعنی کلمه ی مزبور را با غین ضبط نکنید با راء بنویسید و کلمه مزبور را چند مرتبه تکرار کرد (۱) .

در یکی از مجموعه ها اشعار زیر را بدو نسبت داده و من بتحقیق از صحت آن اطلاعی ندارم اری معروف است ابن سراج دلباخته ی کنیزکی بود اشعار زیر را درباره ی او گفته است :

میزت بین جمالها و فعالها	فاذا الملاحه بالخیانه لاتفی
خلفت لنا ان لا تخون عهودها	فکانما حلفت لنا ان لاتفی
والله کلماتها و لو انها	کالبدر او کالشمس او کالمکتفی

زیبائی و کارهای او را با یکدیگر سنجیدم بدین نتیجه رسیدم که نمکینی او وفای به خیانتگری نمی نماید سوگند یاد کرد که در پیمانهای خود خیانت ننماید و خیال می کنم سوگند یاد کرده بود بعهد خود وفا ننماید سوگند بخدا اکنون که او را خیانتگر یافته با او سخن نمی گویم هر چند مانند ماه شب چهارده یا خورشید یا مانند خلیفه مکتفی باشد .

ابن خلکان گوید پس از شرح احوال او در ذیل اشعار او باین قصه دست یافتم ابن سراج فریفته ی کنیزکی بود متاسفانه کنیزک مزبور بوی ستم نمود و حاجت او را بر نیاورد

(۱) موضوع مزبور شباهت دارد بمکتب داری که مخرج الف را بنون مبدل میکرد و بشاگردان می گفت ان ف بجای الف و آنها که ان میگفتند میگفت من میگویم ان ف شما نگوئید ان ف بلکه بگوئید ان ف .

در همان اوقات تصادفا مکتفی خلیفه عصر از همان کوچه عبور می‌کرد مردم برای دیدن خلیفه اجتماع کرده بودند ابن سراج که خلیفه را با وضع خاص و لباس مخصوص خلافت مشاهده کرد از آرایش ظاهری خلیفه نشاطی در خود احساس کرد و اشعار مزبور را سرود:

پس از این ابیات مزبور را ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن زنگی کاتب برای ابوالعباس بن فرات نقل کرد و گفت آنها ساخته ابن معتز است و ابوالعباس آنها را برای قاسم بن عبیدالله وزیر ایراد کرد وزیر در ملاقات با مکتفی اظهار داشت آنها را عبیدالله بن عبدالله بن طاهر سروده، مکتفی دستور داد هزار دینار زر به عبیدالله بدهند.

ابن زنجی گفته شگفت اینجاست اشعاری را ابن سراج سروده و جایزه به عبیدالله طاهر میرسد.

ابن سراج در روز یکشنبه ۲۸ ذیحجه سال ۳۱۶ درگذشت.

(۳۵) ابوبکر محمد بن زکریا رازی مؤلف براء الساعه و کتاب من لایحضره الطیب .
 شیخ صدوق قده بنا به پیشنهاد یکی از سادات که در آغاز کتاب از وی نامبرده و به پیروی از نام کتاب رازی اثر معروف خودش را به من لایحضره الفقیه نامیده .
 شمس‌الدین شهرزوری در تاریخ الحکماء مینویسد رازی در آغاز کار صنعتگرو پلا ساز بود سپس به کیمیاگری پرداخت و بر اثر دودهای ادویه‌ایکه برای شمس و قمر و لحاف کردن آنها ایجاد میشد دیدگانش به درد آمد برای مداوا نزد پزشکی رفت وی گفت بمعالجه تو اعدام نخواهم کرد مگر اینکه پانصد دینار حق معالجه از تو بگیرم ، زکریا رازی شده مبلغ مزبور را پرداخت زکریا گفت کیمیا اینست نه آنچه من بدان سرگرم بوده‌ام .
 رازی تحت تاثیر قرار گرفته از کیمیاگری دست برداشت و بفرا گرفتن طب پرداخت در اندک وقتی آثار طبی او کتابهای طبیبان پیشین را تحت الشعاع قرارداد و آوازه اش دنیای طب آنروز را بخود متوجه نمود .

ابوعلی سینا میگفته رازی متکلف فضولی است که باید به شیشه ادرار و براز بیمار نگاه کند چه حق داشته در امور فلسفی اظهار نظر بنماید .

آری او راست گفته زیرا در معالجات بیماران و کارهای پزشکی مقامی عالی داشته .
 از گفتار اوست سه چیز مسموم و زهراگینند قرمه گرم ، شیر فاسد شده و ماهی گندیده .
 آثار رازی بسیارند و زادگاه و محل ظهورش ری بوده .
 رازی فن طب را از ابوالحسن علی بن ربن طبیب فرا گرفته .

قاضی ابن صاعد گفته رازی در فلسفه الهی مهارتی نداشت و غرض اصلی از فلسفه را

بدست نیاورده بود بهمین مناسبت فکرش در اینخصوص نارسا و از افکار ناهنجار پیروی میکرد و فلاسفه را بمناسبت اینکه از افکارشان کمال بهره‌وری رانداشت نکوهش مینمود. و شهر بشهر میگشت تا آنجا که گفته رازی به خوردن باقلا علاقه‌ی زیادی داشت و بر اثر خوردن زیاد باقلا چشمش اب آورد.

رازی فلسفه را نزد بلخی فرا گرفته و همواره در سفر بوده و مهارت تامی در فلسفه و علوم قدیمه داشت و دانشمند هوشمند و با فطانت و کوشا بود و برخلاف دانشمندان دیگر حداکثر اوقات خود را به اندیشه و مطالعه و تالیف و تصنیف میگذرانید، از آثار نظمی او است:

لعمری ما ادری و قدادت البلی بعاجل تر حال الی این ترحالی
و این محل الروح بعد خروجه من الهیکل المنحل والجسدالبالی
سوگند بجان خودم آنگاه که عمرم سرآمد و زمان کوچ کردن فرا رسید نمیدانم به
کجا خواهم رفت و این روح پس از آنکه از هیکل از کار افتاده و بدن از هم فروریخته بیرون
رفت بکجا نائل خواهد شد.

از تاریخ الاطباء ابن جلیجل نقل کرده رازی ریاست بیمارستان ری سپس در روزگار المکتفی ریاست بیمارستان بغداد را بعهدده داشت.

میگویند در روزگار جوانی چنانکه افتد و دانی عود می‌نواخت و آواز می‌خواند به مجردیکه رخسارش را موی پوشانید و دیدنش ریش درآورده دست از خوانندگی و نوازندگی برداشته و گفت هر نوع آوازمایکه از میان ریش و سبیل بیرون آید ظریف و دلربا نمی‌باشد بهمین مناسبت پس از آن بفرا گرفتن کتابهای طب و فلسفه پرداخت تا پیشوائی مورد پذیره همگان قرار گرفت و پایه‌ی طبابت او بجائی رسید که خواهندگان طب از همه طرف بمنظور بهره‌بری از افکار عالییه‌ی او به پیشگاه وی بار می‌بستند.

رازی در فن طب کتابهای ارزنده‌ای تصنیف کرد از جمله الحاوی که از ارزنده‌ترین کتابهای طبی است و در ضمن سی مجلد حقایق طب را با کمال استادی و مهارت شرح داده دیگری کتاب الاعضاء اینکتاب نیز از مهمترین کتابهای طبی است دیگری المنصوریست که کتابی مختصر و مشهور است و درعین حال کتابی است که جامع علم و عمل و مورد نیازمندی همگانست، رازی اینکتاب را برای ابوصالح منصور بن ترسایان یکی از پادشاهان سامانی تالیف کرده و بنام او المنصوری نامیده.

مؤلف کوید المنصوری غیر از برءالساعه است و مقداری از آن بزرگتر است و اینکتاب

را رازی بنام ابوالقاسم بن عبدالله وزیر منصور تالیف نموده .
و امثال اینها از آثار دیگر که همگی مورد توجه اهل علم و کمال میباشد از گفتار
اوست هرگاه طبیب دانشمند و بیمار فرمانبردار بود بیماری بزودی برطرف خواهد شد .
و فرموده است در آغاز بیماری و پیش از آنکه نیرو را از تو سلب کند به بهبودی
مرض بپرداز .

رازی تا پایان عمر ریاست طب و پروراندن طبیب را بعهدده داشت و خود در روزگاری
که بفن طبابت پرداخت چهل سال بیشتر از عمرش گذشته بود .

رازی عمری طولانی کرد و در آخر عمر کور شد و سال ۳۱۱ هجری وفات یافت .
از تاریخ ابن جلجل نقل شده رازی کتابی در درستی کیمیا بنام منصور سامانی تالیف
کرد و کتاب را در اختیار وی گذارد منصور از تالیف چنان کتابی شادمان شد و از وی
سپاسگزاری کرده دستور داد هزار دینار زر بوی جایزه دادند سپس از وی درخواست کرد تا
آنچه را در آن کتاب آورده عملی کند و از قوه بفعل آورد . رازی گفت بدیهی است تهیه
کیمیا بطرزی که در این کتاب آمده نیازمند بمخارج فراوان و دواهای صحیحی است شکی
نیست ایجاد همی آنها در نهایت دشواری است منصور گفت البته تمام نیازمندیهای تورا
به جالبترین وجهی تهیه خواهم کرد و آرزومندم نوشتههای تو لباس عمل بخود پوشد
متأسفانه پس از آنکه همی لوازم را منصور ایجاد کرد رازی از تهیه کیمیا بطرزی که خود
نوشته بود عاجز ماند .

منصور ناراحت شده گفت گمان نمی‌کردم حکیمی حاضر شود مطالب دروغی بسیاری را
در اثری بیادگار گذارد و در نتیجه خود را حکیم و دیگران را به رویه ناستوده خود دعوت
کند سپس افزود هزار دینار که باو دادیم در برابر رنجی است که برخی هموار نموده و باید
او را برای دروغی که انتشار داده شکنجه و سیاست نمائیم آنگاه فرمان داد کتاب را آنقدر
بر سر او زدند که اوراق شده و بهم ریخت و امر کرد تا به بغداد حرکت کند .
گویند بر اثر ضربه‌های آن کتاب چشمش آب آورد و به بهبودی آن نپرداخت و گفت
آنقدر که باید دنیا را دیدم .

(۳۱) ابوبکر محمد بن حسن بن درید بن عتاهیه بن خثیم عربی یعربی ازدی
بصری لغوی شافعی ملقب به ابن درید (۱) .

(۱) درید تصغیرا درد است و ادرد بکسی میگویند که در دهانش دندان نباشد .

درید بروزن زبیر تصغیر ترخیمی است و این قاعده در وزن افعل جاریست چنانچه در تصغیر اسود و ازهر میگویند سوید و زهیر .

ابن خلکان نسب خانوادگی او را به سیوسه واسطه به یعرب بن قحطان که نخستین عرب پیشین است و به بیست و چهار واسطه به ازدبن غوث که بزرگ قبیلہی از داستانرسانیدہ و او را در لغت و ادب و شعر پیشوای عصر خود نام میبرد .

مسعودی در مروج الذهب مینویسد ابن درید در روزگار ما در بغداد در سرایندگی و فنون شعر بعالیترین درجه نائل آمد و ریاست فن لغت را بعہدہ گرفت و همان مقامی را بہ دست آورد کہ خلیل ابن احمد حائز آن مقام بود و بہ لغاتی دست یافت کہ در کتابہای پیشینیان سابقای نداشتند .

ابن درید در سرایندگی سبک و ویژہای را دنبال نمیکرد و بہر جور کہ آمد خوش آمد چنانچہ گاہی در کمال استواری و هنگامی در نہایت لطافت افکار خود را در قید مضامین شعری در میآورد و اشعار بسیاری سرودہ چنانچہ از فراوانی بشمار نمی آیند و کتاب ما ہم حوصلہ یادآوری از آثار آنها را ندارد .

از بہترین آثار شعری او قصیدہ مقصورہ اوست .

قصیدہ مزبورہ را ابن درید در ستایش از عبداللہ بن محمد بن میکال و فرزندش ابوالعباس اسماعیل بن عبداللہ سرودہ و حداکثر کلمات مقصور را در آن بکار بردہ .

آغاز قصیدہ اینست : (۱)

اما تری راسی حاکی لونه طره صبح تحت اذیال الدجی
و اشتعل المبیض فی مسودہ مثل اشتعال النار فی جزل الغضا

اگر بہ سپیدی موہای سر من کاملاً توجہ کنی خواهی دید گیسوی بامداد است کہ از کنار تیرگی شام هویدا گردیدہ و سفیدی در سیاهی همانگونہ درخشندگی را دارد کہ آتش در شاخہهای سخت درخت غضا .

مسعودی گفتہ از آن پس کہ قصیدہ مزبور شہرت پیدا کرد گروہی از سرایندگان بہ استقبال آن پرداختند از جملہ ابوالقاسم علی بن محمد بن ابی الفہم انطاکی تنوخی و امثال او کہ نامشان را متعرض شدہ .

ابن خلکان گوید علاوہ بر نامبردگان عدہای از متقدمان و متاخران بشرح و حل

(۱) مطلع قصیدہ اینست یا ظبیہ اشہ شیء بالمہا ، راتعہ بین العقیق فالحمی .

مضامین و الفاظ آن پرداخته‌اند از بهترین و ارزنده‌ترین شروح آن شرح فقیه ابو عبدالله محمد بن احمد بن هشام بن ابراهیم لخمی بستی است که از متاخران است (۱) و سال ۵۷۰ هجری در گذشته و نیز امام ابو عبدالله معروف بقزاز آتی الذکر مؤلف الجامع در لغت به شرح آن پرداخته.

ابن درید آثار مشهوری دارد از جمله الجمهره (۲) که از جالبترین کتابهای لغت است و کتاب اشتقاق و کتاب سرج و لجام و کتاب خیل کبیر و خیل صغیر و کتاب انوار و المقتبس و کتاب الملاحن و دوار العرب و لغات و سلاح و غریب القرآن و المجتبی کتابی است صغیر الحجم و کثیر الفائده و الوشاح که کتاب کوچکی است در عین حال مشتمل بر فوائد بسیار است.

آثار نظمی ابن درید در کمال دقت و لطافت است یکی از متقدمان گفته ابن درید داناترین سرایندگان و سراینده‌ترین دانشمندانست.

از اشعار نمکین اوست:

غراء لوجلث الخدود شعاعها	للشمس عند طلوعها لم تشرق
غصن علی دعص تاود فوقه	قمر تالق فوق لیل مطبق
لو قیل للحسن احتکی لم یعدھا	او قیل خاطب غیرھا لم ینطق
فکاننا من فرعھا فی مغرب	و کاننا من وجهھا فی مشرق
تبدوا فتهتف بالعیون ضیائھا	الویل حل بمقله لم تطبق

ماهروئیکه اگر پرتو رخسارش بتابد خورشید از شرمندگی در پس ابر بماند او چون شاخه ترو تازه‌ایست که برقله‌ی کوه رفیعی روئیده و برقص درآمده باشد و بر فراز آن ماه رخشان در میان تاریکی شب می‌تابد اگر بزیبائی بگویند زیباچهرگان را معرفی کن از وی نگذرد و اگر بگویند با دیگران همسخن شو زبان به گویائی برنیاورد آنکاه که بمطهری سیاه او می‌نگریم گوئیا در دل شب درآمده‌ایم و چون بر خسار تابناکش متوجه می‌شویم آنچنان است که در روز روشن قرار گرفته‌ایم دیدگان که رخسار او را مورد مشاهده قرار میدهند آن چنان مجذوب زیبائی او میشوند که مژه بهم نمیزنند و خود را بیچاره میسازند.

(۱) شرح مزبور بنام الفوائد المحصورة در شرح مقصوره می‌باشد.

(۲) جمهره بفتح جیم و هاء جمع جمهور است جمهور دارای چند معنی است از جمله کلشیء یا زن با کرامت بنا بر این میتوان گفت لغاتیکه هر یک از آنها چون زنان پاکیزه گوهر و کریمند.

و ہرگاہ گفتار ما بہ درازا نمی کشید بسیاری از سرودہ های او را ایراد میکردیم .
 ابن درید در شہر بصرہ در کوچہ صالح سال ۲۲۳ (جگر) متولد شد و همانجا رشد کرد
 و بفرا گرفتن دانش پرداخت و از ابو حاتم سجستانی و ریاشی و برادرزادہ اصمعی و دیگران
 مراتب ادب را فرا گرفت سپس ہمراہ با عمویش حسین بمناسبت آشوب زنج و کشتہ شدن
 ریاشی چنانچہ پیش از این ذکر شد از بصرہ بیرون رفت و در عمان ساکن گردید و مدت
 دوازده سال آنجا اقامت نمود پس از آن بہ بصرہ رفت و چندی در آنجا ماندگار شدہ سپس
 بنواحی فارس رفت و بہ مصاحبت میکالیہا کہ آنروزگار کارگذاران فارس بودند نائل شدہ و
 کتاب جمہرہ را بنام آنان تالیف کرد و آنها ویرا بہ ریاست دیوان برگزیدند و امور دیوان
 اصولاً تحت نظر او ادارہ می شد و تا او نامہای را امضا نمیکرد بجریان نمی افتاد .
 ابن درید از پیوند با میکالیہا مال سرشاری بدست آورد و از آنجا کہ دانشمند
 سخاوتمندی بود ہرچہ را بدست می آورد بہ بینوایان می بخشید .
 ابن درید قصیدہ مقصورہی سابق الذکر را در ستایش از میکالیہا سرودہ و از طرف آنان
 دہزار درہم جایزہ گرفتہ .

سال ۳۵۸ کہ میکالیہا از کار برکنار شدند و بخراسان انتقال یافتند ابن درید بہ بغداد
 رفت بمجردیکہ وارد بغداد شد علی بن محمد خواری او را در منزل خود در آورد و از
 بزرگداشت او فروگذاری ننمود و آنگاہ کہ مقتدر از مراتب علمی و شخصیت او اطلاع یافت
 دستور داد ہرماہ پنجاہ دینار مشاہرہ بوی بدہند و این شہریہ تا روزگار وفاتش بوی تسلیم
 میشد .

ابن درید روایات بسیاری بخاطر داشت و کسی از دانشمندان بیایہ حافظہی او نبودہ
 ہرگاہ دیوان یکی از سراینندگان را برای او میخواندند او ہمہی آن دیوان را از حفظ میخواند
 و یک دیوان شعر را با یک مرتبہ شنیدن از حفظ میکرد .
 مؤلف گوید اینگونہ حافظہ در کمال شگفتی است و نظیر او در این کتاب از گذشتگان و
 آیندگان کمتر بچشم میخورد .

از دارقطنی سابق الذکر پرسیدند آیا ابن درید در گفتارش مورد وثوق ہست یا نہ؟ در
 پاسخ گفت خودتان دربارہ گفتارش تفحص نمائید زیرا معتمدان او را موثق دانستہ اند .
 گویند ابن درید در نقل احادیث مسامحہ میکرد ہرچہ بخاطرش میرسید براویان
 نسبت میداد .

ابومنصور از ہری لغوی گفتہ ہنگامی بملاقات او رفتہ او را از جام شراب سرمست یافتم

از آن پس بملاقات او نرفتم .

ابن شاهین گفته هرگاه ما بملاقات او میرفتیم از آلات نوازندگی که بدیوار آویخته و از شرابه‌های ناب که حاضر داشت شرم میکردیم .

همو گوید روزی بینوایی از او سئوالی کرد چیزی جز کوزه‌های از شراب حاضر نداشت همانرا بوی بخشید ، یکی از شاگردانش که حاضر بود گفت مگر شراب هم صدقه میدهند؟ گفت چه کنم جز این چیز دیگری حاضر نداشتم ، طولی نکشید ده‌کوزه شراب برای او هدیه آوردند به غلامش گفت یک کوزه دادیم ده‌کوزه عوض گرفتیم .

از این قبیل حکایات از او بسیار نقل شده .

ابن درید در سن نودسالگی به بیماری فلج مبتلا شد بر اثر معالجات بهبودی در او پیدا شد و مانند سالهای پیش بدون هیچگونه ناراحتی به تدریس اشتغال پیدا کرد پس از یکسال بر اثر خوردن غذای نامناسب دوباره بفلج مبتلا شد چنانچه در دستهایش رعشهی خفیفی پیدا شد و از سر تا قدمش مفلوج گردید و باندازه ناراحت بود که هرگاه کسی به او وارد میشد بدون آنکه دست به اعضاء او بزند فریاد میزد و اظهار ناراحتی مینمود .

ابوعلی اسماعیل بن قالی بغدادی سابق‌الذکر که از شاگردان او بوده میگفته من با خود چنین می‌پندارم سبب مفلوج شدن ابن درید آن بوده که وی در قصیده مقصوره‌اش هنگامیکه از روزگار سخن گفته میگوید :

مارست من لوهوت الافلاک من جوانب الجو علیه ما شکی
با کسی مزاح کردی که اگر همه کرات از کنارهای آسمان بر فراز او بریزند شکایتی نخواهد کرد .

متأسفانه ابن درید آنگاه که به فلج گرفتار شد چنان فریاد میزد که گویا او را می‌کشند یا با جوال دوز به بدن او فرو میکنند با آنکه کسیکه بر او وارد میشد از او دور بود .
درعین حال ابن درید ذهنش ثابت و عقلش کامل بود به سئوالاتی که از او میپرسید پاسخ درست میداد .

تا آنجا که گفته ابن درید روز چهارشنبه دوازدهم شعبان سال ۳۲۱ هجری (اشک) در بغداد درگذشت و در مقبره عباسیه دفن شد .

و همانروز عبدالسلام بن ابی علی جبائی سابق‌الذکر درگذشت مردم گفتند امروز فن لغت و کلام مرد انتهى .

مؤلف طبقات‌النحاه از ازهری آتی‌الذکر نقل کرده ابن درید از جمله نویسندگانی است

که در روزگار ما بعربی ساز و لفظ باف شهرت یافته .

از ابراهیم بن عرفه پرسیدم ابن درید چگونه آدمی است؟ ابراهیم اعتنائی نکرده و روایات او را توثیق ننموده و افزود در بزرگسالی او را آنچنان باده خوار یافتم که نمیتوانست از آن دست بردارد .

سیوطی از جمله آثار او الامالی والمقصود والممدود و فعلت و افعلت و ادب الکاتب و تقویم اللسان را نامبرده .

ابن درید سال ۲۹۷ هجری کتاب جمهره را از خاطر برای شاگردان خود املا و تقریر میکرد و برای نقل معانی الفاظ بکتابی مراجعه نمی نمود تنها برای حرف همزه و لفیف از آثار دیگران کمک میگرفت .

سیوطی گوید از دانشمندی مانند ابن درید در شگفتی که پایه علم و حفظ او تا این اندازه بوده در عین هدف تیر نکوهش مخالفان قرار بگیرد و درباره ی او بگویند :

ابن درید بقـره	و فیه عی و شـره
و یدعی من حمقه	وضع کتاب الجمهره
و هو کتاب العین الا	انه قد غیره

ابن درید گاوی است بیچاره و آزمند و از نادانی که دارد ادعا میکند کتاب جمهره از آثار منست و حال آنکه کتاب مزبور همان کتاب العین خلیل است که وی تغییر داده است . یکی از ادبا گفته معمولا هرگاه کسی در محضر ابن درید عبارتی را غلط میخوانده و مرتکب خطائی میشده ابن درید سخت ناراحت گردیده و به وی پرخاش میکرد هر روزی جوان زیبا چهره ای در محضر او بخواندن کتابی مشغول بود و عبارات را بی نهایت غلط میخواند ابن درید بدون آنکه بوی اعتراض کند و اظهار ناراحتی نماید غلط او را چون درست استماع می نموده حاضران از اینکه ابن درید برخلاف خوی همیشگی بوی ایراد نمی گیرد به شگفت آمدند ، یکی از حاضران گفت تعجب نکنید زیرا در رخسار او نشان بخشش است .

ابن درید اینجمله را شنید هنگامیکه نوبت به گوینده رسید ابن درید گفت بخوان ای کسیکه در چهره تو آثار بخشش وجود ندارد ، حاضران از تیزگوشی او با آنکه پیرمردی بود بشگفت آمدند .

آری طبع لطیف پسندی داشت و این موضوع ویژه ی او نبوده .

صوفیان جمله نظر باز و حریفند ولی زانمیان حافظ دلسوخته بدنام افتاد مخالفان که از هر جهت در انتظار فرصت بودند گفتند :

من یکن للصباء صاحب صید فعلیه بمجلس ابن درید
 ان فیہ لاجها قید تنسی عن طلاب العلی باوثق قید
 شکارچی که میخواهد کودکان زیباچهره را بدام اندازد براو لازم است به مجلس ابن
 درید درآید منکه این چنین پابند مجلس وی گردیده و دست از همه مراتب کشیده از آن
 است که به استوارترین قیدی پابند مجلس او میباشم .

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبیدالله بصری نحوی معروف به مفجع (۱) .
 سیوطی از یاقوت نقل کرده نامبرده از بزرگان نحوپها و سرایندهای مبرز و از رجال شیعه
 بشمار است و با ابن درید مهاجرات و گفتگوهائی داشت .

اثار او عبارتند از الترجمان در شعر و معناهای ان و کتاب المتقدم من الایمان این
 کتاب بسبک الملاحن ابن درید تالیف شده عرایس المحاسن ، اشعار خوارزمی و امثال اینها .
 مفجع سال ۳۲۰ هجری وفات یافت .

ابوبکر محمد بن احمد بن منصور نحوی معروف به ابن خیاط .
 مؤلف طبقات النحاه مینویسد ابن خیاط اصلا از مردم سمرقند بوده به بغداد رفته و
 از هر دو طریقه بصریها و کوفیها در مراتب نحو استفاده کرده و جامع هر دو بوده و باز جاج
 نحوی مناظراتی داشته .

زجاجی و فارسی از شاگردان او بوده و خود دانشمندی نیکخو و نیکومعاشرت بوده .
 آثار او معانی القرآن ، النحو الکبیر ، المتفنن در نحو ، الموجز ابن خیاط سال ۳۲۰
 هجری درگذشت .

مؤلف گوید از حر عاملی در شگفتم که ابن درید را از علماء شیعه نامبرده و اظهار
 داشته ابن شهر آشوب نامبرده را از سرایندهائی میدانند که به ستایش از اهل بیت تظاهر
 میکرده و اشعار ذیل را که در مدح خاندان رسول خداست از ابن درید یاد کرده .

اهوی النبى محمدا و وصیه و ابنیه و ابنته البتول الظاهره
 اهل الولاء فانی بولائهم ارجو السلامه والنجافی الاخره
 ارجو بذاک رضی المهیمن وحده یوم الوقوف علی ظهور ساهره
 فریفته محمد و وصی و دو فرزندان و دختر پاکیزه گوهرم رسول خدا می باشم زیرا آنان
 صاحبان ولایتند و آرزومندم بر اثر علاقه مندی بولایت ایشان از خطرات سالم بمانم و از

(۱) مؤلف ذیل احوال ابوعبدالله محمد صفوانی بنام او اشاره کرده .

شکنجه آخرت رهائی پیدا کنم و آرزومندم در روز قیامت بتوانم از اینراه خشنودی خدا را بدست آورده باشم .

مؤلف گوید از اشعار مزبور بدست نمی آید نامبرده شیعه و از کسانی باشد که علاقمند واقعی با اهل بیت عصمت باشند و از جمله ادله‌ی تسنن او که مطابق با اصل بوده آنست که نامبرده همواره برای مفعج ایجاد مزاحمت میکرده و با او مهاجرات و گفتگوهای داشته و بطوریکه پیش از این نوشتیم نامبرده از سراینندگان اصیل شیعه است علامه‌ی حلی در خلاصه مینویسد :

مفعج دانشمند بزرگی است و از اعیان لغویها و ادبا و محدثان بشمار است مذهبی پاکیزه و اعتقادی درست داشته و اشعار فراوانی در ستایش از ائمه طاهرین سروده و در بسیاری از آنها بنام اهل بیت تظاهر کرده و شدیداً برای پیش‌آمدهای خاندان رسول خدا (ص) اظهار دردمندی نموده تا او را مفعج گفته‌اند .

و قصیده‌ی ارزنده‌ای در خصوص رد شمس برای حضرت امیرالمؤمنین (ع) سروده است .

در پایان مینویسد مؤلف امل از این قبیل اشتباهات بسیار دارد از جمله ابوالفرج اموی اصفهانی را که مردی مطرب و آوازخوان بوده از علماء شیعه نامبرده با آنکه خود هم مسلکان ابوالفرج از چنین نسبتی که مؤلف امل باو داده میخندند .

(۳۲) ابوبکر بن قاسم بن محمد بن بشار بغدادی لغوی نحوی ملقب به ابن انباری .

ابن انباری شهرت پدرش ابو محمد قاسم بوده که فرزندش را هم بدان شهرت خوانده‌اند .

ابن خلکان مینویسد ابن انباری در فن ادب پیشوای بنام عصر خود بوده و از همه بیشتر قواعد و نکات دقیق آنرا محفوظ داشته و دانشمندی راستگو و مورد اطمینان و دیندار و از بهترین افراد دانشمندان اهل سنت است و آثار بسیاری در علوم قرآن و غریب الحدیث و مشکل و وقف و ابتداء و رد بر کسانی که با مصحف عامه مخالفت نموده نوشته و کتاب الزاهر نیز از آثار اوست .

خطیب در تاریخ بغداد پس از ستایش بسیاری از او مینویسد اطلاع یافته گروه بسیاری

از او و پدرش بهره‌ور میگردیده او و پدرش در دو گوشه‌ی از مسجد به بیان احادیث میپرداخته و خلق بسیاری گرد آنان اجتماع می نمودند ابوعلی قالی گفته ابن انباری سیصد هزار شعر برای شواهد آیات شریفه قرآن از حفظ داشته .

باو گفتند مردم از محفوظات تو فراوان سخن میگویند محفوظات تو چه مقدار است؟ پاسخ داد سیزده صندوق کتاب از حفظم .

بعضی گفته‌اند ابن انباری صدوبیست تفسیر قرآن را باسند از حفظ بود .

از آثار او غریب‌الحديث است که در هزار و چهل و پنج ورقه تالیف شده دیگر شرح کافی است در هزار ورقه دیگری هاءات است در هزار ورقه دیگر الاضداد و کتاب جاهلیات است در هفتصد ورقه دیگر مذکر و مؤنث است که کسی تمامتر از آن ننگاشته و رساله‌المشکل است که اظهارات ابن قتیبه و ابوحاتم را مورد ایراد قرار داده است .

ابن انباری سال ۲۷۱ هجری متولد شده و سال ۳۲۸ وفات یافته .

سیوطی در طبقات‌النحاه از زبیدی نقل کرده ابن انباری از همه‌ی معاصرانش در علم نحو و ادب داناتر و حافظه‌اش از همه بیشتر بود و از شاگردان ثعلب و دیگران به شمار است و دانشمندی فاضل و دیندار و از نیکوکاران اهل سنت بحساب می‌آید .

دارقطنی و گروهی از فضلا از او روایت میکردند .

ابن انباری در گوشه‌ای از مسجد و پدرش در برابر او بنقل احادیث می‌پرداختند و سیصد هزار بیت شعر شاهد آیات شریفه قرآن از حفظ داشت و مطالبی را که ایراد میکرد از حفظ بود و نیازی بمراجعه کتاب نداشت هنگامی بیمار شده بود اصحاب بعیادت او رفتند پدرش که حضور داشت بی‌نهایت اندوهناک بودند حاضران ویرا دلداری داده و اظهار مېداشتند بزودی شفا پیدا میکند و شایسته نیست اینگونه اظهار بی‌تابی و اندوهناکی بنمائید .

پدرش گفت چگونه غمناک نباشم و حال آنکه کسی بیمار شده که همه‌ی آن صندوق را که مشاهده میکنید از حفظ دارد .

ابن انباری در عین حال که از حفاظ روزگار خود بشمار می‌آمد دانشمندی پارسا و فاضل

بود .

ابوالحسن عروسی گوید روزی من و ابن انباری به دارالخلافة الراضی بالله مېهمان بودیم ، آشپز که از وضع خوراک ابن انباری با خبر بود برای او قورمه‌ی خشک شده آورد و ما از همه‌گونه خوراکیهای پسندیده که دستگاه خلافت مستلزم آنها استفاده کردیم و او به همان گوشت بریان خشک شده اکتفا نمود پس از آن برای ما حلوا آورده ما خوردیم و او اصولاً به آنغذا که بوی آن مشام را ناراحت و شیرینی آن کام را از حال مېبرد توجهی نکرد سپس رختخواب شاهانه برای ما افکند و او در روی زمین خوابید هنگام عصر که شد از

پیشخدمت آب خواست ظرف آبی همراه با برف آورد ابن انباری از آن آب نیشامید بلکه از آب کوزه خود را سیراب نمود ، ابوالحسن گوید از کارهای آنروز ابن انباری بشگفت آمده بی اختیار فریادی کشیدم . راضی مرا بحضور طلبیده جریان را پرسید ، گفتم این مرد بیمار است باید به مداوای خود پردازد گذشته از این شایسته معاشرت و مجلس خلیفہ نمیباشد زیرا خوراکش ان و شرابش اینست ، خلیفہ خندید خطاب به ابن انباری چرا در خوردن و آشامیدن اینگونه رفتار نمودی گفت میخواهم حافظہام باقی بماند .

باو گفتم مردم از حافظہی تو سخنهایی میگویند مگر محفوظات تو چه مقدار است؟ پاسخ داد باندازہی سیزده صندوق کتاب .

روزی یکی از کنیزکان الراضی باللہ مطلبی از تعبیر خواب پرسید ابن انباری اظهار داشت فعلا محصورم بعنوان رفع حصر بیرون رفته کتاب تعبیر خواب کرمانی را از آغاز تا انجام خوانده فردا کہ بدربار آمد معبر مہری بود .

ابن انباری رطب را میبوئید و میگفت چقدر لطیف و با کیفیتی لیکن نعمت جافظہ و کمالی کہ خدا یمتعال بمن ارزانی داشته از تو لطیفتر است و آنگاہ کہ در حال احتضار افتادہ بود ہرچہ مایل بود میخورد و میگفت این بیماری نشان مرگست و نیازی بحافظہ ندارم .

خطیب گفتم ہنگامی ابن انباری در بازار کنیز زیبا چہرہ ایرا دیدہ فریفتہ اوشد جریان را باطلاع الراضی باللہ رسانید خلیفہ آنرا خریداری کردہ بخانہی او فرستاد همان وقت تصادفا ابن انباری سرگرم حل مسئلہای بود بمجردیکہ چشمش بہ کنیزک افتاد گفت از من فاصلہ بگیر زیرا علاقمندی بتو مرا از استفادہ کردن از مطالب علمی باز میدارد بہ غلامش دستور داد او را از خانہ بیرون ببرد و افزود زیبائی کنیزک آن اندازہ ارزش ندارد کہ مرا از بہرہوری مہمات علمی باز بدارد .

موقعی کہ غلام خواست کنیزک را از خانہ بیرون ببرد وی گفت اجازہ بدہ تا دو کلمہ با او حرف بزنم ، کنیزک خطاب بہ ابن انباری گفت تو مرد با موقعیت و خردمندی ہستی ہرگاہ مرا از خانہ بیرون کردی و گناہ مرا بازگو ننمودی مردم دربارہ من بدبین خواہند شد و نسبت ناشایست بمن خواہند داد .

ابن انباری گفت بدیہی است از نظر من ہیچگونہ گناہی را مرتکب نشدہای جز اینکہ مرا با چہرہی فریبای خودت از فراگرفتن مطالب علمی بازداشتہای؟ کنیزک گفت اگر گناہ من اینست البتہ تحمل ان دشوار نمیباشد .

ابن پیش آمد کہ باطلاع خلیفہ رسید گفت سزاوار نیست تا این اندازہ دانش کہ در

دل ابن انباری شیرین است در دل دیگران ایجاد شیرینی و لطافت بنماید .
 زبیدی گفته در عین حال که ابن انباری مرد توانگر و ثروتمندی بود و زن و فرزندی
 نداشت کسی از سفره او لقمه‌ای نخورده بود .

گویند روزیکه فقیری نزد او آمده گفت مردمیکه از اینجا تا هفت فرسخ زندگی میکنند
 بر موضوعی اجماع کرده‌اند یکدرهم بمن بده تا من از اهل آن اجماع نباشم ، ابن انباری
 پرسید موضوعی را که بر آن اجماع کرده‌اند چیست ؟ در پاسخ گفت بخالت توست که همه
 متفقا ترا آدم بخیلی میدانند ، وی خندید در عین حال چیزی باو نداد .

ابن انباری آثاری دارد از جمله ادب‌الکاتب ، کتاب‌المقصود و الممدود ، کتاب‌الواضح
 در نحو کتاب‌الموضح در نحو کتاب‌الهجاء کتاب‌اللامات ، شروح اشعار اعشی و نابغه و زهیر
 و امثال اینها .

مؤلف گوید شایسته است در ذیل احوال ابن انباری بنام عده از ارباب حافظه که از
 این نعمت برخوردار بوده‌اند اشاره نمائیم و چه خوش گفته‌اند در ستایش از حافظه :

عليك بالحفظ دون الجمع للكتب فان للكتب افات تفرقها
 النار تحرقها والماء يغرقها والفار يخرقها واللص يسرقها

بر تو باد که مطالب علمی را در خاطر بسپاری نه آنکه کتابها را در محفظه کتاب گرد
 آوری برای اینکه آفتهای زیر موجبات تفرقه آنها را ایجاد میسازد آتش آنها را میسوزاند
 آب غرق میکند موش می‌جود و دزد میبرد ، برخی از ارباب حافظه :

۱ - ابن درید دانشمند سابق‌الذکر .

۲ - خواجه عبدالله انصاری ادیب پیشین که او را بهمین عنوان ترجمه کردیم .

۳ - اصمعی احوال او را کاملا در باب عین مهمله نگارش دادیم .

۴ - ابن سینا که در حافظه سحر میکرد .

۵ - علی بن حسن مؤدب نحوی معروف به احمر که از نحوات است تغلب که در باب
 احمد بشرح حالش اشاره شد اظهار داشته نامبرده چهل هزار بیت شعر شاهد قواعد نحوی
 علاوه بر قصائد دیگر در حفظ داشته و در روزگار کسائی مقدم بر فراء بوده و کتاب تصریف
 و کتاب تغیرالبلغاء از آثار اوست .

۶ - ابو عمر زاهد بزودی بشرح حال او خواهیم پرداخت ابو عمر سی هزار ورقه از حفظ
 برای شاگردان خود املا کرده .

۷ - بندار بن عاصم اصفهانی از طبقات ترمذی نقلشده نامبرده نهصد قصیده که آغاز

آنها با جملہ بانٹ سعاد شروع میشدہ از حفظ داشت .

۸- ابن مسعود رازی گویند هنگامی کہ وارد اصفہان شد صدہزار حدیث از حفظ برای حاضران ایراد کردہ بود و یادداشت برداشتہ بودند و هنگامیکہ آثار او بہ اصفہان رسید یادداشتہای خود را کہ با کتابہای او برابر کردند تنها اختلاف در متن دو حدیث وجود داشت .

۹- ابو عبد اللہ عبدالرحمن بن احمد بن عبد اللہ ختلی محدث مشہور از کتاب منتظم ابن جوزی نقل شدہ نامبردہ از شاگردان ابوالعباس برقی و باغندی و ابن ابی الدنیا بودہ و دارقطنی سابق الذکر در حرف عین از وی روایت می کردہ و بکثرت حافظہ مشہور بودہ آنگاہ کہ وارد بصرہ شد از آثار خود و دیگران چیزی ہمراہ نداشتہ مدت یکماہ از حفظ برای حاضران حدیث می کردہ تا آنکہ آثار او بدستش رسیدہ و میگفتہ تا پیش از آنکہ آثارم در اختیارم قرار بگیرد پنجاہ ہزار حدیث از حفظ برای محدثان و دیگران بیان کردم .
مؤلف گوید پیش از این ذیل شرح حال احمد متنبی بنام عدہای از ارباب حافظہ اشارہ کردیم در عین حال تاکنون دانشمندی را بقوہ حافظہ جعابی کہ ذیلا یاد میکنیم در کتابی نخواندہام .

ابوبکر محمد بن عمر بن محمد نمیمی معروف بہ ابوبکر جعابی از اجلاء علماء امامیہو از محدثان و حفاظ بنام شیعه است کہ در کتابہای رجال بنام و شخصیت او اشارہ شدہ است . جعابی از بزرگان شاگردان ابوالعباس بن عقدہ کہ شرح حالش را در باب احمدہا نوشتہ ایم بودہ است .

از ابوبکر تنوخی نقل شدہ ما در میان محدثان کسی را بہ پایہی حفظ جعابی نیافتہ ایم از شخص مورد اطمینانی شنیدم جعابی دویست ہزار حدیث از حفظ داشت و دویست ہزار حدیث برای محدثان نقل کردہ بود و برتری او بر سایر حافظان آن بود کہ جعابی در هنگام ایراد حدیث الفاظ متون احادیث را ایراد میکرد و بیشتر حفاظ بنقل بمعنی می پرداختند و جعابی علاوہ بر احادیث مسند احادیث مقطوع و مرسل و حکایات را نیز محفوظ بود .

ابوعمر ہاشمی گفتہ از جعابی شنیدم میگفت چہارصد ہزار حدیث از حفظ دارم و ششصد ہزار حدیث را مورد مذاکرہ قرار میدہم .

جعابی سال ۳۴۴ ہجری شانزدہ سال پس از ابن انباری در بغداد وفات یافت .
مؤلف گوید پیش از این در حرف قاف بشرح احوال پدر ابن انباری و دیگران کہ ہم اسم و ہم عصر او بودند اشارہ کردیم و در باب عین ذیل احوال کمال الدین انباری مطالبی

در باب انبار متذکر شدیم و ذیل احوال ابن قتیبہ بنام عدهای که در خصوص ادب الکاتب آثاری نوشته‌اند خوانندگان را توجه دادیم .

(۳۳) ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی بغداد معروف به ابوبکر صیرفی ابن خلکان نوشته صیرفی از اجلاء فقها بوده فن فقه را از ابوالعباس بن سریج فرا گرفته و در فن مناظره و قیاس و علم اصول مهارت ویژه‌ای داشته و در اصول الفقه کتاب بی نظیری نوشته که اصولیهای دیگر از تالیف مثل ان عاجز گردیده‌اند .

ابوبکر قفال در کتاب اصولش مینویسد ابوبکر صیرفی پس از شافعی از همه دانشمندان بیشتر و بهتر از فن اصول اطلاع داشت و او نخستین کسی است که اصحاب شافعی را به علم شروط تشویق کرد و خود کتاب بسیار پسندیده‌ای در این رشته تالیف کرد .

صیرفی روز پنجشنبه هشت روزمانده از ماه ربیع الاخر سال ۳۳۰ درگذشت .

صیرفی بفتح صاد منسوب به صراف است و به کسی گفته میشود که نقاد درهم و دینار باشد و مردم برخلاف انتظار صیرفی با کسر صاد میخوانند .

مؤلف گوید دانشمندان شیعه ویژه محقق و علامه حلی به آراء خلافی او در اصول الفقه در آثار خود اشاره کرده‌اند و بیشتر اوقات گفتار او را در برابر اقوال ابوالحسین بصری و ابوبکر باقلافی متعرض شده‌اند .

قاضی ابوبکر مغفیری آتی الترجمه غیر از ابوبکر صیرفی است .

ابوبکر محمد بن عبدالله شیبانی جوزقی از مردم نیشابور و از حفاظ عصر خود بوده کتاب اربعین و امثال آن از آثار اوست (۱) .

شیبانی از ابوحامد محمد بن محمد بن حسن معروف به ابن شرفی روایت میکرده و ابن شرفی شاگرد مسلم بوده .

ابونصر محمد بن عبدالله بن محمد بن ارغیانی شافعی .

ابن خلکان گوید ابونصر از دیار خود به نیشابور رفت و در محضر امام الحرمین ابوالمعالی جوینی به تحصیل اشتغال پیدا کرد تا در فقه مهارت یافت و پیشوائی پرهیزکار و عابدی ذیمقدار شد و فنون حدیث را از ابوالحسن علی بن احمد و احدی مؤلف تفاسیر استفاده کرد .

ابونصر از واحدی ذیل آیه شریفه انی لاجدریح یوسف نقل کرده باد صبا از خدا یمتعال

(۱) از آثار او مسندالصحیح والمتفق است و سال ۳۸۸ درگذشته .

استیذان کرد تا بوی یوسف را بمشام یعقوب برساند، خدا بمتعال بوی اجازه داد باد صبا بوی یوسف را بمشام وی رسانید بهمین مناسبت هر غمناکی از وزش باد صبا حالت سرور و نشاطی در خود احساس میکند.

باد صبا از طرف مشرق می وزد و هرگاه آن باد به بدنها اصابت کند رفع خستگی از آنها نموده و نشاطی در آنها بوجود می آورد و علاقه و اشتیاق به وطنها را نسبت به مردم غریب و توجه به یارانشان را در ایشان به جنبش می آورد و دو شعر زیر را بدین مناسبت شاهد آورده:

آیا جبلی نعمان بالله خلیا نسیم الصبا یخلص الی نسیمها

فان الصبا ریح اذا ما تنسمت علی نفس مهموم تجلت همومها

ای دو کوه نعمان، سوگند بخدا بگذارید تا باد صبا بوزد و از نسیم آن لذتی ببرم زیرا باد صبا هرگاه بوزد اندوه اندهناک را دور میسازد.

ارغیانی سال ۴۵۴ هجری متولد شد و در شب بیست و چهارم ذیقعد سال ۵۲۸ در نیشابور وفات یافت و در خارج شهر در محلی بنام حیره که کنار راه واقع شده مدفون گردید.

و فتوهاییکه از کتاب نهاییه المطلب بنام ارغیانی شهرت یافته مربوط به ابونصر ارغیانی مترجم حال حاضر است نه ابوالفتح سهل بن علی ارغیانی سابق الذکر.

(۳۴) ابوبکر محمد بن یحیی بن عبدالله بن عباس بن محمد معروف به صولی

شطرنجی (۱).

ابن خلکان مینویسد صولی یکی از ادبا و فضلاء مشهور است از ابوداود سجستانی (سیستانی) و ابوالعباس ثعلب و ابوالعباس مبرد و دیگران روایت میکرده و ابوالعباس دارقطنی و ابوعبدالله مرزبانی جامع دیوان یزید لعنه الله علیه و دیگران از او روایت میکردند.

صولی ندیم الراضی و در آغاز معلم او بود سپس از ندماء المکتفی و پس از او ندیم المقتدر عباسی گردید.

آثار مشهوری دارد از جمله کتاب الوزراء کتاب الورقه کتاب ادب الکاتب کتاب الانواع کتاب اخبار ابی تمام کتاب اخبار قرامطه کتاب الفرر کتاب اخبار ابی عمرو بن علاء کتاب

(۱) صولی نسبش به صول تکین می پیوندد بهمین مناسبت بدین لقب معروف شد.

العباده ، اخبار ابن هرمه ، اخبار سید حمیری ، اخبار اسحق بن ابراهیم .
 صولی علاقہای بہ آثار سراینندگان داشت بہمین مناسبت اخبار گروہی از سراینندگان
 را جمع آوری نمود و آنها را بہ ترتیب حروف الفبا تہیہ کرد و سراینندگان مزبور عبارت از
 متقدمان و متاخران بودند .

صولی با خلفاء روزگار خود ارتباط تمامی داشت و ہموارہ ندیم آنان بود و فن معمولی
 او تہیہ اخبار مردم بود و روایات زیادی نقل میکرد و محفوظاتش فراوان بود و اعتقادی
 نیکو و رویہای پسندیدہ و گفتاری قابل توجہ داشت .

و در بازی شطرنج یگانہ روزگار خود بود چنانچہ در آنروزگار کسی در بازی شطرنج
 بہ پایہی او نمیرسید و تا حال حاضر از این نقطہی نظر ضرب المثل است و در مہارت او
 ہمین بس کہ ماہران این بازی را بوی تشبیہ میکنند و میگویند فلانکس مانند صولی بازی
 میکند و بسیاری از مردم او را واضع و موجد شطرنج میدانند .

و حال آنکہ این نظریہ بی اساس است زیرا واضع نخستین آن صہ بن داہر ہندی
 است کہ آنرا برای شہرام بسکر شین شہریار عصرش بوجود آوردہ .

علت ایجاد شطرنج آن بود کہ اردشیر بابکان نخستین شہریار ساسانی ، نرد را وضع
 کرد و بنام او بہ نرد شیر شہرت یافت اردشیر با وضع نرد آنرا مثالی برای دنیا و اہل آن
 قرار داد باینشرح کہ رقعہی آنرا دوازده خانہ بعدد ماہہای سال مقرر داشت و مہرہای
 مربوط بدانرا مہرہ تعیین کرد بعدد ایام ماہہا و برد و باختها و تقلبات واردہی در آنرا
 نظیر اختلافات و تقلباتی کہ برای مردم بوجود میآید معین نمود .

ایرانیہا بوجود چنین پدیدہای مباحات میکردند .

پادشاہ ہند از وجود چنین بازی اطلاع یافت صہ کہ از دانشمندان آنروزگار بود بہ
 مجردیکہ فہمید پادشاہ ہند علاقہای بہ نرد و بازی آن پیدا کردہ شطرنج را وضع کرد و آن
 را بحضور شہرام تقدیم کرد شہرام از پدیدہی صہ بی اندازہ خرسند شد و دستور داد
 آنرا در عبادتگاہ ویژه خودش نگہداری نمایند و اطمینان پیدا کرد وجود چنین پدیدہای
 از بہترین وسائل علمی است زیرا ہم وسیلہ جنگ و درگیریست و ہم موجب ارجمندی دین
 و دنیای او میباشد و بہتر میتوان اساس عدالت خود را بر پایہی آن استواربدارد و بالاخرہ
 از نعمتہائیکہ در روزگار سلطنتش بوی ارزانی شدہ کاملاً سپاسگزاری نمود .

و از صہ خواست در برابر این پدیدہ ہرگونہ تقاضائی دارد از وی بخواہد .

صہ با اطلاع رسانید نیاز من اینست در ہر خانہ اول از این شانزدہ خانہ شطرنج یک

گندم بگذارند و همچنین هرخانه‌ای را دو چندان خانه قبلی نموده تا به آخر آنگاه همان مقدار گندم را بمن بدهند .

شهرام که چنین انتظاری نداشت خواسته او را ناچیز انگاشته و گفت شایسته است از مقام سلطنت خواسته‌ی ارزنده‌ای بنمائی زیرا من جائزه‌ی مهمی برای تو در نظر گرفته‌ام . صصه گفت من بیش از این تمنائی ندارم و پس از اصرار شاه و انکار او ناچار شهرام دستور داد بخواسته‌ی او جامه عمل بپوشانند .

پس از آنکه فرمان شاه بمحاسبان دیوان رسید اظهار داشتند ما در انبارهای خود آنقدر گندم نداریم که بتوانیم خواسته‌ی او را عملی کنیم .

اظهار نظر محاسبان باطلاع شهرام رسید شهرام باظهاریه‌ی آنها ترتیب اثری نداده گفت باید برای بیان خود برهانی اقامه کنید ، محاسبان پس از محاسبه دقیق به عرض رسانیده بدیهی است هرگاه گندمهای همه‌ی دنیا را مطابق با حسابی که شده است جمع آوری کنند باز هم وفای بمقصود نخواهد کرد ، شهرام تصدیق کرد و به صصه گفت درخواست تراز وضع شطرنجت شگفت‌آورتر است .

ابن خلکان گوید طریق تضعیف خانه‌های شطرنج آنستکه در خانه اول یک گندم دوم دو گندم سوم چهارگندم چهارم هشتگندم و بدین ترتیب تا برسد به آخرین خانه شطرنج . پیش از این موضوع مزبور را بیش از مبالغه‌ای نمیدانستم تا اینکه با یکی از محاسبان اسکندریه ملاقات کرده وی شرح زیر را برای من گذارش داد وی کاغذی را بشکل رقعہ شطرنج ترسیم کرد و عدد هرخانه را تا خانه شانزدهم دوچندان کرد و جمع عدد را در خانه شانزدهم سی و دو هزار و هفتصد و شصت و هشت گندم حساب نمود و گفت اینمقدار وزن یک قدح است سپس درخانه‌ی هفدهم تضعیف کرده و بدین ترتیب به تضعیف پرداخت تا درخانه بیستم به وینه (که بیست و چهار مد و هرمدی ده سیر است) رسید سپس به تضعیف آنها پرداخت تا به ارداب (که بیست و چهار صاع است) منجر شد و همچنین به تضعیف مشغول شد تا در خانه چهل و هفتاد و چهار هزار و هفتصد و نود و دو اردب رسید و گفت اینمقدار جاگیری یک کندو گندم است سپس مخزنهای گندم را تا خانه پنجاه تضعیف کرد و گفت مقدار گندم آن خانه جاگیر هزار و بیست و چهار کندو گندمست و گفت عدد مزبور را هرگاه در شهری درآوردیم مسلماً یک شهر بیشتر از این کندو نخواهد داشت بلکه کدام شهر است که دارای اینهمه کندو گندم باشد سپس مدینه‌ها را مضاعف کرد تا رسید به خانه شصت و چهارم که آخرین خانه‌های رقعہ شطرنج است در آنجا شانزده هزار و سیصد

و هشتاد و چهار شهر تصور شد و گفت میدانیم که شهرهای دنیا بیشتر از این مقدار نمیشود زیرا دور کره زمین بر حسب محاسبه دقیقی که از راه هندسه بدست آمده هشت هزار فرسخ است زیرا هرگاه ریسمانی در یک طرف کره زمین قرار داده و آنرا دور کره بخشیم تا به سر ریسمان متصل شود و طول ریسمان را بسنجیم بیست و چهار هزار میل خواهد بود و این مقدار هم بدون تردید عبارت از هشت فرسخ بوده.

و هرگاه بیم آن نبود گفتار به درازا کشد شرح دوره کره زمین را ایراد میکردیم و به زودی در شرح حال بنی موسی باینموضوع اشاره خواهیم کرد مؤلف گوید ابن خلکان در شرح حال ابو عبدالله محمد بن موسی بن شاکر مینویسد نامبرده یکی از سه برادر بیست که کوه بنی موسی بنام آنها معروفست و آنان عبارتند از احمد و حسن و محمد نامبردگان همت عجیبی برای فراگرفتن علوم قدیمه داشتند و به جمع آوری کتابهای پیشینیان میپرداختند و آثار حکمتی عجیبی از خود بظهور می رسانیدند از جمله کتابی در حیلہ گریها تالیف کرده اند و این کتاب بی سابقه ایست که از همه گونه عجائب برخوردار است من بدین کتاب دست یافتم و آنرا در این رشته از بهترین تالیفات دیده که همه ی مطالب را در یک مجلد متعرض شده اند.

از کارهای ویژه ای که در ملت اسلامی بظهور رسانیدند و در واقع کشف آن به وسیله مسلمان شد آن بود که مامون عشق و علاقه ای بدانش پیشینیان داشت و در خصوص اطلاعات آنان تحقیقاتی بعمل می آورد از جمله در آثار آنان دیده بود دور کره زمین بیست و چهار هزار میل است و هر میلی سه فرسخ است مامون خواست تا از حقیقت این نظریه اطلاع پیدا کند از بنی موسی سؤال کرده اظهار داشتند آری این نظریه قطعی و درست است، مامون گفت میخواهم راهی که پیشینیان تعیین کرده اند تحقیق کاملی بعمل آورید تا بصحت نظریه آنان اطلاع پیدا کنم.

پرسیدند در کدامیک از شهرها سرزمین مسطح وجود دارد؟ در پاسخ گفتند بیابان سنجار در کمال مسطحی است و همچنین و طاه کوفه نیز محل مسطحی است بنی موسی همراه با عده ای که محل اطمینان مامون بودند بجانب سنجار حرکت کرده در بیابان آن که مورد نظر بود در محلی آرام گرفته و با وسائلی که داشتند ارتفاع قطب شمال را تعیین نمودند و در همان محل میخی به زمین فرو کرده و ریسمان درازی بآن بستند سپس بطور مستقیم بدون آنکه برآست و چپ منحرف شوند بطرف شمال حرکت کردند و هرگاه ریسمان به آخر میرسید میخ دیگری بزمین میکوبیدند و ریسمان را بدان می بستند و بطرف شمال میکشیدند

و بدین ترتیب رفتار میکردند تا بمحلی رسیدند که ارتفاع قطب را تعیین نموده دیدند یک درجه از ارتفاع اول بیشتر است همان مقدار را بوسیله‌ی ریسمانهائی که کشیده بودند مساحی کرده و در نتیجه سنجش به شصت و شش میل و دو ثلث دست یافتند باین نتیجه رسیدند هر درجه از درجات فلک که برابر با سطح زمین است شصت و شش میل و دوسوم میل است و بطوریکه معلومست درجات فلک سیصد و شصت درجه است زیرا فلک به دوازده برج تقسیم شده و هر برجی سی درجه است و حاصل ضرب درجات فلک در میلیهای مذکوره بیست و چهار هزار میل بوده که عبارت از هشت هزار فرسخ باشد و این نتیجه بدون تردید درست است آنگاه که با مامون ملاقات کرده جریان بااطلاع او رسانیدند معلوم شد نظریه پیشینیان درست بوده .

مامون برای تحقیقات بیشتری انانرا به و طاه کوفه فرستاد و نتیجه تحقیقاتشان موازی با همان تحقیقی بود که در بیابان سنجار انجام داده بودند مامون اطمینان پیدا کرد گفته‌ی پیشینیان در خصوص تعیین دور کره‌ی زمین درست است .

مؤلف گوید کشف اینگونه عجائب از علوم از برکات سلاطین جهان و پادشاهان دوران است که هرگاه با دانشمندان سروکار داشته باشند حقایقی را برای مردم آشکار خواهند کرد .

شیخ بهائی قده در کشکول مینویسد در کتابها دیده‌ام حکماء پیشین شطرنج را بخاطر پادشاهان روم بوجود آوردند زیرا نامبردگان علاقه‌ای به دانشمندان عهد خود نداشتند و کمتر با آنها تماس میگرفتند حکما برای اینکه پادشاهان مزبور را بکاری سرگرم کرده باشند بازی شطرنج را اختراع کردند لیکن شهریاران ایران و روم که خود مردمی دانشمند بودند باینگونه بازیها توجهی نداشته و کمتر بدانها می پرداختند .

ابن خلکان کوید مسعودی در مروج الذهب مینویسد روزی الراضی بالله همراه با عده‌ای از ندیمان خود بیکی از تفریح‌گاههای خود که بوستانی سرسبز و به همه گونه گلها آراسته بود رفته خطاب به حاضران گفت آیا محلی را بهتر و منظره‌ای را زیباتر از این بوستان دیده‌اید هریک درباره‌ی زیبائی و گلهای رنگارنگ و آب و هوای آن مدحی کرده و ستایشی نموده و گفتند درجهان تفریحگاهی بخوبی این بوستان وجود ندارد ، خلیفه گفت متاسفانه بازی شطرنج صولی از همه توصیفاتى که برای این بوستان نمودید بهتر و ارزنده‌تر است . تا آنجا که گفته نوادر و ماجراهای زندگی او فراوانست و درعین حالی که مردی فاضل و متفنن و ظریف بود خالی از نقایصی نبوده چنانچه گویند کتابخانهای مملو از کتاب داشت

و هر ردیف از کتاب را برنگی آراسته بود و میگفت همه اینها آثار و مسموعات من است در عین حال هرگاه بمطلبی نیازمند میشد از غلامش میخواست تا فلان کتاب را برای او بیاورد این موضوع که با ادعای او موافقت نداشته بوسعید عقیلی را بهجو او وادار کرده که گوید:

انما الصولی شیخ اعلم الناس خزانه
ان سئلناه بعلم طلبا منه ابانه
قال یا غلمان هاتوا رزمه العلم فلانه

صولی، بزرگی است که کتابخانه خود او از همه داناتر است ما هرگاه از او سئوالی کنیم برای پاسخ پرسش ما به غلامانش می گوید فلان بسته‌ی معلومات و یادداشتهای مرا بیاورید.

صولی در پایان عمر، از مردم میهراسید و پوشیده میزیست و بهمان وضع سال ۳۳۵ یا ۳۳۶ (شله، ولش) در بصره درگذشت.

و علت هراس و اختفاء او آن بود که خبری درباره‌ی علی (ع) انتشار داد و همان خبر مردم را بر روی شورانید و تصمیم قتل او را داشتند صولی در خانه‌های بغداد پنهانی بسر میبرد طولی نکشید بر اثر گرفتاری زیاد از بغداد بیرون رفت و در بصره بطور ناشناس درگذشت.

مؤلف گوید ابراهیم بن عباس صولی عموی پدری ابوبکر صولی است و ما شرح حال او را ذیل شرح حال دائیش عباس بن اخنف تمامی که از افراد بنام است متعرض شده‌ایم. مؤلف قاموس مینویسد صول قریه‌ایست در صعید مصر و از آنجاست محمد بن جعفر فقیه مالکی و ابوبکر صولی و پسر عمویش ابراهیم و نیز نام قلعه‌ایست و اسم مردی هم میباشد.

مؤلف گوید صول نام کوه بزرگی است در قصبه‌ی خوانسار ما که پیش از این در احوال آقا حسین خوانساری مطالبی مربوط بخوانساری را نگاشتیم.

(۳۵) ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلغ معروف به ابونصر فارابی حکیم مشهور و مؤلف آثار ارزنده در منطق و موسیقی و علوم دیگر است.

ابن خلکان مینویسد فارابی از بزرگترین فلاسفه اسلامی است و کسی از فلاسفه اسلامی به پایه‌ی او نرسید و شیخ‌الرئیس بوعلی سینا خود را شاگرد آثار او میدانسته و در آثار خود از تحقیقات او استفاده بسیاری کرده است.

ابونصر از مردم ترکستان بوده و در فاراب که زادگاهش بوده دوران کودکی را گذرانیده

سپس از فاراب بیرون رفته و شهرهای سر راه خود را پشت سر گذارده تا وارد بغداد گردیده .

فارابی علاوه بر زبان ترکی از چند زبان غیرعربی برخوردار بوده و زبان تازی را در اندک وقتی فرا گرفته سپس به علوم حکمت پرداخته .

آنگاه که وارد عراق شده ابوبشر متی بن یونس حکیم مشهور که پیرمرد کهنسالی بود به تدریس منطق میپرداخته و در این رشته به مهارت شهرت داشته و آوازه او همه جا را به خود متوجه کرده بوده و همه روزه صدها محصل بدرس او حضور می یافتند .

ابوبشر کتابهای ارسطو را تدریس میکرد و شاگردان تقریرات او را مینگاشتند و هفتاد مجلد از تقریرات او در منطق گردآمده بود و در آنروزگار دانشمندی در فن منطق بیابیهی او نمیرسید .

ابوبشر در آثاری که از خود به یادگار گذارده عباراتی پسندیده و اشاراتی در کمال لطافت داشته و مقید بوده حقایقی را که در کتابهای خود ایراد میکند مبسوط و دامنه دار باشد و در واقع از زحمت خوانندگان بکاهد برخی از دانشمندان فن اظهار کرده باید اطمینان داشت آنچه را که ابونصر فهمیده و الفاظ روانی را که در آثارش آورده از برکات محضر ابوبشر و کمالات آن بزرگمرد بوده .

فارابی پس از چندی به حران رفت در آنروزگار یوحنا بن خیلان که از حکماء ترسا بود کرسی فن منطق را بعهدده داشت فارابی از موقعیت استفاده کرده بدرس او حاضر شد پس از چندی به بغداد بازگشت و علوم فلسفه را در آنجا تکمیل نموده و همگی کتابهای ارسطو را فرا گرفت و دقت کاملی در فراگرفتن آنها داشت تا بجائیکه خود بر پشت یکی از آثار ارسطو نوشته این کتاب را دویست مرتبه خوانده ام .

از فارابی نقلشده کتاب سماع طبیعی ارسطو را چهل مرتبه خواندم باز هم نیازمند بودم که بار دیگر بدان مراجعه نمایم .

از فارابی پرسیدند در فن فلسفه تو ماهرتری یا ارسطو؟ پاسخ داد اگر من روزگار او را دریافته بودم از بزرگترین شاگردان او بودم ابوالقاسم بن صاعد قرطبی در کتاب طبقات الحکماء مینویسد فارابی بدون شک فیلسوف مسلمانان بوده فن منطق را از یوحنا بن خیلان که در روزگار مقتدر عباسی درگذشته فرا گرفته و خود در همگی فنون اسلامی مهارت داشته و محقق بیمانند بوده و مشکلات علوم و فنون را به آسانترین طرز تشریح میکرد و در آثار خود عباراتی جالب و لطائفی مناسب ایراد مینموده و در صناعت تحلیل و طرز یادگیری

علوم که کندی و امثال او گرفتار لغزشهایی شده‌اند ایرادهائی نموده و مواد پنجگانه منطق را با کمال وضوح بیان نموده و ثابت کرده چگونه باید از آنها استفاده کرد و چگونه باید صورتهای متعدد قیاس را بکار برد و بالاخره آثار او از هر جهت کافی و کامل بوده و از آثار او کتابی است در احصاء علوم و غرض از فراگیری آنها اثر مزبور بیسابقه بوده و کسی پا بپای او نتوانسته تالیفی بوجود آورد و مورد نیازمندی همگی فلاسفه و خواهندگان این فن است.

قرطبی پس از این بشرح مابقی آثار او پرداخته.

فارابی مدتی را در بغداد بسر برد و با کوشش هر چه بیشتری بفرافرا گرفتن فلسفه پرداخت تا بر همه معاصرانش برتری پیدا کرد و بتالیف حداکثر آثار خود پرداخت سپس از بغداد بشام رفت و در آنجا دوام نیاورده بجانب مصر عزیمت نمود.

فارابی در کتاب سیاست مدنیة مینویسد آغاز شروع به تالیف این کتاب در بغداد بوده و لتمام آن در مصر بوقوع پیوسته.

فارابی بار دیگر از مصر بشام رفت آن هنگام سیف‌الدوله بن حمدان پادشاهی شام را بعهدده داشت معظم‌له را مورد توجهات خود قرار داد در یکی از مجموعه‌ها نوشته فارابی همواره خود را بجامه‌های ترکستانی می‌آراست و در هر کجا که وارد میشد با همان لباس بود هنگامیکه وارد مجلس سیف‌الدوله که دانشمندان هر فن حضور داشتند گردید توقف کرد سیف‌الدوله که مرد ناشناسی را به لباس ترکستانی دید گفت بنشین، فارابی گفت در محلی که مناسب من است بنشینم یا محلی که جایگاه توست؟ (فیه لطف) سیف‌الدوله گفت در محلی که مناسب خودت میباشد بنشین، فارابی جمعیت را شکافته تا کنار جایگاه سیف‌الدوله رسید و خود در محلی که سیف‌الدوله فرار داشت نشست چنانچه ویرا از جایگاهش کنار زد و برای وی ایجاد مزاحمت نمود.

سیف‌الدوله زر خریدان چندی داشت که با آنها بزبان ویژه‌ای که دیگران نمی‌فهمیدند در مواقع ضروری گفتگو می‌نمود بهمان زبان به آنان گفت اینمرد رعایت موقعیت ما را ننمود و با کمال بی ادبی کنار ما قرار گرفت و ایجاد مزاحمت نمود اینک از او پرسشهایی خواهیم کرد هرگاه پاسخ ما را آنچنانکه شایسته است نداد او را از پای درآورید.

فارابی بهمان زبان پاسخ داد ای امیر شکیبائی ورز که کارها در گرو سرانجامهای خوداند.

سیف‌الدوله از اینکه فارابی فهمید و دانست شاه دربارهی او چه تصمیمی دارد به

شگفت آمده گفت آیا از این طرز سخن اطلاع داری؟ گفت آری درکمال خوبی و علاوه بر این با هفتاد زبان دیگر آشنایم، سیفالدوله بی نهایت تعجب کرده.

فارابی در حضور سیفالدوله با علمائیکه حضور داشتند و در فنون مختلفه مهارت داشتند بگفتگو پرداخت و بر همه پیروز شد تا بجائیکه سکوت سراسر مجلس را فرا گرفت و به نگارش بیانات او پرداختند سیفالدوله حاضران را مرخص کرد و با فارابی بگفتگو پرداخت از وی پرسید آیا غذا میخوری؟ گفت نه، پرسید آیا شراب می آشامی؟ گفت نه، پرسید آیا تمایلی بنوازندگی داری؟ گفت آری.

سیفالدوله دستور داد تا همه نوازندگان حضور یافته و هرکسی در هر فن که استاد بود بنواختن پرداخت هرکدام که به نواختن یکی از آلات موسیقار میپرداخت فارابی ایراد بجائی میگرفت.

سیفالدوله گفت مگر از فنون نوازندگی هم اطلاعی داری؟ گفت آری، سپس از میان چنتهای که همراه داشت چند آلت موسیقی بیرون آورد و آنها را به یكدیگر ضمیمه نموده طرحی نواخت که حاضران را بخنده آورد سپس وضع آنها را عوض کرده طرح دیگری نواخت که حاضران گریستند مرتبهی سیم آلات مزبور را عوض کرد طرحی نو در انداخت که حاضران و دربانان بخواب رفته از دربار سیفالدوله بیرون رفت گویند قانون که یکی از آلات نوازندگی است از مخترعات اوست و او نخستین کسی است که به اختراع آن دست پیدا کرد. فارابی از مردم دور زندگی میکرد و همواره به انزوا می گذرانید و با کسی معاشرت نمیکرد و اوقاتی را که در شام بسر میبرد در کنار نهرها و بوستانها میزیست و همانجا به تالیف آثار خود میپرداخت و خواهندگان فنون فلسفه همانجا به استفاده از محضر فلسفهاش اشتغال می ورزیدند.

فارابی حداکثر آثار خود را در میان کاغذهای پراکنده گرد می آورد و کمتر آنها را به صورت کتابی منظم میساخت و بهمین مناسبت حداکثر آثار او در ضمن فصول و تعلیقات در آمده و برخی از آنها ناقص است.

فارابی در روزگار خود از همه مردم پارسا تر و بکارهای دنیوی اصولا توجهی نداشت و خانهای برای خود ترتیب نداده بود و هر روز سیفالدوله چهار درهم وظیفه برای او قرار داده که از همان استفاده میکرد و بقناعت میگذرانید و بدینحال بسر برد تا در سن متجاوز از هشتاد سالگی سال ۳۳۹ هجری در دمشق وفات یافت و سیفالدوله همراه چهار تن از خواص خود بر بدنش نماز گذارد و در خارج شهر در باب الصغیر دفن شد.

قرطبی گفته متی بن یونس حکیم سابق الذکر در روزگار راضی بالله در بغداد وفات یافت .

مؤلف گوید روضه الصفا مینویسد آنگاه که فارابی عازم عسقلان بود با عده‌ای از راهزنان روبرو شد فارابی که در فن تیراندازی مانند همه فنون دیگر مهارت داشت برای دفاع از خود با آنها به تیراندازی پرداخت تا همه‌ی تیرهایش از ترکش خالی شد. سپس نامبردگان ویرا دستگیر کرده و کشتند و در همان محل بخاک سپردند سیف الدوله از پیش آمد ناگوار او اطلاع یافته بی‌نهایت متاثر شده دستور داد قاتلان او را دستگیر کرده و همگی را در محل دفن او واژگونه بدار آویختند و کشتند و بدینوسیله از آنان انتقام گرفت .

محدث نیشابوری از رساله‌ایکه ملا محمد طاهر قمی در رد فلاسفه و صوفیه نوشته و به صورت سؤال و جواب بود نقل میکند :

باز بیان فرمایند که مذاهب فاسده باطله فلاسفه در چه زمان و بچه سبب در میان اهل اسلام شایع و متعارف شده بینوا تو جروا؟

الجواب هوالمعین والموفق بدان رحمک‌الله که فلسفه پیش از زمان مامون رشید در میان اهل اسلام نبوده در کتاب رشف النصایح مذکور است که ابومره‌ی کندی در شام کتابی از کتابهای فلاسفه بدستش افتاد بنزد عبدالله بن مسعود که از صحابه بود آورد عبدالله مسعود طشت و آب طلب کرد چنان اجزاء کتاب را به شست که سواد مداد در بیاض کتاب ظهور یافت و تا زمان مامون اثری از کتابهای ایشان ظاهر نبود تا آنکه مامون ارسطو را به خواب دید و از گفتگوی ارسطو محظوظ شد ایلچی تعیین نمود بجانب فرنگ فرستاد و کتب فلاسفه را از پادشاه فرنگ طلب نمود کتب را به بلاد اسلام نقل نمودند و فرمود که زبان دانان کتب را به زبان عربی نقل نمایند و چون درس خواندن و نوشتن ان کتب سبب قرب خلیفه بود بنا براین سنیان بطمع قرب و انعام خلیفه اوقات بسیار صرف فلسفه و افکار آن استفاده آن کردند خصوصا سنیان ماوراءالنهری که بی‌توفیقی شعار ایشانست سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند .

دو کس ایشان که فارابی و ابوعلی باشند در ترویج کفرهای فلاسفه سعی بلیغ نمودند و سنیان فارابی را معلم ثانی نام کردند و ابوعلی را شیخ رئیس نامیدند ، براهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال سخیفه ضعیفه باطله فلاسفه و متفلسفه سبب خبط دماغ و سقم عقول و فساد افکار ایشانست .

مولانا نفیسی که از اعظام افاضل اطباست در کتاب شرح اسباب گفته که فارابی مبتلا

بہ مرض مالیخولیا ہونے و نقل کردہ کہ بسیاری از فلاسفہ مثل افلاطون و نظرای او بہ مرض مالیخولیا گرفتار بودند و ابوعلی چنانکہ اہل تاریخ نقل کردہ اند معروف بشرب خمر ہونے مریدان فارابی گفتہ اند کہ او، تار را خوش مینواخت، ساز را بعنوانی میزد کہ اہل مجلس بخواب میرفتند و خودش بخواب نمیرفت۔

این طرفہ آنستکہ این افسق را مریدانش از کمال او شمردہ اند تا بہ آخر آنچه را از ملای مزبور نقل کردہ۔

صاحب مجالس المؤمنین مینویسد الحکیم الربانی والمعلم الثانی محمد بن طرخان الفارابی قدس سرہ (۱)۔

معلم مقالات اہل یونان متمم کمالات نوع انسان طائر بلند پرواز عالم نفوس و عقول سائر منازل عروج و مراحل وصول فیاض معارف و علوم مسلم فارس و روم مزین صحایف لیل و نهار مابین حقایق ہفت و چہار منکر آثار تکلف و تصلف مظہر انوار اشراق و تصوف بود۔ اول حکیمی است از فلاسفہ اسلام کہ بر مسند ترجمانی نشستہ علم حکمت را از زبان یونانی بہ زبان عربی نقل نمودہ و ملقب بمعلم ثانی شد۔

صاحب تاریخ الحکماء گفتہ کہ پدر او صاحب خیل و حشم بود و دراصل از فارس است۔ مؤلف مجالس مینویسد مخفی نماند کہ علماء اہل سنت و جماعت حتی حجاہ الاسلام غزالی پیش از آنکہ نقل بمذہب حق امامیہ نماید ابونصر را تکفیر نمودہ اند و ظاہر این تکفیر ناشی از آن است کہ در کتب او کہ غالب آن ترجمان کلام حکماء یونانی است ذکر قدم عالم و انکار معاد جسمانی و امثال آن دیدہ اند و ندانستہ اند کہ در آن تصانیف مقصد او چہ بودہ و گمان بردہ اند کہ امثال آن کلمات را از روی اعتقاد ذکر نمودہ با آنکہ رسالہ فصوص، کہ باو نسبت میدہند ظاہر در خلاف است۔

مؤلف مجالس پس از این برای تشیع فارابی استدلال می کند از جملہ ادلہی تشیع حکیم فارابی آنستکہ سیف الدولہ ہمراہ با عدہ ای از فضلا بر جنازہی او نماز گذارد و علت آنکہ نماز گذاران بر او محدود بودہ با آنکہ حکیم در عصر خود شہرتی بسزا داشتہ برای آن بودہ کہ شاہ میخواستہ در پنهانی از مردم بہ آئین تشیع بر او نماز بگذارد و ہم ممکن است بنا بوصیت معظم لہ بدان کیفیت بر او نماز گذاردہ۔

(۱) مدح قاضی نور اللہ شہید قدہ و قدح ملا طاهر قمی قابل توجہ است یکی اورامین

حقایق میخواند و آن دیگر مالیخولیائی صاحب دق خدا عالم بحقایق است۔

مؤلف گوید از لابلای کتابها بدست میآید فارابی اشعار محکم و در کمال شایستگی داشته از جمله اشعار زیر است که در ضمن نامه‌ای به دوستانش نوشته :

ما ان تقاعد جسمی عن لقائکم
 و کیف یقعد مشتاق یحرکه
 فان نهضت فمالی غیر کم وطن
 و کم تعرض بی الاقوام قبلکم
 الاوقلبی الیکم شیق عجل
 الیکم الباعثان الشوق والامل
 و کیف ذاک و مالی عندکم بدل
 یستادنون علی قلبی فما وصلوا

هیچگاه جسد من از دیدار شما تقاعد نمی‌ورزد زیرا همواره دل من شائق دیدار شما و شتابنده به آنست چگونه ممکن است کسیکه مشتاق شماست و اشتیاق و آرزو همواره او را به سوی شما رهبری میکند از دیدار شما دست بردارد و اطمینان داشته باشید جز در کنار شما وطن دیگری ندارد و بغیر از شما بدیگری توجه نمی‌کند که او را بجای شما دوست خود انگارد آری پیش از این عده‌ای با من نرد دوستی می‌باختند مناسفانه در شطرنج دوستی مات گردیده و در دل من راهی نیافتند .

فاراب بر وزن داراب یکی از شهرهای خاور زمین است که در این روزگار آنرا به نام اطرار بضم همزه بر وزن اشنان میخوانند .

ابن خلکان مینویسد فاراب شهریست در بالای چاچ نزدیک به شهر بلاساغون و حاکم نشین شهرهای ترکستانست که آنرا فاراب داخله میگویند چنانچه فاراب خارجه از شهرهای نواحی فارس است و بلاساغون شهریست در سرحد ترکستان در پشت نهر سیحون (ماوراءالنهر) نزدیک کاشغر که از شهرهای مهم چین است .

مؤلف تلخیص‌الاثار فاراب را از جمله شهرهای اقلیم ششم نامبرده و گفته است شهریست از ترکستان نزدیک بلاساغون زمین ریگزار و کم‌آبی است و طول و عرض آن کمتر از مسافت یکرور راه است و ابونصر محمد بن احمد بن طرخان از آنجاست .

مؤلف عجائب‌المخلوقات نوشته فارابی نخستین حکیمی است که در میان مسلمانان ظهور کرد دانشمندی سیاح بود و از فنون حکمت و اکسیر اطلاعی کامل داشت و در روزگار صاحب کافی اسماعیل بن عباد وزیر فخرالدوله بن بویه میزیست .

صاحب همواره میکوشید تا با او ملاقات نماید .

بونصر در فن موسیقی مهارت کاملی داشت در یکی از مجالس نوازندگی سازی زد که همه خندیدند و ساز دیگری زد که همه گریستند و ساز دیگری زد که همه خوابیدند و بدین ترتیب از مجلس طرب بیرون رفت .

فارابی در بازگشت از سفری در بیابان دچار عده‌ای از راهزنان شد و با آنان به تیر اندازی که در این فن نیز مهارت داشت پرداخت و بالاخره سال ۳۴۰ (شم) بدست آنها از پای درآمد.

و از آنجاست ادیب فاضل اسماعیل بن حماد جوهری مؤلف صحاح‌اللفه و دائیش اسحق بن ابراهیم مؤلف دیوان‌الادب.

و شگفت اینجاست این دو نفر دانشمند با آنکه از آخرین نقطه‌ی ترکستانند از پیشوایان فنون عربیت بشمارند.

مؤلف تلخیص گوید ترکستان نام عمومی همه شهرهای ترک‌نشین است و حدود آن از اقلیم اول مشرق‌زمین تا اقلیم هفتم را فرا گرفته و حداکثر آنها بیابان‌نشین و برخیشان در دیهات زندگی می‌کنند و آنانکه در خاور اقلیمها از جنوب تا شمال قرار گرفته‌اند جمعیتشان از همه بیشتر و نیرومندتر و چابکترند.

ترکستانیه‌ها مردمی پهن‌صورت و پهن‌دماغ و سطر بازو و تنگ‌چشم و خشناک‌وستمگر و بدکینه‌اند خوراک همیشگی آنان گوشت شکار است و به خوی درندگان از گوشت شکار استفاده میکنند.

در ترکستان کوهی است که معدن طلا و نقره در آن وجود دارد و نیز کوه آتشنشانی است که هر حیوانی وارد غار آن شود از شدت حرارت میمیرد و در آنجا معدن لاجورد و سنگ یشم موجود است و هم از آنجا مشک خالص و سنجاب و سمور بدست می‌آید.

(۳۶) ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل ماری عسکری مشهور به مبرمان برون معمان (۱).

سیوطی در طبقات‌النحاه مینویسد مبرمان در راه رامهرمز شیراز متولد شده نخست از شاکردان مبرد بوده سپس حداکثر قواعد نحو را از زجاج فرا گرفته و خود از ارکان نحو بوده و فارسی و سیرافی از شاکردان او میباشند.

مبرمان مرد بخیلی بود و کتاب سیبویه را بکسی می‌آموخت که در برابر صد دینار زر باو میداد.

ابوهاشم جبائی برای فراگرفتن‌الکتاب نزد وی رفت مبرمان گفت از جریان کار ما و آئین آن اطلاع داری؟ در پاسخ گفت آری، در عین حال آرزومندم بمن مهلت دهی زیرا

(۱) صفدی مینویسد این لقب را مبرد باو داد زیرا همواره ملازم او بوده و از وی پیوسته پرسش میکرد.

پولی در بغداد دارم و تارسیدن آنوجه امانتی که متجاوز از صد دینار ارزش دارد نزد تو به گروگان میگذارم که پس از وصول پول امانتی را گرفته و مبلغ مزبور را بپردازم ، میرمان بناچار پیشنهاد او را پذیرفت بوهاشم بخانه رفته در بازگشت زنبیلچه پوستی را که کاملاً آتش داده و رنگ آمیزی شده بود پر از سنگ کرده و سر آنرا بسته و مهر کرده در پارچهای پیچیده بحضور میرمان آورد .

میرمان از وضع ظاهری و گرانباری آن اطمینان پیدا کرد بوهاشم راست گفته و بستهی مزبور بیش از صد دینار ارزش دارد اما از اینکه در میان آن چیست کاملاً بی اطلاع است . بوهاشم پس از اندکی الکتاب را نزد میرمان بانجام رسانید میرمان از وی درخواست کرد تا مبلغ مزبور را تادیه نماید ، بوهاشم گفت غلامت را گسیل دار تا مبلغ مزبور را به وسیلهی او تقدیم بدارم .

میرمان غلامش را همراه بوهاشم فرستاد بوهاشم بخانه رفته نامه ای بدین شرح نوشت از پرداخت مال پوزش میخوامم و هم اکنون عازم سفرم و آنچه در زنبیلچه است در ازاء زحماتی که برای من متحمل شده اید بشما بخشیدم ، و همین نامه بهترین دلیل برای تصرف در امانتی مزبور است ، بوهاشم پس از مراجعت غلام به بصره و از آنجا به بغداد حرکت کرد .

میرمان مطابق با آنچه در نامه نوشته شده بود دستور داد مهر از سر زنبیلچه برداشته دید در میان آن مملو از سنگ است میرمان ناراحت شده گفت خدا زنده ندارد بوهاشم را که ما را مسخره کرد و کاری انجام داد که تابحال کسی چنان حيله کرى با ما نکرده بود . میرمان با آنکه دارای مقام ارزنده ی علمی بود در عین حال انسانی ناجوانمرد و پست فطرت بود هرگاه میخواست بمحلی برود بدون آنکه رعایت آبرو و شخصیت علمی خود را کرده باشد حمالی را میطلبید و حمال او را در میان طبق خود میگذارند و با طناب می بستند و روی سر خود میگذارند و در آنحال خرما میخورد و هسته های خرما را بر سر و صورت مردم میزد و پوزش میخواست و گاهی بر سر حمال بول میکرد و از عمل خود عذر خواهی میکرد . کسی در نکوهش از میرمان گفته :

و ما فیه لمستمع بیان

صداع من کلامک یعتربینا

لقد ابر متنا یا میرمان

مکابره و مخرفه و بهت

از گفتار تو درد سر میشویم و بیان قابل استفاده حاضران ایراد نمی نمائی آری تنها خودفروشی و خرافات و مبهوتی از گفتار تو بدست می آید اینک ای میرمان ما را بستوه آورده

دست از کار خود بردار .

آثار او شرح کتاب سیبویه ناتمام مانده شرح شواهدالکتاب شرح کتاب اخفش ، النحو المجموع علی العلل ، العیون ، التلقین ، المجاری صفه شکرالمنعم .

زبیدی گفته میرمان سال ۳۴۵ هجری درگذشته (۱) .

ابوعبدالله محمد بن علی بن خضر مالقی غسانی معروف به ابن عسکر از متاخران نحویها بوده و فن غالبی آن لغت و فقه و تاریخ بوده و در هریک از آنها آثاری بوجود آورده .

آثار او عبارتند از المشرع الروی فی الزیاده علی غریب الهروی و صله الاعلام تالیف سهیلی ، السلوعن ذهاب البصر ، چهل حدیث ابن عسکر نزدیک بسال ۵۸۴ هجری متولد شده و روز چهارشنبه چهارم جمادی الاخره سال ۶۳۶ وفات یافته از اوست :

اصبر لما یعتریک تغنم غنیمتی راحسه و اجر
فان کل الخطوب لیل لابد یجلوه ضوء فجر

در برابر ناراحتیها شکیبا باش تا از طریق غنیمتی که موجبات راحتی دنیا و پاداش آخرت را فراهم میسازد بهره‌ور گردی زیرا همگی پیش‌آمدهای ناراحت کننده مانند شبند که سپیدی بامداد صبر آنرا روشن میسازد .

مؤلف کوید در او اسط باب حاء بیاره‌ای از مطالب در خصوص عسکر بهر دو معنی که دارد و نیز بشرح احوال عده‌ایکه منتسب بعسکر بوده‌اند اشاره کرده‌ایم .

(۳۷) ابوعمر محمد بن عبدالواحد بن ابی‌هاشم بغدادی معروف به ابوعمر زاهد و ملقب بمطرز و مشهور بغلام ثعلب .

ابوعمر از بزرگان شاگردان ثعلب نحویست که شرح حال او را در باب احمدین نگاشته‌ایم .

سیوطی مینویسد نامبرده سال ۲۶۱ (رسا) متولد شده .

تنوخی گفته دانشمندی را بحافظه‌ی او ندیده‌ام زیرا سی هزار ورقه از حفظ داشت و بر اثر همین حافظه منحصر لغاتی را که اظهار میداشت بی‌اساس می‌دانسته و او را تکذیب میکردند .

ابن‌برهان گفته در فن عربیت از گذشتگان و آیندگان کسی داناتر از او نبوده .

خطیب بغدادی گفته لغویها از وی نکوهش میکردند و می گفتند هرگاه پرنده‌ای در آسمان ببرد مطرز میگوید حدیث کرد ما را ثعلب از ابن‌اعرابی و علتی برای آن متذکر میشود .

لیکن محدثان بقول او اطمینان دارند و راستی و درستی او را مورد تصدیق قرار میدهند .

خطیب گفته معزالدوله دیلمی ریاست شرطه بغداد را بعهدہی غلامی بنام خواجا در آورد و همانوقت ابو عمر به تالیف کتاب‌الیواقیت اشتغال داشت شاگردان مطلب پیشین را باتمام رسانیده اینک باید موضوع تازه را تحت عنوان الیاقوته که موضوعات کتاب بدان لفظ معنون بود مقرر دارند .

مطرز که از ریاست او اطلاع یافت گفت بنویسید یاقوته خواجا ، خواج در لغت بمعنی گرسنگی است و بالاخره بابی را بهمین عنوان ترتیب داد مردم که اینگونه دروغ بی اساس را که در هیچ کتابی ندیده بودند شنیدند به شگفت آمدند درعین حال به تفحص برخاستند . ابوعلی حاتمی پس از تجسس اظهار داشت در امالی حامض بنقل از ثعلب از ابن اعرابی اظهار شده خواج بمعنی گرسنگی است مطرز فرزند قاضی ابو عمر محمد بن یوسف را درس میداد روزی سی مسئله از مسائل لغت همراه با غرائب استعمالات آنها ایراد کرد و در پایان مسائل مزبور دو بیت شعر از سراینده‌ای ایراد نمود .

طولی نکشید ابن‌درید و ابن‌انباری و ابن‌مقسم بحضور قاضی رسیده قاضی جریان مسائل و شعر را باطلاع نامبردگان رسانید .

نامبردگان معنای صحیحی برای بیانات مطرز نیافته و اظهارات او را بی اساسانگاشته و دو بیت مزبور را از سراینده‌ای ارزنده‌ای قلمداد ننمودند .

قاضی پرسید عقیده‌ی شما درباره‌ی اظهارات مطرز چیست ؟

ابن‌انباری گفت من هم‌اکنون به تصنیف مشکل‌القرآن می‌پردازم و اظهارنظری در خصوص بیانات مطرز ندارم ابن‌مقسم گفت منم مشغول بتدوین قراناتم اظهارنظری نمیکنم ابن‌درید گفت همگی آنچه را مطرز در خصوص مسائل مزبور ایراد کرده ساختگی طبع اوست و بر پایه‌ی درستی استوار نمیباشد .

اظهارات نامبردگان باطلاع مطرز رسیده ناراحت شده در ملاقات با قاضی دواوین عده‌ای از شعراء را نامبرده و از قاضی درخواست کرد تا آنها را برای اثبات اظهاراتش حاضر سازد ، قاضی از کتابخانه خود همگی دیوانهایی را که نامبرده بود آورد مطرز یک یک از

مسائل را که ایراد کرده با شواهدی از دیوانهای مزبور با اطلاع قاضی می‌رسانید در پایان گفت دو بیت مزبور را ثعلب بحضور قاضی انشاد کرد و قاضی بخط خود آنها را در پشت فلان کتاب نگاشت، کتاب مزبور را آورده قاضی همان دو بیت را بخط خود در پشت آن کتاب مشاهده کرد قضیه ملاقات مطرز با قاضی با اطلاع ابن درید رسید وی بی‌نهایت شرمنده شد و تازنده بود درباره‌ی مطرز سخنی نگفت.

ثروتمندان و کاتبان معمولاً بحضور مطرز بار می‌یافتند و از مراتب لغت و ادب او بهره‌ور می‌گردیدند.

مطرز جزئی در شخصیت و فضیلت معاویه گرد آورده بود و هرگاه کسی بعنوان بهره‌وری نزد او می‌آمد نخست باید آن جزء را نزد وی بخواند سپس بفرما گرفتن خواسته‌ی خود پردازد.

ابراهیم بن ایوب بن ماسی همه وقت مخارج او را اداره میکرد مدتی از پرداخت هزینه‌ی او خودداری کرد طولی نکشید همه‌ی آنچه را در آن مدت نپرداخته بود برای او ارسال داشت و از تاخیر آن پوزش خواست مطرز مبلغ مزبور را پس فرستاد و دستور داد بر پاره کاغذی بنویسند اگر متنا فملکتنا و اعرضت عنافا رحمتنا ما را با اکرامی که می‌نمودی زر خرید خود قرار داده بودی و از آن هنگام که از ما اعراض کرده بودی ما را آسوده خاطر ساختی.

آثار او الیواقیت، شرح الفصیح، فائت الفصیح، غریب مسند احمد، المرجان الموشح تفسیر اسماء الشعراء، فائت الجمهره، فائت العین، ما انکره الاعراب علی ابی عبیده، المداخل و امثال اینها.

در پایان الیواقیت می‌نویسد:

لما فرغنا من نظام الجوهرة اعورت العین و مات الجمهره
و وقف التصنیف عند القنطرة

آنگاه که از رشته کشیدن این گوهر آسوده شدیم کتاب عین خلیل نابینا شد و جمهره ابن درید از کار افتاد و اثر ما در کنار پل گذرگاه متوقف گردید.

مطرز سال ۳۴۵ (هشم) در بغداد درگذشت.

ابوالحسن احمد بن نصر معروف به مقوم.

سیوطی از یاقوت نقل کرده نامبرده از ابو عمر زاهد روایت می‌کرده (۱).

(۱) از طبقات مطبوع سیوطی بدست می‌آید ابو عمر از مقوم روایت می‌کرده روی عنه ابو عمر الزاهد.

ابوعلی محمد بن حسن بن مظفر بغدادی معروف به حاتمی .
ابن خلکان مینویسد حاتمی یکی از نامدارانی است که اطلاعاتی فراوان داشته و آثار بسیاری از او نقل شده فن ادب را از ابو عمر زاهد غلام ثعلب و دیگران فرا گرفته .
از آثار او رساله حاتمیه است که سرقات متنبی را شرح داده و عیوب شعرهای وی را متعرض شده .

مؤلف گوید در بد فرجامی ابو عمر زاهد و ناصبی بودن او همین بس که جزوهای را چنانچه ذکر شد در فضیلت پسر هندی جگر خوار تالیف کرده و مردم را بخواندن آن میخوانده با آنکه معاویه باتفاق از سران دشمنان و کینه توزان و فاسدان بوده و رسول خدا (ص) او را لعنت و نفرین کرده و شجره ملعونه در قرآن کریم اشاره بدو میباشد .
ابوالفرج بن جوزی واعظ حنبلی بغدادی بسند متصل خود از حسن بصری نقل کرده معاویه دارای چهار خوی نکوهیده بود که هرگاه یکی از آنها را هم میداشت در بد فرجامی او بس بود .

۱ - خلافت را بدون مشورت با مردمان و اصحاب پیغمبر اکرم (ص) و بزور شمشیر در اختیار در آورد .

۲ - فرزندش یزید باده کسار را بخلافت مسلمانان برگزید .

۳ - جامه ابریشم میپوشید و ساز میزد و زیاد که پدرش معلوم نبود پسر خود خواند .

۴ - حجر بن عدی و یاران او را کشت .

سید عینائی در تایید گفتهی ابوالفرج اظهار داشته عمادالدین صاحب حماه موضوع فوق را در تاریخش نقل کرده .

مؤلف گوید از جمله در سروده های کهن فارسی بچهار خوی ناپسند دیگر او که همگان را متوجه ساخته اشاره شده است (۱) .

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که از او و سه کس او به پیمبر چهر سید
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر گرفت	پسر او سرفرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم چرالعن فراوان نکنی	لعن الله یزیدا و علی آل یزید

و از شواهدی که حاکی از ناصبی بودن مطرز است و ثابت میکند وی در مرام نکوهیده

(۱) اشعار از حکیم سنائی سراینده و عارف نامی سابق الذکر است .

خود پافشاری داشته .

موضوع زیر است کہ علامہی مجلسی از خط شہید اول نقل کرده ابوبکر بن حمید کہ از مورخان و اخباریہای اہل سنت است میگوید از ابو عمر زاہد پرسیدم سیاری کیست؟ مرادش ابوالحسین احمد بن ابراہیم سابق الذکر است .

ابو عمر گفت وی دائی منست و از رافضیانست مدت چہل سال مرا بہ آئین رفض (تشیع) میخواند پیشنهاد او را نپذیرفتم و من در ظرف همان مدت او را برویہ اہل سنت دعوت کردم بخواستہ من ترتیب اثری نداد .

حشر محبان علی با علی حشر محبان عمر با عمر
مؤلف گوید بزودی مفصلاً دربارہی معنی مطرز و نحویہائی کہ بدین لقب شناختہ شدہ اند ذیل شرح احوال ناصر بن ابی المکارم مطرزی مؤلف کتاب معرب اللغہ اشارہ خواہیم کرد .

(۳۸) ابوبکر محمد بن حسن بن یعقوب بن حسن عطار مقری نحوی معروف بہ ابن مقسم (۱) .

مقسم نام جد اعلای او بودہ و بدان نام شہرت یافتہ .

از یاقوت حموی نقل شدہ ابن مقسم سال ۲۶۵ (سرہ) متولد شد و مراتب نحو و ادب را از ابو مسلم کجی و ثعلب و یحیی بن محمد بن صاعد بہرہ ور شد و ابن شاذان و ابن زرقویہ از وی روایت کردہ اند .

ابن مقسم دانشمندی مورد اطمینان بود و از ہمہ بیشتر از فن فرائد اطلاع داشت و فنون نحویہ را بہ رویہ کوفیہا از ہمہ بہتر میدانست و نقیصہای در او احساس نمیشد جز اینکہ آیات را بحروفی کہ برخلاف اجماع بود قرائت میکرد و وجوہی برای صحت آنها از لغت و معنی ایراد می نمود چنانچہ نجیارا در آیہ فلما استیا سوامنہ خلصوا نجیارا کہ دیگران با یاء قرائت کردہ او نجبا با یاء قرائت میکرد .

گویند این گونه قرائت او شہرت یافت تا ویرا نزد سلطان بردہ و از وی بنا بمخالفتی کہ با اجماع فراء نمودہ شکایت کردند سلطان از وی خواست تا توبہ کند وی برای رہائی خود توبہ کرد و نامہای را کہ حاکی از استتابہ اش بود امضا کرد لیکن تا آخر عمر از قول خود دست برنداشت و بطرز مزبور قرائت میکرد .

(۱) شخصی است کہ در محضر قاضی یوسف از ابو عمر زاہد سابق الذکر نکوہش کرد .

خطیب گفته برخی نقل کرده‌اند این مقسم را در خواب دیدند که پشت بقبله نماز میخواند تاویل کردند حاکی از مخالفت‌های اوست که در قرائات با سایر از قراء داشته .
آثار او الانوار در تفسیر قرآن ، المدخل الی علم الشعر ، الاحتجاج در قرائات ، کتاب بزرگی در نحو ، المقصور والممدود ، المذکر والمؤنث ، الوقف والابتداء ، المصاحف ، عدد التمام ، اخبار نفسه ، مجالسات ثعلب ، مفردات ثعلب ، الموضح ، الرد علی المعتزله ، الانتصار لقراء الامصار ، اللطائف فی جمع هجاء المصاحف و امثال اینها .

ابن مقسم در هشتم ربیع الاخر سال ۳۵۴ یا ۳۵۳ درگذشت دانی گفته ابن مقسم در فنون عربیت استاد بوده و واژه‌های تازی را کاملا بخاطر داشت و آثاری در کمال پسندیدگی بوجود آورده بود و ضبط و اتقان مشهور بود تنها در قرائت از رویه ابن شنبوذ پیروی میکرد و حروفی که برخلاف قرائت عموم قراء بود در قرائت تجویز می نمود و می گفت هر قرائتی که برابر با خط قرآن باشد صحیح است و در اینخصوص وجود ماده آن در کلام عرب مداخله‌ای ندارد و سال ۳۵۵ وفات یافت .

(۳۹) ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله شافعی بغدادی مشهور به آجری .

ابن خلکان گوید از آثار او کتاب چهل حدیث است و مردی نیکوکار و پارسا بود و از ابومسلم لخمی و ابوشعیب حرانی و گروه بسیار دیگر روایت میکرده و آثار بسیاری در فقه و حدیث بوجود آورده .

خطیب بغدادی در تاریخش مینویسد آجری مردی مورد اطمینان و راستگو و متدین بود و آثار بسیاری داشت پیش از سال سیصد و سی در بغداد حدیث میکرد سپس به مکه رفت و همانجا ساکن شد تا درگذشت .

گروهی از حافظان از جمله ابونعیم اصفهانی مؤلف حلیه الاولیا و کتابهای دیگر از او روایت کرده‌اند .

یکی از دانشمندان میگفت آنگاه که وی وارد مکه مکرمه شد از وضع آنجا بشگفت آمده گفت اللهم ارزقنی الاقامه بها سנה .

پروردگارا مدت یکسال مرا در این شهر مجاورت کرم فرما ، هاتفی در پاسخ گفت بلکه تا سی سال در مجاورت بیت الله خواهی بود .

آجری بنا بدعوت باطنی مدت سی سال در مجاورت خانه خدا بسر برد و در محرم سال ۳۶۰ هجری بدرود زندگی گفت .

ابوبکر محمد بن حسین بن فورک اصفهانی معروف به ابن فورک ابن فورک از متکلمان

و اصولیہا و ادبا و نحوہا بودہ و بنام جدش فورک شہرت یافتہ .

ابن فورک در عین حالیکہ از مراتب علم و اصول برخوردار بودہ روزگارش را بہ پارسائی و اندرز مردم و پیگیری از مقامات عرفانی میکذرانیدہ و صد سال پس از آجری میزیستہ .
ابن خلکان در ضمن عنوان علیحدہای کہ برای او ترتیب دادہ می نویسد ابن فورک مدتی در عراق بسر برد و بتدریس پرداخت سپس بہ ری رفت و از آنجا بنا بدرخواست و التماس نیشابوریہا بہ نیشابور عزیمت کرد مردم نیشابور مقدم او را گرامی داشتہ خانہ و مدرسہای برای او بنیان کردند وی در آنجا بہ نشر ہمگی دانشہای معمول آن عصر پرداخت و فقہاء کمال بہرہوری را از او داشتند طولی نکشید آثار او در اصول الفقہ و معانی و امثال اینہا کہ نزدیک بصد مجلد بود انتشار پیدا کرد و آوازہی او بشہر غزنہ کہ ذیل احوال حکیم سنائی بدان اشارہ کردیم رسید ویرا بدانجا دعوت کردند .

ابن فورک در شہر غزنہ با مخالفان مناظرات دامنہداری کرد ویزہ با یاران و ہم مسلکان ابو عبداللہ بن کرام عداوت خاصی پیدا کردہ و رسماً علیہ آنان قیام میکرد .
ابن فورک پس از چندی از غزنہ عازم نیشابور شد در راہ بدست مخالفان مسموم شد و درگذشت جنازہی او را بہ نیشابور آوردہ و در حیرہ نیشابور بخاک سپردہ شد مرقد او محل استجابت دعا و مستشفای بیماران و مزار عمومی است .
ابن فورک سال ۴۰۶ (تو) مسموم شد .

از سخنان اوست پرداختن بزن و فرزند نتیجہ پیروی از خواہش حلالست پس چہ گمان خواہی برد بشہوت حرام .

ابوالقاسم قشیری در رسالہ خود مینویسد از ابوعلی دقاق شنیدم میگفت در بیماری مرگ بدیدار ابن فورک رفتم بمجردیکہ مرا دید گریست برای تسلیت خاطر او گفتم ناراحت مباش خدا یمتعال ترا از این بیماری عافیت کرامت میفرماید؟ در پاسخ گفت گمان میکنی از مرگ می ترسم ، نہ چنین است از منازل پس از مرگ و احوال بعد از آن ہراسانم .

مؤلف گوید ممکن است سخن ابن فورک از حدیث رسول خدا (ص) استفادہ شدہ باشد کہ فرمود ہمانا در پس این مردم ہزار عقبہی ہولناک و دشوار است کہ آسانترین آنہا مرگ است .

فورک بضم فاء و فتح راء اسم علمست و حیرہ بر وزن جیفہ محلہ بزرگی در نیشابور بودہ کہ گروہی از دانشمندان بدانجا منسوبند بدیہی است حیرہ نیشابور غیر از حیرہی پشت کوفہ است .

زیرا حیره پشت کوفه بنا باظهار مجمع البحرین شهر کهنی بوده که در پشت کوفه واقع شده و نعمان بن منذر کارهای آنجا را بعهدہ داشته و منسوب بدانجا را جاری گویند .

(۴۰) ابومنصور محمد بن احمد بن ازهر بن طلحه بن نوح ازهری هروی شافعی مؤلف تہذیب اللغہ و امثال آن .

سیوطی مینویسد ازهری سال ۲۸۲ (برف) هجری متولد شد و فنون ادب را از ربیع بن سلیمان و نفطویہ و ابن سراج استفادہ کرد و با ابن درید ہم عصر بود و هنگام او را دریافتہ لیکن از وی روایتی ننمودہ .

ازهری بہ بغداد رفت و بہ اسارت قرمطیہا درآمد و روزگار درازی در میان آنان بسر برد .

ازهری ریاست فن لغت را بعهدہ داشت و در اینخصوص از هروی و مؤلف غریبین بہرہ ور بود .

آثار او عبارتند از تہذیب در لغت ، تفسیر الفاظ مختصر مزنی تقریب در تفسیر ، شرح شعر ابوتمام ، ادوات و امثال اینہا .

ازهری در فنون حدیث مہارت داشت و از اسناد عالیہ برخوردار بود و در پرهیزکاری قدمی استوار داشت و در ربیع الاخر سال ۳۷۰ (عش) وفات یافت .

ابن خلکان نوشتہ ازهری فقیہی شافعی مذهب بود و فن غالبی او واژہ تازی است و بہ ہمین فن شہرت یافتہ و باتفاق ہمہی دانشمندان مردی فاضل و مورد اطمینان و ماہر و پرهیزکار بود .

ازهری از ابوالفضل محمد بن ابی جعفر منذری لغوی از ابوالعباس ثعلب و دیگران روایت میکرده .

ازهری برای تحصیل واژہ عربی در اطراف عراق میگشت و در نتیجہ سفرهای دامندار کتاب تہذیب کہ از بہترین کتابہای لغت و متجاوز از دہ مجلد است تنظیم نمودہ و از آثار او کتاب غریب الآثار است در این کتاب الفاظ دائرہ در میان فقہا را جمع آوری کردہ و در ضمن یک مجلد در اختیار فقہا گذاردہ و براستی کتاب مہمی است و فقیہان می توانند با مطالعہی ان ہرگونہ لغت فقہی را کہ مورد نیازشان باشد بدست آورند و رفع اشکال نمایند و کتاب تفسیر نیز از آثار اوست .

ازهری در بغداد بملاقات ابواسحق زجاج و ابوبکر بن انباری رسیدہ لیکن نشنیدہ ایم از آنها مطلبی نقل کردہ باشد .

مؤلف گوید کتاب ارزندہ‌ای در حل مشکلات الفاظ فقہاء نزد ما موجود است و این کتاب کہ در فن خود تازگی دارد بنام التنبیہ علی ما فی کتاب التنبیہ در تہذیب الاسماء تالیف شدہ و در واقع حاشیہ‌ایست بر التنبیہ مؤلف مہذب اللغہ کہ در فقہ تالیف کردہ مشتمل بر چہار ہزار بیت است و مطالب بسیاری از ازہری در آن کتاب نقل شدہ .

ابوبکر محمد بن فرید بن محمود بن منصور خزاعی معروف بہ ابن ابی ازہر نحوی . از مبرد روایت می‌کردہ و ابوالفرج اصفہانی مؤلف اغانی و دارقطنی و دیگران از او روایت می‌نمودہ‌اند .

نامبردہ بخلاف ازہری مردی دروغگو بودہ و خبرہای دروغ ناهنجاری انتشار میدادہ .

آثار او الہرج والمرج در پیش آمدہای برخی از خلفاء عباسی و حکایات عقلاء المجانین و امثال اینہا .

ابن ابی ازہر سال ۳۲۶ (شکو) در سن نود و اندسالگی درگذشت .

ابوعبداللہ محمد بن احمد بن سلیمان بن احمد بن ابراہیم زہری نحوی مالقی اندلسی .

سیوطی مینویسد زہری برای تحصیل علم و استفادہ از مشایخ حدیث بشہرہامسافرت میکرد اخیرا وارد بروجرد از شہرہای ایران گردیدہ مدتی در آنجا ماندگار شدہ بہ تدریس علوم ادبیت پرداختہ .

زہری آثار بسیاری از خود بیادگار گذاردہ از جملہ البیان والتبیین در انساب محدثین البیان فیما ابہم من الاسماء فی القرآن ، شرح ایضاح در نحو در پانزدہ مجلد ، شرح مقامات شرح یمینی در یک مجلد ، اقسام البلاغہ واحکام الصناعہ در دو مجلد .

ذیلا باید گفت زہری منسوب بہ بنی زہرہ است کہ پیش از این بدانہا اشارہ کردیم و ارتباطی با ازہر کہ جد ابومنصوری ازہر سابق الذکر است ندارد علاوہ براین سالہای بسیاری پس از ازہری میزیستہ .

زہری سال ۶۱۶ ہجری بدست تاتار کہ بر بروجرد استیلا پیدا کردہ بودند کشتہ شد (۱) .

(۴۱) ابوعبداللہ محمد بن عمران بن موسی بن سعد بن عبداللہ کاتب معروف بہ

مرزبانی .

(۱) طبقات مطبوع وصفدی وفات اورا ۶۱۷ نوشتہ اندگویا سال فوق اشتباہ ناسخ باشد .

ابن خلکان مینویسد مرزبانی اصلاً از مردم خراسانست و در بغداد متولد شده مجالسی مشهور و مجموعه‌های بیسابقه‌ی چندی بوی منسوبست آداب و اخبار و نوادر او فراوانند .
مرزبانی دانشمندی مورد وثوق بود و تمایلی به تشیع داشت و سال ۳۷۱ هجری وفات یافت (۱) .

ابن شهر آشوب کتاب ما نزل من القرآن فی علی بن ابیطالب (ع) را بوی نسبت داده است .

سیدمرتضی در کتاب غرر و درر از او بسیار نقل کرده و برادرش سیدرضی در مجازات الحدیث از او روایت میکند .

مؤلف کوید از جمله احادیثی که سید رضی از وی روایت کرده و شایسته است ذیلاً ایراد شود .

سیدرضی آنجا که مفصلاً بیادآوری از حدیث غدیر پرداخته و متعرض است حدیث مزبور بنا به برخی از طرق معتبره اهل سنت که منتسب به اصحاب عشره (عشره مبشره) بوده بلفظ من کنت ولیه فعلی ولیه روایت شده سپس مینویسد ابو عبدالله مرزبانی در ضمن روایات و آثارش از عمران بن حصین از رسول خدا (ص) روایت کرده فرمود علی ولی کل مؤمن بعدی .

از این روایت بدست می‌آید علی (ع) پس از رسول خدا ولی امر است و ولی امر کسی است که جانشین او باشد چنانچه کمیت گفته :

و نعم ولی الامر بعد ولیه و منتجج التقوی و نعم المؤمن

علی (ع) پس از رسول خدا نیکو جانشینی است زیرا هم پرهیزکار است و هم از این تربیت مردمان با خبر میباشد .

(۴۲) ابوبکر محمد بن حسن بن عبدالله بن مذحج اشبیلی اندلسی مغربی لغوی نحوی مشهور به زبیدی .

زبیدی منسوب به جد اعلایش زبید بن صعب بن سعد العشیره است که عمرو بن معد یکر بن مشهور از آن قبیله میباشد .

زبیدی از حافظان و وقایع نگاران است که دیدگان روزگار مانند او را ندیده .

(۱) ابن خلکان سال وفات او را دوم شوال ۳۸۴ نوشته و آنرا صحیح دانسته ، مؤلف ذیل راویان از ابوبکر صولی از مرزبانی نام برده و نوشته وی جامع دیوان یزید بوده .

آثار او طبقات النحاه ، مختصر کتاب العین ، کتاب ابنیہ ، سیبویہ ، الموضح ، لحن عوام
الاندلس ، ہنک ستور الملحدین .

این کتاب را بمنظور رد مرام ابن مسرہ و پیروان او نوشته و امثال اینها از آثار دیگر .
شیخ ابراہیم بن محمد افلیلی سابق الذکر از وی روایت میکرده .

ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد زبیدی در علم نحو و لغت یکتای دوران خود
بوده و از همه معاصرانش بیشتر و بہتر از فنون اعراب و معانی و نوادر و وقایع و گذارشات
تاریخی با خبر بود و علاوہ برہمہ کمالات علمی و ادبی سرایندهی استادی بشمار میرفت و
اشعار بسیاری سرودہ بود از جملہ اشعار زیر است کہ خطاب بہ ابومسلم بن فہر سرودہ .

ابا مسلم ان الفتی بجانہ و مقولہ لابالمراکب واللبس
ولیس ثیاب المرء تغنی قلامہ اذا کان مقصور اعلی قصر النفس
و لیس یفید العلم والحلم والحجا ابا مسلم ، طول القعود علی الكرسي

ای ابومسلم ، جوانمردی بدل و زبانست نہ بہ مرکبهای تندرو و لباسهای فاخر زیرا
ہرگاہ آدمی جامہ گرانبہا را بخاطر ہوای نفسانی بپوشد باندازہی سر ناخنی کہ گرفتہ شود
سود نخواہد داد ای ابومسلم آدم دانشمند و بردبار و خردمند کہ ہموارہ برکرسی ریاست
قرار گرفتہ و از آنچہ بدست آورده اثری ہویدا نسازد دانش و خرد او بحال وی نتیجہای
نخواہند داد .

زبیدی در فرصتہائی کہ بدست میآورد ہموارہ دو شعر زیر را میخواند :

الفقر فی او طاننا غربہ والمال فی الغربہ اوطان
والارض شیء کلہا واحد والناس اخوان و جیران

ناداری در دیار ما دلیل بر بی کسی است و دارائی در غربت مانند وطن است و حال
آنکہ ہمہ روی زمین یکی و ہمہی مردم برادران و ہمسایگانند .

زبیدی فن ادب و لغت را در آنروزگار از ابوعلی بغدادی معروف بہ قالی سابق الذکر
کہ بہ اندلس رفتہ بود فرا گرفتہ و مراتب حدیث و سماع را از قاسم بن اصبح و سعید بن
حزم آموختہ بود .

زبیدی از مردم جند حمص شام بود و در روز پنجشنبہ غرہ جمادی الاخرہ سال ۳۷۹
در اشبیلیہ درگذشت .

ابوعبداللہ محمد بن یحیی بن علی بن مسلم حنفی زبیدی .

از لغویہا و نحویہا و از مصاحبان وزیر بن ہبیرہ بودہ .

آثار او عبارتند از منارالافتضاء و منهاج الاقتفاء ، رد برابن خشاب ، العروض ، مقدمه‌های در نحو ، مقدمه‌های در حساب رساله‌های در قوافی ، رساله‌های در تعلیل آنانکه عصبه را در نحو عصبه بنصب خوانده‌اند و امثال اینها .

سیوطی مینویسد زبیدی در ماه ربیع الاخر سال ۵۵۵ هجری وفات یافت .

از ابن هبیره وزیر نقل کرده روزی از بامداد تا نزدیک ظهر با زبیدی به گفتگو پرداختیم در اینمدت پیوسته می دیدم چیزی در دهان دارد و می مکد پرسیدم چه می مکی؟ گفت امروز هنگامی که از خانه بیرون آمدم صبحانه‌ای نداشتم ده بخورم ناچار هسته‌ی خرمائی در دهان گذارده می مکم تا بدینوسیله خود را سرگرم کرده باشم .
گویند زبیدی پیر و مرام سالمیه بود و اعتقاد داشت مردگان در گورهای خود میخورند و می اشامند و نیز معتقد بود بزهار مورد سرزنش قرار نمی گیرد زیرا گناه او بخواست خدا بوده .

مؤلف گوید در باب احمد ، شخصی را بنام شهاب زبیدی که از بزرگان و ماهران در نحو و عربیت و امثال آنها بوده متعرض شده ایم بدانجا مراجعه کنید .

(۴۳) ابوعلی محمد بن حسن بن مظفر حاتمی بغدادی (۱) .

مؤلف بغیه مینویسد خطیب بغدادی اظهار داشته حاتمی در مجالس ادب ، حکایاتی را از ابو عمر زاهد روایت میکرده .

یا قوت گفته حاتمی از ابن درید نیز روایت می نموده .

حاتمی در لغت و ادب کمال مهارت را داشت و با نیروی عجیبی بمعارضه با ادیبان و لغویها برمیخاست و با دانشمندان کینه توزی میکرد ابن حجاج و سایر از سراینندگان او را هجو کرده اند .

ثعالبی در یتیمه الدهر مینویسد حاتمی تصرفات پسندیده و بجائی در شعر داشته و بلاغت را در نثر و بראعت را در نظم در کمال آراستگی دارا بود و با ابوطیب متنبی بگفتگو می پرداخت و با و دشنام میداد .

اثار او حلیه المحاضره در صناعه شعرالموضحه در نکوهش از کارهای ناپسند متنبی ، تقریر الهلججه در فن سرایندگی سرالصناعه در فن شعرالحالی والهاطل در فن شعرالمجاز در فن شعر ، مختصرالعربیه ، کتابی در لغت ناتمام مانده الشراب البراعه ، منتزعالاخبارو

(۱) مؤلف ذیل احوال ابو عمر زاهد بنام حاتمی و برخی از آثارش اشاره کرده .

مطبوع الاشعار، الرساله الحاتمیه .

در این کتاب ماجرای بین خود و متنبی را شرح داده و بسرقات او اشاره کرده است و امثال اینها .

حاتمی سال ۳۸۸ هجری در ماه ربیع الاخر درگذشت .

(۴۴) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم ضبی طهمانی معروف به حاکم نیشابوری و ملقب به ابن البیع با تشدید بآء بر وزن قیم .
ابن خلکان مینویسد ابن بیع در روزگار خود پیشوای محدثان بوده و آثار بیسابقه‌ای را در فنون حدیث بجای گذارده که محدثان دیگر به تالیف مانند آنها کمتر دست یافته‌اند .
ابن بیع دانشمندی خردمند بود و از معلومات فراوانی برخوردار گردیده و علم فقه را از محضر ابوسهل محمد بن سلیمان صلوکی فقیه شافعی فرا گرفت سپس در طلب حدیث برآمد و فن غالبی خود را فنون حدیث مقرر داشت و بهمین رشته شهرت یافت و از گروه بسیاری از محدثان که نزدیک به دو هزار تن محدث می‌باشند استفاده کرد (۱) ، حتی از دانشمندانی که پس از رحلت او بجای بودند بهره‌ور گردید .

ابن بیع نزدیک هزار و پانصد جزو در فنون مختلف که اطلاع داشته تالیف از جمله الصحیحان ، العلل ، الامالی ، فوائد الشیوخ ، امالی العشیات ، تراجم الشیوخ .
از آثاریکه منحصر با او بوده معرفه الحدیث ، تاریخ علماء نیشابور ، المدخل الی علم الصحیح ، المستدرک علی الصحیحین و ما تفرد به کل واحد من الامامین ، فضائل الامام الشافعی .

ابن بیع دوبار به حجاز و عراق مسافرت کرد سفر دوم او سال ۳۶۰ هجری بود در این سفر با حافظان حدیث بمنظره پرداخت و با شیوخ این فن مذاکره کرد و احادیث بسیاری بروایت از آنان یادداشت نمود و با دارقطنی گفتگو کرد وی بفضل ابن بیع اعتراف نمود .
ابن بیع سال ۳۵۹ در روزگار سامانیها و وزارت ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی به داوری نیشابور موظف گردید و پس از آن بقضاوت گرگان نامزد شد نپذیرفت .
سامانیها بر اثر توجه خاصی که به وی داشتند او را به پیامبری از طرف خود به دربار آل بویه گسیل می نمودند .

(۱) اسامی همه یا حداکثر اساتید خود را در تاریخ نیشابور نامبرده است و شهرت حاکم بدانجهت است که قضاوت نیشابور را از طرف سامانیها بعهدہ داشته .

ابن بیع در ماه ربیع الاول سال ۳۲۱ هجری (اشک) در نیشابور متولد شد و روز سه شنبه سوم صفر سال ۴۰۵ (قه) در همانجا وفات یافت.

خلیلی وفات او را در کتاب ارشاد سال ۴۰۳ نوشته.

ابن خلکان از خلیلی مزبور نقل میکند نامبرده حمدویه جد اعلای ابن بیع را چنین ضبط نموده حمدویه بفتح حاء و سکون میم و ضم دال و فتح یاء بر وزن حمدونه با نون لیکن فیروزآبادی کلمه‌ی مزبور در ماده حمدان بمناسبت احمد بن محمد بن احمد بن یعقوب بن حمدویه بضم حاء و میم مشدد مفتوح ضبط کرده و گفته نامبرده یکی از محدثانست.

(۴۵) ابوبکر محمد بن طیب بن محمد باقلانی اشعری بصری از مشاهیر دانشمندان فن کلامست.

ابن خلکان گوید باقلانی در مرام ابوالحسن اشعری سمت ریاست و بزرگی داشت و از اعتقادات او جانب‌داری میکرد و در بغداد ساکن بود و آثار مشهوری در علم کلام بوجود آورد.

باقلانی در دانشوری یکتای زمان خود بود و ریاست مذهب اشعری و سایر مناصب دیگر را بعهدده داشت و بسماع حدیث از محدثان عصر توفیق و در فن مناظره مهارت ویژه‌ای داشت.

هنگامی در حضور عده‌ای با ابوسعید هارونی بمنظره پرداخت پس از گفتگوهای بسیار خطاب بحاضران گفت گواه باشید اگر هارونی آنچه را که من گفتم از سرنگیرد از وی مطالبه جواب نخواهم کرد، هارونی گفت گواه باشید اگر باقلانی گفتار خودش را اعاده نماید تسلیم گفتار او خواهم بود.

باقلانی در غروب روز شنبه هفت روز مانده از ذیقعدده سال ۴۰۳ (جت) وفات یافت و فرزندش حسن روز یکشنبه بر جنازه‌ی او نماز گذارد نخست بدن او را در خانه‌اش واقع در درب‌المجوس دفن کردند سپس از آنجا بگورستان باب حرب انتقال دادند.

باقلانی بکسر قاف منسوب به باقلا و کسی است که فروشنده‌ی آن بوده باشد. کلمه باقلا را بدو طور استعمال کرده‌اند: ۱- تشدید و الف مقصوره باقلی. ۲- تخفیف لام و الف ممدوده باقلاء و یاء نسبت بمناسبت زیاد شدن نونست چنانچه در نسبت به صنعاء و نهر اصنعانی و نهرانی میگویند.

لیکن حریری در دره‌الفواص چنین نسبتی نپذیرفته و گفته کسیکه باقلا را مقصور و

باقلی بخواند منسوب بدان را باقلی میگوید و کسیکه آنرا ممدود و باقلا تلفظ کند نسبت بدان را باقلاوی و باقلائی میگوید و نمیتوان آنرا با صنعا و نہرا در یک ردیف درآورد . مؤلف گوید باقلانی از جمله دانشمندانی است کہ آراء خلافی او در کتابهای اصول و امثال آنها آورده شده از جمله معتقد است مصطلحات شرعیہ در معانی لغوی آنها بکار برده شده و اصولا و لو بر سبیل مجازہم باشد برخلاف معانی لغویشان نمی باشند زیرا خصوصیات کہ از جانب شارع مقرر گردیده شروط صحت آنها بوده و بیرون از مہیات الفاظ مزبورہ اند .

چنانچہ جمعی از اصولیہای ما معتقدانند حقایق شرعیہ وضع عمومی دارند و شامل صحیح و فاسد ہر دو میشوند و بر ہر دو دستہ اطلاق میشوند ہر چند گفتہ اند باقلانی اخیرا معتقد شدہ حقایق شرعیہ مجازات لغویہ اند .

سید شریف در شرح مواقف بمناسبتی از او نامبرده و مینویسد باقلانی مردی عالم و پارسا و عابد و یاور سنیہا و نادرہ روزگار و اعجوبہ اعصار و پیشوای اصولیہا و از فقہاء مالکی مذهب بود در بغداد ساکن بود و همانجا بسماع حدیث موفق گردید و درگذشت . مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال شیخ مفید قدہ بہ پارہای از احوال باقلانی و مباحثہایکہ وی دربارہی جبر و قدر نمودہ اشارہ نمودیم .

مؤلف در حاشیہ از مجموعہ شیخ تاج الدین حسین صاعد حائری فقیہ متبحر بنقل از عجائب البلدان یاد کردہ مینویسد نامبرده آنکاہ کہ بشرح تاریخ شہر بصرہ پرداختہ مینویسد قاضی ابوبکر محمد بن طیب مشہور بہ باقلانی از مردم این شہر است عالمی اصولی و متکلم و علامہ زمانش بود آثاری فراوان دارد و بہ وفور علم و حاضر جوابی معروف است .

ہنگامی عضدالدولہ او را بسفارت برم فرستاد باقلانی با دانشمندان رومی مباحثہ کرد و بر ہمہی آنها پیروز شد و ہمگان بہ تقدیم او اعتراف کردند پس از آنکہ باقلانی ماموریت خود را انجام داد راہبی را حضور سلطان روم دید از روی تمسخر احوال او و زن و فرزندش را پرسید پادشاہ روم از بی شعوری و زیرکی باقلانی بشگفت آمدہ دفت تو با اینکہ زبان ملت مسلمانی و مقدم دانشمندانی چگونه نمیدانی گروہ پارسایان منزہ از زن و فرزندند ، باقلانی گفت از شما درشگفتم کہ گروہ راہبان را منزہ از زن و فرزند میدانید و حال آنکہ برای خدا زن و فرزند قائلید و او را منزہ از زن و فرزند نمیدانید ، فبہت الذی کفر .

ابوبکر محمد بن عبدالرحمن معروف بہ ابن قریعہ بغدادی از داوران اہل سنت و

مؤلف اجوبہ المسائل المضحکہ است کہ در اختیار بذلہ گویان آن عصر بوده .

ابن خلکان مینویسد ابن قریعہ سال ۳۶۷ ہجری درگذشتہ .

ابن قریعہ در سندیه و امثال آن از نواحی بغداد قضاوت داشت و از فنون معمولہ با

خبر بود و مردی بدیہی گو و حاضر جواب و از افراد بی نظیر روزگار بود .

روء ساء و سران مردم مسائل خندہ آور و بی سابقہ ای بوسیله نامہ از وی می پرسیدند او

ہم بدون تامل پاسخ آنها را بہمان طرز می نگاشت و برای آنها میفرستاد .

از جملہ وزیر مہلبی عدہ ای را وادار میکرد تا سئوالات خندہ آوری کہ مشتمل بر نوادر

چندی بودہ از وی بپرسند عباس بن معلی کاتب کہ از همان افراد بود بوی نوشت ، مردی

یہودی با زن نصرانی زنا کردہ و از او فرزند وی بوجود آمد کہ بدنش بدن انسانست و سرش

سر گاو .

اینک ہر دو دستگیر شدہ اند فرمان قاضی دربارہی آنها چیست ؟ در پاسخ نوشت این

پیش آمد درستترین کواہست کہ یہودیان ملعون دلشان با علاقمندی بگوسالہ عجین کردیدہ

آنچنانکہ گوسالہ سر از آلت تناسلی آنان بدر آورده اینک رای من اینست سر آن گوسالہ را

بسر یہودی و پای او را صلیب وار برگردن نصرانی بیاویزند و آندو را بر روی زمین بکشانند

و جارچی فریاد زند ظلمات بعضہا فوق بعض .

گویند آنگاہ کہ صاحب بن عباد وارد بغداد شد بمجلس وزیر مہلبی درآمده و همان

وقت ابن قریعہ نیز حضور داشت .

صاحب بذلہ گوئیہا و بدیہہ گوئیہائی کہ بسرعت ایراد میکرد موجبات شگفتی او را

فراہم آورد .

در ضمن نامہایکہ بہ ابوالفضل بن عمید نگاشت اظہار داشت در مجلس وزیر پیرسبک

روحی بنام قاضی ابن قریعہ حضور داشت مطالب خندہ آمیزی از او پرسیدہ میشد و او ہر

ظرافت ہرچہ تعامرت آنها را پاسخ میداد .

اینک یکی از آنها در محضر وزیر کسی از وی پرسید حد قفا و پشت کردن چیست ؟ در

پاسخ گفت ما اشتمل علیہ جر بانک و ادبک فیہ سلطانک و ما زحک فیہ اخوانک و باسٹک فیہ

غلمانک بہمان اندازہ است کہ گریبان پشت کردن آنها فرا گیرد و بفرمان شاہ آنها رنجہ

دہند و دوستانت را بخنداند و شہدانت برای بازی برآن لطمہ وارد آورند در آخر افزود

آنچہ گفتم حدود چہارگانہ پی گردنست .

صاحب اظہار داشته سایر پاسخہای او بہمین طرز و اسلوب بودہ و ہرگاہ بیم آن

نبود سخن بدرازا کشد و فرصت را از دست دهد پس پاسخهای او را ایراد می‌کردم .
آری ابو محمد بن شرف قیروانی سراینده مشهور در کتاب ابکار الافکار به بخشی از این
گونه پاسخ و پرسشهای او اشاره نموده .

(۴۶) ابو عبدالله محمد بن جعفر تمیمی نحوی معروف به قزاز قیروانی .
ابن خلکان اظهار داشته رشته رشته‌ی مهم و مورد توجه قزاز علم نحو و لغت بوده و در عین
حال در رشته‌های مختلف دیگر آثار زیادی بوجود آورده بوده ،
از آثار او الجامع در لغت است و این کتاب ارزنده و مشهور است ، ابوالقاسم بن صیرفی
مصری گفته ابو عبدالله قزاز از حاضران مجلس عزیز بن معز عبیدی کارگزار مصر بود و بنام
او کتابهایی تالیف کرد .

امیر مختار مسبحی مینویسد امیر عزیز عبیدی نامبرده از قزاز درخواست کرد تا کتابی
در سایر از حروف که علماء کلام عرب را منحصر به اسم و فعل و حرف دانسته جمع‌آوری
نماید وی بنا به پیشنهاد عبیدی کتابی در این خصوص بترتیب الفبا در ضمن هزار ورقه از
کتابهای متفرقه به جالبترین وضعی تالیف نمود .

ابن جزار گفته تا حال حاضر به آثار هیچیک از نحوین دست نیافته‌ام که مانند تالیف
او بوجود آورده باشند .

از آثار او التعریض است در این کتاب سخنهای سرپوشیده و کنایاتی که در میان مردم
متداولست جمع‌آوری کرده .

ابوعلی حسن بن رشیق در کتاب انموذج مینویسد و قزاز پیشینیان را با آثار خود
رسوا کرد و زبان متاخران را کوتاه ساخت .

قزاز در پیشگاه پادشاهان و دانشمندان و خواص از مردم موقعیت مخصوصی داشت و
عوام مردم هم بدیده علاقمندی باو می‌نگریستند و محبوب القلوب همگان بود .
در کاری جز علوم دین نمی‌پرداخت و کاملاً زبان را در اختیار داشت تا مبادا سخنی
بگوید که دین و دنیای او را بخطر بیندازد .

قزاز آثار نظمی پسندیده‌ای داشت و گاهی برای شیرینی و نمکینی محفل خود آنها را
انشاد میکرد و نظر بخصوصی در یادآوری از اشعار خود نداشت و کسانی که کاملاً توانائی
اشعار علمی و ادبی را داشتند بسروده‌های او توجه میکردند .
از جمله چند بیت ذیل است :

اما و محل حبک فی فوادی و قدر مکانه فیہ المکیمن

لو انبسطت لی الامال حتی
 لصنتک فی مکان سواد عینی
 فابلغ منک غایات الامانی
 فلی نفس تجرع کل یوم
 اذا امننت قلوب الناس خافت
 فکیف و انت دنیای و لو لا
 تصیر لی عنانک فی یمینی
 و خطت علیک من حذر جفونی
 و آمن فیک آفات الظنون
 علیک بهن کاسات المنون
 علیک خفی الحاط العیون
 عقاب الله فیک لقلت دینی

باید بدانی جایگاه علاقمندی بتو دل منست و تو تنها در دل من جای داری هرگاه آرزوها با من همکاری بنمایند تا عنان مرکب ترا بدست راست خود بگیرم ترا در سیاهی دیدگان خود جای میدهم و با پلکان چشمهای خود دشمنان ترا هدف تیر بلامیاسازم اینک مرا به آخرین آرزوهایم برسان و از همه‌گونه آسیبهای گمانها نگهداری کن زیرا نفس من هر روز بدانها کاسهای مرگ می‌چشاند زیرا دلهای مردم اگر از تو ایمنی پیدا کردند از چشم زخمهای پنهانی دیدگان بر تو ایمنی ندارند چگونه دربارهی تو اینگونه اظهار نکنم زیرا تو دنیای منی و هرگاه از شکنجه‌ی خدا نمی‌هراسیدم می‌گفتم تو دین منی، و گفته است:

احین علمت انک نور عینی
 جعلت مغیب شخصک عن عیانی
 و انی لا اری حتی اراک
 یغیب کل مخلوق سواک

از آن هنگام که دانستم تو نور دیدگان من هستی و من پیش از تو چیز دیگری را نمی‌بینم غیبت ترا از دیدگان خود همانند آن دیدم که همه چیز از چشم من غایب گردیده، و جز اینها قطعات بسیاری دارد.

قزاز در سن هفتاد سالگی سنه ۴۱۲ هجری (بیت) در قیروان که در آنروزگار پایتخت بود درگذشت.

قزاز به پیلهورچی و ابریشم فروش میگویند و عده‌ای از علماء بدین لقب مشهورند. فیروزآبادی مینویسد قیروان بفتح قاف و ضم راء یکی از شهرهای آفریقا است در روزگار معویه عنوان شهر بخود گرفته و اصل آنرا عقبه بن نافع قرشی که مرد مستجاب‌الدعوه‌ای بوده بنا کرده.

تلخیص‌الاثار مینویسد در قیروان دو ستون موجود است که کسی از اطراف آنها اطلاعی ندارد و هرروز جمعه پیش از آفتاب از آنها آب ترشح میشود.

(۴۷) عزالملك محمد بن ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن اسماعیل بن عبدالعزیز معروف به امیر مختار مسیحی کاتب.

ابن خلکان نوشته مسیحی اصلا از مردم حرار بود و در مصر تولد یافته .
 کتاب تاریخ او مشہور است و علاوه بر آن آثار دیگری نیز دارد .
 مسیحی از ہمہ گونه فضائل و کمالات برخوردار بود از آثار خود بہرہی کاملی داشت .
 مسیحی در لباس لشکری بسر میبرد و سال ۳۹۸ ہجری بخدمت حاکم بن عبدالعزیز
 امیر مصر پیوستہ و مورد توجہ بودہ .

مسیحی سی اثر از خود باقی گذارده از جملہ تاریخ مزبور است کہ با وجود آن نیازی
 بہ تاریخهای دیگر کہ بسبک آن تالیف شدہ نخواہد بود مسیحی کتاب مذکور را در گذارشات
 کشور مصر و عجائب آن در ضمن سیزدہ ہزار ورقہ کرد آورده دیگری الراج والارتیاح است
 کہ در ہزار و پانصد ورقہ تالیف شدہ دیگری الغرق والشرق در شرح احوال آنها کہ بوسیلہ
 غرق در دریا یا اندوہ مردہ اند در دویست ورقہ کتاب الطعام والادام در ہزار ورقہ کتاب
 درک البغیہ در بیان ادیان و عبادات دستجات مختلف در سہ ہزار و پانصد ورقہ قصص الانبیاء
 علیہم السلام و احوال ایشان در ہزار و پانصد ورقہ کتاب مناکحہ و انواع مجامعت در ہزار
 و دویست ورقہ کتاب الامثلہ للاول المقبلہ در فن ستارہ شناسی و حساب در پانصد ورقہ کتاب
 القضا یا الصائبہ در معانی احکام نجوم در سہ ہزار ورقہ کتاب نوادر اخبار و غرائب آثار
 در ہزار و پانصد ورقہ کتاب الشجن والسکن در اخبار اهل الہوا در دو ہزار و پانصد ورقہ
 کتاب السئوال والجواب در پانصد ورقہ کتاب مختار الاغانی و معانی آنها و امثال اینہا از
 آثار دیگر .

مسیحی شعر خوب میگفتہ و آثار نظمی او در کمال پسندیدگی است و در ربیع الاخر
 سال ۴۲۵ (کت) در سن ۹۳ سالگی وفات یافته .

از سمعانی نقل شدہ مسیحی صیغہ اسم فاعل از باب تفعیل و منسوب بہ جد است و
 مسیحی مؤلف تاریخ مغربیہا و مصر بدین لقب مشہور است .

(۴۸) ابوالحسین محمد بن علی بن طیب معروف بہ ابوالحسین بصری از متکلمان
 معتزلی مذهب بودہ .

ابن خلکان مینویسد ابوالحسین یکی از پیشوایان بنام واعیان مشار بالبنان بودہ کہ
 در فن کلام و اصول الدین انگشت نماست .

ابوالحسین سخنانی شیرین و گفتاری نمکین داشت و در روزگار خود پیشوائی ارجمند
 بود و آثار ارزندہای در اصول فقہ داشتہ .

از آثار او کتاب بزرگی است بنام المعتمد کہ فخرالدین رازی محصول خود را بسبک

آن تالیف کرده و از آن بهره‌ها برده دیگری کتاب بزرگی بنام تصفح الادله دیگری شرح اصول
خمسہ دیگری در امامت و امثال اینها در اصول الدین .

ابوالحسین از آثار خود کمال بهره‌وری را داشت و در بغداد ساکن بود و همانجا در
ماه ربیع الاخر سال ۴۳۶ (تلو) وفات یافت و در مقبره شونیزی دفن شد و قاضی ابوعبدالله
صیمری بر جنازه او نماز گذارد .

(۴۹) ابوالفضائل محمد بن خلف مرابط مغربی اندلسی شارح صحیح بخاری است و
سال ۴۸۷ (فزت) وفات یافته .

مؤلف گوید بطوریکه از حبیب السیر بر می‌آید در همین سال .
ابونصر علی بن هبه‌الله بن ماکولا مؤلف کتاب اکمال در تاریخ و شیخ روایتی ابو
سعید سمعانی مورخ مشهور درگذشته .

ابوالحسن علی بن خلف بن بطلال قرطبی که از جمله شارحان صحیح بخاریست سال
۴۴۹ (تمط) وفات یافته .

(۵۰) ابوعبدالله محمد بن سلامه قضاعی مغربی مؤلف کتاب الشهاب .
نامبرده کتاب مزبور را در گفتار حکمت امیر رسول خدا گرد آورده و سخنان زرین آن
حضرت را بترتیب ابواب تنظیم کرده .

ما نام او را ذیل احوال شیخ عبدالواحد آمدی مؤلف غرر و درر یاد کرده و ضمنابه
یادآوری از عده‌ای که کتاب او را شرح کرده‌اند پرداختیم .

(۵۱) ابوالمعالی محمد بن زید علوی حسینی .
حبیب السیر بنقل از تاریخ یافعی می‌نویسد ابوالمعالی از شیخ ابوعلی بن شاذان
روایت می‌کرده و آثار پسندیده‌ای از خود باقی گذارده و دولتیها و کارگذاران امور مملکتی
از وی کمال بزرگداشت را می‌نمودند .

ابوالمعالی ثروت هنگفتی داشت چنانچه هر سال از زکوت مملکات خود مبلغ دوهزار
دینار به مستحقان می‌پرداخت و سال ۴۷۹ هجری (عطت) وفات یافت .

مؤلف گوید ممکن است ابوالمعالی ، همان محمد بن زید بن داعی حسینی باشد که
ذیل شرح حال سید مرتضی بن داعی حسینی که از علماء شیعه و امامی مذهب بوده به نقل
از فهرست شیخ منتجب الدین بنام او اشاره کردیم .

(۵۲) ابوریحان محمد بن احمد بیرونی مؤلف آثار الباقیه و امثال آن از تالیفات و

آثار گرانبهای دیگر (۱) .

مؤلف گوید شرح حال او را بدانمناسبت که برخی از مورخان و رجالیهانامشرا احمد گفته‌اند درباب احدها متعرض شده‌ایم و همانجا نوشتیم .

مؤلف طبقات نام او را درردیف اعلام محمد نام متذکر گردیده و ما چنان تصور کردیم که بوریحان کنیه‌ی دو نفر دانشمند بوده و امتیازشان به پدر و فرزند است به این توضیح که یکی احمد بن محمد است و دیگری محمد بن احمد و در اینجا بار دیگر به ترجمه‌ی احوال او اشاره می‌کنیم تا مطالبی که در ترجمه‌ی گذشته از قلم ما افتاد ایراد نمائیم .

شمس‌الدین شهرزوری در تاریخ‌الحکماء مینویسد :

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از اجلاء مهندسان بوده مدت چهل سال در دیار هند بمنظور فراگرفتن علوم و کمالات زیست داشته و آثار بسیاری تالیف کرده و با ابوعلی سینا مناظراتی در میان بوده با آنکه از مقام عالی دانش برخوردار بوده در عین حال شایستگی آنموقعیت را نداشته که از همه کمالات معموله‌ی آن عصر اظهار اطلاع بنماید زیرا (هر کسی را بهر کاری ساختند) .

آثار ابوریحان باندازه یکبار شتر بوده و در اینراه موفقیت ویژه‌ای بدست آورده بود و کوششهای علمی او در خور ستایش است .

بیرون که بوریحان بدانجا منسوبست از شهرهای سند است .

بوریحان در آنجا بدنیا آمده و بزرگ شده و شهریست که همه‌گونه غرائب و عجائب در آن یافته میشود و دور هم نیست شهر غرائب و عجائب باشد زیرا محل کوهر، صدف است .

از گفتار بوریحانست سختی و سستی تنها وجود ندارد بلکه همراه با چیز دیگراند ؟ باختلاف احوال بوجود می‌آیند باین توضیح که امور از جهتی ساده و آسان و از جهت دیگر سخت و دشوارند یعنی سختی و سستی از امور نسبی میباشد .

(۱) علیقلی میرزا ملقب به اعتضاد السلطنه فرزند فتحعلیشاه متولد ۱۲۳۴ و متوفی در شب عاشورا ۱۲۹۸ هجری که وزیر علوم زمان ناصرالدینشاه بوده کتاب آثار الباقیه را به فارسی شرح کرده و خوب از عهده برآمده وی شعر میگفته و تخلص فخری می‌نموده پاره‌ای از اشعار او را در ضمیمه تاریخ خراسان نوشته‌ایم .

باز گفته پذیرش خوی حکیمان و دانشمندان سنت الهی را احیا میکنند و بدعت و بی‌دینی را نابود می‌سازند .

شنیدم آنکه که قانون مسعودی را تالیف کرد سلطان مسعود یکبار نقره جازه برای او فرستاد بوریحان جازه سلطان را نپذیرفت و آنرا بخزانة سلطانی بازپس فرستاد و پوزش خواست که من از داشتن اینهمه جایزه بی‌نیازم .

بوریحان توجه و تمایل عجیبی به تحصیل علم داشت و به تصنیف کتابها شبانه روز خود را میگذرانید و درهای دانش را بروی پژوهندگان علوم می‌گشود و خارهای مشکلات آنها را از بن بر می‌انداخت و هیچگاه دستش از قلم و چشمش از نظر و دلش از اندیشه تهی نبود تنها دو روز نوروز و مهرگان را در ظرف سال تعطیل میکرد آنهم بکارهای خصوصی خود بمنظور برگزاری این دو جشن ملی میپرداخت .

مؤلف مینویسد نوروز همانروز است که خورشید وارد برج حمل میشود و مهرگان روزی است که خورشید وارد برج میزان میگردد و عرب مهرگان را ربیع الثانی و نوروز را ربیع الاول مینامند و این دو ربیع برابر دو ربیع است که نام ماه سوم و چهارم ماههای قمری باشد . و یا منظور از ربیع الاول هنگامی است که سماروغ بدست می‌آید و نخل خوشه‌می‌بندد و ربیع الثانی موقعی است که میوه‌ها میرسند و این دو ربیع را بعنوان زمانی معرفی میکنند چنانچه دو ربیع ماهی را با کلمه‌ی شهر امتیاز میدهند و میگویند شهر ربیع الاول و شهر ربیع الثانی و چنین امتیازی را برای ماههای دیگر در نظر ندارند ، آری ماه رمضان را به منظور پیروی از قرآن کریم شهر رمضان می‌خوانند زیرا نهی شده از اینکه بگویند جاء رمضان یا ذهب رمضان یعنی رمضان را بدون کلمه شهر ادا کنند .

زیرا رمضان از جمله اسامی خداست که باید رعایت ادب را در تلفظ آن نمود .

و علت اهمیت نوروز و مهرگان آنستکه شهریاران ایران بر اثر تساوی ساعت‌های شبانه روزی نوروز و مهرگان را که در دو نقطه اعتدال ربیعی و خریفی قرار گرفته‌اند و هوا در این دو هنگام در نهایت اعتدال است جشن می‌گرفتند و بارعام میدادند و به تجدید عهد و مراسم نوروزی و مهرگانی میپرداختند .

مؤلف مجمع‌البحرین مینویسد مهرجان جشن ایرانیهاست و از کلمه مهر بروزن حمل و کلمه جان ترکیب شده و بمعنی علاقمندی جانی است و ما بزودی بخواست خدا تحقیقی آنرا در کلمه نذر خواهیم کرد .

مؤلف گوید متاسفانه طریحی در ذیل کلمه‌ی مزبور وفایه‌وعده‌ی خود ننموده چنانچه

در مواضع دیگر که وعده داده از وفای بعهد خود خاطر کرده و شاهد ما مسامحات فراوان اوست که در بسیاری از لغت‌ها انجام داده و بخصوص در کلمه مهرجان که مهر را بر وزن حمل مقرر داشته و اینگونه موازنه صحیح نمیباشد زیرا کلمه‌ی حمل را بر سه وجه میتوان خواند (و از لغات مثلثه است) و بهتر آن بود بگوید مهر بر وزن صهر است تا از این اشتباه بیرون برود و هم رعایت مجانست بین دو لفظ را کرده باشد .

محمد بن احمد بیہقی معروف بہ معموری در حکمت و فنون ریاضی ماهر بودہ .
شہرزوری مینویسد معموری در ریاضیات تالی بنی موسی بودہ و آثاریکہ در مخروطات تالیف کردہ بیسابقہ بودہ و کسی از دانشمندان ریاضی بتالیف چنان کتبی دست نیافتہ اند .
و حکیم عمر خیام کہ خود استاد بزرگواری در این فن بودہ بہ فضیلت و موقعیت او اعتراف کردہ است .

معموری بفرمان ملکشاہ سلجوقی برای ترتیب و تنظیم رصدخانہ باصفہان رفت و همان ماموریت ایجاب کرد تا روزگار سلطان محمد در آنجا باشد در آنروزگار باطنیہا دست بہ آشوبگری زدہ و اصفہان را تحت آتش آشوب خود قرار دادند معموری کہ طالع ستارہی خود در درجہ نحوست یافتہ بواہمہ افتادہ از خانہی سلطان کہ مقر ہمیشگیش بودہ بیرون رفتہ و بخانہی یکی از دوستانش در آمدہ و در گوشہای پناہندہ شد در آنروز یکی از آشوبگران باطنی را دستگیر کردہ زنان و بچہہا بر فراز بامہا بہ تماشا آمدہ تصادفا پای یکی از زنان تماشاگر بر فراز بامی کہ معموری در اطاق آن مخفی بود بچوبی گرفتہ نزدیک بود در میان حیات افتد (کہ ایکاش افتادہ بود) ناراحت شدہ در آنحال چشمش بمعموری افتاد فریاد زدایمردم اینک یکی از باطنیہا در این خانہ پنهان شدہ رجالہ کہ ہموارہ و درہمہ اوقات در انتظار چنین فرصتہائی ہستند در میان آنخانہ ریختہ وی را دستگیر کردہ و بدون آنکہ از حال وی اطلاع پدا کنند ویرا کشتند .

سران مملکتی کہ از قتل نابہنگام او اطلاع یافتہ مردم را بسی ملامت و سرزنش کردند لیکن سرزنش فائدہای نداشت زیرا احتراز از قضاء محتوم و تاخیر اجل معلوم درست نیست (الہی عاقبت محمود گردان) (۱) .

شہرستانی گفتہ باطنیہ گروہی ہستند کہ معتقداند برای ہر ظاہری باطنی است و برای ہر تنزیلی تاویلی .

(۱) شہرزوری قتل او را سال ۳۸۵ ہجری نوشتہ .

نامبردگان در میان هر جمعیتی بنامی شهرت یافته‌اند عراقیها آنانرا باطنیه و قرامطه و مزدکی مینامند خراسانیها آنها را تعلیمیه و مجلده میگویند و خود آنها معتقدند ما اسماعیلیه هستیم و با این اسم از سایر فرقه‌های شیعه امتیاز پیدا میکنیم .

(۵۲) ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن طاوس غزالی طوسی .

ملقب به زین‌الدین و معروف به حجه‌الاسلام در مذهب از پیروان شافعی و در مرام از وابستگان به رویه‌ی اشعریست .

غزالی اصلاً از مردم غزاله طوس است و بعضی او را از بستگان ابوسعده سمعانی میدانند و من خود انتساب ویرا به ابوسعده در اثر یکی از فضلاء خاندان غزالی دیده‌ام و نامبرده جدا با آنها که کلمه‌ی غزالی را از غزل (ریسندگی) میدانند مخالفت کرده و ما تحقیقات لازم را ذیل احوال برادرش احمد نموده‌ایم و نیز بترجمه طوس و طابران پرداخته‌ایم ، فضیلت و موقعیت علمی او بالاتر از آنستکه قلم اجازه حق تحریر را بخود بدهد و در برتری او همین بس که شیعه و سنی او را بلقب حجه‌الاسلام میستایند .

بلکه اگر کسی بدقت به آثار او بنگرد خواهد فهمید آنچه دیگران در آثار خود آورده‌اند خوشه‌هایست از خرمن فضیلت او چنانچه بدینموضوع ذیل احوال ملا محسن فیض کاشانی اشاره نموده‌ایم .

مؤلف مجالس‌المؤمنین از او کمال بزرگداشت را نموده و نام او را در ردیف اعلام شیعه آورده و مینویسد :

حجه‌الاسلام محمد بن محمد غزالی طوسی رحمه‌الله علیه کنیت او ابوحامد است در سنه ۴۵۰ (تن) در طوس متولد شد و در اوائل حال در آنجا و در نیشابور نزد ابوالمعالی جوینی که بامام‌الحرمین مشهور است بتحصیل علوم اشتغال نمود و بعد از آن بانظام‌الملک وزیر ملاقات نموده از او رعایت و قبول تمام یافت و با جمعی از افاضل که در خدمت نظام‌الملک بودند در مجالس متعدده مناظره و مباحثه کرد و برایشان غالب آمده و بعد از آن تدریس نظامیه بغداد را باو تفویض کردند و در سنه اربع و ثمانین (۴۸۴) به بغداد رفت و هم‌اهل عراق شیفته و فریفته او شدند و مدت ده سال آنجا بود آنگاه بوطن بازگشت و بحال خود مشغول گردید و از خلق خلوت گزید و کتب معتبره چون احیاء‌العلوم و غیر آن تصنیف کرد و بعد از اینهمه به نیشابور رفت و در نظامیه نیشابور درس گفت و بعد از آن چندگاه ترک آن کرد و بوطن بازگشت و از برای صوفیه خانقاهی درست کرد و از برای طلبه بنای مدرسه نمود و اوقات خود را بروظائف خیر از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب و

تدریس علوم توزیع نمود .

و در تضاعیف این احوال چون تعصب بسیار در تخطئه و تجهیل ابوحنیفہ می نمود مفتیان حنفی کہ در زمان سلطان محمود بودند بقتل او فتوا دادند اما ضرری باو نرسید تا در صباح روز دوشنبہ چہاردمہ ماہ جمادی الاخرہ سنہ خمس و خمسماہ (۵۰۵) بجواررحمت حق پیوست .

صاحب تاریخ استظہاری آورده کہ مؤیدالملک وزیر، امام محمد غزالی را در ایام عزلت بجهت تدریس بغداد طلب کرد وی در جواب نوشت :

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد و آله اجمعين اما بعد خدمت خواجہ وملجاء جهانيان متع الله المسلمين بطول بقائه اين ضعيف را از حضيض خرابه طوس باوج دارالسلام بغداد عمرها الله ميخوانند كرم و بزرگي مي نمايند بدین حقير نیز واجب است کہ خواجہ را از حضيض بشري باوج مراتب ملكي دعوت نمايد، ای عزیز از طوس و بغداد راه بخداوند یکسانست اما از اوج انسانی تا حضيض حیوانی مسافت فراوان است و التماس حضور این فقير که کرده اند لاشک این فقير را وقت فراقست نه وقت سفر عراق، فرض کن غزالی به بغداد رسید و متعاقب فرمان در رسید، پس فکر مدرسی باید کرد امروز را همان روز انگار و دست از این بیچاره بدار والسلام على من اتبع الهدی .

و مجمل عقیده‌ی او چنانچه تفصیل یافت آنستکه در مبادی حال بواسطه مصاحبت رؤسای اهل ضلال از نور ایمانی خالی بوده و آخر مؤمن موالی بلکه شیعه عالی گردید . مولانا سائل همدانی در بعضی از رسائل خود که در بیان احوال و مقالات اهل سلوک نوشته در اثنای ذکر احمد غزالی گفته :

که محققین اهل ایمان را در اعتقاد برادرش و غلبات محبت اهل بیت قدحی وطعنی نیست مشایخ شیعه الغزالی منا گفته اند چه از وسيطش که در فقه شافعی نوشته رائحہ طعن شنیدماند و در مسئلہ عول از ابن عباس نقل کرده کہ گفت هر که در عول نزاع دارد با او مباحله میکنم گفتند در زمان عمر چرا نگفتی گفت رجل غيور خفته .

و محمد بن ابی القاسم که از تلامذه غزالی است در رساله محاکمات آورده کہ غزالی در راه حج بخدمت حضرت شريف مرتضى رسید و جهت تحقیق مذهب حق بعضی از مشکلات مذهب را با خدمت مير مطارحه نموده و حضرت مير اصول عقائد امامیه را به دلائل قاطعه و براهین ساطعه براو تمام کردانید و غزالی از مذهب اهل سنت برگردیده بمذهب حق امامیه داخل گردید و چون غزالی از مکه معظمه مراجعت نمود برادر او احمد غزالی متصوف با او

ملاقات نموده گفت شنیده‌ام که با شریف مرتضی صحبت داشته و بقول او مذهب شیعه اختیار کرده‌ای؟ این معنی به غایت از تو عجیب است، محمد در جواب گفت آنکه در این مدت اختیار مذهب دیگر نموده بودم از من عجب بود و این بیت بر او خواند:

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت پیره گبری را مسلمان کرد و رفت

آنگاه در میان برادران مباحثه منعقد شد و تا دو روز امتداد یافت و احمد در روز سیم بمرگ مفاجات مرد و جان به قابض ارواح سپرد.

و از شیخ محقق شهید ابو عبدالله بن مکی قدس الله سره که از اعظم مناخران و مجتهدان امامیه است منقولست که ایشان حکم به کذب ملاقات غزالی با حضرت میر مرتضی علم الهدی می نمودند چنانکه کتب تواریخ باین معنی ناظر است زیرا وفات حضرت میر مرتضی رضی الله عنه در سنه ثلثین و اربعماه بود و تولد غزالی در سنه خمسین و اربعماه.

مؤلف مجالس گوید که میتواند بود که ملاقات حجه الاسلام با شریف ابواحمد پسر میر رضی الدین واقع شده باشد که بعد از عم خود میر مرتضی قدس سره، شریف و نقیب علویه بود و چون اکابر سلسله را همیشه شریف و نقیب میخوانده‌اند و مع هذا عهد میر مرتضی نیز نزدیک بود، صاحب رساله محاکمات را نزد استماع بعضی از آن القاب شریف اشتباه به جناب عم شده باشد والله تعالی اعلم انتهى کلام صاحب مجالس المؤمنین.

مؤلف گوید ما اگر از هرگونه خطائی که مؤلف مجالس مرتکب شده بگذریم از این خطا که غزالی را شیعه دانسته چشم پوشی نخواهیم کرد زیرا در مراتب فروع و اصول از متعصبان شافعی مذهببان بوده و هرگاه مقرر شود آراء ناشایست او را حمل بر درستی بنمائیم اصولا مصداقی برای اهل سنت نخواهد بود و نمیتوان هیچ فرد سنی مذهبی را در عقائدی که دارد نسبت به اهل سنت داد.

علاوه بر این با اندک وقتی که بعمل آورده و بکوئیم که وی او آخر عمر شیعه شد باز هم پذیرش آن مورد قبول نخواهد بود و ما برای اثبات نظریه خود دلائلی داریم که ذیلایش شرح آنها می پردازیم.

از جمله هرگاه موضوع تشیع او درست باشد باید دیگران هم نقل کرده باشند و بتواتر رسیده باشد و هرگاه بغیر از محمد طوسی شاگرد غزالی دیگری از آن اطلاع میداشت اظهار کرده بود و خود سید صاحب مجالس با توجه خاصی که باینگونه امور داشته از آنها نقل کرده بود.

دیگر آنکه نظر باینکه طبقه سید مرتضی علم الهدی موافقت نمیکند که هم صحبت با

غزالی شده باشد باید گفت شاید مراد از سیدمرتضی سیدمرتضی رازی برادر سید مجتبی سابق‌الذکر باشد و پیش از این نوشتیم سیدمرتضی رازی آن پایه و اهمیت را نداشت که بتواند مانند غزالی را از جاده‌ی اهل سنت منحرف کرده و مستبصر بسازد.

دیگر آنکه در حکایت پسر بوالقاسم طوسی آمده که شیخ احمد برادر غزالی پس از دو روز مباحثه با برادرش بمرگ فجاءه درگذشت و حال آنکه همه مورخان سال درگذشت احمد را سنه‌ی ۵۲۰ یعنی پانزده سال پس از مرگ برادرش نوشته‌اند.

و هرگاه برخورد لازم بدانیم که حکایت مزبور را بپذیریم و وسیله‌ی دوستی با امراء آن عصر که حداکثر شیعه بوده‌اند فراهم آوریم باید بگوئیم این سعادت برای شخص غزالی بوجود نیامده بلکه یکی از نوادگانش به نیکبختی دنیا و آخرت رسیده و همچنین در نسل او ادامه یافته چنانچه همین معنی در پیوند سیدشریف جرجانی اتفاق افتاده و بالاخره چنین احتمالی مناسب‌تر از احتمال مؤلف مجالس‌المؤمنین است که گفته مصاحب با غزالی برادرزاده‌ی سیدمرتضی علم‌الهدی بوده زیرا مابینت صدساله بین سیدمرتضی و غزالی را با تفاوت اندکی که مراد برادرزاده سید باشد برطرف نمی‌توان کرد بخصوص که بگوئیم غزالی در دوره کهنولت بملاقات برادرزاده سید رسیده چنانچه از شعر پیره‌گیری رامسلمان کرد و رفت همین معنی استفاده میشود با آنکه غزالی در هنگام ملاقات از پنجاه سال زیادتر نداشته بنابراین پیرمرد بچنین فردی اطلاق نمیشود و این احتمال نیز ثابت میکند فرد مستبصر غزالی و شخص مصاحب سیدمرتضی رازی هم نبوده.

و مادر تصانیف کتاب حاضر مطالبی را بمناسبت تحقیقات مزبور آورده‌ایم که رفع هر گونه اشتباهی را از خوانندگان می‌نماید و ذیلاً سزاوار است به اشارات برخی از اصحاب که مؤید تحقیقات فوق باشد بپردازیم.

سید محدث جزائری در کتاب غرائب‌الاکخبار ذیل خبر رسولخدا که فرمود قرآن کریم را با لحنهای عربی بخوانید و از آوازهای محرم فاسق و آنهاکه مرتکب گناهان کبیره میشوند احتراز کنید.

مینویسد از حدیث مزبور بدست می‌آید هرگاه کسی قرآن کریم را بطرزیکه فعلاً معمول است تلاوت نماید به غنا و آواز خوانده‌است زیرا غنا عبارت از ترجیعی است که در آدمی ایجاد طرب و خوشحالی بنماید و چنین آوازی باتفاق علما حرامست آری غزالی معتقد است غنای محرم منحصر بهمان آوازه‌خوانی است که در مجالس باده‌گساران و فاسقان بکار میرود و عده‌ای از دانشمندان امامی مذهب از وی پیروی کرده‌اند و با آنکه بفساد مرام او

معتقداند در اینخصوص تابع او گردیده‌اند و ترجیح طرب‌آور را که در مجالس باده‌گساری و امثال آن نباشد حرام نمیدانند گذشته از این که چنین آوازه‌خوانی را هم غنا نمیدانند با آنکه چنین آوازی در لغت و عرف و شرع مصداق غناست .

آری اینگونه رویه آئین متصوفینی است از قبیل حسن بصری و سفیان ثوری و پیروانشان که رقص و آواز و کف‌زدن و عشق‌ورزی به ساده‌رویان و ترک همسری و اختراع اذکار و ریاضات و امثال آنها را از بهترین عبادات میدانند و ادعا میکنند در نتیجه ریاضات بلقاء خدا و رسول میرسند و از او گفتاری را شفاها استماع میکنند و امثال اینها از خرافات دیگر .

دور نیست شیاطینی بصورت‌های مختلف برای آنها مجسم گردند و شگفت‌آورتر آنکه با اختلاف مذاهبی که دارند چنانچه برخی شیعه و عده‌ای سنی و جمعی ملحد و گروهی کفار هنداند همگی مدعی کشف و شهوداند و از اینراه صحت مرام خود را اثبات مینمایند .

آری از جمله مکاشفات غزالی آن بود که سب یزید را با آنکه قاتل حضرت امام حسین (ع) میباشد جائز نمیداند و معتقد است قتل مزبور گناه کبیره‌ایست که از یزید به وقوع پیوسته و مرتکب گناه کبیره را نمیتوان سب کرد و نیز پس از آنکه از تدریس دست برداشت و مدت بیست سال در مکه و دمشق بانزوا پرداخت باین مکاشفه دست یافت که مذهب امامیه باطل است و کتاب المنقذ من الضلال را بمنظور رد بر امامیه نوشت و در آنجا ثابت کرد که ائمه ظاهری معصوم نمیباشند و اعتقاد امامیه که آنانرا معصوم می‌دانند باطل و بی‌اساس است .

و در احیاء العلوم مینویسد رافضی پیش ما آمد و ادعای خونبها کرد ، گفتیم خون تو هدر است زیرا استیفاء خونبهای تو مشروط بحضور امام توست او را حاضر کن تا استیفاء خونبها بنماید .

در همان کتاب اظهار میدارد فرشتگان و پیمبران را مشاهده مینماید و از آنان بهره‌گیری می‌گردد .

آری کتاب سرالعالمین و کشف ما فی الداهین را بدون نسبت میدهند و در آنجا مقاله‌ای دارد که حاکی از آنست وی بحقیقت گرائیده و دوستی اهل بیت را وسیله نجات خود قرار داده هرگاه براستی کتاب مزبور از او باشد و چنانچه گفته‌اند آخرین اثر قلمی او به حساب آید از کفر بایمان گرائیده پیره‌گیری خود مسلمان گشت و رفت .

سید جزائری در شرح اعتقادات علامه محمدباقر مجلسی قده‌پس از تخطئه و نکوهش از صوفیه و اینکه نامبردگان اصولاً از قواعد شرعیه بی‌بهره‌اند و بسیاری از مطالب ردیه

دیگر کہ از کتاب غرائبش ایراد کرده مینویسد کسیکه احیاء العلوم غزالی را کاملاً مورد بررسی قرار دهد می‌فهمد که در واقع نامبرده با تالیف کتاب مزبور احیاء باطل نموده و بگفتار بی‌اساس او پی خواهد برد .

علاوه بر آن کتاب دیگری دارد بنام المنقذ اینکتاب را در نکوهش از امامیه نگاشته و مخصوصاً با عقیده‌ی آنان که امام را معصوم میدانند جدا مخالفت نموده و علماء امامیه را در آنکتاب به اهل علم معرفی کرده و بهره‌وری علماء شیعه را از ائمه علیهم السلام بدین مثال نمودار ساخته نامبردگان مانند آدمی هستند که همه بدنش را به نجاست آلوده کرده باشد سپس برای اینکه بدن خود را از آلودگیها پاکیزه بسازد در صدد تحصیل آب برمیآید و بالاخره پس از کوشش فراوان دسترسی به آب پیدا میکند متأسفانه آن آب کافی بحال او نبوده و نمیتواند کاملاً بدن او را از آلودگی پاکیزه بسازد بدیهی است چنین آدمی تا به آخر عمر ملوث و غوطه‌ور در نجاست است .

غزالی در کتاب مزبور و امثال آن این عبارت را مکرر در مکرر ایراد کرده "رافضه خذ لهم الله" .

تا آنجا که مینویسد برخی گویند کتاب سرالعالمین از آثار قلمی اوست با آنکه کتاب مزبور از تالیفات او نبوده و یا مقاله‌ایکه نامبرده در کتاب مزبور در خصوص ولایت ایراد کرده از دیگریست و بنام وی بدان کتاب ملحق ساخته‌اند و هم ممکن است مقاله مزبور ساخته فکر خود او باشد و مخصوصاً چنین حقایقی بر زبان او جاری شده‌تاروز قیامت بیشتر و بهتر حجت بر او تمام شده باشد و در ردیف آنها باشد که خدا فرموده و جحد و ابها و استیقنتها انفسهم ظلماً و علواً با آنکه از حقیقت مطلب آنچنانکه باید اطلاع داشتند در عین حال بمنظور ستمگری و نخوت از پذیرش آن خودداری کردند ، بدیهی است سرانجام آشوبگران و یاوه‌سرایان از مضمون این آیه شریفه هویدا است انتھی .

آقامحمد علی کرمانشاهی در مقام‌الفضل مینویسد تفتازانی در شرح مقاصد تصریح کرده که میتوان ظالمان این امت را مورد لعن و نفرین قرار داده و بکنایه گفته برخی از علماء که مرادش غزالی است لعن بریزید را با آنکه بیشتر از آنچه گمان میرود مستحق لعن بوده تجویز نموده .

و ابن خلکان در وفيات الاعیان ذیل احوال علی بن محمدکیا طبری شافعی استدلال غزالی را بر عدم جواز لعن یزید ایراد کرده و بلکه ترحم بر او را جایز و بالاتر از آن مستحب شمرده و افزوده وی داخل در اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات میباشد .

ابن حجر در صواعق ، از غزالی و دیگری نقل کرده واعظ و امثال او حق ندارد مقتل حسین (ع) و حکایات و ماجرای عاشورای او را نقل کند زیرا ماجرای حسین مردم را به کینه تیزی بر صحابه بهیجان میآورد و موجبات طعن بر آنها را ایجاد مینماید .
و ابن جوزی کتابی بنام الرد علی المتعصب العنید المانع من لعن یزید در رد غزالی و هم کاسگنان او نوشته .

و ما نیز گفتار خود را بدینمناسبت در رساله‌ایکه در بحث امامت تالیف کرده ایم کاملاً شرح داده ایم ، انتهى .

ابن خلکان ذیل احوال ابوالحسن کیهراسی پس از آنکه مرقوم داشته کیهراسی لعن بر یزید را تجویز کرده و استدلال تمامی برای آن آورده می‌نویسد بوحامد غزالی در این موضوع مخالفت کرده زیرا از او پرسیده‌اند کسیکه لعن یزید را تجویز کند آیا فاسق است؟ و آیا میتواند به لعن او اقدام نماید؟ و آیا یزید بر راستی تصمیم مقاتله‌ی با حسین را داشت یا نظرش دفاع بود و آیا ترحم بر یزید جایز است یا سکوت بهتر از لعن بر اوست ، سئوالاتی است که ارزومندیم برای رفع اشتباه از آنها پاسخ دهید .

غزالی در پاسخ نوشت اصولاً لعن مسلمان جایز نمیباشد و کسیکه مسلمانی را مورد لعن و نفرین قرار دهد خود ملعونست رسولخدا فرموده مسلمان در صدد لعن دیگری بر نمی‌آید .

و چگونه لعن مسلمان جایز باشد و حال آنکه چهارپایان را نمی‌توان لعنت کرد و رسولخدا فرموده احترام مسلمان بالاتر از احترام کعبه است .

و یزید هم مسلمان صحیح‌العقیده‌ای بود بنابراین درست نیست حسین (ع) را او بکشد و یا دیگری را بقتل او وادار کند و یا از قتل او اظهار خرسندی بنماید و هرگاه چنین عملی از او بظهور نرسیده باشد چگونه میتوان نسبت باو بدبین شد با آنکه بدبینی مسلمانان بفرستادن او بظهور نرسیده باشد چگونه میتوان نسبت باو بدبین شد با آنکه بدبینی مسلمانان بتصریح کتاب و سنت حرامست .

تا آنجا که گفته هرگاه ندانیم قاتل اصلی حسین چه شخصی بود باید نسبت به همه مسلمانان خوشبین بود درعین حال اگر ثابت شود فلان مسلمان دیگری را بقتل آورده بنا بمذهب اهل حق او کافر نبوده زیرا قتل کفر نیست آری قاتل با عمل قتلی که از او سرزده مرتکب معصیتی شده و هرگاه قاتل بمیرد ممکن است با توبه از دنیا رفته باشد .

از آنطرف شخص کافر اگر توبه کرد لعن او جایز نیست تا چه رسد بمسلمانی که مرتکب قتل شده و مرده باشد .

علاوہ براین بچہ دلیل قاتل حسین بدون توبہ از دنیا رفته باشد و در صورتی کہ توبہ کرده باشد خدا یمتعال توبہ بندگانش را می پذیرد (۱) .

و بهمین مناسبت لعن هیچیک از افراد مسلمان جایز نمیباشد و کسیکہ بلعن مسلمانی اقدام کند فاسق و معصیت کار بوده و هرگاہ لعن چنان فردی جایز باشد و لا عن از انجام لعن ساکت بماند باجماع ہمہی علما معصیت کار نبوده .

تا آنجا کہ گفته ترحم بر یزید جایز است و او داخل در افرادی است کہ مادرہر نماز میگوئیم اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات زیرا یزید ہم مؤمن بود واللہ اعلم کتبہ الغزالی .
بالاخرہ با چنین فتوای سخیفی چگونه ممکن است این مرد ناپکار از کفر بہ ایمان واز تسنن بہ تشیع گرائیدہ باشد بدیہی است فتوای پوشالی او باندازہای سوزان و دردناک است کہ ہرآن دل رسول خدا را جریحہ دارتر میکند و فتوای این ناپاک برابر با عملی است کہ ہمہ مخالفان در روز عاشورا نسبت بحسین و یاران او وارد آوردند و فتوای شوم او همان زخم زبانی است کہ ہیچگاہ بہبودی حاصل نمیکند .

جراحات السنان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان
آنچہ زخم زبان کند با من زخم شمشیر جان ستان نکند
و چہ خوب لطیفہای بخاطر من رسیدہ در نکوہشی از غزالی :

شہد عسلی ز حنظلی مہجور است چون مہر علی کہ از غزالی دور است
خاری کہ دہد بار عداوت سی سال کی در گلش از بار ولایت نور است

مؤلف گوید در سالہای پیشین ذیل آثار غزالی کہ در چرک نویسہای خود یادداشت کردہ بودم نوشتہام سرالعالمین از جملہ آثار قلمی غزالی است و از کتاب مزبور بدست میآید نامبرده مستبصر شدہ و بہ آئین شیعہ گرائیدہ چنانچہ برخی از اصحاب ما از قبیل شیخ علی بن عبدالعال فرمودہ الغزالی منا غزالی از ماست و نیز قاضی نوراللہ شہید در مجالس المؤمنین بطوریکہ قبلا متعرض شدیم و بحقق کاشانی در کتابہای اخلاقی خود کہ از آثار او کمک گرفتہ بہ تشیع وی تصریح کردہ اند و صاحب مجمع البحرین مینویسد غزالی کہ از اکابر علماء قوم است در سرالعالمین حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را کہ رسول خدا

(۱) امیرعلیشیرنواہی قدہ در طعن بعزالی و امثال در ضمن رباعی فرمودہ ایکہ گفتم بر یزید و آل او لعنت مکن . ازانکہ شاید حق تعالی کردہ باشد در حمتش آنچه با آل نبی او کرده باشد پس خدا ہم ببخشد ترا گر کردہ باشی لعنتش .

در روز غدیر ایراد فرموده متعرض شده و جمله بخ بخ لک یا ابالحسن لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه که عمر اظهار داشته ایراد کرده و افزوده اینجمله از عمر دلیل بر رضامندی و تسلیم ولایت اوست لیکن متاسفانه هوای نفس و ریاست دوستی و بدوش انداختن پایه خلافت و به اهتزاز آمدن پرچمها و ازدحام مرکبها و فتح شهرها و امر ونهی مردم آنان بمخالفت وادار کرد و بالاخره حق را پشت سر انداخته و آنرا به بهاء اندکی فروختند و معامله‌ی ناسودمندی کردند .

تا آنجا که گفته از معویه در شگفتی چگونه بر سر خلافت با علی (ع) بمنازعه برخاست مگر نه این بود رسول خدا با اینجمله که اذا ولی الخلیفتان فاقتلوا الا خیر منهما همه گونه بندهای طمع را برید و باز در شگفتی چگونه ممکن بود خلافتی که جسم نیست آنرا بدونیم نموده . انتهى .

مؤلف گوید در عین حال نمیتوان به استبصار او اطمینان پیدا کرد زیرا بسیاری از صاحب نظران استبصار او را منکر شده اند و کسی را که بتشیع او فتوا داده باشد مورد طعن و ایراد قرار داده اند و نه تنها غزالی را شیعه نمیدانند بلکه او را در آخرین پایه عداوت و کینه توزی با اهل بیت علیهم السلام میدانند .

ابن حجر عسقلانی که از ما بهتر باحوال غزالی آگاه است در خصوص لعن یزید که معرکه آراء سنیانست مینویسد همگان متفقا یزید را مرد فاسقی میدانند لیکن در جواز لعن او اختلاف کرده اند .

دسته‌ای لعن او را تجویز کرده اند از جمله ابن جوزی وی در کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید مینویسد برخی از من پرسیدند یزید چگونه موجودیست در پاسخ گفتم آنچه از وی سرزده کافی بحال اوست از من پرسید آیا لعن او جایز است پاسخ دادم دانشمندان پرهیزکار از قبیل احمد بن حنبل درباره‌ی یزید سخنانی اظهار داشته که ما فرموده لعن است .

و دیگران لعن او را جایز نمیدانند و معتقداند گناه او بسرحدی نرسیده که مستحق لعن بوده و مقتضی برای آن بوجود آمده باشد و غزالی از همان افراد است که لعن او را تجویز نمیکند .

سپس خود ابن حجر در انتصار غزالی کوشیده و گفته آنچه را در انتصار از غزالی گفتیم شایسته بقواعد پیشوایان ماست زیرا آنان معتقداند لعن شخص بخصوصی جایز نیست مگر در صورتیکه بدانیم کافر از دنیا رفته مانند ابوجهل و ابولهب .

تا آنجا کہ گفته در کتاب انوار کہ از آثار پیہ ایان متاخرین ماست چنین آمده
ستمگران نہ فاسقند و نہ کافر آری نسبت بدانچہ انجام داده اند خطا کارند و بہمین مناسبت
طعن بر معویہ جایز نیست زیرا از بزرگان صحابہ است و لعن و تکفیر یزید جایز نمی باشد
برای اینکہ از جملہ مؤمنانست و سرانجام او را باید بعہدہ خدا و مشیت او مقرر داشت اگر
خواہد او را شکنجہ دہد .

غزالی و دیگری گفته بر واعظ و مانند او حرامست کہ مقتل حسن و حسین (ع) و حکایت
و تشاجر و تخاصم آنها را با اصحاب شرح دہد زیرا ماجرای آنان مردم را بر عداوت صحابہ
تہییج و تشویق میکند و موجب میشود تا مردم از آنها نکوہش نمایند زیرا آنان افرادی
بودہ کہ ما بتوسط پیشوایان خود از آنها نقل روایت نمودہ ایم بنابراین کسیکہ زبان بطعن
و لعن آنان بر آورد بر خود طعنہ زدہ است .

براستی چہ ادلہ پوچ و بی اساس و لجن آمیز است کہ برای قاتل اینہمہ ارج و بہاء
قائل شوند و برای مقتول کہ پارہ تن پیغمبر خداست ہیچگونہ فضیلتی قائل نشوند تا بہ
جائی کہ قاتلش را راوی روایت بدانند و لعن بر او را تجویز نکنند اما مقتولان کہ نفس
مصطفی اند راوی روایت نباشند ، خدا از ہمہ غزالی و غزالی صفتان کہ یزیدان دورانند
انتقام بگیرد .

ابن صلاح و نووی گفته اند ہمگی صحابہ مردمی عادلند و آنگاہ کہ رسول خدا از دنیا
رحلت کرد صد و چہار ہزار صحابہ داشت و قرآن و اخبار عدالت آنانرا امضا کردہ و بہ
بزرگواری آنان حکومت نمودہ بنابراین ہرگاہ پیش آمدی در میان آنان بوقوع پیوندد باید
محملہای صحیح تہیہ دید و روپوشہای مناسب بر روی کارہای آنان کشید کہ در حال حاضر
موقعیتی برای تشریح روپوشہای مذکور نمیباشد ، انتہی .

شیخ بہائی قدس سرہ در کشکول مینویسد حجہ الاسلام ابو حامد محمد غزالی شاگرد
امام الحرمین است در نیشابور چندین مدت از درس او بہرہ ور بودہ و پس از مرگ او در حالی
کہ انگشت نمای خاص و عام بودہ بہ بغداد رفتہ فضلاء عراق از علم و کمال او بہ شگفت آمدہ
و در آنجا شہرت بسزائی پیدا کردہ و تدریس نظامیہ بغداد بعہدہی او برگزار شدہ و حاضر
درس او از اعیان مدرسان سیصد تن و از امیرزادگان بیشتر از صدتن بودہ اند سپس ہمہی
مناصب مزبورہ را ترک گفتہ و پارسائی و عزلت اختیار کردہ و بہ عبادت پرداختہ و مدتی
در دمشق بسر بردہ و احیاء العلوم را همانجا تالیف کردہ سپس بجانب بیت المقدس راہی
شدہ و از آنجا بمصر و از آنجا بہ اسکندریہ رفتہ طولی نکشیدہ رحل اقامت را در موطن

اصلیش طوس افکنده و خلوت از اغیار را بر همه چیز برتری داده و آثار با فائده‌ای از خود باقی گذارده .

غزالی از دیهی از دیهات طوس بنام غزاله بوده .

یکی از فضلا گفته غزالی را در بیابانی دیده خرقه‌ای پوشیده و عصا و کوزه‌ای در دست دارد از وضع ظاهری او بشگفت آمده گفتم ای امام ، مگر تدریس علم در نظامیه بغداد از وضع فعلی که بخود گرفته‌ای بهتر نبود ؟

غزالی بناچیزی بمن نگریسته گفت آنگاه که ماه نیکبختی از آسمان اراده درخشید و خورشید وصول به مغربگاههای اصول رسید .

ترکت هوی لیلی و سعدی بمنزل وعدت الی مصحوب اول منزلی
وفادت بی الاشواق مهلا فهذه منازل من تهوی رویدک فانزل

در دومین منزل از هوس‌بازی به لیلی و سعدی دست کشیدم و به اولین منزل بازگشتم در اینحال اشتیاقها فریاد زده آرام باش که اینها همه منزلگاههای آن کسی هستند که فریفته‌ی او میباشی با آرامش فرود آی .

پس از آنکه غزالی انزوا اختیار کرد وزیر نظام‌الملک در ضمن نامه‌ای از وی درخواست کرد تا به بغداد بازگشته به تدریس بپردازد ، غزالی پاسخ شافی و کافی برای او فرستاده که ممکن است آنرا در اینکتاب ایراد نمائیم

مؤلف گوید بدیهی است نامه‌ایکه شیخ بهائی نامبرده غیر از نامه‌ی فارسی بوده که ما پیش از این از تاریخ استظهاری نگارش دادیم .

شیخ درمحل دیگر از کشکول مینویسد آنگاه که غزالی انزوا اختیار کرده و به جامه پارسائی درآمده و دست از تدریس نظامیه برداشته بود نظام‌الملک نامه‌ای برای او نگاشته و او را بتدریس نظامیه دعوت کرده و متعهد شده نامبرده را از هرگونه مناصب ارزنده بر خوردار سازد .

غزالی نامه زیر را که ترجمه میشود در پاسخ نظام‌الملک فرستاده

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر بنام آنکه همگان بوی میگرایند و شمام در نیکیها بر دیگران پیشقدم باشید .

بدان مردم توجه کردن بدانچیز که آنرا قلبی خود میدانند بر سه‌گونه‌اند و بر سه طائفه تقسیم میشود .

۱ - عوام مردم‌اند یعنی آنها که همت بدنیا گماشته و تنها توجهشان دنیای فانی

است و پیمبر اکرم در نکوهش از آنان فرموده زیان هیچ دو گرگ گرسنه‌ای که در رمه‌ی گوسفندی بیفتد بیشتر از علاقمندی بزر و زیور دنیا نمیباشد و حال آنکه شرافتمندی در اسلامست .

۲ - خواص از مردم اند یعنی آنهایی هستند که آخرت را بر دنیا برتری می‌دهند و یقین دارند آخرت بهتر و برقرارتر است و میدانند که برای وصول به نعمتهای جاوید آخرت باید کارهای شایسته کرد و اینان اند که بزبان حال میگویند دنیا بر مردم آخرت حرامست و آخرت بر مردم دنیا حرام و هر دو براهل الله حرامند .

۳ - اخص از مردم اند و اینان افرادی هستند که به یقین میدانند بالاتر از هر چیزی چیز دیگری وجود دارد و آنچه که دین دیگریست زوال یابنده است و خردمند زوال یابندگان را دوست نمیدارد و بتحقیق میدانند دنیا و آخرت یکی از آفریدگان خدایند و بزرگترین و بهترین کارهای آن خوردن و هم‌خوابی کردنست و در این امر مهم همه چارپایان و جنبندگان انبازند بنا بر این موضوع مهم و قابل توجهی نمیباشند بهمین جهت از دنیا و آخرت اعراض کرده و به آفریدگار و موجد و مالک آنها پرداخته‌اند و معنی واللہ خیر و ابقی برای آنها کشف شده و دانسته‌اند که خدا از همه بهتر و پایدارتر است و نیز حقیقت لا اله الا الله که لا موجود الا الله است برای آنها بسرحد راستی و درستی رسیده و دانسته‌اند که به هریک از موجودات بنگرند جز اوست و بالاخره خالی از شرک خفی نبوده‌اند .

بنابراین موجودات از نظر این عده بر دودست‌اند خدا و ماسوای او این دو دسته را مانند دو کفه ترازو و دل خودشان را زبانه‌ی آن قرار داده‌اند و هرگاه مشاهده کردند دلشان متمایل بکفه‌ی شریفه است یقین کردند کفه حسناتشان گران شده و هرگاه آنرا متمایل بکفه ناپسند یافتند دانستند کفه سیئاتشان بطرف پستی گرائیده .

و همچنانکه طبقه اولی نسبت بدومی عوامند طبقه دومی نسبت به سومی عوامند بنابراین طبقات سه‌گانه بدودسته عوام و خواص تقسیم میشوند .

اینجاست که میگوییم صدرالوزراء با نامه‌ای که بمن نگاشته مرا از عالیترین مراتب وصول بقرب حق که برتر از بغداد و طوس و همه امکنه‌ی متساویه‌اند بناز لترین مقامات دعوت کرده .

از خدا یمتعال درخواست کردم او را از خواب غفلت بیدار فرماید تا با چشم بصیرت از امروز خود بفردا نگرود دست خالی از این دنیا نرود و السلام غزالی در فنون مختلفه از عقلی و شرعی و ادبی و صنایع آثاری بیپارسی و تازی از خود بیادگار گذارده مشهورترین آنها در اینروزگار احیاء علوم الدین است که نزدیک به پنجاه هزار بیت و در چهار مجلد

تدوین شده غزالی در این کتاب موضوعات حکمت آمیز و معرفت حق و منجیات و مهلکات و خویها و عبادات را شرح داده و از آنجا که کتاب مزبور از احادیث اهل بیت رسالت و خزائن علم حق و نبالت بی نصیب بوده مولانا ملامحسن فیض کاشانی قده این جفا را به جالبترین وفائی تدارک کرده و کتاب محجه البیضاء را که در احیاء احیاء بوده تالیف نموده و احادیث اهل بیت ظاهرین را جانشین گفتار افراد معمولی و ناشناس قرار داده و براستی کتاب او را چنانچه نام گذارده زنده فرموده .

و از آنجا که غزالی مطالب سرپوشیده ای که نیازمند بدقت است و بغیر از افرادی که از حقایق سلوک باخبرند دیگران بهره ای ندارند در آن ایراد نموده بمجردیکه در همان اوقات اثر مزبور شهرت پیدا کرد معاصران وی بخصوص مخالفان او از فرصت استفاده کرده و وی را منحرف معرفی کردند .

خود غزالی در صدد دفاع برآمده کتابی در رد مخالفان تالیف نموده .

ابوالعباس اقلیشی صوفی مشهور در ستایش از احیاء العلوم گفته (۱) .

ابا حامد انت المخصص بالمجد	فانت الذی علمتنا سنن الرشید
فربع عبادات و عاداتها التی	تعاقبها کالدر نظم فی العقید
و ثالثها فی المهلکات و انه	یمیح من الهلک المبرح من بعد
و رابعها فی المنجیات و انه	لیسرح بالارواح فی جنه الخلد
و منها ابتهاج للجوارح ظاهر	و منها صلاح للقلوب من البعد

ای ابو حامد ، تو آنکسی هستی که در خور بزرگواری میباشی و تو همان دانشمندی هستی که روشهای هدایت را بما آموختی کتابی تالیف کرده ای که یک مجلد آن در عبادات و مجلد دیگرش که چون گوهر برشته کشیده ایست در عادات و خویها تنظیم یافته مجلد سوم آن در مهلکات است که با مطالعه آنها از هلاکت آشکار نجات پیدا میکند ، چهارم در منجیات که شخص را با در نظر گرفتن آنها همراه با ارواح پاک در بهشت خلد همراه و همنا میسازد از این مجلدات جوارح لذت میبرند و دلها اصلاح می شوند و تقرب به حق پیدا میکنند .

خود غزالی مطالب مفصله ای احیاء العلوم را در ضمن آثار دیگرش به طریق اختصار

(۱) مؤلف ذیل احوال استادش ابراهیم اعلم بنام او اشاره کرده کشف الظنون

مینویسد شرح اسماء حسنا پیش بنام الانباء بوده و سال ۵۵۰ در گذشته .

ایراد نموده از جمله لب الاحیاء و منهاج العابدین در بیان آداب معاملات دینی و منهاج المسترشدین و قواعد العقائد و زاد الاخره و امثال اینها .

و از آثار مشهور او کتابهای چهارگانه فقہی اوست بنام البسیط والوسیط والوجیز والخلاصه و کتابهای تفسیری او عبارتند از فتوح القرآن و خواص القرآن و جواهر القرآن و سوره یوسف و یاقوت التاویل در تفسیر التنزیل ، مؤلف سلم السموات می نویسد کتاب یاقوت او مشتمل بر چهل مجلد بوده کتابهای اصول ششگانه او المستصفی والمنحول این دو مشهورند والماخذ والمقتصر و شفاء العلیل فی القیاس والتعلیل و اساس القیاس والمقاصد کتابهای هفتگانه او در کلام عبارتند از :

الجام العوام و بدایه الهدایه والاقتصاد والانتصار والتفرقه بین الاسلام والزندقه والاربعین فی اصول الدین والظنون علی اهلہ والمضنون علی غیر اهلہ کتابهای هشتگانه او در اخلاق علاوه بر احیاء العلوم ، کیمیای سعادت بفارسی و الذریعه الی مکارم الشریعه ، اخلاق الابرار و نصیحة الملوک پیش از این نوشتیم ابوالحسن علی بن مبارک کتاب نصیحة الملوک از پارسی بتازی بگردانیده و آفات اللسان و کسر الشهوتین و ریاضه النفس والانیس فی الوحده والقربه الی الله عزوجل ، کتابهای اخبار نهگانهی او عبارتند از نوادراخبار و شرح اسماء الحسنی القسطاس المستقیم والدره الفاخره فی کشف علوم الاخره والرساله مختلف بدست آورده ایم المنتحل فی علم الجدل و اثبات النظر المبادی والغایات و الرد علی من غیر الانجیل و مشکوة الانوار و معیار العلم و محک النظر و تهافت الفلاسفه والنقح والتسویه و حقیقه القولین و کتاب المنقذ من الضلال بنا باظهار بعضی کتاب مزبور را در اواخر عمر نگاشته و از این کتابش پیداست اصولا علاقهای باهل بیت پیغمبر اکرم (ص) نداشته و به همین دلیل میدانیم کتاب سرالعالمین و کشف حقیقه الدارین از آثار قلمی او نمیشد و این خلکان که از دقایق آثار او با خبر بوده کتاب مزبور را ذیل آثار او نام نبرده است .

و ممکن است کتاب مزبور تالیف یکی از امامی مذهبها یا دیگری از منتسبان به غزالی باشد .

از آثار نظمی اوست :

حلت عقارب صدغه فی خده قمر افجل بها عن التشبیه
ولقد عهدناه یحل ببرجها فمن العجائب کیف حلت فیه

موهای پیچیده صدغ (بضم صاد سفیدی میان گوش و چشم) او که بشکل عقرب بز گونه اش ریخته ماه رخسارش که ارزنده تر از تشبیه است در میان گرفته ما از سابق میدانستیم

که ماه در برج عقرب طالع میشود و اینک در شگفتیم چگونه عقرب در رخسار او ظاهر گردیده از اوست :

هبنی صبوت کما ترون بزعمکم و حظیت منه بلثم خد ازهر
انی اعتزلت فلا تلو موا انه اضحی یقابلی بوجه اشعری
چنانچه می پندارید فریفته‌گونه رخشان او گردیده اینک که از همه جز او انزوا اختیار کرده‌ام مرا سرزنش مکنید تا او با من روبرو شود و مرا از دیدارش بهره‌ور سازد .
از اوست در ستایش از خرد :

بالعقل ینال المرء اوج البدر والعقل بهالجاه و سامی القدر
والعقل به یغسل عار السوزر والجاه یكون مع نفاذ الامر
بوسیله عقل است که خردمند به اوج ماه میرسد و جاه و جلال هم بتوسط عقل موقعیت و قدر و مقام پیدا میکند خرد است که ننگ کارهای ناپسند را می‌شوید پس خرد از جاه برتر است زیرا موقعیت و جاه آنهنگام ارزنده است که فرمان صاحب جاه را بپذیرند .
باز هم رباعی ذیل را در ستایش از خرد سروده .

ان كنت من اصل جوهر منسوب او یوسف فی الحسن و من یعقوب
ما انت بفقد عقلک المحبوب فی الناس سوی محتقر معیوب
اگر از گوهری اصیل یا در زیبائی چون یوسف زاده یعقوب باشی از آنجا که از خرد سهمی نداری در میان مردم حقیر و عیبناکی مؤلف سلم السموات رباعی ذیل را از او نقل کرده .

ای کان بقا در چه بقائی که نه‌ای در جای نه‌ای کدام جائی که نه‌ای
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی آخر تو کجائی و کجائی که نه‌ای
عزالی آنگاه که درگذشت محمد ابیوردی شاعر که ذیلاً به شرح حال او می‌پردازیم فصیده فاخره‌ای در سوک او گفته .

برخی شعر زیر را در تاریخ وفاتش گفته :
نصیب حجة الاسلام از این سرای سپنج حیات پنجه و چارووفات پانصد و پنج
گویند ابن شهر آشوب از مشایخ نامی شیعه بدون واسطه و با واسطه از وی روایت میکند و اینک نمیدانم روایت او از راه اجازه است یا غیر از آن .

(۵۴) ابوالمظفر محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن اسحق حربی اموی معروف به بیوردی از سرایندگان و لغویها بوده .

از سمعانی نقلشده ابیوردی یکتای روزگار و در واژه‌شناسی و علم انساب و امثال اینها بی نظیر بوده و مضامین و معانی در اشعار خود آورده که پیشانیان از تهیه آنها درمانده بوده و شایسته تر آنکه در حق او شعر ابوالعلاء معری را شاهد آوریم .

و انی و ان کنت الاخیر زمانہ لات بمالم تستطعه الاوائسل
ابیوردی از شاگردان عبدالقاهر جرجانی و گروهی دیگر از علماء ادب بوده و عده‌ای هم از وی روایت میکردند .

ابیوردی آثاری داشته از قبیل المختلف والمؤ تلف ، طبقات العلم ، تاریخ ابیورد ، تاریخ نساء و امثال اینها .

و در واژه‌شناسی ید طولائی داشته و لغاتی را بدست آورده که در اختیار واژه‌شناسی دیگر نبوده .

سلفی رسالہی ویژه‌ای در شرح حال او تالیف کرده و نوشته است امور مملکتی و رتق و فتق کارها در اختیار او درآمد موقعی که بخدمت ابوشجاع بن ملکشاہ احضار شد ناگهان رعشای در او ایجاد شد و افتاد و مرد و سال مرگ او ۵۰۷ هجریست .

ابیوردی مردی پردل و با جرئہ و متکبر بود از اشعار اوست .

یا من یساجلنی و لیس بمدرک	ثاوی و لیس له جلالہ منصبی
لا تتعبن فدون ما حاولتہ	خُـرط القتاد و امتطاء الکوکب
والمجد یعلم اینا خیر ابنا	فاسئلہ تعلم ای ذی حسابی
جدی معویہ الاغر سمت بہ	جرثومہ فی طینہا خلق النبی

ابیوردی در مقام خودخواهی میگوید ای کسیکه بر من مباحثات میکنی و بدون آنکه دارای موقعیتی بوده یا پی بمقام من ببری در صدد خودخواهی برآمده باید گفت خود را برنج مینداز زیرا پی بردن بشخصیت من مساوی با آنستکه شاخه‌ی خارداری را با دست خود بتراشی یا بخواهی بدون هیچ وسیله به ستارگان آسمان دسترسی پیدا کنی مجد و بزرگواری میدانند پدر کدامیک از ما بهتر است و خاندان کدامیک از ما پاکیزه‌گوهرترند جدم معویہ همان نیکبختی است که گوهرم بوسیله او بعالیترین مقام رسیده و در سرشت او خوی پیغمبر سرشته شده .

ابن خلکان ابیات زیر را از او نقل کرده :

ملکننا اقالیم البلاد فاذعننت	لنا رغبہ او رهبہ عظمائنا
فلما انتہت ایامنا علقت بنا	شدائد ایام قلیل رخائنا

و كانت الينا في السرور اتبسامها فصارت علينا بالهموم بكائها
و صرنا نلاقي النائبات باوجه رفاق الحواشي كاديقطرمائها
اذا ما هممنا ان تنوح بما جنت علينا الليالي لم يدعنا حياؤها
همه شهرها واقليمها رادراختيار خود درآوردیم و بزرگان آنها خواهناخواه به عظمت
ما اعتراف نمودند چون روزگار عظمت ما بسرآمد سختیهای روزگار که لذت آنها اندک است
بارگردن ما شدند موقعی روزگار از خوشحالی بر ما لبخند شادی میزد و اینک از اندوهناکی
بر ما می‌گرید ما ناراحتیهای جهان را با ناراحتی و دیدگان اشکبار بر خود هموار می‌سازید
هرگاه بخواهیم بگرییم و از جنایت‌های شبانه‌روز جهان بنالیم روزگار هم با ما همراهی
خواهد کرد .

و در یکی از قصیده‌های خود گفته :

فسد الزمان فكل من صاحبه راج ینافق او مداح خاشی
و اذا اختبرتهم ظفرت بیاطن متجهم و بظاهر هشاش
روزگار رو بفساد گذارد و با هرکسیکه رفاقت می‌کنی یا دوست منافق است یا ستیزه‌گری
نفرت‌آمیز آنگاه که با آنان طرح دوستی می‌ریزی پی‌خواهی برد آشوبگران خوش‌ظاهری
بیش نمی‌باشند .

ابن خلکان گوید ابیوردی در روز پنجشنبه بیستم ربیع‌الاول سال ۵۰۷ در اصفهان
مسموم شد و در جامع عتیق براو نماز گذاردند .
وی از مردم ابیوردیا اباورد است که از قصبات خراسان بوده و گروهی از علما و ادبا
از آن سرزمین برخاسته‌اند انتهی .
ابوسعید محمد بن احمد بن محمد عمیدی .

از یاقوت حموی نقل شده عمیدی از نحویها و لغویها و ادبا و صاحبان تصنیف و تالیف
بوده در مصر ساکن بوده و امور دیوان ترتیب بعهده‌ی او برگزار شده طولی نکشیده از آن
سمت معزول گردیده و دیوان انشاء تحت نظر او درآمده .

از آثار او تنقیح‌البلاغه در عروض و قافیه است .

عمیدی سال ۴۳۳ (تلج) وفات یافت .

محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن بطلال رکبی یمنی مشهور بیطال .
سیوطی مینویسد بطلال نحو و لغت و قرائات را در یمن تکمیل کرد و از آنجا به مکه
رفت و از هرکس که احتمال فضیلتی میداد استفاده نمود بطلال ملازمت ابن ابی‌الصیف فقیه

یمنی را اختیار کرد و از وی بکسب اجازه نائل آمد سپس بشهر خود بازگشت و محصلان علوم ادبی و سایر فنون دیگر گرداوا اجتماع نمودند و او در موطن اصلیش ذی‌یعرم مدرسه‌ای بنیان کرد و کتابها و زمینی که در اختیار داشت بر آنجا وقف نمود .

بطل مردی عابد و پارسا بود و آثار او عبارتند از المستعذب در شرح غریب‌المهذب و اربعین در لفظ اربعین و اربعین در ذکرها و ادعیه شبانه‌روزی و اشعار پسندیده‌ای داشت و در ذی‌یعرم سال ۶۳۰ و اندی درگذشت .

(۵۵) ابوبکر محمد بن مسعود خشنی اندلسی جیانی نحوی معروف به ابن ابی‌الربک سیوطی از یاقوت نقل میکند ابن ابی‌راکب از نحویهای بنام و از بزرگان اندلس بود . ابن‌زبیر مینویسد وی استادی با جلالت و نحوی لغوی و متدینی با کمال بود از ابو علی صدفی و ابوالحسین بن سراج روایت می‌کرده و علم نحو را از ابن ابی‌العافیه فرا گرفته و از اجلاء شاگردان او بوده است .

ابن ابی‌راکب‌الکتاب سیبویه را شرح کرده و در موطن خود تدریس می‌کرده و دانش پژوهان از اطراف بمجلس او حضور پیدا می‌کرده تا رموزالکتاب را که در آنروزگار در اندلس منحصر بفرده بوده از وی بیاموزند .

ابن ابی‌راکب در اواخر عمر به غرناطه رفت و به تدریس پرداخت و همانجا نماز جماعت و خطبه بعهدگی او بود تا در نیمه ربیع‌الاول سال ۵۴۴ (مدت) وفات یافت .

فرزندش مصعب که ذیلاً ذکر میشود و دیگران از وی روایت میکنند از اشعار اوست .

بساط ذی‌الارض سندسی و مائها العذب لؤلؤئی

کانه‌ها البکر حین تجلسی والزهر من فوقها حللی

روی زمین مانند دیباست و آب آن بمتابه‌ی مروارید و گوئیا آنهنگام که جلوه‌گری

مینماید مانند دوشیزه‌ایست که شکوفه‌ها چون زیور گرانبهای بر فراز آن خودنمایی میکنند .

ابوذر مصعب بن محمد معروف به ابن ابی‌الربک .

از نحاه نامی اندلس و فرزند محمد سابق‌الذکر است .

وی در فنون عربیت پیشوائی بنام و مردی با ادب و آرام و با فضیلت و متدین و با

حیا بود به امور دنیوی کمتر می‌پرداخت و جز برای تدریس و نماز از خانه بیرون نمی‌آمد .

از پدرش ابوبکر محمد و ابوبکر بن طاهر روایت می‌کرده شیوخ و اساتید بالاتفاق

معتقداند در ضبط و حفظ کسی بی‌پایه‌ی او نمیرسید و از فنون معموله کاملاً برخوردار بود و

قلمی ارزنده داشت و از سروده‌های سراینندگان با کمال استادی نقادی میکرد و در شناخت

اخبار و ایام عرب مطلق العنان بود .

افکار او در کتابهای عربی و فنون نحویه مکرر در مکرر مورد توجه بوده و ابن ابی البقاء سرفسطی سابق الذکر از وی روایت میکرده .

(۵۶) ابوسعید محمد بن یحیی بن ابی منصور نیشابوری ملقب به محبی الدین .

ابن خلکان مینویسد محبی الدین استاد متاخران بوده و در علم و زهد همتائی نداشته فنون فقه را از حجه الاسلام غزالی و ابومظفر احمد بن محمد خوافی فرا گرفته و در فقه مقامی ارزنده داشته و آثاری در فقه و خلاف از خود بیادگار گذارده و ریاست فقهاء نیشابور در قرن پنجم بعهدی او برگزار بوده و دانش پژوهان و فقهاء از دیار مختلف به مجلس او حضور پیدا میکردند و گروه بسیاری از کمالات او بهره ور میشده و حداکثر آنها از افراد سر شناس عصر خود گردیده تا بجائیکه آراء خلافی آنان مورد توجه قرار میگرفته از آثار او کتاب المحيط فی شرح الوسیط والانتصاف فی مسائل الخلاف و امثال اینها از آثار دیگر .

حافظ عبدالغافر فارسی در کتاب سیاق که تاریخ نیشابور است از وی بعظمت نامبرده و مینویسد محبی الدین در وعظ مهارت داشت و از سایر علوم در مواقع تذکیر و انداز استمداد میکرد و در نظامیه نیشابور تدریس می نمود سپس به هرات رفت و در نظامیه آنجا بتدریس پرداخت .

محبی الدین سال ۴۷۶ (عتو) در تریث نیشابور متولد شد و سال ۵۴۸ (محت) در روزگار سلطان سنجر که آشوبگران غزبر نیشابور مسلط شدند ویرا دستگیر کرده و در ماه مبارک رمضان آنقدر خاک در دهان ریختند تا وفات یافت .

محبی الدین استاد ابومنصور محمد بن محمد بن سعدالله فقیه هروی شافعی بوده و این شخص یکی از سرشناسان و فقهاء و متکلمان است .

(۵۷) ابوبکر محمد بن عبدالله بن عربی معافری .

محدث نیشابوری در رجال کبیرش مینویسد معافری از ابوحامد غزالی روایت میکرده و ابوعبدالله محمد بن عیشون از او روایت داشته و شیخ محبی الدین در فتوحات سند خود را با او متصل مینموده .

ابن حجر در شرح قصیده همزیه ابوبکر بن عربی مینویسد با او مکابره و مباحثه کردم و ابوبکر معتقد بود یزید قاتل حسین (ع) نمیباشد و میگفت لم یقتل یزیدالحسین الابسیف جده یزید قاتل حسین (ع) نبوده بلکه حسین بشمیر جدش از پای درآمده زیرا یزید خلیفه بوده و حسین بر او خروج کرده انتهی .

مؤلف رجال گوید برخی از بی‌خبران عبارت مزبور را از محیی‌الدین عربی طائی میدانند و حال آنکه این اظهاریه ناشی از بی‌اطلاعی است که ابن عربی معافری را از ابن عربی طائی امتیاز نداده‌اند و ما از مدرک آن اطلاعی بدست نیاوردیم .
در عین حال از عبارت مزبور میتوان معنای صحیحی برخلاف معنایی که ابن حجرنموده بدست آورد و آن اینست که مرجع ضمیر جده را بفاعل لم یقتل که یزید باشد متوجه ساخت چنانچه میگویند لم یعط الخلیفه الامن خزانه جده بنابراین معنای درست عبارت اینست یزید از جدش ابوسفیان پیروی کرد و حسین (ع) را شهید نمود زیرا او کشتار بنی‌هاشم را رویه‌ی ناپسندی قرار داد و در کارزار بدر و احد با رسولخدا (ص) جنگید و موجبات عداوت بنی‌هاشم و بنی‌امیه را هرچه بیشتر فراهم ساخت فرزندش معویه به پیروی از او باعلی (ع) کارزار نمود و پسرش یزید در شهادت حضرت سیدالشهداء از هیچ اقدامی فروگذاری ننمود و آنگاه که سر بریده‌ی حضرت سیدالشهداء (ع) را ببارگاه او وارد کردند به نیاکان خود بالیده و زخم دل سالیان دراز خود را که از بنی‌هاشم داشت به سرودن اشعار زیر مرهم گذارد .

لعبت هاشم بالملک فلا	خبر جاء و لا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم	من بنی احمد ماکان فعل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا	وقعه الخزرج مع وقع الاسل
فاهلوا و استهلوا فرحاً	ثم قالوا یا یزید لا تشل

بنی‌هاشم با سلطنت بازی کردند و بدون آنکه خبری از خدا باشد یا وحی نازل شده باشد دم از پیمبری زدند اینک باید بگویم من از مردم خندق نباشم مگر اینکه از فرزندان احمد انتقام بگیرم یکاش پدران من که شاهد جریان بدر و شمشیرهای آهخته بوده امروز بودند شادی میکردند و میگفتند ای یزید دستت شل مباد تا بدینجا گفتار محدث نیشابوری پایان رسید .

مؤلف گوید پیش از این سخنانی درباره‌ی بنی‌اعرابی نگاشتیم و نیز ذیل محیی‌الدین ابن عربی عارف نامی مطالبی خواهیم گفت انشاءالله .

(۵۸) ابوالفتح محمد بن ابی‌القاسم عبدالکریم بن ابی‌بکر احمد معروف بشهرستانی

مؤلف ملل و نحل از متکلمان اشعری مذهب بوده است .

ابن خلکان مینویسد شهرستانی پیشوائی مبرز و فقیهی متکلم بود فنون فقه را از

ابوالمظفر احمد خوafi و ابونصر فسیری و دیگران فرا گرفته و در فقه سرآمد روزگار شده و

فن کلام را از ابوالقاسم انصاری آموخته و در این فن نیز بی نظیر بوده .
 آثار او عبارتند : نهاییه الاقدام در علم کلام والملل والنحل والمناهج والبیان والمضارعه
 و تلخیص الاقسام لمذاهب الانام و امثال اینها .
 شهرستانی محفوظات زیادی داشت و زبان آرا بود و وعظ میکرد و گفتاری را که در
 خاطر داشت برای مردم ایراد مینمود (۱) .
 شهرستانی سال ۵۱۰ هجری وارد بغداد شد و مدت سه سال آنجا ماندگار شد و
 مقبولیت عامه پیدا کرد .

وی در نیشابور از علی بن احمد مدینی و دیگران سماع حدیث کرده و ابوسعید
 عبدالکریم سمعانی از او مطالبی فرا گرفته و در کتاب الذیل از او یادآوری میکند .
 شهرستانی سال ۴۶۷ در شهرستان متولد شد و همانجا او اواخر شعبان سال ۵۴۸ هجری
 درگذشت بعضی سال وفات او را ۵۴۹ گفته اند لیکن قول اصح آنستکه در پانصد و چهل و
 هشت وفات یافته .

شهرستان بفتح شین و سکون هاء نام برای سه شهر بوده است یکی شهرستان خراسان
 واقع در میان نیشابور و خوارزم که آخرین شهرهای خراسان و متصل بر مل است و ابوالفتح
 مزبور از همین محل بوده و گروه بسیاری از دانشمندان از آنجا برخاسته اند و این شهر را
 عبدالله بن طاهر که در روزگار مامون امیر خراسان بوده بنیان و پایه گذاری نموده .
 دوم بنا بنقل ابن بناء پیشاوری قصبه ایست در ناحیه ی شاپور از سرزمین فارس .
 سوم شهرستان جی اصفهانست که بین یهودیه و اصفهان واقع شده و یک میل از
 اصفهان فاصله دارد و در آنجا بازارهایی است و از زنده رود که در کنار آن قرار گرفته مشروب
 میشود و قبر امام راشدین مسترشد در آنجا میباشد .

شهرستان لفظ پارسی است و مرکب از شهر و استانست از تاریخ یافعی نقل شده است
 شهرستان نام سه شهر است اولی در خراسان و واقع بین نیشابور و خوارزم که صاحب
 ملل و نحل از آنجاست دوم قصبه ایست در نیشابور سوم شهریست از نواحی اصفهان که یک
 میل از اصفهان فاصله دارد .

(۱) صفدی مینویسد ابو محمد خوارزمی در تاریخ خود مینویسد چندین مرتبه بمجلس وعظ
 او حضور یافتم سخنی از خدا و رسول بزبان نیاورد و پاسخ مسائل شرعیه را ابراز نداشت و
 همگی سخنان او منحصر به عقائد فلاسفه و گفتار آنان بود .

مؤلف تلخیص الاثار مینویسد شهرستان شهریست در خراسان واقع میان نیشابور و خوارزم و در طرف ریگزار قرار گرفته باغهای آن در مسافت دوری از شهرستانند و در آنجا ریگهای روان همواره چون آب در حرکتند محمد شهرستانی مؤلف ملل و نحل از آنجاست وی مردی فاضل و متکلم بود و خیال میکرد با معلوماتی که کسب کرده بمقام خبرگی رسیده . مؤلف گوید از آثاریکه بوی منسوبست کتاب اسرارالعباده است و از جمله مطالبی که در آن آورده یکی آنکه در شریعت مطهره داروی هرنوع بیماری تذکر داده شده و نیازمندیهای نوع انسانی را تشریح کرده است .

مؤلف کشکول و دیگران از ملل و نحل او نقل کرده اند قانون کلی برای تقسیم کردن عوائد مردم بدین شرح است .

برخی از مردم عقیده بمحسوسات و معقولات ندارند اینان سوفسطائینند عده قائل به محسوساتند و بمعقولات توجهی ندارند اینان طبیعی مذهبباند گروهی معتقد بمحسوسات و معقولاتند و به حدود و احکام اعتنائی ندارند اینان فلاسفه دهریه اند عده ای به محسوسات و معقولات و حدود و احکام معتقداند لیکن بشریعت الهی ویژه اسلام متوجه نیستند اینان صائبی مذهبند عده ای همه آنچه گفته شد قبول دارند لیکن بمذهب اسلام گرایشی ندارند اینان یهود و نصاری و مجوس اند عده ای همه آنها را قبول دارند اینان مسلمانانند .

شیخ بهائی در کشکول وفات شهرستانی را ۵۴۸ نوشته .

بطوریکه میدانیم کتاب ملل و نحل او معروف و مشهور است و کتابی است که در حد خود اثر بی سابقه ایست و هرکسی طالب مذاهب مختلفه و خواهان اطلاع از آنها باشد میتواند کاملاً از آن کتاب بهره ور گردد .

شهرستانی در آغاز کتاب خود پنج مقدمه ایراد کرده است :

مقدمه اول در تقسیم دسته جمعی مردم جهان و اختلافات آنها .

مقدمه دوم در تعیین قانونی که بوسیله ی آن میتوان فرقه های اسلامی را شمرد .

مقدمه سوم در بیان پیدایش شبهه ای که در میان جهان بوقوع پیوست و چه کسی بوجود

آورنده و ظهور دهنده ی آن بود .

مقدمه چهارم در بیان نخستین شبهه ای که در اسلامیان بوجود آمد و چگونگی انشعاب

فرقه های اسلامی .

مقدمه پنجم در بیان علت اینکه کتاب حاضر را بقانون علم حساب تدوین کرده ام .

شهرستانی در ذیل مقدمه دوم مینویسد دستجات مهم اسلامی به چهار فرقه تقسیم

شده قدریه، صفاتید، خوارج، شیعه سپس برخی از چهار دسته مزبور در برخی دیگر ادغام گردیده در نتیجه هفتاد و سه فرقه بوجود آمده است تا آنجا که گوید برخود لازم میدانم در کتاب حاضر مرام هر فرقه را بطوریکه از آثارشان بدست آورده‌ام بدون هیچگونه تعصبی ایراد کنم و بدرست و نادرست و حق و باطل آنها نپردازم زیرا خوانندگان با هوش در هنگام مطالعه با توجه بدلائل عقلی حق از باطل و نیک از بد را امتیاز خواهند داد.

و در ذیل مقدمه سوم مینویسد نخستین شبهه‌ایکه در جهان هستی بوجود آمد شبهه‌ی شیطان علیه‌اللعنه والنیران بود و علت اصلی آن استبداد رای او بود که در برابر نص به ایجاد اجتهاد پرداخت و هوای نفس خود را در برابر امر پروردگار خود مورد توجه قرار داد و بماده‌ی اولی خود که آتش باشد بر آدم که از خاک بود نخوت ورزید و از همین شبهه هفت‌گونه شبهه دیگر بوجود آمد و آنها باندازه‌ی اهمیت پیدا کردند تا بجائی که مذهب گمراه‌کننده‌ی ابراهیم بوجود آوردند و شبهه‌های مزبور بطور پراکنده در تورات و در شرح اناجیل اربعه آمده.

وی در هنگام مبارزه با فرشتگان اظهار داشت من وجود باریتعالی را قبول دارم و او را خدای خود و پروردگار جهانیان میدانم و بعلم و قدرت او معترفم و میدانم صاحب مشیتی است که هرگاه تصمیم بگیرد موجودی را بیافریند بمجردیکه بگوید کن، یعنی موجود شو وجود پیدا میکند و اوحکیم است یعنی هرچیز را در محل خود و بجای خویش می‌آفریند درعین حال پرسشهایی از او دارم.

فرشتگان پرسیدند سئوالات تو چیست و چند سئوالند؟

در پاسخ گفت هفت سئوال دارم بشرح زیر:

۱ - پیش از آنکه مرا بیافریند میدانست چه از من سر میزند چرا مرا آفرید و حکمت در آفرینش من چه بود؟

۲ - آنگاه که مرا بمقتضای اراده و مشیت خود آفرید چرا بشناخت خود و فرمانبرداری از حضرتش موظف داشت و با اینکه از اطاعت من نفعی و از نافرمانی من زیانی باو نمیرسید چرا مرا به اطاعت خود فرمان داد؟

۳ - آنگاه که مرا آفرید و به اطاعت خود مکلف ساخت و منم بر خود لازم دانستم او را بشناسم و اطاعت کنم چرا مرا به اطاعت از آدم و سجده بر او موظف ساخت و حکمت در این تکلیف که هیچگونه به اطاعت و معرفت من نمی‌افزاید چیست؟

۴ - آنگاه که مرا آفرید و تکلیف کلی در خصوص معرفت و اطاعت از خودش رابعهدۀ

من گذارد و این تکلیف ویژه یعنی سجود بر آدم را بر من اظہار کرد و من از انجام آن سر پیچی کردم چرا مرا لعنت کرد و چرا از بہشت بیرون نمود و حکمت در این کار کہ کار نافرجامی انجام نداده و تنها از سجدہ بر آدم خودداری کردم چیست؟

۵۔ آنگاہ کہ مرا آفرید و تکلیف عمومی و خصوصی را بعہدہی من برگذار کرد و من از انجام آن خودداری کردم در نتیجہ مرا لعن و طرد فرمود چرا بمن اجازہ داد تا بار دیگر بہ بہشت رفتہ و آدم را فریب دہم تا از آن درخت کہ از استفادہ کردن از آن نہی کردہ بود بخورد و او را ہمراہ من از بہشت بیرون کند، حکمت در ورود در بہشت چہ بود و چرا آدم را کہ با کمال راحتی و آسایش در آنجا بسر میرد بوسیلہ فریب من از مینوبیرون آورد؟

۶۔ آنگاہ کہ مرا آفرید و بمن تکلیف عمومی و خصوصی نمود و بالاخرہ مرا ملعون و مطرود قرار داد و بہ بہشت راہ یافتم و موجبات کینہتوزی بین من و آدم بوجود آمد چرا مرا بر فرزندان او مسلط ساخت تا بنمایانم بہ آنها آنچه را نمی بینند و آنانرا از راہی کہ بیرون از قدرت و حوصلہی آنهاست فریب دہم اینک حکمت در اینکار چہ بود و چرا آنها را ظاہر از ہرگونہ آلودگی قرار نداد و حال آنکہ اگر آنها را شنوا و فرمانبردار قرار میداد نیکوتر و بہ حکمت شایستہ تر بود؟

۷۔ در صورتیکہ ہمہ آنچه را در شبہہہای پیشین اظہار داشتم درست و بجا بودہ چرا مرا مہلت داد و خواستہی مرا اجابت کرد و گفت تا روز شمار در مہلت من خواہی بود اینک حکمت در این مہلت چہ بودہ و حال آنکہ اگر مرا نابود ساختہ بود آفریدگان از وسوسہی من آسودہ بودند و اصولاً شری در عالم بوجود نمی آمد و حال آنکہ ہرگاہ جہان بر پایہی خیر استوار باشد بہتر و پایدارتر است تا اینکہ ریشہی شری در آن وجود داشتہ باشد.

در پایان افزود شبہہہای من وادلہایرا کہ ضمناً بیان کردم آنها بود کہ شنیدید.

شارح انجیل اظہار داشنہ خدایمتعال خطاب بفرشتگان باو بگوئید تو در اظہار خود کہ گفنی تسلیم فرمان خدایم و او را خدای خود، و آفریدگان میدانم دروغ گفنی زیرا اگر بہ راستی مرا پروردگار جہانیان میدانستی بر من اعتراض نمی کردی و سر از فرمان من بر نمیداشتی زیرا من خدای یکایم از آنچه میکنم مسئولیتی ندارم و حال آنکہ آفریدگان من در آنچه انجام میدہند مسئولیت دارند.

شہرستانی گوید بطوریکہ پیش از این اظہار داشتم شبہہہای ہفتگانہ در تورات و انجیل آمدہ و من مدتی در این اندیشہ بودم و میگفتم بنا بر این ہرگونہ شبہہ و اعتراضی کہ در مردم ایجاد میشود از گمراہی شیطان و فریبہای او و ناشی از شبہات او مہباشد زیرا

شبهات شیطانی منحصر بهمان هفت شبهه بوده و شبهاتی که دستجات بدعتگزار و گمراه کننده مینمایند گرچه در عبارت با شبهات وی اختلاف داشته باشند درعین حال همان شبهات شیطانی است که بصورت دیگر جلوه‌گری مینمایند و در حقیقت شبهات شیطانی تخمهایی است که در زمین دل شبهه‌گذاران پاشیده شده و بازگشت همه‌ی شبهه‌های مزبور به انکار امر خداست پس از آنکه خود را بنده و او را آفریدگار میدانند و نیز هوای نفس خود را در برابر نص مورد توجه قرار میدهند و باصطلاح اجتهاد مقابل نص مینمایند، تا به آخر آنچه درباره اقوال مختلفه عالم و آراء فاسده طبقات متعدده ایراد کرده است.

شهرستانی در ضمن بحث از شیعه مینویسد اثنی‌عشریه که به رحلت حضرت موسی بن جعفر یقین داشتند و آنها را بهمین مناسبت قطعیه می‌نامند پس از رحلت او امامت را در اولاد میدانند و میگویند امام پس از او علی‌الرضا است که مرقد او در طوس است و پس از او فرزندش محمد تقی است که مشهدش در مقابر قریش است پس او فرزندش علی بن محمد قائم منتظر است که در سامراست و او دوازدهمین پیشوای شیعه است.

در روزگار ما آئین شیعه چنانست که گفتیم درعین حال اختلافی هم در میان آنان وجود دارد چنانچه برخی از شیعیان احمد بن موسی را امام میدانند و عقیده‌مند بامامت برادرش علی بن موسی‌الرضا (ع) نمیباشند.

مؤلف گوید احمد بن موسی همان بزرگواریست که در شیراز مدفون و معروف به شاه چراغ است و ما شرح حال او را در باب احمدین متذکر شده‌ایم.

مؤلف درحاشیه مینویسد شهرستانی در ضمن دستجات شیعه اظهار داشته از جمله فرقه‌های شیعه باقریه و جعفریه‌اند و اینان پیروان ابوجعفر محمدبن علی باقر و فرزند ارجمندش جعفر صادق و پدر بزرگوارشان زین‌العابدین علی (ع)‌اند.

بعضی نسبت به باقر و صادق متوقف‌اند و امامت را منحصر بیکی از آنها دانسته و فرزندان را امام نمیدانند و برخی امامت را بفرزندان آنان تجاوز داده‌اند و ما بدان جهت بذکر این دو فرقه پرداختیم که از سایر فرق ممتاز بودند برای اینکه برخی از شیعیان

(۱) مرقد همایون حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری (ع) در سامراست و در قم مدفن حضرت معصومه دختر پاکیزه گوهر حضرت موسی بن جعفر است و در ملل و نحل منطبعه مصر نیز قم آمده.

امامت را منحصر به امام باقر میدانند و متوقف در ' و قائل بر رجعت او می باشند و برخی همین عقیده را درباره‌ی امام صادق (ع) دارند .

امام صادق برزگواری دانشمند و کاملاً از امور دین و دنیا اطلاع داشت و مردی زاهد و پارسا بود و همان پرهیزکاری و پیرا از همه‌گونه خواسته‌های نفسانی ممانعت میکرد .
و اسرار دین و دنیا را برای آنها شرح میداد ، پس از آن به عراق رفت و چندی را در آنجا بسر برد .

امام صادق هیچگاه با خلفاء معاصرین خود بنزاع نپرداخت زیرا کسیکه غرق دریای معرفت شده توجهی به نهر ندارد و کسیکه به آخرین پله نردبان حقیقت رسیده از افتادن بزیر هراسی احساس نمیکند و کسیکه با خدا مانوس است از مردم وحشتی ابراز نمی‌کند
نسب امام صادق از طرف پدر بشجره‌ی نبوت منتهی میشود و از طرف مادر به ابوبکر میرسد .
امام صادق از آنچه غالیان درباره‌ی او اظهار میداشتند متنفر بوده و گوینده‌اش را لعنت و نفرین میکرد .

شیعه پس از امام صادق بدستجات مختلف درآمدند و هر یک به پیشوایان خود مطالبی را انتساب میداند خوشبختانه امام صادق از همه آنها بری بود و همچنین دامن او از لوث اعتزال و قدر پاک بود .

امام صادق درباره‌ی اراده فرموده خدايتمتعال درباره‌ی ما چیزی را اراده کرد و از ما اراده‌ی چیزی داشت آنچه را نسبت بما اراده داشت از ما دور گردانید و آنچه را از ما خواست اظهار داشت بنابراین ما موظفیم بدانچه از ما خواسته .

امام صادق درباره‌ی قدر فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین در دعا به این خلاصه فرموده پروردگارا اگر از تو اطاعت کنم بحمد تو میپردازم و اگر معصیت نمایم حجت تو بر من تمام است در احسان جز تو دیگری حق تصرف و در اسائه جز حجت تو دیگری مداخله ندارد .

(۵۹) ابو عبدالله محمد بن علی بن احمد حلی نحوی معروف به ابن حمیده با صیغه

تصغیر .

سیوطی از یاقوت نقل کرده ابن حمیده در نحو و لغت مهارت کامل داشت و از شاگردان و ملازمان ابن خشاب بود .

آثار او شرح ابیات الجمل و شرح اللمع و شرح المقامات و کتابی در تصریف و روضه در نحو و الادوات و فرق بین ضاد و ظاء ابن حمیده سال ۴۶۸ متولد شد و سال ۵۵۰ وفات یافت .

ابوسهل محمد بن علی هروی معروف به مؤذن هروی از نحویها و لغویها بوده فصیح ثعلب را شرح کرده و نیز فصیح مزبور را منتخب نموده و سال ۴۳۳ درگذشته .

ابوبکر محمد بن علی مراغی نحوی از شاگردان زجاج بوده کتاب مختصرالنحو و شرح شواهدالکتاب سیوطی از اوست .

ابوالحسن محمد بن علی نحوی ملقب به دقیقی یکی از شاگردان ابوالحسن ربانی است .

کتاب‌المرشد در نحو والمسموع من الکلام الغریب از اوست .

ابوعبدالله محمد بن علی بن هانی لخمی سبتی معروف به جده .

مؤلف شرح تسهیل والغره الطالعه فی شعراءالماهالسابعه .

محمد بن علی غرناطی از علماء سده‌ی هشتم بوده والجمل را شرح کرده است .

محمد بن علی ادفوی مصری نحوی .

قاموس از او نامبرده و کتاب بزرگی در تفسیر که مشتمل بر چهل مجلد بوده از آثار

او نامبرده است .

مؤلف گوید از قرائن پیداست ادفوی همان ابن نقاش است که پیش از این در باب

حاضر ذیل ترجمه ابن عربی از او نام بردیم .

(۶۰) ابوعبدالله محمد بن احمد بن هشام بن ابراهیم لخمی لغوی نحوی سبتی یکی

از بنی‌هشام شانزده‌گانه است که ذیل احوال ابن‌هشام معروف بنام آنها اشاره کردیم .

آثار او عبارتند از المدخل الی تقویم‌اللسان و کتاب تعلیم‌البیان و آثار مفیده‌ی

دیگر از قبیل‌الفصول والجمل فی شرح ابیات‌الجمل والنکت علی شرح ابیات سیویه تالیف

اعلم کتاب لحن‌العامه شرح‌الفصیح و شرح مقصوره ابن درید .

سیوطی در طبقات مینویسد ابوعبدالله بن‌الغار آثار ویرا از خود او روایت کرده و

سال ۵۵۷ هجری زنده بوده .

ابن‌دحیه در کتاب‌المطرب من اشعار اهل‌المغرب مینویسد لغویها کلمه‌ی خال را از

لغات مشترکه قرار داده و برای آن دوازده معنی متعرض شده‌اند .

خال دائی خال محل خال زمان گذشته خال پرچم خال مکر خال نشانی سیاه بر

سر و روی خال غره سپیدی پیشانی و بمعنی عزت خال مرد بی‌علاقه خال ترسو خال فسمی

از بردیمانی خال ابر خال شمشیر برنده (۱) .

پس از این نوشته ابن‌هشام لغات دوازده‌گانه را در ضمن اشعار ذیل چنین آورده :

←

اقول لخالی و هو یوما بذی خال تزوج و تغدو فی برود من الخال
 اما ظفرت کفاک فی العصر الخال بر بیه خال لا یزن بها الخال
 تم کمر الخال یرتج رد قہا الی منزل بالخال خلو من الخال
 اقامت لاهل الخال خالا فکلہم یوم الیہا من صحیح و من خال
 بدائیم کہ روزی شمشیر بکمر آویختہ بود می گفتم با بردی کہ پوشیدہ ای میروی ومی آئی
 آیا بزن خالداری کہ هیچ نشان سیاہی با او انباز نمیشود دست یافتہ ای آری او کمر بسته و
 چون ابر بمنزلیکہ در فلان محل واقع شدہ با کمال جرئت حرکت میکرد در آنجا پرچمی سرا
 پا کردہ و مردم سادہ و مکار بطرف آن روان بودند .

محمد بن احمد بن عبداللہ بن ہشام فہری ذہبی نحوی ملقب بہ ابن الشوال .
 طبقات نوشتہ نامبردہ شاگرد جزولی نحوی بودہ و سال ۶۱۹ ہجری وفات یافتہ .
 ابو عبداللہ محمد بن یحیی بن ہشام خزرجی انصاری اندلسی معروف بہ ابن البرذعی
 از شاگردان ابن خروف نحوی بودہ و شلوبینی از شاگردان اوست .
 فضل المقال در ابنیہ الافعال والمسائل والنخب والافصاح بقواعد الایضاح والاقتراح فی
 تلخیص الایضاح و شرح آن و امثال اینہا از آثار اوست .
 شمس الدین محمد بن محمد بن خضر بن شمری زبیری مقدسی شامی این شخص ہم بہ
 مناسبت اینکہ در اجدادش چندتن بنام ہشام بودہ اند میتوان او را بکنیہی ابن ہشام معرفی
 نمود .

زبیری از شاگردان قطب شیرازی یا قطب رازی بودہ .
 آثاری بدین نامہا دارد : الغیث فی تفصیل المیراث ، ادب الفتوی ، الظہیر علی فقہ
 الشرح الکبیر ، غرائب السیر در علم حدیث و خبر ، تہذیب الاخلاق در مسائل خلاف و
 وفاق ، اخلاق الاخبار فی مہمات الاذکار و رسائل چندی در خلاف و منطق و معانی و نحو
 تدوین نمودہ و بشرح و توضیحات مہمات آنہا پرداختہ است و مختصر ابن حاجب و کافید
 نحو و خلاصہ ابن مالک را نیز شرح کردہ و امثال اینہا از آثار دیگر .
 زبیری در نیمہ ذیحجہ سال ۸۰۸ ہجری درگذشتہ .

(۶۱) ابو جعفر حجاج الدین محمد بن عبداللہ بن محمد بن ظفر مکی صقلی لغوی

→ (۱) در قاموس مینویسد شتر نر سیاہ را نیز خال و صاحب اسب را ہم خال
 میگویند و معانی ضمنی دیگری ہم برای آن لغت نمودہ .

نحوی .

سیوطی در بغیه‌الوعاه مینویسد مکی در مکه معظمه متولد شد در خوردسالی به مصر آمد و از آنجا به شهرهای آفریقا مهاجرت کرد و مدتی را در مهدیه بسربرد و شاهد کارزارهای فرنگیها با مسلمانان بوده متاسفانه طولی نکشید مهدیه از اختیار مسلمانان بیرون رفت و او همان اوقات در آنجا بود سپس از آنجا به صقلیه و از آنجا بمصر و از آنجا به حلب رفت و در مدرسه ابن ابی عمرو اقامه کرد و در آنجا به تالیف تفسیر کبیر پرداخت سپس اختلاف سنی و شیعه پیش آمد در نتیجه کتابهای او در ضمن سایر اثاثیه اش غارت شد وی از آنجا به حماه رفت و در آنسرزمین مقبولیت عامه یافت و والی حماه شهریه‌ای برای او معین کرد و او با کمال آسودگی به تالیف آثارش پرداخت .

حجه‌الدین مردی نیکوکار و متقی و پارسا بود و جز بدانچه مربوط بخود او بود بکار دیگری نمی پرداخت .

حجه‌الدین شعر خوب میگفت و اطلاعات واژه‌شناسی او بیشتر از نحو بود .

حجه‌الدین سال ۵۶۵ هجری در حماه درگذشت و آثار او عبارتند از : *ینبوع‌الحیوة* در تفسیر ، *التفسیر الکبیر* ، *الاشتراک اللغوی والاستنباط المعنوی* ، *سلوان المطاع* ، *القواعد و البیان در نحو* ، *الرد علی الحریری فی دره الغواص* ، *المطول فی شرح المقامات* ، *التنقیب علی مافی المقامات من الغریب* ، *ملح اللغه فیما اتفق لفظه و اختلف معناه علی حروف المعجم* ارجوزه‌ای در فرائض و امثال اینها از آثار بسیار دیگر ، از اوست :

ببسم الله یفتتح العلیم و بالرحمن یعتصم الحلیم

و کیف یلو منی فی حسن ظنی بر بی لائم و هو الرحیم

انسان دانا کتاب خود را به بسم‌الله آغاز میکند و شخص بردبار به خدای بخشنده متمسک میشود و چگونه سرزنش میکند مرا ملامتگر در خوشگمانی که به پروردگارم دارم و حال آنکه او مهربانست .

(۶۲) ابو عبدالله محمد بن جعفر بن احمد بن خلف بن حمید (بروزن امیر) انصاری

مرسی مغربی اندلسی .

سیوطی از ابن زبیر نقل کرده وی از اساتید قاریان و از نحویهای با شخصیت بود از خلف بن یوسف بن ابرش نحوی و دیگران روایت کرده و کتاب سیبویه را نزد ابن ابی الرکب آموخته و فنون قرائتی را از ابن هذیل و محمد بن فرج قبیسی فرا گرفته و از قاریان و نحویهای معروف بوده .

ابن حوط الله و گروهی از بزرگان از وی روایت میکردند .

آثار او شرح الايضاح و شرح الجمل و امثال اینهاست .

ابن حمید سال ۵۱۳ هجری متولد شد و سال ۵۸۶ در مرسیه درگذشت .

ابو عبدالله محمد بن جعفر قزاز قیروانی تمیمی نحوی .

سیوطی از صفدی و دیگران نقل کرده قزاز پیشوائی دانشمند بود و بفرآ دادن علوم عربی اشتغال میورزید و پادشاهان و دانشمندان از هر جهت رعایت احترام او را مینمودند و عموم مردم او را دوست میداشتند وی تا جائیکه در حد امکانش بود در حفظ زبان خود میکوشید .

آثار او الجامع در لغت ، ضرائر الشعر ، اعراب الدریدیه ، الضاد والطاء ، العشرات در

لغت ، ما اخذ عن المتنبي ، التعریض والتصریح ، ادب السلطان و امثال اینها .

قزاز از علماء قرن چهارم بوده و سال ۴۱۲ (تیب) درگذشته (۱) .

ابوالفتح محمد بن جعفر بن محمد همدانی مراغی .

سیوطی بنقل از یاقوت مینویسد وی از حافظان و نحویهای صاحب بلاغت بوده کتاب

الاستدراک در غفلیتهای خلیل والبهجه که بسبک کامل میرد تالیف شده از آثار اوست .

مراغی با آنکه در دوران جوانی بوده در نحو و ادب پیشوای دانشمندان آنعصر به

شمار میرفته و مانند نداشته .

خطیب گفته مراغی در بغداد ساکن بوده و از ابوجعفر بن قیس روایت می کرده و

ابوالحسین محاملی از او روایت داشته و سال ۳۷۱ (شاع) وفات یافته و سیرافی از مرگ او

سخت متأثر بوده .

ابوالحسین محمد بن جعفر بن محمد بن هارون تمیمی نحوی معروف به ابن نجار کوفی .

سیوطی از یاقوت نقل کرده ابن نجار سال ۳۰۳ هجری در کوفه متولد شد به بغداد رفت

و از ابن درید و نبطویه روایت میکرد و مورد اطمینان و از قاریان معروف بود .

آثار او عبارتند از مختصری در نحو ، الملح والنوادر ، تاریخ کوفه و امثال اینها .

ابن نجار در جمادی الاولی سال ۴۰۲ هجری وفات یافته .

(۶۳) ابوشجاع محمد بن علی بن شعیب ملقب به فخرالدین و معروف به ابن دهان

بغدادی در فن حساب و علم فرائض مهارت داشت و بهمین مناسبت به حاسب و فرضی

شهرت یافته بود .

(۱) مؤلف پیش از این شرح حال او را معصلا از ابن خلکان نقل کرده .

ابن خلکان مینویسد ابن دهان اصلاً از مردم بغداد بود و به موصل رفت و با وزیر جمال‌الدین اصفهانی ارتباط پیدا کرد سپس بخدمت سلطان صلاح‌الدین ایوبی رسید وی ریاست دیوان فارقین را بعهدہی او برگزار نمود ابن دهان با استاندار آنجا سازگاری نداشته بدمشق رفت و در آنجا شہریہای برای او تعیین شدہ متاسفانہ امور او را ادارہ نمیکرد سپس سال ۵۸۰ ہجری بمصر رفت و از آنجا باز بہ دمشق بازگشت و دمشق را مرکز اقامہی خود قرار داد .

ابن دهان جدولہائی در علم فرائض و امثال آن ترتیب دادہ بود و کتاب ارزندہای در غریب‌الحدیث تالیف کردہ در این کتاب رموزی از حروف تشکیل دادہ بود کہ باہریک از آنها میتوان بجاہائیکہ کلمات مطلوبہ قرار گرفتہاند ہدایت شد .

ابن دهان مرد زبان‌آوری نبود لیکن قلم استواری داشت و آثار ارزندہای در تاریخ و امثال آن تالیف کردہ .

ابن مستوفی در تاریخ اربل نامبردہ رادر ردیف واردین بہ سرزمین اربل نام میبرد و مینویسد وی دانشمندی فاضل و متفنن بود و اشعار خوبی می‌سرود سپس ابیاتی را کہ در ستایش از تاج‌الدین ابوالیمن کندی سرودہ و ما در شرح حال تاج‌الدین آوردہ‌ایم متعرض شدہ . (۱)

ابن عماد کاتب در خریدہ از وی ستایش کردہ و چند قطعہ پسندیدہ از او یادآوری نمودہ از جملہ ہنگامی .

ناصر بن مبارک نحوی معروف بہ ابن دهان ضریر کہ نابینا بود چشمہای خود را روغن زدہ .

ابن دهان بغدادی گفت :

لا یبعد الدھان ان ابنہ
من عجب‌الذھر فحدث بہ
ادھن منہ بطریقین
بفرد عین و بوجھین

دور نیست پسر ضریر دھان از دوراہ بچشم خود روغن مالیدہ باشد کار او از شگفتیہای روزگار است کہ باید در افسانہها آورد کہ بایک چشم و دور و بدینکار اقدام نمودہ .

گویند یکی از رؤساء بیمار بود پس از بہبودی ابن دھان باو نوشت :

نذر الناس یوم برئک صوما
غیرانی نذرت وحدی فطرا

(۱) مؤلف در حرف زاء ذیل شرح حال ابوالیمن زید بن حسن اشعار مرثیہ را نقل کردہ .

عالم ان یوم برئک عید لا اری صومہ ولو کان نذرا
 مردم ہمگی در روز بہبودی تو نذر کردہ و روزہ گرفتند جزمی کہ در آنروز افطار
 کردم زیرا میدانستم روز بہبودی تو روز خوشگذرانی من است و من آنروز را اگرچہ نذرہم
 باشد روزہ نخواہم گرفت و امثال اینہا از قطعات ارزندہی دیگر .
 ابن دہان در ستارہ شناسی و فنون زیج استاد بود و در ماہ صفر سال ۵۹۰ ہجری در
 حلہی سیفیہ وفات یافت .

و سبب وفات او آن بود هنگامیکہ از سفر مکہ وارد دمشق شد و عزیزب عراق نمود بہ
 مجردیکہ وارد حلہ گردید پای شترش لغزیدہ صورت او بہ یکی از چوبہای حنہا شتر اصابت
 کردہ بلافاصلہ درگذشت گویند علت شہرت او بہ ابن دہان آن بودہ کہ وی پیرمرد زشت رو
 و سیاہ چہرہ و دراز ریش بودہ است و او را از این راہ بچہ روغن خواندہ اند و ہم گویند
 لقبش برہان الدین بودہ .

مؤلف گوید عدہای از دانشمندان اہل سنت بعنوان ابن دہان شہرت دارند و ما شرح
 حال آنہا را بجالبتترین طرز در ترجمہ سعید بن مبارک بغدادی کہ شہرتش بدین نام از
 دیگران بیشتر است متعرض شدہ ایم .

(۶۴) ابو عبد اللہ محمد بن احمد بن ابراہیم قرشی مغربی از عباد وزہاد و مجاہدان
 عصر خود بودہ .

ابن خلکان مینویسد از قرشی کرامات بسیاری بظہور رسیدہ و مردم خوارق عادات
 زیادہی از وی نقل میکنند گروہی از مصاحبان او را دیدم کہ ہریک از برکات انفاس او بہ
 مقامی ارزندہ نائل آمدہ بود و گویند بو عبد اللہ بہ اصحاب خود وعدہ دادہ بود ہریک از
 آنان کہ بمصاحبت وی نائل آمدہ از مناصب عالیہ برخوردار خواہند شد و چنان بود کہ وی
 وعدہ دادہ بود .

بو عبد اللہ از سادات بزرگوار و طراز اول مردم قرشی نسب است وی اصلاً از مردم
 مغرب زمین بودہ و در آنجا با زاهدان نامی مصاحبت کردہ و از وجودشان بہرہ ورینہا کردہ
 آنگاہ کہ وارد مصر شدہ امیر مصر از برکات او منتفع بودہ سپس از مصر بعزم بیت المقدس بہ
 جانب شام حرکت کردہ و همانجا بودہ تا در ششم ذیحجہ سال ۵۹۹ ہجری در سن پنجاہ
 و پنج سالگی درگذشتہ و در مسجد الاقصی بر جنازہی او نماز گذاردند مرقدش معروف و مزار
 است .

مؤلف گوید از فرائین پیدا است ابو عبد اللہ قرشی همان شخصی است کہ میگویند ہر گاہ

کسی از نفع و آزار غذا در هراس باشد دست بر شکم بگذارد و سه بار بگوید اللیله لیله عیدی (یا قرشی) و رضی الله عن سیدی ابی عبدالله القرشی .
آزاری از آن غذا بوی نرسد .

ابوعبدالله محمد بن معمر بن فاخر قرشی اصفهانی مؤلف مستند و کتاب جامع العلوم . مؤلف کامل بهائی که از بزرگان شیعه است احادیث بسیاری از جامع العلوم وی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده و از این راه مخالفان را ملزم ساخته .
از جمله در کتاب مزبور از حافظ ابوبکر بن مردویه اصفهانی (۱) بسند متصلش از عقیقه بن عامر جهنی نقل کرده در شدت گرما حضور اقدس رسول خدا شرفیاب شده فرمود ای جهنی چه پیش آمده در چنین هنگامی نزد ما بیائی ؟ در پاسخ گفتم پیش آمد مهمی برای من اتفاق افتاد ، فرمود چه پیش آمدی عرض کردم چه میفرمائید در حق این عده ای که پاپای شما با مخالفان می جنگند برخی میگویند ابوبکر بهترین این امت است پس از شما بعضی میگویند عمر پس از شما برترین این امت است اینک اگر شما رحلت کردید از چه کسی پیروی کنیم ؟ فرمود از کسی پیروی کنید که خدا او را پس از من برگزیده و نامش را از نام خودش جدا ساخته و دختر مرا بهمسری او در آورده و فرشتگان را یاور او قرار داده تا با وی بادشمنان بجنگند ، پرسیدم آن شخص کیست ؟ فرمود علی بن ابیطالب علیهما السلام است .

باز از ابن مردویه باسناد خودش از ابووائل از حدیفه روایت کرده رسول خدا (ص) فرموده علی بهترین مردم است کسیکه مقام ارزنده‌ی او را انکار نماید کافر است .
ابن مردویه به اسناد خود از ابواسحق از حارث نقل کرده حضرت علی (ع) فرمود ما خاندانی هستیم که هیچیک از افراد بشر همتای ما نمیباشند ، مردی از جا برخاست و با عبدالله بن عباس ملاقات کرده اظهار داشت علی (ع) چنین فرموده ، ابن عباس گفت علی راست گفته مگر نه این بود آنگاه که پیغمبر اکرم (ص) زنده بود کسی با وی همتا نداشت آنگاه ابن عباس افزود این آیه درباره‌ی علی (ع) نازل شده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه آنها که ایمان آورده و کارهای پسندیده انجام داده اند از بهترین مردمانند .

(۶۵) ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین بن علی معروف به امام فخرالدین رازی

(۱) ابوبکر احمد بن مرسی بن مردویه آثاری دارد در ۲۴ ماه رمضان سال ۴۱۰ هجری نقل ابونعیم وفات یافته است .

و ملقب به ابن الخطیب یا خطیب رازی فخرالدین اصلاً از قبیلہ بنی تیم بوده و نسبش به ابوبکر میرسد و پدرانہ از طبرستان بوده و خود در ری متولد شدہ در اصول از اشعری پیروی میکردہ و در فروع تابع شافعی بودہ .

ابن خلکان مینویسد فخررازی یکتای عصر و بافتہ دست فضل و دانش بشمار میرفت در علم کلام و علوم معقول و فنون پیشینیان بر معاصرانش برتری یافتہ و در فنون عدیدہ آثار با فائدہای از خود بجای گذارده از جملہ کتاب تفسیر کلام اللہ المجید است کہ از ہمہ گونه مطالب ارزندہ و بیسابقہ در آن گرد آورده و در نہایت بزرگی است متاسفانہ باتمام نرسیدہ و سورہ فاتحہ را دریک مجلد تفسیر کردہ .

و آثار دیگر او باین نامہاست مجلدی در علم کلام کہ مطالب عالیہای در آن آورده نہایہ العقول کتاب الاربعین کتاب المحصل کتاب البیان والبرہان فی الرد علی اهل الزيغ و الطغیان کتاب المباحث العمادیہ فی المطالب المعادیہ کتاب تہذیب الدلائل و عیون المسائل کتاب ارشاد النظار الی لطائف الاسرار کتاب اجوبہ المسائل النجاریہ کتاب تحصیل الحق کتاب الزبدہ و المعالم و امثال اینہا .

المحصل و المعالم در اصول و الملخص و شرح اشارات ابن سینا و شرح عیون الحکم و امثال اینہا در حکمت و در طلسمات السرا المکتوم و شرح اسماء الحسنی و ہم گویند مفصل زمخشری را کہ در نحو بودہ شرح کردہ شرح وجیز غزالی در فقہ شرح سقط الزند معری و مختصری در اعجاز و مؤاخذہای علیہ نحویہا و آثاری در مناقب شافعی .

بالآخرہ ہمہ آثار او در کمال ارزندگی است و در شہرہا منتشر گردیدہ و نیکبخی مهمی از اینراہ بدست آورده زیرا از آن پس کہ آثار علمی او در شہرہا شہرت پیدا کرد محصلان از آثار گذشتگان بی نیاز شدہ و بہ تدریس و تدریس آنها پرداختند فخرالدین نخستین کسی بود کہ طرز جالبی در آثار خود بوجود آورد و مطالبی را در آنها ایراد نمود کہ بیسابقہ بودند .

فخرالدین در وعظ و اندرز ید طولی داشت و بزبان پارسی و تازی بہ اندرز مردم میپرداخت و گاہی در موقع وعظ حال وجدی باو دست میداد و بسیار میگریست .

در شہر ہرات دستجات مختلف از ارباب مناصب و مقالات بحضور او میرسیدند و پرسشہائی از او می نمودند او پاسخ نامبردگان را بجالبتترین طرز ایراد میکرد و بدینوسیلہ گروہی از کرامی مذہبان و امثال آنها از مرام خود دست برداشته و بہ مذہب اہل سنت گرائیدند .

فخرالدین در شهرستان هرات بلقب شیخ الاسلام ملقب بود .

فخرالدین در آغاز کار از پدرش بهره‌ور بود و پس از مرگ او بمنظور استفاده از کمال سمنانی بحضور وی رفت و مدتی از درس او بهره‌مند گردید سپس به ری بازگشت و بدرس محد جبلی که از اصحاب محمد بن یحیی بود حضور یافت و آنگاه که مجد بخواهش علماء مراغه برای تدریس بدانجا رفت فخرالدین همراه او بمراغه رفت و مدت درازی از درس علم کلام او استفاده کرد .

گویند فخرالدین کتاب شامل امام الحرمین را که در کلام بوده از حفظ داشته . فخرالدین پس از مدتی بخوارزم رفت و آنهنگام از همگی فنون بهره‌ی وافی داشت در آنجا با علماء مذهب به بحث و گفتگو پرداخت و نظر باینکه نمی‌توانست در خوارزم زیست نماید بماوراءالنهر رفت آنجا نیز بر اثر اختلافی که فیما بین او و علماء ماوراءالنهر به وقوع پیوست بری بازگشت .

در ری طبیب ماهر و ثروتمندی بود آنگاه که فخر وارد ری شده طبیب مزبور بسختی بیمار گردید و آخرین روزهای زندگی را پی سپر میکرد طبیب که سابقه‌ی علم و کمال و شهرت فخرالدین را میدانست تصمیم گرفت دو دختری که داشت آنها را بهمسری فرزندان فخر درآورد و سائل ازدواج فراهم شد و طولی نکشید طبیب درگذشت فخرالدین تمام مالیهی او را در اختیار گرفت و از این راه ثروت هنگفتی نصیبش شد .

فخرالدین از فرصت استفاده کرد و بمسافرت پرداخت و ضمناً با شهاب غوری کارگزار غزنین معامله‌ای کرد طولی نکشید برای استیفاء حشش به غزنین رفت شهاب مقدم او را گرامی داشت و در احترام او بیش از حد کوشید و با ثروت هنگفتی از غزنین بخراسان بازگشت و بدربار سلطان محمد تکش معروف بخوارزم ناه راه یافت و سهم بسزائی از او برد و به آخرین مراتب سامیه که هیچ دانشمندی در دربار او دارا نبود نائل گردید .

مناقب و فضائل فخرالدین بیشتر از آنست که بتوان بشماره آورد و درعین حال که از همه‌ی کمالات برخوردار بود شعر هم میگفت از آنجمله از آثار نظمی او :

و اکثر سعی العالمین ضلال	نهایه اقدام العقول عقال
و حاصل دنیا نا اذی و وبال	و ارواحنا وحشه من جسمونا
سوی ان جمعنا فیه قیل و قال	و لم نستفد من بحثنا طول عمرنا
فبادوا جمیعا مسرعین و زالوا	و کم قدر اینا من رجال و دوله
رجال تزالوا والجبال جبال	و کم من جبال قد علت شرفاتها

پای، خردها در آخر کار گرفتار پابند میشود و حداکثر کوشش جهانیان همراه با گمراهی است جانهای ما از جسدهای ما درهراسند و نیتجه دنیای ما جز آزار و بیچارگی چیز دیگری نیست ما در تمام عمر از بحثهای خود جز گفتگو بهره‌ای نبرده‌چہ بسیار مردان و دولتهائی را مشاهده کرده که همگی آنها با سرعت هرچه بیشتری رو بنا بودی گذاردند و چه بسیار قلہهای بلندی که مردانی بر فراز آنها جای داشتند آنها نابود شدند و کوهها بر سر جایشان برقرار ماندند .

ابن خلکان پس از آنکه مینویسد دانشمندان و رجال علم از همه طرف بار می‌بسته و به درگاه فخرالدین حضور می‌یافته از قول ابو عبدالله حسین واسطی نقل کرده .
آنگاه که فخرالدین درهرات منبر میرفت برای تحریک مستمعان خود این شعر را انشاد کرد .

المرء مادام حیا یستهان به و یعظم الرزء فیه حین یفتقد
آدمی تا زنده است مورد اهانت و خواری دیگران قرار میگیرد و چون مرد و او را از دست دادند برای او سوک عظیم سراپا میکنند فخرالدین در کتاب تحصیل الحق مینویسد فن اصول را نخست از پدرش ضیاءالدین عمر فرا گرفته و او از ابوالقاسم سلیمان بن ناصر انصاری و او از امام الحرمین ابوالمعالی و او از استاد ابواسحق اسفراینی و او از شیخ ابوالحسین باهلی و او از شیخ ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری و او از ابوعلی جبائی فرا گرفته فخرالدین در آغاز مرام نامبردگان را داشت و اخیراً از آنمذهب بازگشته و پیرو مذهب سنت و جماعت شد .

تا آنجا که گفته فخرالدین در پانزده رمضان سال ۵۴۴ یا ۵۴۳ در ری متولد شد و در روز دوشنبه که مصادف با عید فطر سال ۶۰۶ هجری بود در شهر هرات وفات یافت و آخر روز در کوه مصاقب دهکده‌ی مزداخان دفن شد انتھی .

محدث نیشابوری در رجال خود از یکی از کتابهای معتزله نقل کرده آنگاه که فخرالدین از خوارزم عازم خطه خراسان بود هزار استر زیر بار گوهرهای گرانبها داشت و طلا و نقره او از اندازه بیرون بود و آنهنگام که مقدمه‌ی اسبهای او بسرزمین خراسان رسید موخره آن در خوارزم بود .

بدیهی است چنین ثروتی از چنان مردی در کمال شگفتی است .
مؤلف حبیب‌السیر از تاریخ یافعی نقل کرده فخرالدین دانشمندی زیبا چهره و آرام و با حشمت بود و هرگاه سواره بمحلی میرفت حدود سیصد تن طلبه در رکاب او پیاده

ترکت میکردند .

مؤلف گوید در باب محمود ذیل احوال محمود بن علی حمصی بضم حاء و میم و تشدید صاد که از مشایخ متکلمانست از قاموس نقلکردیم نامبرده استاد فخررازی بوده .
سلم السموات حکیم کازرونی نوشته فخرالدین از علماء دربارسلطان محمدخوارزمشاه و معاصر با محقق طوسی و شیخ نجمالدین کبری و شیخ اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری مؤلف هدایه بوده و در علوم عقلیه و نقلیه آثار مشهوری داشته .

در تفسیر سه کتاب کبیر و وسیط و صغیر تالیف نموده و آثار دیگر او عبارتند از الملخص در حکمت نظری و شرح قدیم بر اشارات شیخالرئیس والمعالم در علم کلام والمحصل والمحصل و حدائق الانوار والمباحث المشرقیه و امثال آنها .

در یکی از تعلیقاتش ذیل بحث ابطال تسلسل نوشته همگی تحقیقاتی که ارباب استدلال در ظرف دو هزار و ششصد سال نموده‌اند خالی از خلل و بیرون از مناقشه نبوده‌اند .
و نیز مینویسد فخرالدین با شیخ مجدالدین بغدادی که در آنروزگار از واعظان نامی بود منافرت شدیدی داشت و مدتها با یکدیگر در منازعه بودند تا اینکه برخی از شاگردان فخرالدین از مجدالدین در پیشگاه خوارزمشاه سعایت کرده سلطان دستور داد مجدالدین را در دریا غرق کردند .

درگذشت نابموقع و دلخراش مجدالدین موجبات ناراحتی قلبی نجمالدین کبری را فراهم آورد وی نفرین کرده طولی نکشید لشکر خونخوار مغولی بر کشور پهناور خوارزمشاه استیلا یافته و مدتها ممالک محروسه تحت نفوذ آنها درآمد و خونها ریخته شد .

فخرالدین با چهار دلیل عقلی و نقلی ثابت میکرده فرشته برتر از بشر است در کتاب معالم برهان نبوت خاصه را بمشرب فلسفه ثابت کرده و در همان کتاب اظهار داشته‌ما برای اثبات بقاء نفوس پس از بیرون آمدن از ابدان و خرابی و نابودی آنها جز تمسک به دلائل انبیا و اولیا راه دیگری نداریم سپس همین عقیده را با ادله اقناعیه عقلی اثبات کرده و چهار وجه برای آن ایراد نموده و در ذیل وجه چهارم می‌نویسد بر اثر ریاضات شاقه‌ای که آدمی بر خود هموار میکند نفس او بترقیات کلیه‌ای نائل میگردد و تجلیات ملکوتی برای او حاصل میشود تا بجائیکه کشف مغیبات بجالبترین وجهی برای او بوقوع می‌پیوندد و اصولا احساس ضعف بدنی در خود مینماید و در نتیجه ضعف بدن هر اندازه که بیشتر باشد نیروی نفسانی تمامتر و مفیدتر خواهد بود و ما هرگاه اعتبارات عقلیه را همراه با خبرهای انبیا و اولیا و اعترافات بزرگان از علما و حکما در نظر بگیریم اطمینان پیدا خواهیم کرد نفوس انسانی

پس از مرگ ابدان پایدارند انتهی .

سلم السموات در محل دیگری رباعی ذیل را بفخرالدین نسبت داده :

درویشی جوی و روی در شاه مکن وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شو و مال مجو در چاه بزی و طلب جاه مکن

مؤلف تاریخ روضالمناظر از ابن اثیر نقل کرده فخرالدین سال ۵۴۳ متولد شده و برای مردم بزبان عربی و عجمی اندرز میگفته وید طولائی در علوم مختلف داشته و تنهامهارتی در علوم عربی بدست نیاورده بوده .

فخرالدین بشهرها مسافرت میکرده و به صحبت پادشاهان میرسیده و بر اثر او آشوب عظیمی بوقوع پیوسته زیرا سلطان غیاث الدین بمناسبت علاقه شدیدی که باو داشته در شهر هرات مدرسهای برای او بنیان کرد اینموضوع گروه کرامیه را که قائل به تجسیم و تشبیه بودند ناراحت ساخت بهمین مناسبت علماء کرامیه از حنفی و شافعی باتفاق قاضی عبدالمجید بن فذوه که بزرگ کرامیه و اعلم و ازهدشان بود در حضور سلطان غیاث الدین با فخرالدین بمباحثه پرداختند گفتگوی فیما بین بطول انجامید بطوریکه سلطان خسته شد بیرون رفت قاضی عبدالمجید بر اثر ناراحتی که داشت کمتر بسخن فخر توجه میکرد و بابتی اعتنائی بوی مینگریست فخر ناراحت شده بوی ناسزا گفت ملک ضیاء الدین پسر عموی غیاث الدین که حضور داشت خشمناک شده از فخرالدین در حضور غیاث الدین نکوهش کرده و او را به بی دینی و عقیده مندی بقانون فلسفه نسبت داد سلطان عکس العملی ابراز نداشت بامداد قاضی عبدالمجید به مسجد جامع رفته پس از حمد و ثنای ذات باری و درود بر پیغمبر اکرم گفت پروردگارا به آیات تو ایمان آوردیم و از فرستاده‌ی تو پیروی کردیم ما را در ردیف شاهدان بوجود خود بپذیر آنگاه خطاب بمردم گفت ای مردم ما جز بدانچه از رسول خدا رسیده سخن دیگری را نمی پذیریم ، علم ارسطو و سخنان کفرآمیز ابن سینا و فلسفه فارابی برای ما ارزشی ندارد برای چه دیروز گذشته شیخی از شیوخ اسلام که همواره از دین خدا و آئین رسول او پشتیبانی میکند مورد اهانت قرار بگیرد سپس قاضی گریست و کرامیه گریستند و از مردم استمداد نمودند رجاله که همواره در انتظار چنین فرصتهائی هستند از هر طرف بیاری آنها قیام کرده و آشوبی بوجود آمد ، خبر بسلطان رسید وی آشوب را خاموش کرده بمردم وعده داد فخرالدین را از هرات بیرون خواهد کرد و باو گفت بآرد بکر بهرات بازگرد فخرالدین بآرد بکر بهرات بازگشت و از آنجا به خراسان رفت و در دربار سلطان محمد خوارزمشاه موقعیت مهمی بدست آورد .

فخرالدین خوب شعر میگفته از اوست نه‌ایه اقدام‌العقول عقال تا به آخر آنچه را نوشتیم .

مؤلف گوید ستایشی که مؤلف سلم‌السموات از فخرالدین و آثار او نموده بدانجهت بوده که کازرونی در مذهب با او یکسان بوده و تعصب شدیدی نسبت بوی و دوستان او نشان میداده و رویه او درنگارش کتاب مزبور ترویج از مذهب شافعی بوده و هرگاه از دیگران نام میبرده استطرادی بوده نه اصلی و بهمین مناسبت برخی از محققان علماء عامه‌اظهار داشته‌اند وی اهل تحقیق نبوده و اصولاً گفتار حکما را نمی‌فهمیده و آثاریکه در خصوص فنون حکمت بوجود آورده منحصر بدان بوده که گفتار حکما را گردآوری میکرده و آنها را تهذیب و تنقیح می‌نموده و به کشف و توضیح گفتار آنها می‌پرداخته و بهمین مناسبت گاهی آراء آنها را بطور اجمال و گاهی به تفصیل متعرض شده و با اندک تغییر و تبدیلی آنها را در آثار خود متذکر گردیده .

گفته است علت اینکه به بحث و جدل معروف شده و بر رقیب خود غالب میآمده از جهت مدار علمی نبوده بلکه بداخلاقی او رقیبش را از پای درمیآورد و او بافضلاء جز به ناسزا گوئی و آزار آنها رفتار دیگری نداشته ، و از آنجا که از مقربان سلطان محمد خوارزمشاه بشمار میآمد کسی نمیتوانست با وی مناظره نماید و گاهی با محمد خوارزمشاه بدرستی سخن میگفت و کلمات خشنی در پاسخ او بزبان میآورد و خوارزمشاه بمناسبت اینکه نامبرده استاد او بوده رعایت احترام او را می‌نموده و عکس‌العملی نشان نمیداده .

فخرالدین مطابق با خویی که داشته نسبت به ابوالحسن اشعری که خود مرام او را داشته توهین میکرده و میگفته اشعری مرد نادان و بینوائی سرگردان بوده و در مرام خود از مردم جاهلیت پیروی میکرده و حداکثر شبهاتی را که ایجاد کرده از خیالات پوشالی ابوالبرکات یهودی بدست آورده و آثاریکه تالیف نموده برپایهی جهل استوار بوده .

مؤلف گوید با آنکه مشهور از مورخان او را اشعری مذهب میدانند چگونه نسبت بوی اینگونه توهین نموده و او را جاهل سرگردان معرفی کرده آری میتوان نسبت مزبور را با آنچه از کتاب المطالب‌العالیه‌اش نقل کرده‌اند تأیید کرد (۱) .

فخرالدین در کتاب مزبور مینویسد نهایت سخنی را که ترسایان درباره‌ی خدا گفته‌اند

(۱) ممکن است اینگونه توهین را آنهنگام متعرض شده که باظهار این خلکان اخیراً از مرام

اشعریها دست برداشته و به سنت و جماعت گرایش پیدا کرده .

آنستکه خدا را یکی از سه خدایان میدانند و حال آنکه اصحاب ما بدان اکتفا نکرده بلکه به هشت خدا قائلند زیرا معانی بیرون از قانونی برای او اثبات نموده‌اند .

از آثار نظمی او دو شعر زیر است :

ان النساء کاشجار نبتن لنا منهن مرو بعض المر ما کول

ان النساء عن الاخلاق قاصره و ما عجب من انها لا بد مفعول

زنان مانند درختهایی هستند که برای ما آفریده شده‌اند عده‌ای از آنها تلخ و برخی

از آنها شیرین‌اند همانا زنان عاری از اخلاقند و شگفتی نیست باید چنین باشد .

مؤلف گوید بغیر از آنچه از اشعار او نقل کردیم اشعار بسیار دیگری از او دیده‌ایم و

همچنین حداکثر آثار او بمطالعه‌ی ما رسیده از جمله کتاب تفسیر کبیر اوست که نزدیک به

سی هزار بیت تقریبی است و بنام مفاتیح الغیب خوانده شده و علامه مجلسی در کتاب بحار

از آن فراوان نقل کرده .

و من خود در یکی از اوقات که بخدمت سید علامه حاج سید محمد باقر حجه الاسلام

رشتی مؤلف مطالع رسیدم کتاب تفسیر مزبور را بمطالعه‌ی من رسانید و از تملک آن اظهار

خوشوقتی و سرور میفرمود .

و تفسیر مزبور را برهان‌الدین ابوالفضائل محمد بن محمد بن محمد نسفی مؤلف

آثار بسیاری در کلام و خلاف خلاصه نموده .

شرح اشارات شیخ‌الرئیس از آثار معروف اوست که شیخ طوسی قده با تالیف شرح

اشارات خود تاروپود آنرا بباد داده و قطب رازی به منظور محاکمه بینهما کتاب محاکمات

را تالیف کرده .

کتاب اصولش که بنام محصول خوانده شده در دو مجلد بزرگ تدوین گردیده و آنرا

مجدالدین بن دقیق پدر قاضی القضاة تقی‌الدین دقیق قشیری مالکی تلخیص نموده و خوب

از عهده برآمده .

کتاب سرالمکنه مش در فنون طلسمات بوده شیخ‌بهائی در کشکول مینویسد کتاب مزبور

مشمول بر سه نوع از علوم غریبه است لیمیا شناخت فنون طلسمات و آثار مربوط بدانها ،

سیمیا فنون خیالیه .

همیمیا فنون تسخیرات است بنابراین دو بخش دیگر از علوم مزبوره باقی مانده یکی

کیمیاست که مانند سیمرغ جز نام اثری از آن نمیباشد و دیگر ریمیا است که فن جادوگری و

شعبده بازیست .

و برخی از حکما در شرح علوم مزبور کتابی بنام کله سر که از حروف اوائل علوم مزبوره تشکیل شده تالیف نموده و رعایت معنی و بראعت استهلال را بانامگذاری مزبور کرده است .
شیخ بهائی بنا باظهار خودش سال ۹۵۵ کتاب مزبور را در محروسه هرات دیده و از جامعی و ارزندگی آن به شگفت آمده .

و شرح اسماء الحسنای کتاب لطیفی است بنام لوامع البینات در شرح اسماء و صفات .
مؤلف گوید بغیر از چند اثر که نامبردیم به آثار دیگر او دست نیافته ایم و نوادر حکایات او بسیار است که این مختصر تاب ایراد آنها را ندارد .

مؤلف پس از این به تحقیق کلمه رازی پرداخته و مینویسد کلمه رازی برخلاف قیاس منسوب به ری بوده و ما پیش از این ذیل احوال سلیم بن ایوب رازی علت نامگذاری شهر مزبور را به ری از خط فخرالدین نقل کرده ایم ذیلا مطالب تازه تری را توضیح میدهم .

مؤلف تلخیص الآثار ذیل ماده ری مینویسد شهرستان ری از شهرهای اقلیم چهارم و از شهرهای مهم این اقلیم بشمار است .

از همه گونه خوبیها برخوردار و غلهها و میوههای فراوان دارد و از شهرهای کهنسال است که بنیان آن بدست هوشنگ پادشاه پیشدادی برقرار شده ، و برخی گویند آنرا از بن خراسان بنا کرده و منسوب بدان را رازی میگویند .

ری در فضای وسیعی از بیابان قرار گرفته و در کنار کوهی است که چیزی بر آن نمیروید و آنرا طبرک میخوانند و میگویند کان طلاست متاسفانه هر که بخواهد از آن استفاده کند بهمان اندازه که برای بدست آوردن طلای آن هزینه مصرف کند همانقدر از طلای آن بهره ور میگردد بهمین مناسبت کوه مزبور بحال خود مانده در اطراف شهر زیر زمینهای بسیار تاریک و صعب العبور فراوانی ترتیب یافته که در هنگام حمله یاغیان و دشمنان مردم شهر بدانجا پناهنده میشوند و گنجینههایی در سرزمین ری وجود دارد که گاهی برخی از آنها آشکار میشود زیرا همواره پایتخت و مقر سلاطین و شهریاران ایران بوده هر ای آن در فصل پائیز زهر کشنده ایست ویژه برای مردم غریب بی اندازه مؤثر میباشد میوههای آن از همه گونه مورد استفاده است و انگوری بنام ملاحی در ری تربیت میشود که یک خوشه آن گاهی صد رطل وزن دارد و حداکثر مردم آنجا خونریز و قاتلند و اینک ویرانست .

امام علامه فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر رازی که پیشوای وقت خود و نادره زمان و اعجوبه دوران بوده از آنجاست .

ابوالقاسم علی بن الحسین بن عساکر از ابوهریره از رسول خدا (ص) روایت کرده خدای

متعال در هر صدسالی مردی را بر می‌انگیزاند که آ- دینی را تجدید و تشریح مینماید در ماه اولی عمر بن عبدالعزیز و در دوم محمد شافعی و در سوم احمد بن سرج و در چهارم بوبکر باقلانی و در پنجم بوحامد غزالی و در ششم محمد رازی است که روز عید فطر سال ۶۰۶ در هرات وفات یافته.

ابوعبدالله محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر ملقب به فخرالدین رازی مؤلف کتاب استؤلها القرآن و اجوبتها این کتاب پاسخ هزار و دویست پرسش است از جمله ذیل آیه شریفه و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون مینویسد در آیه پرسشهایی است یکی آنکه خدایمتعال هرچه بدیگران از اندازه بیشتر دهد مانعی برای او نیست دوم ارسال متعدی بنفس است چرا در این آیه متعدی نباشد سوم آنکه آیاتی که در این آیه آورده شده آنهاست که اهل مکه علیه رسول خدا ایراد کرده و سابقهای نداشتند و امثال اینها از سئوالات هشتگانه که مربوط به این آیه بوده و از همه آنها جوابهای شایسته داده و ممکن است علاوه بر کتاب مزبور کتابهای دیگری در اینخصوص تالیف کرده باشد وی از دانشمندان قرن نهم هجریست.

(الله) ابویعلی محمد بن مسعود مالینی هروی نحوی لغوی از شاگردان فخرالدین رازی است.

جلالالدین سیوطی از ابن مکتوم نقل کرده وی در نحو و لغت ماهر بوده و به رویه کرامیه گرایش پیدا کرد روزی فخرالدین که چنین انتظاری از وی نداشت بخانه‌ی او رفته ویرا از پذیرش آئین کرامیه سرزنش کرد ابویعلی بالبداهه گفت:

مجلسک البحر و انی امرء لا احسن السبح فاخشی الغرق

محضر تو دریاست و همانا من مردی هستم که بخوبی از شناوری اطلاعی ندارم میتروسم غرق شوم.

از ابن نجار نقل کرده اشعار زیر از آثار ابویعلی است.

مادا نومل من زمان لم یزل هو راغب فی حامل عن نابه

تلقاه ضاحکه الیه و جوهنا و تراه جهما کاشرا عن نابه

فکانما مکروه ما هو نازل عنه بنا هو نازل عنابه

چه آرزو داریم از روزگاریکه همواره از بزرگواری به پستی میگراید ما به آن با چهره‌ی

باز و لب خندان می‌نگریم و او بما با ترشروئی و تیزدندانی توجه میکند گوئیا همان ناراحتی

که از آن بما رسیده همان ناراحتی هم از ما بآن رسیده باشد.

مؤلف گوید در اینموقع که بنوشتن ابیات مزبور اشتغال داشتم بالبداهه باشعارزیربه همان وزن و قافیه الهام گردیدم .

یا من یحاول برد عافیه فلا
واراکضا فوق السحاب هجنیه
فلسوف یلقى الفوز من عنانسلا
هذا فقدتم الروی مجنسا
تمصص متی تظطر من عنابه
انظر فلا تنها فتن عن نابه
ویری الردی من نفسه عسی به
و لسابع ر ویتنه عنا به

ای کسیکه در انتظار عافیتی بمجردیکه بیچاره شدی از عناب لبان او ممک و ببین چگونه مرکب او برفراز ابر در حرکت است بنابراین از دندان وی هراس نداشته باش زیرا آن کسیکه از وی اعراض کند بزودی رستگار می شود و آنکه خود را پایند آن قرار میدهد به بیچارگی می افتد روی مجانس اینجا باتمام رسید و برای هفتمین آن از عنابه استفاده کردیم .

مؤلف گوید کرامیه گروهی از پیروان ابو عبدالله محمد بن کرام (بروزن شداد) اند مرام نامبردگان همانا تشبیه و تجسیم است و میگویند خدایمتعال بر فراز عرش خود مستقر است و با لذات در جهت فوق قرار گرفته و او جوهری است فوق همه جواهر با آنکه خدای بزرگ عالمقامتر از آنستکه شبیه به آفریدگان خود باشد یا جسمی باشد که فضائی را حیز خود قرار دهد یا جوهر باشد که آنهم ماهیتی است که وجود خارجی دارد و وجودش مانند عرض نیازمند بمحلی نمیباشد بو عبدالله بنا باظهار مؤلف ملل و نحل کتابی دارد بنام عذاب القبر در اینکتاب خدا را احدی الذات واحدی الجوهر دانسته و افزوده خدایمتعال بر فراز عرش خود مستقر است و مانند آفریدگان خود از جائی بجائی منتقل میشود و از عرش به فرش فرود میآید و نازل میشود .

کرامیه به شش دسته تقسیم میشوند از جمله هیصمیهاند که آنان پیروان محمد بن هیصم اند نامبردگان در عقل و سمع با معتزلیها موافقاند و در بسیاری از مسائل مسیین و تقبیح مخالفند و رگی از خوارج در بدنشان وجود دارد .

مؤلف گوید چه بسیار مناسب است در پایان این ترجمه بنام و نشان برخی از شاگردان فخرالدین اشاره نمائیم .

شرفالدین ابوبکر بن محمد هروی .

وی از بزرگان مشایخ اشاعره است .

شیخ تاجالدین محمد بن محمود زوزنی .

نامبرده در کتابهای اجازات موقعیت ویژه‌ای دارد .

ابوالمؤید محمد بن محمود بن محمد معروف به خطیب خوارزمی .

نامبرده از اجلاء حفاظ بوده و آثاری دارد از جمله جامع مسانید ابی حنیفه .

اکمل‌الدین محمد بن محمود رومی حنفی .

مؤلف شرح تحریر و امثال آن از آثار دیگر ، شرف‌الدین عبدالرحیم جرهمی صدیقی

از وی روایت میکرده .

شیخ اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری .

نامش ذیل احوال فخرالدین و همچنین در حرف طاء مؤلف آورده شده .

(۶۷) ابوالفتح محمد بن سعد بن محمد بن محمد دیباجی مروزی از نحویهای

معروف و از خاندان نحو بوده .

سیوطی از یاقوت نقل کرده شیخ ابوالفتح دانشمندی بزرگوار و نیکومعاشرت بوده علم

نحورا از پدرش سعد فرا گرفته و با زمخشری ملاقات نموده و از شاگردش بقالی بهره‌ور بوده .

آثار او شرح المفصل ، شرح الانموذج ، تهذیب مقدمه الادب ، القانون الصلاحی فی اودیه

النواحی ، فلک‌الادب ، منافع اعضاء الحیوان و امثال اینها .

دیباجی نظارت کتابخانه جامع اکبر مرو را بعهدہ داشت و در محرم سال ۵۱۷ هجری

متولد شد و در روز یکشنبه هیجدهم صفر سال ۶۰۹ (خط) پایش به عتبه‌ی در اطاقش گرفت

برو بزمین افتاد استخوان صورتش به سختی آسیب دید و بهمان ناراحتی شدید درگذشت .

مؤلف گوید شرح انموزجی که در حال حاضر در اختیار محصلان مقدماتی ادبیاتست

غیر از شرح دیباجی است و آن اثر .

شیخ جمال‌الدین محمد بن عبدالغنی اردبیلی است کما یاتی .

ابوجعفر محمد بن سعد ضریر کوفی از نحات و قاریهای عهد خود بوده و کتابی در

نحو و قرائت تالیف کرده .

ضریر از نحویهای قدیمی و از رجال نحوی و بنام کوفه است و از عبدالله بن ادریس

و ابومعویه ضریر روایت میکرده و محمد بن سعد کاتب واقدی و عبدالله فرزند احمد حنبل

از وی روایت داشته‌اند .

ضریر تا پیش از آنکه بقرائت مختصی بخودش بپردازد از قرائت حمزه پیروی میکرده

و مردم بهمین مناسبت بوی اطمینان داشتند متأسفانه آنگاه که قرائت خاصی برای خویش

انتخاب کرد اصل و فرع آن از اعتبار افتاد در عین حال مردی نحویست و او را بدین آواز

می شناسند .

(۶۸) ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد بن محمد بن محمد مغربی حاتمی طائی اشبیلی اندلسی مکی دمشقی شامی ملقب به محبی الدین عربی .
محبی الدین از ارکان سلسله‌ی عرفا و اقطاب ارباب مکاشفه و صفا و همتا و معاصر با شیخ عبدالقادر حسینی گیلانی که قبرش در بغداد مشهور است و گروه دیگر از بزرگان این طائفه بوده و خود آنها وی را شیعه میدانند و حال آنکه چنین عقیده‌ای را درباره‌ی دیگران ندارند .

تصنیفات عرفانی و آثار تحقیقاتی او فراوان و در اختیار مردم بینا و بصیر قرار گرفته از جمله :

فصوص الحکم در ضمن چندین فص و فتوحات مکیه که محصول روزگار علم و عرفان او بوده و این هر دو نزد ارباب مکاشفه معروفست و مواقع النجوم و مشکاه الانوار فیما یروی عن الله سبحانه و تعالی من الاخبار والنصایح علی ریح الشرع المصطفوی الفائح و کتاب انشاء الدوائر و کتاب غفله المستوفر و کتاب لطائف الاسرار و کتاب تفسیر کتاب بزرگی است نزدیک به نود مجلد و کتاب وصایا برای جهانیان در آغاز آن میگوید :

وصی الاله و وصت رسله فلذا	کان التاسی بهم من افضل العمل
لولا الوصیه کان الخلق فی عمه	و بالوصیه دام الملك فی الدول
فاعمد الیهما و لا تهمل طریقتهما	ان الوصیه حکم الله فی الازل

خدای بزرگ و رسولان ارجمند او وصیت کرده و تعیین خلیفه نمودند و بر ما هم لازم است که از آنان پیروی نمائیم و از برترین عملیات پسندیده آنها تبعیت کنیم و هرگاه وصیت و تعیین خلافت وجود پیدا نمیکرد مردم در کوری بسر می بردند و ما اطمینان داریم برقراری سلطنتها و دولتها بدانست اینک بدان متوجه باش و از طریق آن منحرف مشو برای آنکه وصیت فرمان خداست و از کهن‌ترین روزگاران ما را بدان فرمان داده است تا به امروز ابیات که در خصوص وصیت و تعیین خلافت گفته .

کتاب وصیت را محبی الدین در اواخر عمر خود تالیف کرده و از چند جای این کتاب بدست می‌آید محبی الدین عارفی سنی مذهب و در عین حال در وضع خود حال حیرت‌زدگی داشته از جمله در آخر کتاب آنگاه که به پیروان خود توصیه میکند در پایان مجلس خود دعا بخوانند مینویسد سألها بصد و نود و نه در مکه مکرمه در میان باب خروره و اجیاد در رؤیا دیدم محمد بن خالد صدفی که شخص نیکوکاری بود و ما کتاب احیاء العلوم را از وی

استفادہ کردہ ایم در حضور مقدس رسولخدا (ص) صحیح بخاری را میخواند پس از اتمام رسولخدا (ص) او را بخواندن ایندعا امر فرمود ما در همانوقت از رسولخدا (ص) پرسیدیم آیا مطلقہ ثلاثہ در یک مجلس و با یک طلاق از حبالہ شوهرش بیرون میرود کہ مثلا شوهر بگوید انت طالق ثلاثا؟ فرمود آری و ہرگاہ شوہر بخواہد او را باختیار خود در آورد باید پس از شوہر دیگر یعنی وجود محلل باشد بعرض رسانیدم عدہای از اہل علم چنان طلاقی را طلاق واحد دانستہ و سہ طلاقہ نمیدانند، فرمود اینان نیز مطابق با ادلہایکہ در دست دارند چنان فتوائی دادہاند و حکمی بصواب کردہاند از ضمن تقریر رسولخدا (ص) بدین نتیجہ رسیدم کہ کل مجتہد مصیب ہر مجتہد ہرگونہ فتوائی کہ میدہد فتوای او محکوم بہ صواب و درستی است.

بعرض رسانیدم منظورم از سئوال مزبور آن بود تا حضرت شما بہ طلاق چنان زنی دستور فرمائید و من طبق اظہاریہ شما فتوا دہم فرمود آری طلاق مزبور همان سہ طلاقہ است.

در اینہنگام شخصی از آخر مردم از جا برخاست و با کمال بی ادبی گفت ای مرد چگونہ حکم بہ سہ طلاقہ میکنی و دیگران را خطاکار می انگاری چہرہی رسولخدا از شنیدن این سخن برافروختہ شد و با کمال ناراحتی فریاد زد چنان نیست کہ تو گفتہای آری سہ طلاقہ است و شوہر بر او حرامست مگر آنکہ محللی واسطہ شود بدون جہت زنان نامحرم را بر مردان حلال نکنید همچنان رسولخدا فریاد میزد تا ہمگی مردمی کہ در حال طواف بودند فریاد آنحضرت را شنیدند، گویندہ از وحشت آب میشد تا چیزی از او باقی نہماند.

پرسیدم اینمرد کہ بود کہ اینگونہ رسولخدا (ص) را خشمگین ساخت گفتند او شیطان بود سپس از خواب برخاستم.

محبی الدین در ضمن وصایای خود گفتہ بہمان اندازہ از قیام شب استفادہ کن کہ نامت در ردیف غافلان بشمار نیاید و اندک آن آنستکہ بہ تلاوت دہ آیہ از قرآن بپردازی کہ در اینحال از غافلان نمیباشی و رسولخدا نیز بچنین موضوعی امر کردہ است و تمام سال بہ انجام سنت بپرداز تا از فضیلت شب قدر بہرہمند گردی زیرا نمیدانی کدام شب از لیالی سال شب قدر است زیرا بسیار اتفاق افتادہ اثر شب قدر را در غیر ماہ رمضان یافتہام زیرا شب قدر دائرہ در میان شبہای سالست و بیشتر اوقات در ماہ رمضان اتفاق افتادہ و امثال اینگونہ اظہارات کہ ہمگی آنها برخلاف اجماع امت اسلامی بلکہ برخلاف کتاب خدا و سنت رسول او و برخلاف رویہ اہل بیت عصمت است.

بدیهی است اینگونه اظهارات از دائره شرع بیرون بوده و ثابت میکند گوینده‌ی آنها انسانی خیالاتی و حیرت‌زده است .

یکی از متاخران اصولیها ذیل مسئله‌ی اقل جمع از محشی شیرازی از علامه دوانی و دیگری از محیی‌الدین نقل کرده وی در فتوحات مکیه نوشته در یکی از وقایع حضور مبارک رسولخدا (ص) شرفیاب شده بعرض رسانیدم عده‌ای اقل جمع را سه وعده‌ای دو میدانند حق با کدام یک از ایندو دسته است فرمود هر دو دسته خطا کارند باید قائل به تفصیل شد و گفت یا جمع فرد است یا جمع زوج بنابراین اقل مراتب جمع فرد سه و اقل مراتب جمع زوج دو است .

شیخ‌بهای قده در مجلد سوم کشکول از جزء سوم فتوحات نقل کرده علماء بطور کلی رجلین را از اعضا وضو دانسته و در کیفیت وضوء آنها که به غسل است یا مسح یا تخیر بینهما اختلاف نموده‌اند عقیده‌ی ما تخیر و جمع غسل و مسح اولی است و میدانیم هر قولی که در عالم پیدا شود قائلی دارد بنابراین قول بمسح طبق ظاهر قرآنست و قول به غسل موافق با سنت است آنگاه پس از گفتاری مفصل مربوط به امر باطنی مینویسد اینک باید فهمید کلمه‌ی ارجلکم را چگونه باید قرائت کرد کلمه مزبور بفتح و کسر لام خوانده میشود یعنی اگر آنرا عطف به ممسوح گرفتیم بکسر و اگر بمفسول معطوف دانستیم بفتح خوانده میشود عقیده‌ی ما آنستکه کلمه‌ی مزبور را بفتح بخوانیم و در اینصورت باز هم بیرون از ممسوح نبوده زیرا واو معیت است و صالح برای نصب در نتیجه دلیل آنها که قائل بمسح‌اند در این آیه اقوی از دلیل دیگرانست زیرا قائل بمسح مشترک با قائل به غسل است لیکن کسیکه قائل به غسل است با قائل بمسح مشترک نخواهد بود انتهی .

دمیری مؤلف حیات‌الحيوان آتی‌الذکر در اظهاری که داشته در واقع موضوع پیشین ما را در خصوص مرام محیی‌الدین تایید میکند وی از فاضل ذهبی به سندش از عزالدین عبدالسلام نقل کرده از عزالدین پرسیدند محیی‌الدین چگونه شخصی است؟ در پاسخ *نست* پیر نافر جام و دروغگوئی بیش نیست، این پاسخ ایجاب کرد یکی از حاضران گفت آیا علاوه بر نافر جامی دروغگو هم هست؟ پاسخ داد آری، زیرا روزی سخن از هم بستری با جن بمیان آمد وی منکر شده گفت من روح لطیفی است و آدمی جسمی کثیف چگونه ممکن است روح لطیف با جسم کثیف با هم نزدیکی کنند، مدتی از این گفتگو گذشت روزی وی را ملاقات کرده در حالیکه سرش به سختی آسیب دیده و بسته بود یکی از همراهان پرسید چه اتفاقی افتاده پاسخ داد با زنی از جن ازدواج کردم و در اثر ماجرائیکه فیما بین اتفاق افتاد

سر مرا شکست .

ذہبی پس از نقل مزبور گوید گمان نمیکنم محیی الدین مخصوصا چنان دروغی را اظهار داشته بلکه بر اثر تحمل ریاضات باین گرفتاری مبتلا گردیده است .

آقامحمد علی کرمانشاهی در مقام الفضل در پاسخ از ادلہی قائلان بوحثت وجود در ذیل گفتاری اظهار میدارد محقق شریف در حواشی شرح تجرید مینویسد اگر اظهار بداری چه میگوئی در حق آنها که معتقدند وجود در عین حالیکه عین واجب الوجود است و قابل برای تجزیه و انقسام نمیباشد و چون خورشید رخسانی بر هیاکل موجودات تابیده و در آنها ظهور نموده و چیزی از قلمرو وجودی آن بیرون نرفته بلکه وجود حقیقت و عین همی آنهاست و امتیاز و تعددشان به تقیدات و تعینات اعتباریه است مانند دریا که به صورت امواج متکثره ظاهر میگردد با آنکه در واقع بجز حقیقت دریا حقیقت دیگری وجود ندارد . در پاسخ خواهم گفت این موضوع طوریت و رای طور عقل که جز مشاهدات کشفیه وسیلهی دیگری برای وصول بدان در دست اختیار ما نمیباشد و مظاهر عقلیه نمی توانند بکنه آن حقیقت برسند زیرا کل میسر لما خلق له یعنی آثار مشاهدات کشفی چیزی و آثار مظاهر عقلی چیز دیگر است انتہی .

و شیخ عارف علاء الدوله سمنانی با نہایت اعتقاد و غلوی که در بارہی محیی الدین داشته و در حواشی فتوحات از وی چنین تجلیل نموده ایہا الصدیق و ایہا المقرب و ایہا الولی و ایہا العارف الحقانی در عین حال در اول فتوحات او ذیل جملہ سبحان من اظہر الاشیاء و هو عینہا منزہ است خدائیکہ موجودات و ماہیات را آشکار ساخت و خود عین آنها بود .

علاء الدوله مینویسد همانا خدا یمتعال از گفتن حقیقت شرم ندارد بنابراین ای شیخ هر گاہ از کسی استماع کنی کہ بگوید فضلہی شیخ عین وجود شیخ است بر او خشمگین نمیشوی و گفتهی او را حمل بر اشتباه و مسامحہی مینمائی ، اینک چگونه حاضر میشوی چنین ہذیانی را بملک دیان بدهی از خدا بترس و توبہ نصح کن تا از این پرتگاہ بیچارگی رهایی پیدا کنی زیرا چنین سخنی کہ تو گفتی دہریہا و طبیعیہا و یونانیہا ہم نگفتہ اند .

پس از آن مؤلف مقام مینویسد شیخ محیی الدین در فصوص و فتوحات گوید ہر کہ بت پرستید بہمان ، خدا را پرستیدہ باشد و چون سامری گوسالہ ساخت و مردم را بعبادت او خواند حق تعالی یاری نکرد ہارون را بر سامری از برای آنکہ میخواست کہ در ہر صورتی پرستیدہ شود حق تعالی نصاری را تکفیر ننمودہ بسبب آنکہ بالوہیت عیسی قائل شدند بلکہ

بسبب آنکه خدا را منحصر در عیسی دانستند چنانکه فرمود لقد کفرالذین قالوا ان الله هو المسيح بتحقیق آنها که گفتند خدا همان مسیح است کافر شدند .

و خود را خاتم الاولیاء دانسته و گفته که ختم ولایت باو شده و پیغمبران نزد او حاضر شدند بجهت تهنیت و مبارکبادی ختم ولایت و نیز گفته که جمیع انبیا اقتباس علم میکنند از مشکوه خاتم انبیا و جمیع اولیاء اقتباس علم میکنند از مشکوه خاتم اولیا و گفته خاتم انبیا افضل است از سایر انبیا در رسالت و نیز گفته که اهل آتش در دوزخ تنعم میکنند و به آتش راحت می یابند و لذت میبرند و عذاب کافر منقطع خواهد شد و عذاب مشتق است از عذب بمعنی شیرینی .

و نیز محیی الدین مذهب جبر را بجمیع عرفا نسبت داده و شبستری در گلشن راز نیز گفته است :

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کسو مانند گیر است
و جمیع اشاعره اهل سنت جبری مذهب اند و چه خوب گفته است امام فخر رازی شافعی
اشعری در این مقام :

اذا كانت الاشياء من الله قدرت فقد قام عذر للروافض فی السب
اذا كان رب العرش فی حکمه قضی علیهم بهذا فالعتاب علی الرب

هرگاه پیش آمدها به تقدیر خدا باشد رافضیها در سب مخالفان معذورند و هرگاه پروردگار عرش چنین امری را علیه آنان مقدر کرده باشد مسئولیت و عتاب بعهدهی خداست .
انتهی .

محدث نیشابوری در رجال کبیرش مینویسد شیخ محیی الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد بن محمد بن محمد طائی حاتمی اندلسی اصلاً از مردم مغرب زمین بوده چندی را در مکه بسر برد سپس در دمشق ساکن شد از بزرگان عرفا و مصفان ایشانست کتابهای او معروفست از جمله فتوحات مکیه که در نهایت بزرگی است و کتاب فصول و کتاب شجره نعمانیه و کتاب مبادی و غایات و کتاب انشاء الدوائر والجد اول و کتاب جمع وتفصیل در شناخت معانی تنزیل و کتاب تدبیرات الهیه در اصلاح مملکت انسانیه و کتاب عنقاء مغرب در شناخت خاتم الاولیاء و کتاب شمس المغرب و کتاب مفاتح الغیبیه .

محیی الدین قصائد و اشعار زیادی داشته و در علم حروف نیز ماهر بوده است و از جمله استخراجات او اینست اذا دخل السین فی الشین ظهر قبر محیی الدین آنگاه که سین وارد شین شود قبر محیی الدین ظاهر خواهد شد گویند هنگامیکه سلطان سلیم عثمانی وارد

شام شد از مرقد محیی الدین تفحص کرد و قبر ویران او را یافته دستور داد تعمیر کردند .
از جمله در حضور حضرت ولی عصر عجل گوید .

اذا دار الزمان علی حروف بسم الله فالمهدی قاما
و از دار الحروف عقیب صوم فاقرء الفاطمی منی سلاما

بطوریکه میدانیم محیی الدین در روزگاری قرار گرفته بود که ناچار با شدت تقیه بسر
میبرد بنابراین ظواهر آثارش را به آئین اهل سنت نگارش داده و ما عده‌ای از عباراتش را
که صریح در امور خصوصی شیعه بوده در کتاب میزان التمییز فی العلم العزیز ایراد
کرده‌ایم از جمله در فص‌ها رونی فصوص به حدیث منزلت اشاره نموده .

در فتوحات مکیه مینویسد همانا در میان فلک هشتم و نهم کاخی است دارای دوازده
برج بر مثال پیمبر و ائمه اثنی عشر و امثال اینها از عبارات دیگر که از دو کتاب مزبور آورده
و از همگی آنها بدست می‌آید محیی الدین دلی پاک و عقیده‌ای نیکو و خالص داشته .

گرچه از عبارات مزبور نمیتوان بحسن اعتقاد او دست پیدا کرد زیرا دوچندان آنها
در کتابهای بزرگان اهل سنت دیده میشود و همگان بایمه اثنی عشر و تقرب آنها برسول خدا
معتقدند و مهدی منتظر را از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و نسل علی مرتضی
میدانند تا چه رسد باین عارف فهمیده که مدعی مرتبه‌ی عالی‌هی از عرفان و سلوک میباشد .
پس از این مینویسد عبارتی را که ما پیش از این ذیل احوال قاضی مغفیری نوشتیم
که حسین (ع) بشمیر جدش شهید شد از محیی الدین عربی نمیباشد بلکه از محیی الدین
مغفیریست محیی الدین در باب سب و هیجدهم فتوحات مینویسد آنجا شاعری جز خدا
نبود زیرا حضرت باری تعالی خطاب به پیغمبر اکرمش میفرماید لتحکم بین الناس بما اریک
الله در میان مردم همانگونه حکومت کن خدای تعالی حقیقتش را بتو نمایانده در این آیه
نفرموده بدانچه رای تو تقاضا میکند حکومت نما بلکه در پیش آمد عایشه و حفصه که رسول خدا
سوگند یاد کرد تا حلال خدا را بر خود حرام فرماید خدای تعالی ویرامورد عتاب قرار داده
و فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبغی مرضات ازواجک ای پیغمبر چرا حلال
خدا را بر خود حرام کرده بر تو لازم است موجبات رضامندی همسران خود را فراهم آوری
از عتاب مزبور استفاده میشود رسول خدا (ص) موضوع مزبور را مطابق با خواست خود انجام
داده و از جمله‌ی بما اراک الله فهمیده میشود حکمی است که خدا با او آموخته نه آنچه را
برای خود فرا گرفته بنابراین هرگاه احکام بر پایه‌ی رای استوار میشد رای پیغمبر که معصوم
است اولی به پذیرش بوده از رای خطاکاران زیرا خطای آنان فراوان تر از صواب آنهاست .

در باب دیگر مینویسد قول برای در دین خدا قابل توجه نیست مقصود از رأی اظهار نظریست که برخلاف کتابخدا و سنت و اجماع باشد و من بقیاس پابند نمیشم و حتی به یک جمله‌ای هم از امور قیاسی قائل نیستم و پیروی نمیکنم و اطمینان داریم خدايتمتع جز فرمان رسولش را بر ما واجب ننموده .

مؤلف رجال گوید از قبیل عبارات و عقائد مزبور در چندین موضع از آثارش متعرض شده از اشعار اوست .

رأیت و لائی آل طه وسیله
علی رغم اهل البعد یورثنی القربا
فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی
بتبلیغه الا الموده فی القربا

برخلاف دیگران علاقمندی به خاندان رسول اکرم را وسیله تقرب بخدا میدانم و اطمینان دارم رسولخدا در برابر هدایت مردم جز مودت خاندانش مزد دیگری از مردم نخواست .

محبی الدین در شب جمعه بیست و دوم ربیع الاول سال ۶۳۸ (خلج) رحلت کرد و در صالحیه دمشق مدفون شد مرقدش معروف و مزار عمومی است .

محبی الدین از عده‌ای از دانشمندان از جمله شیخ جمال الدین بن ابی البرکات و یونس بن یحیی بن عباس و عبدالوهاب بن علی بغدادی صوفی و حافظ ابوطاهر احمد بن محمد سلفی و فقیه ابو عبدالله محمد بن عبدالله حجری و ابوالولید احمد بن محمد بن عربی و ابو عبدالله محمد بن عیشون روایت میکرده .

محدث نامبرده و دیگران از باب سیصد و شصت و ششم فتوحات نقل کرده‌اند وی گفته است همانا خدايتمتع خلیفهای دارد از خاندان رسولخدا (ص) و از فرزندان فاطمه (ع) که همانام با پیغمبر و جدش حسین بن علی است در میان رکن و مقام از مردم بیعت میگیرد در خوی شبیه به پیمبر است و در خلق جانشین آن سرور ، کوفیان از برکت وجود او نیکبخت شوند ، آنحضرت پنج سال یا هفت سال یا نه سال پس از ظهور زیست فرماید ، جزیره‌ها از میان بردارد و مردم منافق و کافر را با شمشیر از نیام کشیده خود بسوی خدا بخواند مذاهب مختلف را از روی زمین براندازد و جز دین خالص دین دیگری باقی نگذارد .

دشمنان آنحضرت مقلدان علماء اهل رأی و اجتهادند زیرا آنان می بینند آنجناب برخلاف پیشوایان آنها رأی میدهد در عین حال از ترس شمشیرش زیر بار او قرار میگیرند . عموم مسلمانان از ظهور او فرحناکند ، بیشتر پیروان او عارفان با حقیقت و صاحبان کشف و شهود و مردان الهی هستند که دعوت او را می پذیرند و از وی یاری میکنند و هرگاه

شمیر تیز خون آشام در دست نداشت فقہاء صاحب رأی بقتل او فتوا میدادند الخ .
سید جزائری پس از آنکہ مقالہی مزبور را از محیی الدین نقل کرده می نویسد اظهارہ
معظم لہ در خصوص ظہور امام عصر عج گفتاری ارزندہ و شکوفانست و بخوبی میتوان از
عبارات مزبور بدرستی اعتقاد قلبی او راہ یافت و از طرف دیگر با مطالبی کہ گفته علماء
اہل رأی و قیاس را مردود دانستہ و بوحنیفہ و امثال او را نادیدہ گرفتہ و آشکار است
محیی الدین در اظهارات خود ہیچگونہ تعصبی نداشتہ و سخن بصدق و صواب گفتہ .
مؤلف گوید از بیانات او بدست می آید وی علاوہ بر فضیلتی کہ داشتہ از صوفیہ با
اخلاص و معتقد بمراسم شریعت بودہ .

مولا اسماعیل خواجوئی در یکی از تعلیقاتش می نویسد عبارات مزبور کہ دربارہی
حضرت ولی عصر (ع) اظهار داشتہ مناقض با عبارتی است کہ از فتوحات او نقل کردہ اند وی
میگوید از خدا درخواست نکردم کہ امام زمانم را بمن بشناساند و ہرگاہ چنین سئوالی
میکردم بدون شبہہ امام زمان را بمن معرفی میکرد .

خواجوئی پس از این نوشتہ ببین چگونه خدایمتعال نامبردہ را خوار و بی مقدار کردہ
و بخودش واگذار دہ کہ با وجود حدیث معروف من مات و لم یعرف امام زمانہ مات میتہ
جاہلیہ کہ ہمہی علما آنرا نقل کردہ اند او خود را از معرفت ولی عصر مستغنی دانستہ و
درخواست معرفت آنحضرت را از خدایمان ننمودہ .

باید گفت امثال این عبارات متناقضہ کہ بالصراحہ مخالف با فرمان شرع مقدس اسلام
است براثر اختلال عقل بودہ کہ از وی ناشی شدہ زیرا بمناسبت گرسنگیہائی کہ بخود دادہ
ہرچہ بر قلمش جاری می شدہ می نوشتہ و توجہی بہ نوشتہہای گذشتہ نمی نمودہ .

سید در کتاب شرح اسماء الحسنی مینویسد رأی ما اینست کہ زیان صوفیہا از دیگران
نسبت بدین زیادتر است زیرا آنان سخنانی می گویند کہ مورد پذیرش عوام مردم قرار
میگیرد و گذشتہ از این حاکمان زورگو مردم را بہ پذیرش سخنان آنان وادار می کنند و بہ
طریقہی آنها میخوانند پس از آن مینویسد .

در روزگار ما صوفی صاحب ذکر و حلقہ در شیراز بود کہ می دیدم شبہای جمعہ در زیر
قبہی حضرت احمد شاہچراغ (ع) مریدان خود را در حلقہی دگر در می آورد و خود در وسط
می نشیند و ہرگاہ از مشایعت اموات بر میگشت میگفت از گشت مردگان باز گشتیم پس از
چندی معلوم شد او تناسخی بودہ .

و باز افزودہ مشایخ آنان نماز نمیخوانند و عبادت نمی کنند و معتقدند نماز و سایر

عبادات وسائط میان بنده و پروردگار است و بین خدا و عارفان حجابی وجود ندارند و از این آیه استدلال می کنند که فرمود واعبد ربک حتی یاتیک الیقین تا آنجا به عبادت پروردگارت بپرداز که یقین برای تو حاصل شود و مشایخ صوفیہ کہ به درجہی یقین نائل آمده اند نیازی بوسائل اولیہی یقین ندارند .

میگویم از این اظهاریہ چنان استفاده میشود کہ آنان اکمل از انبیا و اولیائند و ممکن است چنین رویہای را صوفیان از محیی الدین و ظواہر گفتار او فراگرفته باشند انتہی .
و دلیل بر آنکہ محیی الدین از صوفیان ناصاف است آنستکہ نامبرده از ہر دور و نزدیک و ہر نو و کهن سخن نقل نموده و از اہلبیت عصمت و طہارت و خزائن علم و حکمت مطلبی نیاورده آری از مشایخ صوفیہ از قبیل غزالی و شیخ محیی الدین عبدالقادر گیلانی و مجدالدین کلماتی بی حد متعرض شدہ و بہمین مناسبت یکی از مشایخ متاخر اورا ممیت الدین نامیدہ (۱) و پدر ما او را ماحی الدین گفتہ است .

آری در میان اعلام شیعہ عدہای ہموارہ نامبردگان را بیک چشم می نگرند ، از قبیل ابن فہد حلّی و شیخ بہائی و ملا محسن فیض و ملا محمد تقی مجلسی و قاضی نور اللہ شوشتری و بخصوص قاضی شوشتری کہ ویرا (برخی از حسدہ) شیعہ تراش گفتہ اند در مجالس المؤمنین مینویسد اوحد الموحدین محیی الدین محمد بن علی عربی حاتمی اندلسی قدس سرہ العزیز از خاندان جود و فضل و از اعلامی است کہ از حوض تعلقات و قیود بہ اوج اطلاق شہود نائل گردیدہ است .

انتساب خرّقی فقر او با یک واسطہ بحضرت خضر می رسد و بطوریکہ ملا قطب الدین انصاری مؤلف و منشی مکاتیب گفتہ خضر خلیفہی امام بن امام زین العابدین (ع) بودہ است .
شیخ ابوالفتوح رازی ذیل آیہ فانہا محرّمۃ علیہم اربعین سنۃ یتیبھون فی الارض مینویسد خضر بیکی از افرادی کہ مورد عنایت قرار گرفتہ اند اظهار داشت من از جملہ دوستان علی و موکلان بہ شیعی او ہستم . (۲)

از یکی از فقراء سلسلہی سید محمد نور بخشی شنیدہ شد ہر یک از مشایخ طریقت کہ

(۱) گویندہ شیخ احمد احسائی است در شرح الزیارہ .

(۲) اشارہ بہ قصہ کنیزک سیاہ چہرہ ایست کہ در راہ مکہ بودہ و از چشم نابینا بر اثر اینکہ ہفت شب متوسل بحضرت علی (ع) شدہ خدای متعال بتوسط خضر چشمہایش را بوی دادہ و خضر خود را بعبارتی کہ فوقاً ذکر شد معرفی کردہ .

ادعا کند بملاقات خضر رسیده یا خرقه‌ی فقر خود را بدو منتهی بداند شیعه بوده و ملتزم به مبادی تشیع می‌باشد و خود محیی‌الدین در باب امامت به اعتقاد باطنی خویش تصریح کرده و عبارتی که در فتوحات آورده صریح در عقیده‌مندی او به امامت ائمه اثنی عشر است و ثابت میکند حضرات معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین اوصیاء رسولخدا (ص) اند و در عنوان فص هارونی از کتاب فصوص بحدیث منزلت اشاره کرده .

و در رساله‌ی عقیده‌اش اشاره لطیفه‌ای دارد و از آن بدست می‌آید باید به پیش‌آمدهای روز غدیر اعتراف کرد از جمله معتقد بودن که رسولخدا (ص) علی (ع) را بجانشینی خود و امارت بر مؤمنان منتصب فرموده و مینویسد پس از حجه‌الوداع رسولخدا در محل غدیر توقف کرده و حاضران از پیروان خود را مورد خطاب قرار داده و آنان را متذکر ساخته و از عذاب تخویف و تحذیر نموده و وعده بهشت داده و از شکنجه خدا بیمناک ساخته تا آنجا که فرموده آیا آنچنانکه باید تبلیغ فرمان الهی را کردم؟ فرمود تصدیق کرده آنگاه آنها را بشهادت بر ولایت علی (ع) دعوت نموده الخ .

و در باب سیصد و شصت و شش از فتوحات اوصاف امام زمان و علامات ظهور آنحضرت را بهمان اندازه ایراد نموده که اعلام شیعه در آثار خود متعرض گردیده‌اند .

و اظهار داشته آنجناب که ظاهر شود مذاهب مختلف را از روی زمین براندازد و شیعیان کوفه در آنروزگار از همه نیکبخت‌تر باشند .

پس از این مینویسد جناب غوث‌المتاخرین سید محمد شهید معروف به نوربخش که جامع علوم ظاهری و باطنی بوده عقائد شیخ محترم شیخ محیی‌الدین را تصحیح کرده و بر درستی آنها صحه گذارده .

در پایان مؤلف مجالس به تاویل کلمات محیی‌الدین در خصوص وحدت وجود و اینکه عبادت بتان عبادت خداست و اینکه رسولان خدا باید از شناخت خاتم اولیاء استفاده کنند و کافران مخلد در آتش نمی‌باشند و امثال اینها از عبارات دیگر پرداخته .

مؤلف گوید هرگاه بامثال این عبارات لباس درستی پوشانید و بموقع دانست در روی زمین کافری باقی نمی‌ماند و هالکی وجود ندارد و نمیتوان صاحبان مسالک مختلف را مورد براءت و تنفر قرار داد با آنکه هیچیک از پیروان ملت‌های مختلف چنین موضوعی را تجویز نکرده تا چه رسد بآنها که پیروان پیمبران و مسافران اسفار وصول برحمت حضرت منانند .

(۶۹) محمد بن ابراهیم نیشابوری ملقب به فریدالدین و معروف به شیخ عطاروی

یکی از مشایخ مولوی رومی است .

مؤلف مجالس المؤمنین درباره او میسراید :

همان خریطه کش داروی فنا عطار که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سوره‌ی کلام ، نوشت سفینهای عزیز و کتابهای گزین
جنون ز جذبیه او دیده در سلوک خرد خرد ز منطق او جسته در سخن تلقین
و در شرح احوال او مینویسد عطار صاحب مرتبه‌ای عالی و عقیده‌ای از چشمه‌ای صافی
داشت کلام او تازیانه‌ی سلوک و در آئین شریعت و طریقت یکتای عصر بود در آتش وجد
میسوخت و در شوق لقاء شعله‌ور بود در دریاهاى معرفت و یقین مستغرق و از نهایت صدق و
صفا برخوردار گردیده بود .

عطار اصلاً از مردم قریه کدکن از نواحی نیشابور بوده و خرقة‌ی فقر از دست سلطان
مجدالدین بغدادی صوفی نامی پوشیده و در روزگار کودکی به صحبت قطب‌الدین حیدر
موسوی تونی رسیده و کتاب حیدری‌نامه را با اسم او سروده .

عطار عمری طولانی یافت و صد و چهارده سال بعدد سوره‌های قرآن کریم عمر کرد .
عطار در ماه شعبان سال ۵۱۳ هجری متولد شد مدت بیست و نه سال در نیشابور و
هشتاد و پنج سال در شادیاخ زیست کرد و سال ۶۲۷ یا ۵۸۹ در قریه شادیاخ شهید شد و
سه سال پس از قتل او قریه شادیاخ رو به ویرانی گذارد .
مرقد عطار در نیشابور مزار معروفی است .

جامی در نفحات مینویسد آنگاه که شیخ عطار روزگار پیری را میگذرانید مولانا مولوی
رومی مؤلف مثنوی بحضورش رسید عطار کتاب اسرارنامه را بوی اعطا کرد ، مولوی همواره
کتاب مزبور را مورد توجه و مطالعه قرار میداد بلکه پس از آن کتاب مثنوی را به سبک و
سیره‌ی آن کتاب سرود و از نور معرفت آن بهره‌ور بود چنانچه خود گوید :

گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوشی
عطار گشته روح و سنائی دوچشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

عطار آثار زیادی در توحید و توجه بمدء از خود بیادگار گذارده از قبیل منطق‌الطیر
و الهی‌نامه و مظهرالعجائب در این کتاب شیوه سنائی و سبک او را برگزیده .

عطار در مراتب اظهار ولایت گاهی بر اثر عشق باطنی بسرحد غلورسیده و از شیعیان
خالص‌الولاست و هنگامی از شدت تقیه طوری انکار کرده که در ردیف سنیان خالی از همه
گونه صفاست .

آری او از اینراه خواسته تا سازگاری بین این دو دسته ایجاد کرده باشد متأسفانه قلب ناپاکان باندازه‌ای زنگار گرفته و تاریک شده که لن یصلح العطار ما افسد الدهر.

در الهی نامه اشاره بمقام ولایت‌آب حضرت مولی علی (ع) گوید:

ز مشرق تا بمغرب گر امامست گرفته اینجهان وصف سنانش چه در سر عطا اخلاص او راست تا آنجا که گفته است:

چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه اگر چه زر و سیم با حرمت آمد کجا گوساله هرگز رنجه گردد در کتاب مصیبت نامه گوید:

رونقی کان دین پیغمبر گرفت لا فتی الا علیش از مصطفی است و از اشعار اوست:

ای پسر تو بی نشانی از علی از دم عیسی کسی گر زنده خواست مصطفی گفتش توئی آدم بعلم هچو یحیی زهد و موسی بطش کیست پس محمد چون جمال دوست دید گفت با او سی هزار و شش هزار سی هزار اسرار گفتا این بگو بهمین ترتیب چهارده بیت سروده است:

در کتاب مختار نامه رباعیات او گرد آورده شده رباعی ذیل بوی منتسب است. صدری که بکل طارم معنی او رفت بودند دو کون سائلان در او در آخر کتاب کمال نامه اشعار زیر را در ستایش از رسول خدا (ص) سروده است:

ای برخ ماه طلعت لو لاک سید انبیا پناه رسول

در صدف قلزم معنی او سفت او بود که از جمله سلونی او گفت

وی بقصد سرو گلشن افلاک مقصد کن فکان امام سبل

مرغ دستانسرای هردو سرای
رحمت خلق و هادی ثقلین
صدر و بدر جهان جهان کرم
علم افروز عصر و اختر بام
خواجه شه نشان فقیر و غنی
مشعل افروز دودمان قریش
شمسه مشرق و مه مغرب
مجلس آرای قصر ما اوحی
رونق ملک اصطفای تست
عرش را زیب و فرض را زینتی
سر بر آور ز خاک و دستم گیر
واستین بر بضاعتم بفشان
زورقش در میان آب مهل

مشهورترین منظومات او کتاب منطق الطیر است ، در آنجا گوید :

گفت اینعالم بگویم من که چیست
می پزیم از جهل و صد سودا در او
بر پرد آنرا که باشد بال و پر
در میان حقه ماند مبتلا
قطعه ذیل را در صفت دنیا و نکوهش از آن سروده :

کشف شد بر دلّم مثالی چند
دارم الحق ز تو سئوالی چند
گفت خوابی است یا خیالی چند
گفت درد سرو و بالی چند
گفت در بند جمع مالی چند
گفت غم خوردن و ملالی چند
گفت زالی کشیده خالی چند
هفتهای عیش و غصه سالی چند
گفت چون یافت گوشمالی چند

نبی هاشمی رسولخدای
حجت حق خلاصهی کونین
شمع بطحا چراغ بیت حرم
نیر نیم روز و مشعل شام
شه مکی شهنشاه مدنی
جم گردون سریر و انجم جیش
طیب طیبه خسرو یثرب
راه پیمای الّذی اسیری
مروه را زینت و صفا از تست
تو کماندار قاب قوسینی
رفتم از دست عذر من بپذیر
در حریم شفاعتم بنشان
کار خواجه چنین خراب مهل

نیمه شب دیوانهای خوش میگریست
حقهای سر بر نهاده ما در او
چون اجل بردارد از این حقه سر
وانکه او بی پر بود با صد بلا
قطعه ذیل را در صفت دنیا و نکوهش از آن سروده :

با خرد دوش در سخن بودم
گفتم ای مایه‌ی همه دانش
چیست این زندگانی دنیا
گفتمش چیست مال و ملک جهان
گفتم اهل زمانه در چه رهند
گفتم اینرا چه حالتیست بگو
گفتم او را مثال دنیا چیست
گفتمش چیست کدخدائی گفت
گفتم این نفس رام کی گردد

فتنہ انگیز گفتمش چہ کسند
گفت سرگشتگان زالی چند
گفتم اہل ستم چہ طائفہ اند
گفت گرگ و سگ و شغالی چند
گفتم آری سزای ایشان چیست
گفت در آخرت نکالی چند
گفتمش چیست گفتهی عطار
گفت پنداست و حسب حالی چند

ملا محمد تقی مجلسی در شرح فقیہ مینویسد سدی از حضرت ابو جعفر باقر علیہ السلام روایت کرده بندہ ای در ظرف چہل روز ایمان خود را کامل و خالص نمیسازد مگر اینکہ خدا یمتعال وسیلہی پارسائی او را در دنیا فراہم میگرداند و دیدہی او را بدرد و درمان دنیا بینا میسازد و درخت حکمت را در دل او بارور میگرداند و زبان او را بہ گفتار حکمت آمیز گویا میفرماید سپس این آیہ را تلاوت فرمود ان الذین اتخذوا العجل سینا لہم غضب من ربہم و ذلہ فی الحیوۃ الدنیا و کذلک نجزی المفترین ہمانا آنہا کہ گوسالہ را خدای خود قرار دادند بشکنجہی پروردگارشان دچار خواهند شد و در دنیا بہ بیچارگی خواهند افتاد و ما ہم ہرگونہ افترا زنندہ را بہ پاداش ناراحت کنندہ گرفتار خواهیم ساخت پس از این مجلسی اظہار میدارد منظور از آیہ شریعہ آنستکہ کمالات مزبور جز برای مؤمنان از جہت دیگری پیدا نخواہد شد و مردم غیر شیعہ از کوششہای خود در ہر پایہ ایکہ باشد بہرہ ور نمیگردند برای آنکہ نامبردگان بہ پایمرد امام عادل و معصومی قدم در راہ مجاہدہ نگذارند و اطمینان داریم ہرکسی بہ ہر پایہ از حکمت و کمال رسیدہ بر اثر ہدایت ائمہ معصومین علیہم السلام بودہ و معرفت امام همان سری است کہ صوفیان مریدان خود را بہ آموزش آن خواندہ و دہانشان را از فرادادن بنا اہلان دوختہ اند .

ہرکہ را اسرار حق آموختند مہر کردند و دہانش دوختند

چنانکہ شیخ عطار در کتاب مظهر العجائب مینویسد در ہنگام خورد سالی ہمراہ پدرم خدمت شیخ نجم الدین کبری رسیدہ ، شیخ نخست اسامی ائمہ طاہرین را بمن تلقین نمود پس از آن دستور ذکر داد و گفت اسامی مبارکات ، تلقینی است کہ شیخ من از مشایخ خودش از امیرالمؤمنین علی (ع) و آنحضرت از رسول خدا و آنجناب از جبرئیل از خدا یمتعال تلقین شدند بنا براین سر عظیم الشان را جز برای مریدان آزمایش شدہ بہ دیگران تلقین مکن .

مؤلف گوید شرح حال شیخ نجم الدین را در اواسط بخش دوم در باب احامدہ ہمیں کتاب ایراد کردہ ایم .

(۷۰) ابوالحسن محمد بن عبداللہ بن محمد معروف بہ ابن الحاج نحوی نجیبی از

مردم قرطبه بوده .

ابن الحاج استاد استادان روزگار خود بشمار است و در فقه و نحو مقامی عالی دارد و مردی متعین و متواضع بوده .

ابن الحاج از ابومحمد بن حوط الله و ابوالفاسم بن بقی و دیگران روایت میکرده . آثار او عبارتند از زهد الالباب فی محاسن الاداب ، المقاصد الکافیة فی علم لسان العرب .

ابن الحاج آیتی در تواضع و فروتنی بود تا به آن حد بمجردیکه از قرائت فارغ میشد با سرعت از محل خود برمیکشاست و کفشهای حاضران را که برای سماع قرائت آمده بودند جفت میکرد .

ابن الحاج سال ۵۷۲ هجری متولد شد و سنه ۶۴۱ (احم) وفات یافته و شصت و هفت سال عمر داشته .

ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابی العصل مرسی ملقب به شرفالدین . شرفالدین ادبی زاهد و مفسری اصولی و نحوی بود .

فاضل سیوطی بنغل از یاعوت مینویسد شرفالدین یکی از ادیبان روزگار ما بوده و از جمله ادبانیست که فنون نحو و شعر را با مهارت هرچه تمامتر فرا گرفته و سهم بسزائی برده و از این راه ضرب المثل اعلام و شاهد تاریخی نحویهای صاحب مقام بوده .

شرفالدین مفصل رمحسری را مورد توجه و دقت قرار داده و چندین موضع آنرا مورد مؤاحده مقرر داشته و بطوریکه سبدهام در معتاد محل از کتاب مزبور مورد ایراد وی بوده و همه را با برهان و استدلال بموقع از بی برانداخته .

آثار او عبارتند از الصواب النحویة فی علم العربیه والاملاء علی المفصل و تفسیر القرآن در این تفسیر کوشیده تا ارتباطی در میان آیات بوجود آورد کنایی در اصول الفقه والدین کتابی در بدیع و بلاغت فاسی در تاریخ مکه مینویسد شرفالدین آثار بسیاری داشته از جمله تفسیر کبیر متجاوز از بیست جزء تفسیر اوسط ده جزء تفسیر صغیر سه جزء ، مختصر مسلم ، الکافی در نحو در نهایت خوبی است علاوه بر اینها سفینات دیگری بر فنون مختلفه دارد .

با آنجا که گفته شرفالدین گفتگوهای عجیب و آثار بی سابقه و عربی داسه و در سفر نامد خود از هر کجا که رفته و یا اعلامی که مصاحبت نموده شرح داده .

حفاظ و اعیان قرن هفتم از وی معلومات حدیسی و ادبی را بسمع استفاده نموده و

در ستایش از او مبالغه کرده‌اند و آخرین کسیکه از او سماع از او استفاده کرده ایوب کحال و آخرین شخصی که از او اجازه داشته احمد بن علی جزریست .

قطب یونینی در ذیل‌المراه از او به عظمت یاد کرده است .

(۷۱) جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی رومی صاحب کتاب مثنوی معروف در نزد

عالم و عامی امامی و غیرامامی .

مولوی دارای مرتبه‌ای رفیع از عرفان و خود عارفی کامل بود در مناقب و فهم و

جلالت و متانت و نطق و بیان و اندیشه و طبع و کیاست و امثال اینها از صفات دیگر به

پایه‌ایست که نیازی به توصیف و احتیاجی به تعریف ندارند و همه او را به فضل و حکمت و

علم و عمل می‌شناسند .

گویند مولوی از زادگاهش شهرستان بلخ بعزم زیارت بیت‌الله بیرون رفت در مراجعت

از مکه مکرمه گذارش به بلاد روم افتاد بجانب قصبه قونیه حرکت کرد و مابقی عمر را در

آنجا بسر برد و بهمین جهت به مولوی رومی شهرت یافت .

گذارشات احوال او را در تواریخ و تراجم نگاشته‌اند ویژه دو رساله در شرح حال او

تالیف شده یکی در بلخ و دیگری در روم .

در یکی از مدارک معتبر نوشته شده مولوی در روزگار سلطان محمد خوارزمشاه از بزرگان

دانشمندان دیار بلخ بوده و چهارصد تن شاگرد بدرس او حضور پیدا میکردند و از جمله

شاگردان او شیخ فخرالدین عراقی عارف معروف و مؤلف کتاب لمعات و امثال آنهاست (۱) .

گویند مولوی در روزگار صباوت با شیخ فریدالدین عطار ملاقات کرد و از جمله محارم

اسرار او بود پس از او بملازمت حکیم سنائی که شرح حال هر دو در این کتاب آمده رسید و نیز

به مصاحبت شمس‌الدین تبریزی مفتخر بوده (۲) .

بطوریکه برخی از مطلعان اظهار داشته‌اند مولوی کتاب مثنوی را به اشاره امیر حسام

(۱) شیخ فخرالدین از معاصرین مولانا است و شاگرد او نبوده ممکن است شاگرد پدرش

بهاء‌الدین ولد باشد .

(۲) مولوی سال ۶۰۴ متولد شده و سنائی باختلاف بین سالهای ۵۴۵ یا ۵۵۵ یعنی

چهل و نه یا ۵۹ سال پس از درگذشت سنائی بدنیاً آمده بنا بر این ادراک زمان او را ننموده

تا بملازمتش پردازد آری مولوی علاقه خاصی بسنائی داشت و او را چشم عرفان و سلوک

میدانست .

الدین چلیپی قونوی رومی به نظم آورده و مولوی در همان کتاب درباره‌ی او گفته:
 گر بودی حلق محبوب و کثیف و نبودی خلقها تنگ و ضعیف
 در مدیحت داد معنی دادمی غیر از این منطق دری بگشادمی
 مدح تو حیف است با زندانیان گویم اندر مجمع روحانیان
 مولوی سال ۶۶۱ هجری در قصبه قونیه درگذشت و مرقدش در آنجا معروف و مزار
 است (۱).

قاضی نورالله شهید در مجالسالمؤمنین از وی کاملاً بزرگداشت نموده و او را از شیعیان خالص الولای آل محمد قرار داده و در تایید نظریه خود گفته نامبرده از نوادگان جلال‌الدین است که دولت علویه‌ی اسماعیلیه را تقویت میکرد (۲) و علاوه بر آن ابیات بسیاری در مثنوی و دیوان و سایر آثارش حقیقت تشیع او را ثابت میکند.
 مؤلف گوید اظهارات مزبور اعم از شیعه‌گریست که وی در صدد اثبات آن بوده و ما بدان معتقدیم زیرا ما می‌گوئیم شیعه‌کسی است که بتواند با ولای علی و فرزندان او طوری رفتار کند که موجبات رهایی از شکنجه‌ی خدا را برای خود بوجود آورد و از اینراه به بهشت رود و از عطایای خداوند بهره‌ور گردد.

مؤلف مجالس گفته ملاسراج‌الدین رومی که از فقهاء معاصر مولانا بود با وی مخالفت میکرد و موجبات ناراحتی قلبی مولانا را بوجود می‌آورد هنگامی شنید مولانا اظهار داشته من در عقیده با همه هفتاد و سه فرقه اسلامی موافقم و هیچیک از آنها را خطاکار نمیدانم ملاسراج که همواره در صدد بدست آوردن نکته‌ی ضعیفی از مولانا بود از فرصت استفاده کرده یکی از فضلاء شاگردانش را فرستاد تا در حضور مردم از چنان نسبتی که بوی داده‌اند اقرار بگیرد سپس او را رسوا بسازد نامبرده هنگامیکه از مولانا پرسید آیا چنان حرفی زده‌اید و چنان نسبتی که بشما داده‌اند درست است مولانا خندید اظهار داشت من با آنچه که بدان ماموری نیز موافقم، آنمرد شرمنده شده پاسخی نداد و بازگشت.

در رساله‌ی اقبالیه مینویسد از علاءالدوله سمنانی پرسیدند درباره مولانا چه می‌گوئی

- (۱) این سال را کسی برای رحلت مولوی یاد نکرده است، آری سال مزبور سال کشته شدن شمس تبریزیست و ۶۶۲ به نظم مجلد دوم مثنوی پرداخته.
 (۲) مولوی از نوادگان جلال‌الدین اسماعیل نمی‌باشد آری نوشته‌اند شمس‌الدین تبریزی از نوادگان جلال‌الدین حسن نومسلما نیست که داعی اسماعیلیها بوده و سال ۶۱۸ وفات یافته.

و چه عقیدہ‌ای داری؟ در پاسخ گفت مولوی جوان پسندیده‌ایست هرچند در کلمات او سخنی که مایه آرامش قلب و استقامت خاطر باشد ندیده‌ام .

سپس گفته از مولانا در شگفتم زیرا هرگاه از خادمش میپرسد در خانه‌ی ما ز خوردنی چیزی هست؟ وی که اظهار بی‌چیزی میکند، مولانا بی‌نهایت فرحناک می‌شود و می‌گوید سپاس خدا را که منزل ما را تا حدی همتای منزل اهل بیت علیهم‌السلام قرار داد. و اگر بگویند در منزل ما چیزی وجود دارد مولانا سخت ناراحت شده می‌گوید امروز از منزل ما بوی فرعون لعین به مشام میرسد .

از جمله مطالبی را که معمولاً مولانا در حضور مریدان و مسترشان میگفت و میکوشید تا آنان بدان توجه داشته باشند این بود که با بیگانگان از فقر مصاحبت و مراوده ننمائید زیرا پیر ما شمس‌الدین تبریزی میگفت نشان مرید پسندیده و معتقد آنست که از مصاحبت بیگانه و غیرمناسب احتراز نماید زیرا هرگاه بیگانه در جرگه‌ی فقر حضور پیدا کند و یا با بیگانه‌ای مصاحبت نماید مانند منافقی باشد که در مسجد وارد می‌شود یا کودکی که به مکتبخانه درآید یا اسیری باشد که بزدان افتد .

و بالاخره حالات مختلف این هر سه دسته را از خود ابرار بدارد .

مؤلف مجالس مینویسد مولوی در هنگام غروب آفتاب بنجم جمادی‌الآخره سال ۶۷۲ هجری وفات یافته فلینامل و لا یفعل .

بطوریکه پیش از این نوشتیم مؤلف مجالس برای اثبات تسبیح مولوی اظهار داشته نظر باینکه نامبرده از نوادگان جلال‌الدین اسماعیلی است باید شیعه باشد بدیهی است این استدلال ناستوده‌تر است از استدلالی که دیگران برای اثبات تسبیح نامبرده به آثار شعری او می‌نمایند زیرا انتساب به اسماعیلیه زیان‌دارتر از انتساب به اهل سنت است برای اینکه اسماعیلیه در عین حالیکه خود را از دست‌جاب مختلف شیعه میدانند و منکر خلافت دیگرانند مردمی ملحد و زندق و بی‌بند و بار بوده و موحد و پیرو پیغمبری نمیباشند .

اینان معتقدند اسماعیل رنده است و پس از رحلت حضرت صادق (ع) امام شیعیان است و عقاید مختلفی از خود ابراز میدارند برخی به امامت اسماعیل متوقفند و عده‌ای عقیده‌مند بر رجعت او میباشند و بعضی فرزندان او را به نص یکدیگر امام پس از او میدانند و به اعتبارات مختلفی نامیده می‌شوند بدین شرح :

باطنیه : عده‌ایکه ظواهر آیات قرآن را مرود نوحه فرار نداده و به باطن آن موجهند و از این آیه استفاده میکنند ضرب بیسور لہ یاب باطنه فیہ الرحمہ و طاہرہ من قبلہ

العذاب در میان آنان باره‌ای بنیان شده و دری دارد که باطن آن رحمت است و ظاهر آن شکنجه و عذاب .

قرامطه: منسوبان به حمدان قرمطی است قرمط یکی از قریبهای واسط است و حمدان همان کسی است که مردم را بمرام خود دعوت میکرد .
 حرمیه: همانهایی که محرمات خدا را مباح کرده و انجام میدادند .

سبعیه: میگویند آنانکه مردم را از آغاز تا انجام به آئین حق خوانده‌اند منحصراند به هفت تن، آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، مهدی و در فاصله‌ی هر دوتن از نامبردگان هفت تن پیشوا بوده که شریعت او را بسرحد اتمام میرسانیده و در هر زمانی هفت از هادیان وجود دارند که مردم در کارهای خود از آنها پیروی می‌نمایند و به آنان ایمان دارند و آنها نیز به هدایت مردم می‌پردازند و هریک از آنها به اعتبار رتبه‌ای که حائز شده‌اند از درجه و منصبی برخوردارند .

بابکیه: پیروان بابک خرم‌دین است که در آذربایجان خروج کرد و آنها را بمناسبت اینکه در روزگار بابک، لباس قرمز رنگ میپوشیده محمره میگفتند و ادعای اصلی آنان در محور ابطال شرایع دور میزند .

یکی از فضلاء متبحر گفته دستهای از مجوسیان که بنام عبادیه خوانده میشده آنکاه که دین مقدس اسلام نیروگرفت تصمیم گرفتند دستورات اسلامی را بطوری تاویل کرده و تغییر صورت دهند که همراه با آئین خود بوده باشد و جهت تصمیم مزبور این بوده که بزرگان آنها در ضمن جلسهای که بریاست حمدان قرمط تشکیل دادند گفتند با قدرتی که امروز مسلمانان بدست آورده و بر کشورهای جهان مسلط گردیده‌اند ما نمیتوانیم با آنان بجنگیم لیکن میتوانیم تاویل و تغییری در احکام آنها بوجود آوریم و دستورات آنان را مطابق با رویه‌ی خود در میانشان رواج دهیم و مردم ضعیف و ناتوان مسلمان را به آئین خویش بخوانیم و اطمینان داریم چنین تصمیمی هرگاه عملی شود اختلاف کلمه در میان آنان بوجود آید و اتحاد و محبت از میان آنها برطرف گردد .

مطابق با تصمیمی که اتخاذ کرده بودند به تاویل احکام شرع پرداختند مثلاً اظهار داشتند وضو عبارت از دوستی امام است تیمم بمعنی پولی است که شخص نیازمند، در روزگار غیبت امام از کسیکه ماذون از طرف آنحضرت است میگیرد صلوه همان رسولی است که از طرف خدا با خلق او به گفتگو می‌پردازد چنانچه فرموده ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر، احتلام عبارتست از گفتن اسرار به افرادی که شایسته‌ی استماع آنها نمیباشند

غسل تجدید عهد است زکوت آنستکه با شناخت دین و دیانت باطن خود را پاکیزه بسازد کعبه پیغمبر است و باب علی است صفا پیغمبر است و مروه علی است میقات و تلبیه اجابت کسی است که او را دعوت کرده اند طواف هفتگانه دوستی پیشوایان هفتگانه است بهشت آسایش بدن است از همه گونه رنجها جهنم ناراحتی بدنهاست براثر انجام تکالیف و امثال اینها از مزخرفات و تاویلات پوشالی دیگر.

فاضل مزبور ذیل احوال محقق دوانی مینویسد وی روزها به تدریس حدیث اشتغال می ورزید روزی به این حدیث رسید من مات و لم يعرف امام زمانه از شاگردان پرسید منظور از امام زمان کیست؟ گفتند مراد سلطان وقت است، گفت هرگاه شناخت سلطان وقت بر ما لازم باشد باید معرفت شاه اسماعیل سلطان رافضی را بر خود لازم بدانیم و بفرمان او عمل کنیم او میگوید از مذهب سنت دست برداریم و به آئین شیعه بگرویم، سپس غضبناک شد و حیرت زده از مجلس درس بیرون رفت و سوگند یاد کرد دیگر بار به تدریس فن حدیث نپردازد و به آموزش حکمت و تدریس مطالب فلسفه پرداخت و برویه حکماء معتقد شد.

مؤلف گوید شعر زیر دلیل بر ضلالت مولوی است.

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

بدیهی است بر ما لازم نیست همگی اشعار و آثار امثال مولوی را تاویل و معنی کنیم (۱) زیرا با توجیه مزبور عذری برای دیگران باقی نخواهیم گذارد و هرگاه قرار شد همه سخنان را تاویل و توجیه نمائیم هرج و مرجی در شریعت بوجود آورده و رویه باطنیه را که همه چیز را تاویل میکنند برای خود پیش گرفته ایم و باید گفتزبان باطنیهها از حشویهها زیادتر است زیرا حشویه همواره ظواهر کتاب را حجت میدانند و به ادلهایکه برخلاف ظواهر باشد اعتنائی نمیکنند در عین حال هر دو دسته از درجهی اعتبار ساقط و به دوزخ واصلند و اینان در بطلان عقیده همسنگ با یهود و نصاری اند در باره ی عیسی و همتای با نواصب و نصیری هاند در حق علی مرتضی (ع) آری حق آنستکه انسان مسلمان در هر ظرف و شرطی

(۱) مراد از بی رنگی وجود است که چون عارض بماهیت شد آثار وجودی او از نیک و بد هویدا میگردد و جنگ وجدال موسی بن عمران با موسای سامری پیدا میشود چنانچه فرموده قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو، بنابراین شعر مزبور چگونه دلیل بر ضلالت مولویست و چه حسادتی است که گفتار بزرگی را مانند مولوی معنی نکنیم و سخنان حکیمانه او را همسنگ با سخنان پوشالی دیگران بگیریم.

که هست از شیوه ائمه هدی تجاوز نکند زیرا با اطمینان خالص آنان راه مستقیم و در راه مستقیم اند اللهم اهدنا الی صراطک المستقیم .

مؤلف گوید از جمله شواهدی که حاکی از سلوک غیرمستقیم مولوی است و ثابت میکند وی از فقه امامیه اطلاعی نداشته آنستکه نامبرده در روزگار قرمطیها قرار گرفته و همانوقت صوفیه از فرصت کمال استفاده را کرده اند و در قرن ششم و هفتم موقعی بوده که نامیان از متصوفه ظهور کرده اند و شیخ نجم الدین کبری و رضی الدین علی لالا عموزاده حکیم سنائی و خود حکیم و شیخ عطار و شمس تبریزی و محیی الدین عربی و شیخ سعدالدین حموی و شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ مقتول شهاب الدین سهروردی و مولوی و امثال اینها ستارگانی بوده اند که در آسمان قرن ششم و هفتم هجری می درخشیدند و در آنروزگار فقهاء شیعه اندک بوده اند تا بحدیکه ما نمیدانیم مجدد این دو قرن ویژه قرن هفتم کدامیک از فقهاء امامیه بوده است (۱) .

مؤلف عجائب البلدان در ذیل شهرستان بلخ مینویسد از اعیان منسوب بدینشهر مولانا جلال العارفین محمد بن محمد رومی است وی دانشمندی مجذوب و پارسائی از دنیا گذشته و سالک طریق عرفان بود .

در پیشگاه مولوی چهار دسته خنیاگر بودند آنگاه که آنان به طرح نغمات میپرداختند مولوی حالت سماع و وجد بخود گرفته و به انشاد اشعار میپرداخت و همانوقت چهار نفر موظف بودند که اشعار مولانا را همچنانکه میخواند بنگارند و یادداشت کنند .

گویند شیخ اهل طریقت مصلح الدین سعدی شیرازی در یکی از اوقات سیر آفاقی خود وارد در قونیه شد و در خانقاهی که تا محل خانقاه مولانا مسافتی فاصله بود منزل کرد روزی تصمیم گرفت تا غزلی بسبک غزلهای مولانا بسراید اینمصراع را گفت :

سرمست اگر درآئی عالم بهم برآید

سعدی با آنکه استادی در سرایندگی بود نتوانست مصراع دیگر آنرا به اتمام رساند طولی نکشید بخانقاه مولانا رهسپار شده هنگامی وارد خانقاه شد که مولانا در حال سماع بود بمجردیکه سعدی وارد گردید مولانا نخستین شعری که بزبان سماع گفت این بود :

سرمست اگر درآئی عالم بهم برآید خاک وجود ما را گرد عدم برآید

(۱) فقهاء حله با شخصیت ترین آنها محقق حلی و نیز خواجه نصیرالدین طوسی و هم علامه حلی و امثال ایشان از برجستگان شیعه وجود داشتند و قرن ششم و هفتم بوجودشان میآید .

و بدینترتیب غزل را با تمام رسانید سعدی متوجه شده مولانا بر اثر غلبه‌ی حال به خاطره‌ی او واقف گردیده و بوی و باطن صافش اعتقاد کامل پیدا کرد .

محدث نیشابوری در رجال کبیرش مینویسد محمد بن محمد بن حسین معروف به ملا جلال‌الدین بلخی رومی محدثی عالم و عارف و صوفی مسلک بود از گفتار منظوم او بدست می‌آید جلال‌الدین امامی مذهب و اثنی‌عشری بوده لیکن بر اثر معاصرت او با دولت مخالف نمیتوانسته حقایق را آشکارا بیان کند و ما تحقیقات لازم را در خصوص مذهب او در کتاب میزان‌التمییز فی‌العلم‌العزیز ایراد کرده‌ایم ، و در اینجا بچند بیت از مثنوی او اکتفا میکنیم :

هرچه گویم عشق از آن برتر بود	عشق امیرالمؤمنین حیدر بود
تو بتاریکی علی را دیده‌ای	زانسبب غیری بر او بگزیده‌ای
راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس از سوءالقضا حسن‌القضا
رومی نشد از سر علی کس آگاه	زیرا که نشد کس آگه از سر اله
یک ممکن و اینهمه صفات واجب	لا حول و لا قوه الا باللّه

مولوی آثار چندی دارد از جمله مثنوی اوست که شیخ‌بهائی در حق وی گفته مولوی معنوی و میسراید :

من نمی‌گویم که آنعالیجناب	هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی او چو قرآن مددل	هادی بعضی و بعضی را مضل
از اشعار او که حاکی از تشیع اوست :	
هرآنکس را که مهر اهل‌بیت است	ورا نور ولایت در جبین است
غلام حیدر است مولای رومی	همین است و همین است و همین است
وهم در دیوان اوست :	

آفتاب وجود اهل صفا	آن امام امم ولی خدا
آن امامی که قائم است الحق	زو زمین و زمان و ارض و سما
ذات او هست واجب‌العصمه	او منزله ز کفر و شرک و ریا
عالم وحدتست مسکن او	او برون از صفات ما و شما
رهروان طالبند و او مطلوب	عارفان صامت و علی گویا
سر او دیده سید المرسل	در شب قدر و در مقام دنا
از علی می‌شنید نطق علی	بد علی جز علی نبود آنجا
ما همه ذره‌ایم و او خورشید	ما همه قطره‌ایم و او دریا

بی‌ولای علی بحق بخدا
گر نهد بال و پر فرو ریزد
مؤمنان جمله روبا و آرنند
بندهی قنبرش بجان میباش
شمس تبریز بنده از جان شد
ننهد در بهشت آدم پا
جبرئیل امین بحق خدا
کو امامی است هادی و اولی
تا برندت بجنه المـساوی
جان فدا کرد نیز مولانا

مؤلف گوید با اطمینان خاطر باید گفت هیچیک از ابیات مزبوره دلیل بر تشیع او نمیباشد و بر فرضیکه آثار مزبور حاکی از تشیع او باشند نسبت آنها بوی ثابت نیست زیرا بنا باظهار برخی از محققان ابیات فوق از ملحقات کتاب اوست و در نسخه کهنی که در اختیار بوده نیامده و ممکن است سراینده‌ای با اشعار مزبور خطاب بوی گفته چرا با وجود چنان بزرگواری دیگران را بر وی برتری داده‌ای؟

گذشته از این از اشعار فوق نیز همین معنی بدست می‌آید که چرا باید علی (ع) را بافضل و شرفی که دارد بر دیگران برتری داد بدیهی است هیچیک از مخالفان به استثنای عده‌ای از کورباطنان موقعیت فضیلت و دانش علی (ع) را انکار ننموده‌اند و ابن‌ابی‌الحدید در آغاز شرح نهج‌البلاغه در ضمن کلام ظریفی به فضیلت علی (ع) اعتراف کرده و گوید الحمدلله الذی قدم المفضل علی الفاضل لمصلحه افنصاها .

(۷۱) ابو‌عبدالله محمد بن عبداللہ بن عبداللہ بن مالک طائی شافعی، جیانی اندلسی معروف به ابن مالک و سراینده الفیه در تدوین مقاصد نحویه و صرفیه .

ابن مالک سال ۶۰۱ هجری در شیر جیان از شهرهای اندلس که پیش از این مفصلادر باب احامده از آن بحث کردیم بدنیا آمده است .

شمی در حاشیه مغنی نوشته ابن مالک وارد دمشق شد و در آنجا به تدریس فنون عربی پرداخت سپس به حلب رفت آنجا نیز متصدی فنون عربی گردیده و ضمناً فراگرفتن فنون شافعی پرداخت .

ابن مالک مردی عابد و نیکورویه بود و گروهی از اعلام از جمله فاضل نووی از شاگردان او بوده .

حافظ سیوطی از تاریخ شام ذهبی نقل کرده ابن مالک سال ۶۰۰ یا ۶۰۱ هجری متولد شد در دمشق از محضر سخاوی و حسن بن صباح و گروهی دیگر استفاده کرد و فن عربیه را نیز از عده‌ای بهره‌ور شد و در حلب با ابن عمرو و دیگران مجالست نموده و همانجا منصب تدریس فنون عربیه را بعهده گرفت و همگی همت خود را برای فراگرفتن قواعد زبان عرب

مصروف داشت تا به آخرین پایه نائل گردیده و از معاصران خود پیش افتاده و از متقدمان نیز پیشی گرفت .

ابن مالک در همگی فنون معموله آن عصر استاد بود در قرائت و علل آن مهارت داشت در لغت به پایه‌ای بود که لغات غریب را زیاد بکار میبرد و از لغاتی که وحشی بود و کمتر مورد استعمال قرار میگرفت کاملا استحضار داشت در نحو و صرف دریای متلاطمی بود که کمتر اتفاق می افتاد آرامش پیدا کند در اشعاری که برای لغت و نحو شاهد می آورد باندازه محکم و بجا بود که اعلام وقت را حیرت زده میکرد از کجا آنها را بدست آورده و چگونه بجا و بموقع استشهاد میکند .

ابن مالک طبعی رسا داشت و اشعار را با کمال روانی و سادگی میگفته و از انواع شعر رجز ، طویل ، بسیط و امثال آنها با اطلاع بوده و به اوزان مختلف مضامین عالییه را برشته نظم میکشانیده .

در عین حالی که از فنون مختلفه عربی و ادبی با اطلاع بود مردی متدین و با ادب و راستگو بشمار میرفت و به انجام نوافل توجه خاصی داشت و آرامش را از دست نمیداد و مردی دلسوز و خردمند و دوستار دانش و دانش پژوهان بود .

ابن مالک در دمشق اقامت داشت و در آنجا به تصنیف می پرداخت و ضمنا در تربت عادلیه و جامع معمور تدریس میکرد و گروه بسیاری به درس او حضور پیدا می کردند و آثار مشهوری از او باقیمانده و فرزندش بدرالدین و شمس بن ابی الفتح بعلی و بدر بن جماعت و علاء بن عطار و دیگران از وی روایت کرده اند .

ابوحیان گفته در مقام جستجوی از مشایخ ابن مالک برآمده متاسفانه به استاد مشهوری که بتوان به آثار و آراء او اعتماد پیدا کرد دست نیافتم آری یکی از شاگردانش گفته ابن مالک اظهار میداشت در جیانه از ثابت بن حیان استفاده کرده و سیزده روز بدرس ابو علی شلوبین حاضر شده ام .

ابوحیان گفته بدیهی است ثابت بن حیان از پیشوایان نحو نبوده و او از ائمه قرائت است .

پس از این افزوده ابن مالک تاب مباحثه با اعلام وقت را نداشت و برای مناقشه آمادگی نشان نمیداد زیرا آنچه را آموخته مطابق با نظر خصوصی خودش بوده در عین حال ما از میوه های درختان سرسبزی که وی به دست خود کشته بی اندازه چیده و بهره ور شده ایم .
انتهی .

سیوطی گوید از جمله مشایخ بنام و بزرگوار او شیخ موفق الدین یعیش بن علی بن یعیش معروف به ابن یعیش است .

ابن ایاز در اوائل شرح تعریف مینویسد فنون عربی را از ابن مالک فرا گرفته است . آثار ابن مالک که همگی جالب و در خور ستایشانند بسیارند و تاج الدین بن مکتوم در تذکره‌ی خود اظهار داشته برخی از فضلا آثار او را در ضمن ابیاتی ایراد کرده و از آنجا که چند اثر او را از قلم انداخته من آنها را به ضمیمه ابیات مزبور آورده‌ام :

سحائب غفران تغادیه هطلا
و بین اقوال النحاه و فصلا
خلاصه علم النحو و الصرف مکملا
لعمری بالعلمین فیها تسهلا
یضم اصول النحو لا غیر مجملا
افایه ما کان لولاه معملا
فزاد علیها فی البحوث و عللا
معانیه حتی غدت ربه انجلا
لکان کبحر ماج عذبا و سلسلا
فسهل منها کل و عرو دلا
مربعه المصراع غراء تجتلا
و ضمنها الممدود ایضا فکملا
بیان معانیها بها متکفلا
صحیح البخاری الامام و سهلا
و عند النبی المصطفی متوسلا
جزیت و لیالم یزل متفصلا
و اتبعها اخری بوزنین اصلا
علی الذهن معنا صافا صبح مجتلا
و ما لیس مهموزا بشرح لهاتلا
رفیع علی المنظوم یدعی الموصلا
امام غدا فی کل فصل مفضلا
اتی مجملا فیه و بین مشکلا

سقی الله رب العرش قبر ابن مالک
فقد ضم شمل النحو من بعدشته
بالفیه تسمی الخلاصه قد حوت
و کافیه مشروحه اصبحت تفی
و مختصر سماه عمدہ لا فظ
و بین معناه بشرح منقح
و آخر سماه باکمال عمدہ
و صنف للا کمال شرحا مبینا
و لا سیما التسهیل لوتتم شرحه
و نظم فی الافعال ایضا قصیده
و ارجوزه تحوی المثلث بیننا
و صنف فی المقصور ایضا قصیده
و اتبعها شرحا لها متضمنا
و اعرب توضیحا احادیث ضمنت
و یکفیه ذابین الخلائق رفعه
فیارب عناجازه الان خیر ما
و فی الضاد والظاء قد اتی بقصیده
و بین فی شرحیها کل ما غدا
و نظم اخری فی الذی یهمزونه
و جاء بنظم للمفصل بارع
و عرف بالتعریف فی الصرف انه
و فی شرح ذا التعریف فصل کلما

و صنف فیما جا با فعل مع فعل
و الف فی الابدال مختصر اله
و نظم فی علم القرائات موجزا
و ارجوزه فی الطاء والصاد قدحوی
و آخر لم ادر اسمہ غیر انه
فجملتها عشرون تتلو ثمانیا

کتابا لطیفا للمهم محصلا
دعاه الوفاق فاق تصنیف من خلا
قصیدا یسمی المالکی مبجلا
بهالهما معنی لطیفا و حصلا
علی نحو نظم الحوز منظمه انجلا
فدونکها نسخا و حفظا تنبلا

خداي متعال قبر پسر مالک را از ابرهای رحمت خود سیراب فرماید ابن مالک قواعد نحوی را که پراکنده شده بود جمع آوری کرد و اقوال نحویها را تشریح و توضیح نمود و الفیهای که بنام خلاصه موسوم است تالیف کرد و خلاصه‌ای از علم نحو و صرف را بصورت کامل در آن ایراد نمود و کافیه را شرح کرده و راه ساده‌ای برای وصول به علم صرف و نحو را در آن بجا نشان داد و مختصر دیگری بنام عمده تالیف کرد و اصول نحو را در آن توضیح داد و سپس برای حل مشکلات و کشف مهملات آن بشرح آن اقدام کرد و مختصر دیگری بنام اکمال تالیف کرد و بحوث و عللی بدان افزود و اکمال را نیز شرح کرد و معانی پوشیده‌ی در آنرا تشریح نمود و یژه کتاب شرح تسهیل او هرگاه با تمام رسیده بود دریای موجی بود از آب شیرین و گوارای آن همگی تشنگان سیراب میشدند در افعال قصیده‌ای سروده و سختیها و دشواریهای آنرا آسان ساخته و ارجوزه‌ای چهارمصرعی در خصوص مثلث الکلام سروده در مقصور و ممدود قصیده‌ای گفته و مطالب مربوط بدانها را تکمیل نموده و نیز شرحی بمنظور آنها در دست تالیف قرار داده و اعراب احادیث صحیح بخاری را توضیح و تشریح نموده و همین اثر برای اهمیت و موقعیت او در پیش پیغمبر اکرم و مردم کافی است پروردگارا او را از ماجزای خیر کرم کن آنچنان جزائی که به بهترین دوستان خود عنایت میکنی درضاد و ظاء قصیده‌ای گفته و قصیده‌ی دیگری در این خصوص بوزن دیگر گفته و تالیفی در شرح آنها بوجود آورده و نظمی درباره مهموز و غیرمهموز و شرحی درباره‌ی آن نوشته و مفصل را به نظم آورده آنچه که بر اصلش برتری پیدا کرده و کتابی در تصریف که خود پیشوای بنام در این رشته بوده بنام تعریف نوشته و شرحی برای آن تالیف کرده و مجملات آنرا مفصلا بیان نموده و برای افعال فعل کتاب جالبی تالیف کرده و در ابدال نیز مختصری نوشته که بر آثار دیگران که در این باره نوشته‌اند برتری یافته و در فنون قرائت نیز قصیده‌ی موجزی بنام قصیده مالکیه بنگارش آورده و ارجوزه در صاد و طاء (هر دو بی نقطه) سروده و معانی لطیفی در آن بکار برده و ارجوزه دیگری که در حال حاضر از نام آن بی اطلاعم سروده و به

سبک نظم الحور بنظم درآورده کلیه آثار او بیست و هشت اثراند که شایسته است از آنها نسخه برداری کرد و محفوظ داشت و مورد استفاده قرار داد .

سیوطی گوید علاوه بر آثار مزبور کتاب دیگری بنام نظم الفوائد سروده و ضوابط و فوائدی در آن ایراد کرده و منظومه‌های برویه‌های مختلف سروده و در یکی از مجموعه‌های وقفی کتابخانه محمود فتواهائی از او در علم عربیت دیده که یکی از طلبه‌ها آنها را جمع آوری نموده و من آنها را در تذکره سپس در طبقات کبری ذیل شرح حال ابن مالک متعرض شده‌ام و مجموعه دیگری بنام الفوائد دارد که کتاب تسهیل را در آن تلخیص نموده و شیخ ما قاضی القضاة عبدالقادر بن ابی القاسم مالکی در آغاز شرح تسهیل خودش بنام آن اشاره کرده و گوید الف و لام در تسهیل الفوائد (یعنی تلخیص تسهیل) برای عهد است و اشاره به الفوائد اوست .

و نیز از آثار ابن مالک شرح جزولیه و شرح خلاصه و سبک المنظوم و فکالمختوم و المقدمه الاسدیه است این کتاب را بنام فرزندش تقی الدین اسد تالیف کرده و کتاب تسهیل را تا باب مصادر فعل ثلاثی شرح کرده و بطوریکه صلاح صفدی اظهار داشته مابقی آنرا فرزندش بدرالدین تکمیل نموده .

گویند ابن مالک در عادلیه امام جماعت بود و قاضی القضاة ابن خلکان کمال احترام را از او می نمود و تا در خانه اش با او همراهی مینمود (۱) .

ابن مالک در فنون مربوط بحدیث و اطلاعات این بخش بی نظیر بوده و در مواقعی که باید برای قواعد عربی استشهاد آورد نخست از قرآن استفاده میکرد و هرگاه شاهی از قرآن بدست نمی آورد به احادیث میپرداخت و هرگاه شاهی در احادیث موجود نبود به نقل اشعار عرب اکتفا می نمود .

ابن مالک به عبادت توجه کاملی داشت و به نوافل علاقه بسیاری نشان میداد و مردم دوست داشتنی و خردمند بود و در دو موضوع از سایر مغربیها امتیاز پیدا میکرد یکی اینکه انسان بخشنده‌ای بود و دیگر آنکه در فروع به آئین شافعی رفتار میکرد .

شیخ رکن الدین بن قوبع گفته ابن مالک حرمتی برای نحو باقی نگذارد .

ابن مالک سال ۶۷۲ وفات یافت و شرف الدین حسنی در سوک او گفته است :

(۱) ابن خلکان که معاصر و ارادتمند به ابن مالک بوده نظر باینکه تصمیم داشته در کتابش افرادی را بیاورد که در آن هنگام در گذشته اند از وی و سایر معاصرانش نام نبرده است .

یا شتات الاسماء والافعال
و انحراف الحروف من بعد ضبط
بعد موت ابن مالک المفضال
منہ فی الانفصال والاتصال
ای وای کہ پس از مرگ ابن مالک صاحب فضیلت اسماء و افعال پراکنده شدند و حروف
با ضبطی کہ پیدا کرده بود منحرف و از ہم جدا گردیدند تا بہ آخر ہفدہ بیت کہ ہر یک
با براعت استہلال قواعد نحو سرودہ شدہ .

ابن مالک قصیدہ لامیہای سرودہ و در آن بوجہ قرائتی کلمات اشارہ کردہ و گوید :

تثلیث با اصبع مع شکل همزہ	بغیر قید مع الاصبوع قد نقلنا
واعظ انملہ ہا نال الاصبوع الا	المد فالمد للبا وحدها بذلا
ارز ارز ارز صح مع ارز	والرز والرنز قل ما شئت لا عدلا
لدن بتثلیث دال لدن لدن لدن	ولد ولد لد لدن اولیت فعلا
فا اف ثلث و نون ان اردت واف	امی و رفعا و نصبا انه قبلا
حیہل حیہل احفظ ثم حیہلا	او نون او حیہل قل ثم حی علا
ہیا و ہیک ہیا ہیک ہیت و ہیہ	ت کلہا اسم لامر یقتضی عجلا
ایہات بالہمز او بالہا و آخرہ	ثلث و ایہات والتنوین ما حظلا
ایہان ایہاک ایہا قط قط و قط	و قط مع قط و قتا ماضیا شملا
ہا ہاء جرد ہما او او لینہما	کاف الخطاب علی الاحوال مشملا
او مالذی الکاف نول ہمزہا کھا	ء ہاوء ما ہاوءم ہاون فامثلا
واحکم بفعلیہ لہا و ہاء وصلہم	بما حف و ناد آمرا و صلا
و رب رب رب رب رب رب مع	تخفیف الاربع تقلیل بہا حصلا
ہمزایم و ایمن فافتح و اکسر اوام فل	او قلم او من بالتثلیث قد شکلا
و ایمن اختم بہ واللہ کلا اصف	الیہ فی قسم تبلغ بہ الاملا

باء اصبع بسہ حرکت فتحہ و کسرہ و ضمہ میتوان خواند و ہمزہ نیز در حرکت با باء
مشارکت میکند بنابراین کلمہ اصبع را نہ جور میتوان خواند یعنی ہمزہ مفتوح با سہ حرکت
باء ہمزہ مضموم با سہ حرکت باء ہمزہ مکسور با سہ حرکت باء و اصبوع ہم ضمیمہ شود دہ
لغت خواهد شد بہمین طریق حرکت ہمزہ انملہ با میم آن را باید تلفظ کرد .

لدن بضم و فتح و کسر دال میتوان تلفظ کرد فاء اف بفتح و ضم و کسر و با تنوین
میتوان خواند ہیا و کلمات بعد از آن اسم فعل امراند کہ مقتضی تعجیل میباشند ایہات و
ہیہات با تثلیث آخر و ایہات با تنوین خواندہ میشود ہاک یا ہائک با کاف یا مجرد از

کاف گفته میشود و با اتصال بکاف همزه‌ی آنرا مانند هاء هاء م بکار میبرند و اسم فعل امر است رب را با الفاظ دیگرش میتوان با تخفیف و تشدید خواند همزه ایم و ایمن بفتح و کسر میخوانند و یا یاء را از ایم حفظ میکنند و میگویند ام بفتح میم و همزه و یا میگویند م بضم میم و حذف همزه و یا همزه و یا را از ایمن حذف میکنند و میگویند من من من بتثلیث میم و نون و ایمن برای قسم است .

مؤلف گوید مطالب دیگر را ذیل احوال فرزندش خواهیم گفت .

(۷۲) بدرالدین محمد بن محمد بن مالک جیانی شافعی ملقب و معروف به ابن الناظم

و فرزند جمال‌الدین بن مالک مذکور در فوقست .

حافظ سیوطی در طبقات النحاة پس از بزرگداشت از او از صفدی نقل کرده نامبرده پیشوائی هوشمند بود و خاطری نقاد و ذهنی وفاد داشت و در نحو و معانی و بیان و بدیع و عروض و منطق استادی ماهر و در فقه و اصول نیز دانشمندی بنام بود .

ابن ناظم مراتب ادب را از پدرش استفاده کرد و بر اثر اختلافی که میان او و پدرش بوجود آمد به بعلبک رفت و در آنجا ساکن شد و بدرس عده‌ای از جمله بدرالدین بن زید حاضر میشد و آنگاه که پدرش درگذشت بدمشق دعوت شد و وظیفه‌ی پدرش بعهدہ‌ی او بر فرار گردید و به تدریس و تصنیف پرداخت .

ابن ناظم برخلاف پدرش که مردی متدین و یا وفار بود علاقمندی زیادی به بازی و مزاح داشت و با افراد ناشایستی که با موقعیت او سازگار نبود معاشرت میکرد .

ابن ناظم از فنون نحو و معانی و بیان و عروض و بدیع که اصول سراینده‌گی بر آنها استوارند مهارت کامل داشت و متأسفانه از عهدہ‌ی یک بیت شعر هم بر نمی‌آمد و برخلاف پدرش که آنهمه آثار نظمی داشت زبان سرایندگیش کاملاً کوتاه بود .

آثار او شرح العیبه پدرش شرح کافیہ پدرش شرح لامیہ پدرش و تکمله شرح تسهیل که ناتمام مانده بوده و کتاب مصباح در اختصار مفتاح در فن معانی .

مؤلف گوید مختصر مزبور را محمد بن یعقوب بن الیاس دمشقی معروف به ابن نحویہ مؤلف شرح العیبه ابن معط و امثال آن شرح کرده است .

از آثار ابن ناظم روض‌الاذهان در معانی و شرح‌الملحہ (۱) و شرح حاجبیه و مقدمه

(۱) کشف‌الظنون نوشته ملحہ منظومہ ایست در نحو تالیف ابو محمد قاسم حریری متوفی

۵۱۶ هجری که بنام ملحہ الاعراب شهرت داشته و عده‌ای از جمله بدرالدین بن مالک آنرا شرح کرده .

در عروض و مقدمه‌های در منطق و امثال اینها .

ابن ناظم در روز یکشنبه هشتم محرم سال ۶۸۶ به بیماری قولنج درگذشت و مرگ او موجب اندوه مردم شام شد .

مؤلف گوید مناسب است ذیل این ترجمه به اسامی شارحان کتاب الفیه ابن مالک اشاره نمائیم و بدین ترتیب خاطر مطالعه کنندگان را برای مطلب تازه‌ای آماده بسازیم زیرا ما در این کتاب معمولاً بین اشباه و نظائر گرد می‌آوریم و در واقع راه مطالعه‌ی بیشتری برای خوانندگان شان می‌دهیم .

از جمله شارحان الفیه حافظ سیوطی است که شرح حال او را در باب عین نوشته و شرح الفیه‌ی او همه جا را بخود متوجه کرد .

دیگری خالد بن عبدالله ازهریست که طبل ترکیب خالد گوش طالبان نحو را بصدا درآورده .

دیگری عبدالله بن عبدالرحمن بن عقیل قرشی عقیلی معروف به ابن عقیل است .
دیگری محمد بن احمد بن علی بن جابر نحوی اندلسی معروف به ابن جابر اعمی .
چهارمی عبدالعزیز بن زید بن جمعه موصلی نحوی شارح آموزش و امثال آن .

پنجمی زین‌الدین عمر بن مظفر معری حلبی مشهور باین وردی .

دیگری محمد بن عبدالرحمن زمردی معروف به ابن صانع حنفی نحوی .

هفتمین محمد بن ابی‌الفتح حنبلی بعلی که از شاگردان ابن مالک بوده و جرجانیه و امثال آنرا شرح کرده .

هشتمی شمس‌الدین محمد بن سلیمان حکری مصری مؤلف شرح حاوی و امثال آنست .

نهمی قاضی جمال‌الدین یوسف بن حسن حموی ملقب باین خطیب منصوریه و مؤلف شرح فرائض‌المنهاج و شرح مختصر امام و امثال اینهاست .

مؤلف گوید از ادبای شیعه کسانی که بشرح کتاب الفیه پرداخته باشند منحصراندبه :

ملا عبدالله بن شاه منصور قزوینی .

مؤلف امل مینویسد ملا عبدالله اصلاً از مردم قزوین بوده و در طوس میزیسته و فقیهی

محدث و از معاصرانست و علاوه بر شرح مزبور رساله‌ای بنام غدیریه در اثبات ولایت علی

(ع) تالیف کرده .

مؤلف بقرار قبلی ذیل ترجمه ابن ناظم به اسامی زیر اشاره میکند .

ابوبکر بن یعقوب بن سالم نحوی شاغوری ملقب به شهاب‌الدین .

سیوطی از صلاح‌الدین نقل میکند شاغوری از شاگردان ابن‌مالک بود و از فنون عربیت کاملاً با اطلاع بود و می‌پنداشت پس از درگذشت وی جانشین او خواهد بود متأسفانه پس از آنکه وظیفه تدریس بعهدہی ابن‌ناظم درآمد و پیش از این اشاره شد وی ناراحت‌گردید و شرح تسهیل ابن‌مالک که همگی آن در نسخه منحصر و در اختیار او بود با خود به یمن برد و دانشمندان شام را از بهره‌بری از آن بی‌نصیب ساخت .

ابن‌حجر گفته شاغوری در همه علوم معموله استاد بود و روزی سی‌درس در علوم مختلفه تدریس میکرد و آثار مفیدی از خود باقی گذارده .

شاغوری بسختی روزگار می‌گذرانید و مردی با اخلاق و جوانمرد و متواضع بود و در مناصب مقاماتی که دیگران داشتند موجبات مزاحمت آنرا فراهم نمی‌آورد یکی از بازرگانان آن‌عصر مبلغ هزار درهم پول باو داد و شاغوری همراه او به یمن رفت و در آنجا مورد توجه سلطان یمن قرار گرفت و یمنیها از وجود او بهره‌ور گردیده و مقدمش را گرامی داشتند و به دین ترتیب ثروت هنگفتی بدست آورد و در روزگار پیری سال ۷۰۳ هجری در یمن وفات یافت .

ابوالرجاء سلامت بن سلیمان رافقی نحوی .

ابن‌مکتوم گفته ابوالرجاء از بزرگترین شاگردان ابن‌مالک است و مردی شایسته و پاکدل بوده و رویه استادش ابن‌مالک را انتخاب کرده و از کسیکه باوی بمجادله می‌پرداخته اظهار ناراحتی نمیکرده و ابن‌مالک او را بسیار می‌ستوده و بفضل و دانش معرفی میکرده .

ابوالرجاء در سن هشتاد سالگی سنه ۶۸۰ در مصر وفات یافت .

علاء‌الدین طبرس جندی نحوی .

سیوطی از صلاح‌الدین صفدی نقل کرده وی کتاب منظومه‌ای بنام طرفهء تالیف کرده و در این کتاب الفیه و حاجبیه را به ضمیمه‌ی یکدیگر گردآورده مسائلی بر آنها افزوده و ابیات آن نهمصد بیت است و خود او بشرح آن پرداخته .

(۷۳) ابوعبدالله محمد بن قاضی‌القضات شمس‌الدین احمد بن خلیل بن سعادت

خویی شافعی معروف به ابن‌خویی و ملقب به شهاب‌الدین .

سیوطی در طبقات‌النحاه مینویسد ابن‌خویی سال ۶۲۶ هجری در دمشق متولد شده

و در خوردسالی به تحصیل علم پرداخته و در اندک وقتی در فقه و نحو و تفسیر و کلام و اصول و معانی و بیان و فرائض و حساب و خلاف و هندسه مهارت یافته .

ابن‌خویی فنون معمول را از سخاوی و گروه دیگر استفاده کرده و عده‌ای از اعلام

اصفهان و بغداد و مصر و شام با و اجازه داده‌اند بتر اشعری ، معجم و مزنی را اربعین‌را از او استفاده کرده‌اند و گروهی از جمله ابن زملکانی از شاگردان او بوده‌اند .

زملکانی گفته هرگاه خدا می‌تعال مقدر نفرموده بود که ابن خویی بدمشق بیاید فاضلی از سهر ما برنخاسته بود .

ابن خویی کتاب بزرگی مشتمل بر بیست نوع از فنون معموله تالیف کرده و نیز بشرح اصول ابن معط در نحو و نظم الفصیح ثعلب و کفایه المتحفظ (۱) و علوم ابن صلاح و توضیح ابن مالک و شرح پانزده حدیث از اوائل ملخص قابسی اقدام نموده است و نیز مطلب الاسنی فی امامه الاعمی از آثار اوست .

ابن خویی نخست داوری قدس را بعهدده داشت سپس به قضاوت محله و بهنساء و پس از آن بدآوری حلب سپس بار دیگر بقضاوت محله پرداخت و اخیرا قاضی القضاتی دیار مصر بعهددهی او برقرار شد سپس بدآوری شام پرداخت و باین سمت باقی بود تا در روز پنجشنبه بیست و پنجم رمضان سال ۶۹۳ هجری درگذشت .

ابن خویی اشعار پسندیده‌ای میسروده انتهی .

ابوعبدالله محمد بن احمد بن علی بن جابر اندلسی هواری مالکی معروف به ابن جابر اندلسی .

ابن جابر از علماء مالکی مذهب است الفیه ابن معطر را در سه مجلد بزرگ تالیف کرده و الفیه ابن مالک را شرح نموده و مخصوصا به اعراب ابیات آن توجه ویژه داشته و کتاب مدح النبی و نظم الکفایه و نظم الفصیح از آثار اوست .

ابن جابر از شاگردان ابوحیان آتی الذکر بوده و در دروس او باتفاق احمد بن یوسف رعینی نحوی شرکت می‌کرده و ایندو شاگرد در درس ابوحیان به اعمی و بصیر شهرت داشتند .

ابن جابر سال ۷۸۵ هجری درگذشت .

ابوعبدالله محمد بن داود صنهاجی معروف به ابن اجریم (۲) .

ابن اجریم مقدمه‌ای در عوامل عربیه در نحو سروده و بنام مقدمه‌ی ابن اجریم معروف است و عده‌ای از متاخران آنرا شرح کرده‌اند .

(۱) این کتاب در لغت و از آثار ابن خویی است که جمعی به نظم آن اقدام کرده‌اند .

(۲) شرح حالش در بخش دوم از مجلد دوم این ترجمه یادآوری شده .

ابوعبدالله محمد بن جعفر مزنی بلبانی از قاریها و نحویها بوده ، کتاب فصیح رابه نظم آورده و کتابی در وبا و امثال آن دارد .

(۷۴) محمد بن محمد بن علی کاشغری از نحات و لغویها و صوفیه عهد خود بوده . سیوطی مینویسد جندی در تاریخ یمن آورده کاشغری در نحو و لغت و تفسیر و وعظ ماهر بوده و از صوفیه آن عصر بشمار است و چهارده سال در مکه مکرمه زیست داشته و مجمع الغرائب و مختصر اسدالغابه از آثار اوست .

کاشغری آنگاه که وارد یمن شد بمذهب حنفی بود طولی نکشید بمذهب شافعی گرائید و اظهار داشت در خواب دیدم قیامت برپا شده و مردم وارد بهشت میشوند من به اتفاق عده ای بجانب بهشت روان شده در آنحال شخصی بازوی مرا گرفت و گفت شافعیها پیش از حنفیها باید وارد بهشت شوند پس از آنکه بیدار شده تصمیم گرفتم تا به مذهب شافعی بگروم و زودتر از حنفیها به بهشت بروم . کاشغری سال ۷۰۵ هجری درگذشت .

ابوعبدالله محمد بن محمد بن ابی علی ملقب بجمال الدین حلبی . از نحات عصر خود بوده و مفصل زمخشری را شرح کرده و آثار دیگر نیز دارد . بطوریکه از تاریخ ذهبی نقل شده جمال الدین سال ۶۴۹ هجری وفات یافته . شمس الدین محمد بن محمد بن علی بن عبدالرزاق غماری مصری وی از نحات مالکی مذهب و سال ۸۰۲ وفات یافت .

در فضیلت غماری همین بس یکی از بزرگان گفته در آغاز ماه هشتم هجری پنج تن از دانشمندان در پنج گونه علم سرآمد دانشمندان آن قرن بودند بلقینی در فقه عراقی در حدیث غماری در نحو فیروزآبادی مؤلف فاموس در لغت ، متاسفانه در حال حاضر از پنجمین آنها اطلاعی ندارم .

(۷۵) جمال الدین محمد بن مکرم بن علی انصاری افریقائی مصری مؤلف کتاب لسان العرب کتاب بزرگی است که در فن لغت تالیف شده این کتاب حاصل و جامع لغات تهذیب و محکم و صحاح و حواشی صحاح و جمهره و نهاییه است .

مؤلف مزبور سال ۶۰۳ متولد شده و از شاگردان ابن المقیر و امثال او بوده و مردی جامع و معمر و محدث بود .

جمال الدین معمولاً توجه خاصی به اختصار کتب مفصله داشت چنانچه اغانی و عقد الفرید و ذخیره و مفردات ابن بیطار را مختصر کرد و گویند مختصرات او پانصد مجلد بود .

جمال الدین تمام عمرش را در خدمت دیوان انشاء بسر برد .

جمال الدین در نحو و لغت و تاریخ و کتابت مهارت داشت تاریخ دمشق را آنچنان مختصر کرد کہ بصورت یکچہارم از اصل کتاب درآمد .

جمال الدین شیعه بود و دم از رفض مخالفان نمیزد و در شعبان سال ۷۱۱ هجری در گذشت از اشعار اوست :

بالله ان جزت بوادی الاراک و قبلت عیدانه الخضر فاک
ابعث الی عیدک من بعضہا فانسی واللہ مالی سواک

بخدا سوگند هرگاه گذارت به بیابانهای اراک افتاد و دهان ترا چوبهای سبز آن بوسیدند و دندانت را مسواک کردی برخی از آنها را برای زرخیدت بفرست و اطمینان داشته باش بخدا سوگند جز تو دلباخته‌ی دیگری ندارم .

(۷۶) جلال الدین محمد بن عبدالرحمن بن عمرو قزوینی مشهور به خطیب دمشقی . خطیب ، مفتاح العلوم سکاکی را تلخیص کرده و تلخیص المفتاح مزبور همان کتابی است کہ علامه‌ی تفتازانی دو شرح مطول و مختصر خود را کہ در علم معانی بیانست در شرح آن تالیف نموده .

فاضل شمنی در حاشیه معنی ذیل قول ابن هشام کہ نوشته مؤلف ایضاح البیان در اینخصوص از وی پیروی کرده مینویسد .

مؤلف ایضاح البیان قاضی القضاة جلال الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی مؤلف تلخیص المفتاح است .

مؤلف مزبور باتفاق برادرش قاضی القضاة امام الدین از قزوین وارد دمشق شد و به جای برادرش بمنصب قضاوت نشست سپس کرسی خطابه دمشق را بعهده گرفت و چندی در آنجا زیست داشت طولی نکشید داوری مصر در اختیار او درآمد پس از چندی معزول شده بقضاوت شام کہ قبلا در دستش بود عودت یافت و سال ۷۳۹ در دمشق وفات یافت .

امام الدین مزبور را مؤلف حبیب السیر چنین می ستاید العالم الفاضل امام الدین رافعی از دانشمندان روزگار الظاهر بالله خلیفه عباسی است .

آثاری دارد از جمله محرراتدوین و دو شرح کبیر و صغیر بروجیزغزالی و امثال اینها . رافعی باهمه‌ی علوم و کمالاتی کہ داشت در سراینده‌ی نیز ماهر بود رباعی ذیل از جمله آثار اوست :

در جامه صوف بسته ز نار چه سود در صومعه رفته دل ببازار چه سود
ز آزار کسان راحت خود می طلبی یک راحت و صد هزار آزار چه سود

رافعی سال ۶۲۳ در قزوین درگذشت .

فاضل شمنی گوید دمشق بکسر دال و فتح ویا کسرمیم همان شهرشام است که سرزمینی بزرگ و پایتخت کشور شامات است و محل مزبور راجلق و جیرون و عذراء نیز میگفتهاند . بگری گفته بنیانگذار نخستین آن نمود بن کنعان بوده و آنرا دماشاق نامیده و بعدها بدمشق شهرت یافته .

و بعضی گویند آنجا را جیرون بن سعدبن عاد ساخته و به جیرون نامیده شده . و هم گویند جیرون و یزید دو برادر بودند و باب یزید و باب جیرون بنام آنهاست . و گویند دمشق غلام حضرت ابراهیم (ع) آنرا بنا کرده و بنام او خوانده شده . غلام مزبور از سرزمین حبشه و از غلامان نمود بود آنگاه که حضرت ابراهیم از آتش بسلامت بیرون آمد نمود غلام مزبور را به آنحضرت بخشید .

و امثال روایات مزبور که در خصوص تسمیه و بانی نخستین آن گفتهاند . مؤلف گوید آنگاه که باید سرهای شهداء کربلا وارد دمشق شود یزید در منظرگاه بلندی ایستاده بود بمجردیکه چشمش بسرهای بریده و برافراشتهی بر روی نیزهها افتاد از خوشحالی زیاد اشعار زیر را که ضمنا نامی هم از جیرون یکی از نامهای دمشق برده بود سرود :

لما بدت تلک الروس و اشرفت
صاح الغراب فقلت صح ام لاتصح
تلک الشموس علی ربی جیرون
انی قضیت من النبی دیونی
آنگاه که سرهای بریده بچشم آمد و خورشیدهای درخشان نیزهها در و بام جیرون را
منورساخت کلاغ بصدا درآمد گفتم آواز توشوم باشد یا نباشد من وامهای خود را از پیغمبر
گرفتم .

مؤلف تلخیصالاثار مینویسد شهر دمشق از شهرهای شامست و آنجا را بهشت روی زمین میگویند زیرا از همهگونه سرسبزی برخوردار گردیده عمارت‌های عالی در آن بنا شده و سرزمینش در نهایت وسعت و آب و درختش فراوان و میوه‌هایش زیاد است .

ابوبکر خوارزمی گفته بهشتهای دنیا در چهار محل است غوطه دمشق و صغد سمرقند و شعب بوان و ابله بصره و غوطه از همه بهتر است از عمارت‌های شگفت‌آور دمشق ، مسجد جامع آنست .

مسجد مزبور را ولید بن عبدالملک بنیان کرد و مخارج ساختمان آن مالیات هفت ساله کشور بوده که تهیه شده و از آنجا که بی نهایت زیبا ساخته شده اگر کسی صدسال عمر کند و هر

روز مسجد مزبور را ببید باز روز دیگر اثر نازہای دیدہ کد روز قبل مسآہدہ بنمودہ گویند
مخارج سبزی خوردن سازندگان مسجد علاوہ بر مخارج دیگران تسعت ہزار دینار زر بودہ .
در یکفرسحی آن کوہ ربوہ واقع شدہ و ممکن است کوہ مزبور همان کوہ باشد کہ در
قرآن فرمودہ الی ربوہ ذات فرار و معین .

مؤلف مزبور در دلیل خطہ شام مینویسد طول آن از فرات تا عریش و عرض آن از
الطی تا بحرالروم است و سرزمین پاکیزہایست کہ خدایمتعال برکات خود را در آن نازل
فرمودہ و آنجا را جایگاہ انبیا و محل نزول و حی مقرر ساختہ است .

(۷۷) شمسالدین محمد بن احمد بن عبدالہادی مقدسی حنبلی .

سیوطی بنقل از ابن حجر مینویسد وی یکی از ہوشمندان دانشمندان بودہ .

شمسالدین در ماہ رجب سال ۷۰۵ ہجری متولد شدہ در حدیث و اصول و عربیت و

امثال آنها مہارت داشتہ .

از صفدی نقل شدہ شمسالدین نشان کاملی از دانش بودہ ہرگاہ ملاقات از دست
میداد از فرصت استفادہ کردہ از مسائل ادبی و عربی از وی می پرسیدم پاسخ مرا مانند
سلی کہ از کوہ سرازیر میشد میداد (۱) .

مزنی گفتہ اتفاق نیفتاد او را ببینم مگر اینکہ از معلومات او استفادہ میکردم .

شمسالدین در صدریہ و غیاثیہ تدریس میکرد .

آثار او عبارتند از شرح تسہیل در دو مجلد ، مناقشات با ابوحیان در خصوص
اعتراضاتی کہ برابن مالک داشت ، الاحکام در فہم الرد علی السبکی ، الکلام علی احادیث
مختصر ابن الحاجب ، تراجم الحفاظ و امثال اینہا .

شمسالدین در سال ۷۴۴ ہجری درگذشت و مردم از مرگ او سخت متأسف بودہ و در

تشییع جنازہی او گروہ بسیاری شرکت کردند .

(۷۸) اثیرالدین محمد بن یوسف جیاسی اندلسی نغری معروف بہ ابوحیان نحوی .

ابوحیان از قطبہای سلسلہی علم و ادب و اعیان دانشمندان بصیر بہ دقایق لغت

عرب بود .

(۱) صفدی دروافی بالوفیات نوسہ دیدارش مکرر در مکرر دست دادہ و ہر وقت از مطالب

ادبی و نحوی از او سئوالی میکردم گویا ہما مطلب را دیشب مطالعہ کردہ و بالآخرہ مردی

حاضرالدهن و حوسن دوق بود .

ابوحیان در فنون ادبی بر همه‌ی پیشوایان ادب مقدم بود و در کتابهای نحو و صرف از او بسیار نقل شده و آثار او پیوسته در محافل ادبی تکرار میشده ویژه سیوطی در آثار مطول و مختصرش از او بسیار روایت میکند و به تحقیقات او توجه خاصی دارد .

سیوطی در طبقات ذیل ترجمه مفصل او مینویسد ابوحیان منسوب است به نفره که قبیله‌ای از بربر بوده نامبرده نحوی عصر و لغوی و مفسر زمان و محدث و مقری و مورخ و ادیب دوران است .

سال ۶۵۴ هجری متولد شده فنون قرائت را از ابوجعفر بن طباع و عربی را از ابوالحسن ابدی و ابوجعفر بن زبیرو ابن ابی الاحوص و ابن صانع و ابوجعفر لبلی و در مصر از بهاء بن نحاس و گروه دیگر استفاده کرده .

مؤلف گوید ابن نحاس همان محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی نصر بصری است که پیش از این ذیل احوال احمد بن محمد بن اسماعیل معروف به نحاس بشرح حال او پرداختیم .

ابوحیان در روزگار مشایخش در مغرب زمین بتدریس قرائت میپرداخت و فن حدیث را در شهرهای اندلس و افریقا و اسکندریه و مصر و حجاز از چهارصد و پنجاه شیخ و محدث بهره‌مند شد .

تا آنجا که گفته اکابر آن عصر از قبیل تقی‌الدین سبکی و فرزندانش و جمال اسنوی و ابن مکتوم و دیگران از او استفاده میکردند و او را براساتید دیگر برتری میدادند و خود در حیات وی مقدم بر دیگران بودند .

صفدی گوید هرگاه بملاقات او می‌رفتم یا بسماع قرائت و حدیث می‌پرداخت یا به تدریس اشتغال می‌ورزید و یا بکتابت می‌پرداخت و یا بمطالعه مشغول بود .

ابوحیان دانشمندی مورد اطمینان و علوم معموله بیایداری او برقرار بوده و در فن لغت کمال معرفت را داشت و در نحو و صرف پیشوای منحصر بفرد آنها بشمار میرفت و چون اکثر عمر خود را در آموختن این علوم مصروف نمود تا بجائی رسید که در اقطار جهان کسی در نحو و صرف بیایه‌ی او نمیرسید .

ابوحیان ملتزم بود بشاگردان خود جز کتاب سیبویه یا تسهیل یا آثارش خودش کتاب دیگری را مبنای تدریس قرار ندهد .

صفدی گفته ابوحیان فنون قرائت را از علم عراقی فرا گرفته و به مجلس اصفهانی حضور پیدا کرده و مذهب شافعی را اختیار نموده ابوالبقا میگفت او ظاهری بود و از عالمی تقلید و پیروی نمیکرد .

ابن حجر گفته ابوحنیفان اظهار میداشت محالست آدمی گردن بند ظاهری به گردنش افتاده دست از آن بردارد و او همواره به بخل مباحات میکرد چنانچه دیگران به کرم افتخار می نمایند .

ابوحنیفان عالمی مورد اطمینان و راستگو بود و بهیچوجه به عقائد فلاسفه و ارباب اعتزال و تجسم توجهی نداشت و مرام ظاهریها را پسندیده بود و علاقهای بدوستی حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام نشان میداد و انسانی در کمال افتادگی بود و در موقع قرائت قرآن میگریست .

صدی نوشته ابوحنیفان به طلبه‌های هوشمند عنایت مخصوصی داشت و از آنان کمال بزرگداشت را می نمود .

ابوحنیفان مردم را به فراگرفتن آثار ابن مالک تشویق میکرد و مشکلات آثار او را شرح می نمود و در دریای بیکران آثار او غوطه‌ور می گردید و می گفت مقدمه‌ی ابن حاجب نحو فقهاست یعنی قابل توجه نمیباشد .

آثار او البحر المحیط فی التفسیر اتحاف الادیب بما فی القرآن من الغریب التذییل والتکمیل در شرح تسهیل مطول الارتشاف مختصر شرح مزبور در دو مجلد .

باید گفت از این دو کتاب در فن عربیت کتاب دیگری بهتر و شایسته‌تر نوشته نشده الملخص من شرح التسهیل در این کتاب تلخیصی از مطالب ابن مالک و فرزندش بدرالدین آورده الاسفار الملخص من شرح سیبویه للصفار التجرید لاحکام سیبویه التذکره در عربیه در چهار مجلد بزرگ این مجلدات بمطالعه‌ی من رسید و از آنها بهره‌وری بسیاری یافتیم ، التقریب مختصر المغرب التدریب در شرح آن المبدع در تصریف غایه الاحسان در نحو الارتضاء در صاد و ظاء عقد اللئالی در قرائت بر وزن و قافیه شاطبیه الحلال الحالیه در اسانید قرائات عالیه نحویهای اندلس الابیات الوافیه در علم قافیه منطق الخرس فی لسان الفرس الادراک للسان الاتراک زهوالملک در نحو ، الترك الوهاج در اختصار منهاج نوی و امثال اینها .

آثار ناتمام او عبارتند از شرح الفیه ، نهایه الاغراب در تصریف و اعراب ارجوزه خلاصه التبیان در معانی و بیان ، ارجوزه نورالغیش ، تواریخ اهل العصر ، از اشعار اوست :

فلا اذهب الرحمن عنی الاعادیا
و هم نافسونی فالتبست المعالیا

عدای لهم فضل علی و منه
هم بحثوا عن زلتی فاحتنبتهم

دشمنان من بر من فضیلت و منت دارند و آرزو مندم خدای بخشنده آنرا از من زوال
نیآورد زیرا در صدد بدست آوردن لغزشهای من برمیآیند و بر من برتری میجویند در نتیجه
از لغزشهای خود باخبر شده و بمراتب عالیہ میرسم .

ابوحیان در بیست و هشتم صفر سال ۷۴۵ هجری درگذشت .

صلاح صفدی قصیده‌ی سی و شش‌بیتی در سوک او گفت از آنجمله :

مات اثیرالدین شیخ الوری فاستعبر البارق و استعترا

اثیرالدین پیشوای مردمان درگذشت برق بر او گریست و ابراز مرگ او بشدت ناراحت

شد .

از حکایات لطیفی که برخی از علماء از مؤلف‌التبیان نقل کرده‌اند آنستکه یکی از
ملوک در راه با ابوحیان مصاحبت میکرد از وی پرسید حیان منصرف است یا غیر منصرف؟
گفت اگر زنده بدارد او را ملک منصرف است و اگر هلاک سازد غیر منصرف است .

یعنی حیان از حیات است بمعنی زندگی و از حین بفتح حاء است بمعنی هلاک است
و انصراف و عدم انصراف آنرا از ناحیه‌ی معنی لغوی پاسخ داد .

مؤلف‌التبیان اظهار داشته متأسفانه بوحیان پاسخ بعکس داده زیرا اگر حیان از
حیات باشد الف و نونش زادتان و غیر منصرف است و اگر از حین بفتح حاء باشد الف و
نونش اصلی و منصرف است .

مؤلف گوید از ایراد مؤلف‌التبیان در شگفتم زیرا ممکن است غرض بوحیان تنها به
ماخذ اشتقاق بوده و انصراف و عدم انصراف آن پس از توجه بماخذ اشتقاقست .

ابوحیان علی بن محمد بن عباس معروف به ابوحیان توحیدی توحیدی منسوب به
توحید است که نوعی از خرما باشد و یا منسوب به توحید است که عبارت از یکی از اصول
اسلامی است .

ابن حجر بموضوع فوق اشاره کرده و گفته ارباب اعتزال خود را اهل عدل و توحید میدانند .
درباره‌ی زادگاه و همچنین عقیده و مرام او اختلاف کرده‌اند برخی او را از مردم
شیراز و عده‌ای از اهل نیشابور و جمعی از افراد واسط و برخی او را بغدادی نوشته ، عده‌ای
از او ستایش و جمعی از او نکوهش کرده‌اند .

از تاریخ محب‌الدین بن نجار و دیگران نقل شده وی انسانی صحیح‌العقیده بود لیکن
متاخران او را زندیقی بشمار آورده‌اند .

ابن خلکان نوشته ابوحیان انسان بداعتقادی بود و وزیر مهلبی او را تبعید کرد .

شاگردان مجد تونسی و ابن ابی الفتح بعلی و ابن تیمیہ و صفی ہندی ہونے والے و فنون عربیہ و فقہ و فرائض و اصول و کلام و کلام و حدیث و فروع و کلام و اصول و عربیت استاد بنام ہونے والے۔

آثار او عبارتند از زاد المعاد و مفتاح دار السعاده و تہذیب سنن ابی داؤد و منظومہ ابن یانی در کتاب خریدہ و فریدہ گفتہ ابو حیان مردی بسیار دروغگو و بی دین و بی بند و بار ہونے والے۔

صاحب بن عباد بہ برخی از امور مخفیانہی او اطلاع پیدا کرد و تصمیم گرفت او را دستگیر کردہ بکشد ابو حیان متوجہ شدہ فرار کرد و بدشمنان صاحب پناہندہ شدہ و مطالب پنهانی خود را با اطلاع آنان رسانید چندی در پناہ آنان بسر برد طولی نکشید وزیر مہلبی از پناہگاہ او اطلاع یافتہ ابو حیان فہمیدہ فرار کرد و بالاخرہ همچنانکہ در استتار و پنهانی بسر میبرد درگذشت۔

ابن جوزی در تاریخ خود مینویسد زندیقان اسلام کہ با افکار خود در انحراف مسلمانان میکوشیدند منحصر بسہ نفر ہونے والے: ابن راوندی و ابو حیان توحیدی و ابو علاء معری مناسفانہ ابو حیان از ہمہی آنها بدتر ہونے والے زیرا آنان عقاید باطنی خود را ابراز می داشتند و او در پنهانی دست بانحراف میزد۔

ابو حیان شاگرد ہم مسلکش زمانی و جاحظی مرام ہونے والے۔

از یاقوت حموی نقل شدہ ابو حیان در ہمگی علوم نحو و لغت و شعر و ادب و فقہ و کلام و عرفان مہارت داشت و در روزگار خود شیخ صوفیہا و فیلسوف ادیبان و ادیب فلاسفہ و امام بلیغان و بدزبان و کینہ دل و دیر آشنا ہونے والے و اگر از کسی احساس بدی میکرد بزودی از وی چشم پوشی نمیکرد و در عصر خود بی نظیر ہونے والے۔

ابو حیان از روزگارش شکوہ میکرد و در آثارش اظہار دلتنگی نمودہ، ابو حیان مدتی در بغداد زیست کرد سپس بہ ری رفتہ و با ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عباد تماس گرفت و از آنجا کہ نامبردگان با وی ہمراہی نکرده و از وی بزرگداشت ننمودند کتابی در نکویش از آنان تالیف کرد و از آثار او ردی است برابن جنی کہ وی در خصوص شعر متنبی تالیف نمودہ، المحاضرات والمناظرات الامتاع والموائست در دو مجلد الحنین الی الاوطان تقریظ الجاحظ البصائر والذخائر در دہ مجلد کتاب الصدیق والصدائق در یک مجلد المقامات در یک مجلد۔

کتابی کہ در مثالب وزیر ابن العمید و صاحب نوشتہ کہ فوقا ذکر شد کتابی است کہ

بوحنیفه در آن علیه آنان به تعصبات ناروا پرداخته و میتوان گفت کتاب شومی است که هر کس آنرا دارا باشد ناراحتیهای در زندگی او بوجود میآید .
بوحنیفه در حدود ۳۸۰ هجری درگذشت .

مؤلف گوید از آثار دیگر او الاشارات الالهیه و ریاض العارفین و رساله‌ای در اخبار صوفیه که قشیری رساله‌ی خود را بسبک آن نوشته و کتاب حج عقلی برای آنهنگام که حاجی از حج شرعی ممنوع شود و ممکن است این کتاب بسبک کتاب حج فقراء حسین بن منصور حلاج تهیه شده باشد و بطوریکه پیش از این گفتیم همین کتاب سبب عمده برای قتل حلاج بوده .

از برخی از معجمها بدست میآید بوحنیفه حدود ۳۸۰ یا پس از ۳۸۰ درگذشته لیکن من خودم در یکی از تاریخهای معتبر شیراز دیدم بوحنیفه اصلاً از مردم بغداد است لیکن سال ۳۶۰ هجری در شیراز وفات یافته و در درب خفیف در برابر مزار شیخ کبیر دفن شده و بر لوح قبرش نوشته بود هذا قبر ابی حنیف التوحیدی .

گویند شیخ الشیوخ ابوالحسین بن سالبه وی را در خواب دیده پرسید خدا با تو چه کرد؟ در پاسخ گفت بکوری چشم تو و بمنظور اینکه دماغ نخوت ترا ب خاک بمالد مرا بکشید .
بوحنیفه در توحید زبان و عقیده ویژه‌ای داشت (۱) .

از برخی علما نقل شده وزن مرکبی که بوحنیفه برای نوشتن آثار خود بکار برده نزدیک بچهارصد رطل بوده .

(۷۹) شمس‌الدین محمد بن ابی بکر بن ایوب زرعی خلیلی ملقب به علاء و مؤلف قواعد علائی .

علاء استاد کامل و مورد اطمینان و معاصر با شهید اول بوده و می‌توان گفت چندی شهید با وی معاشرت داشته و آثار او را مورد مطالعه قرار داده و وجه مشابهتی از نظر سبک و سبک در میان آثارشان باقی است بعضی معتقداند حداکثر مطالب قواعد شهید از قواعد نامبرده استفاده شده .

سیوطی در بغیه مینویسد شمس‌الدین در هفتم صفر سال ۶۹۱ هجری متولد شده و از

(۱) اینجمله اشاره به آنستکه وی در توحید استاد بوده و بدان لقب شهرت یافته نه آنکه پدرش خرماهی توحیدی می‌فروخته و بدین نام موسوم گردیده و ممکن است مراد از تاریخ شیراز شیرازنامه‌ی ابوالعباس احمد زرکوب شیرازی باشد .

الکامیہ النافیہ والرسالہ الحلیبیہ فی الطریقہ المحمدیہ و تفسیر الفاتحہ و تفسیر اسماء القرآن والروح و بیان الاستدلال علی بطلان محلل السباق والنضال و جلاء الافہام فی حکمہ الصلوہ والسلام علی خیر الانام و معانی الادوات والحروف و بدایع الفوائد در دو مجلد کہ مشتمل بر فوائد بسیار است و اکثر آن مسائل نحویہ است .

علائی سال ۷۵۱ هجری وفات یافت .

مؤلف گوید در ضمن احوال محمد بن عبداللہ صرخدی نحوی نوشتیم از آثار او مختصر قواعد علائی و مختصر اعراب سفاقی است .

(۸۵) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن علی بن ابی الحسن زمردی معروف بہ

ابن صایغ (باصاد و عین) نحوی .

ابن صایغ الفیہ و قصیدہی برده را شرح کرده و علاوه بر اینها آثار دیگری نیز دارد .

جلال الدین سیوطی در طبقات النحاة از ابن حجر مکی نقل کرده ابن صایغ پیش از

۷۱۰ هجری متولد شدہ و بتحصیل علم پرداختہ و در لغت و نحو و فقہ سرآمد علماء عصر

خویش گردیدہ و از شاگردان شہاب بن المرسل و ابوحنیان و قونوی بودہ .

تا آنجا کہ گوید ابن صایغ علاقہ بسیاری بفنون شعری داشت و هموارہ با رؤء سا

معاشرت می نمود و استحصال قوی داشت و در نظم و نثر استادی مہر و مرد خوش اخلاقی

بود و قاضی عسکری و امور فتوائی دارالعدل و تدریس جامع طولونی و مناصب دیگر را بعهده

داشت .

آثار او شرح مشارق در حدیث شرح الفیہ ابن مالک کہ در نہایت خوبی بودہ و ہمہ

قواعد نحو را در عین اختصار در برداشته الغمز علی الكنز التذکرہ در نحو و در چندین مجلد

المبانی در معانی الثمر الجنی فی الادب السنی المنہج القویم فی القرآن العظیم نتایج الافکار

الرقم علی البردہ الوضع الباهر فی رفع افعال الظاہر اختراع الفہوم لاجتماع العلوم روض

الافہام فی اقسام الاستفہام و امثال اینها و حاشیہای بر معنی ابن ہشام تا بآء موحدہ

نوشتہ و در آغاز حاشیہ مزبور نوشتہ الحمد لله الذی لامعنی سواہ .

عزالدین محمد بن ابی بکر بن جماعت از شاگردان او بودہ و جمال بن ظہیرہ و عبداللہ

بن عمر بن عبدالعزیز بن جماعت از او روایت کردہ اند .

ابن صایغ در یازدہم شعبان سال ۷۷۶ وفات یافت و ثروت هنگفتی از خود بجا

گذارد .

شیخ علاء الدین مقریزی گفته پس از مرگ ابن صایغ وی را بخواب دیدہ پرسیدم خدا

با توجه کرد؟ در پاسخ این شعر را سرود:

اللّٰه یعفّو عن المسیء اذا
 مات علی توبه و یرحمه
 خدایمتعال از فرد گناهکاری که با توبه بمیرد در میگذرد و او را مشمول رحمت خود
 قرار میدهد.

از اشعار اوست:

لا تفخرن بما اوتیت من نعم
 علی سواک، و خف من مکر جبار
 فانت فی الاصل بالفخار مشته
 ما اسرع الکسر فی الدنیا لفخار
 از نعمتهائیکه خدایمتعال بتو ارزانی فرموده بردیگران مبال و از مکر خدای جبار
 بترس زیرا اصل تو از گل بوجود آمده و از اینجهت شباهت بسوفار ساز و کوزه‌گر داری و
 چه بسیار اتفاق افتاده کوزه‌گرسوفارها را شکسته است.

سیوطی در جای دیگر از طبقات نوشته ابن صایغ با صاد بی نقطه و غین نقطه دارلقب
 معروفی چند تن از بزرگانست مشهورترین آنها شمس‌الدین فوق‌الذکر است.
 مؤلف گوید از جمله نامبردگان تقی‌الدین محمد بن احمد بن صایغ سابق‌الذکر است
 که شیخ شهید بواسطه عده‌ای شاطبیه را از او روایت کرده است.
 از آنجمله شیخ غرس‌الدین خلیل ناقوسی است که از قاریها بوده و در بیت‌المقدس
 کرسی قرائت را در اختیار داشته و از شیخ کمال‌الدین عباسی و دیگران روایت میکرده.
 ابوبکر محمد بن باجه تجیبی اندلسی سرقسطی ملقب باین صائغ از لغویها و حکماء
 عصر خود بوده.

ابن خلکان می‌نویسد ابن صائغ سراینده‌ای مشهور بوده مؤلف قلائد‌العیان از وی
 نامبرده و نوشته ابن صائغ قائل به تعطیل بود و میگفت خدا از آفرینش دست برداشته و
 دستها روی هم گذارده و در اینخصوص با گروهی از حکما و فلاسفه هم سلیقه بوده و بالاخره
 عقیده و مرام صحیحی نداشته.

و در کتاب مطمح‌الانفس مینویسد وی تعلیماتی از کتابهای فلاسفه آموخته و فراگرفته و
 در اجرام فلکها و حدود اقلیمها همواره در اندیشه بوده و کتاب خدا را ترک گفته و پشت سر
 انداخته و خواسته بدین وسیله حقایق کتاب الهی را که بهیچگونه خلل‌پذیر نبوده باطل و
 بیهوده جلوه دهد و بهمین مناسبت به فن هیئت تنها اکتفا کرده و دست خدا را از
 آفریدگانش کوتاه جلوه داده و ستارگان را مدبر عالم دانسته و معتقد است بازگشت ما بخدا
 نمیباشد و خدا را مجرم قلمداد کرده و از مناهی خدا روگردان نبوده و در هنگام مرگ و

مصیبت افراد آیه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد را بزبان استهزاء تلاوت نموده اوزمان را بیش از دوری نمیداند و آدمیان را مانند گیاه و شکوفه تصور میکند و برچیدن عالم وجود را همتای چیدن گیاه و شکوفه می انگارد ، نور ایمان از دلش بیرون رفته و اثری از آن در دلش وجود ندارد از خدای رحمان فراموش کرده و نامی هم از او بزبان نمی آورد . ابن خاقان مؤلف کتاب مزبور تا توانسته در نکوهش او مبالغه کرده و عقاید سخیفی را باو نسبت داده و هرچه بر قلمش آمده بر صفحه کاغذ نوشته پس از آن مقاطعی از اشعار او را نقل کرده از آن جمله :

اسکان نعمان الاراک تیقنوا
و دوموا علی حفظ الوداد فطالما
سلوا اللیل عنی اذ تنائت دیارکم
بانکم فی ربع قلبی ساکن
بلینا باقوام اذا استحفظوا خانوا
هل اکتحلت فیه بالنوم اجفان

ای ساکنان نعمان الاراک اطمینان داشته باشید شما در منزلگاه دل من جای گرفته اید بنابراین در نگهداشت دوستی من بکوشید زیرا چندی است با مردمی سروکار پیدا کرده ام که در دوستی با من راه خیانت می سپرند علاقه مرا نسبت بخودتان از تاریکی شب بپرسید زیرا از آنشب که در دیار شما وارد شدم آنی دیدگان من بخواب نرفتند .

ابن خلکان نوشته آنگاه که وفات ابن صائغ فرا رسید دو شعر زیر را انشاء کرد (۱) :

اقول لنفسی حین قابلها الردی
قفی تحملی بعض الذی تکرهینه
فرغت فرارا منه یسری الی یمنی
فقد طال ما اعتدت الفرار الی الاهی

آنگاه که مرگ من فرا رسید بخود گفتم اینک آنهنگام رسیده است که از فرار کردن به راست و چپ آسوده گردیده ای بنابراین آرام باش و برخی از نارواییها را تحمل کن زیرا از دیرباز در انتظار مکان آسوده و راحتی بوده ای .

ابن صائغ بر اثر بادنجان مسموم شد و سال ۵۱۲ هجری درگذشت .

سرقسطه بر وزن قلنسوه شهریست در اندلس و گروهی از دانشمندان از آن سرزمین برخاسته اند و همانسال که ابن صائغ درگذشت شهر مزبور در تسلط فرنگیها درآمد .

مؤلف گوید در باب عین بشرح حال علی بن محمد بن علی معروف به صایع باضاد نقطه دار و عین بی نقطه اشاره کردیم .

(۱) نامه دانشوران می نویسد دو شعر مزبور را هنگامی سروده که اطلاع پیدا کرد عماد الدوله بن زهو تصمیم قتل او را دارد .

و نیز در شرح حال عمر بن یعیش سوسی بشرح حال یعیش بن علی بن یعیش حلبی نحوی ملقب به موفق الدین بن صانع با صاد و نون پرداختیم .

البته القاب مزبور با ضبطهای ذکر شده باید در نظر گرفته شوند .

(۸۱) شمس الدین محمد بن بهاء الدین یوسف بن علی بن سعید کرمانی بغدادی

مؤلف شرح صحیح بخاری .

سیوطی مینویسد کرمانی پیشوائی بسیار دانا بود و در فقه و حدیث و تفسیر و اصول

و کلام و معانی و عربیت مهارت داشت و از شاگردان عضدی و امثال او بود .

آثار او شرح صحیح بخاری ، شرح مواقف شرح مختصر ابن حاجب بنام سبعة سیاره شرح

فوائد غیاثیه در معانی بیان شرح جواهر انموزج الکشاف حاشیه تفسیر بیضاوی تا سوره

یوسف رساله در مسئله الکحل .

کرمانی در راه مکه درگذشت و جنازه او را به بغداد آوردند و در مقبره‌ایکه خود نزدیک به

قبر شیخ ابواسحق شیرازی تهیه دیده بود دفن شد و مرگ او در روز پنجشنبه شانزدهم محرم

سال ۶۸۷ هجری اتفاق افتاد .

مؤلف گوید کرمانی لقب معروفی عده‌ای از فضلاست از جمله شمس الدین مزبور و

فرزندش مؤلف ذیل المسالک و محمود بن حمزه بن نصر کرمانی نحوی .

سیوطی مینویسد نامبرده از قاریها و فضلا و مؤلفان بوده و در دقت و فهم و استنباط

بجا بی نظیر بوده .

کرمانی از موطن خود بجائی مسافرت ننموده و حدود ۵۰۰ هجری میزیسته و پس از

آن درگذشته است .

آثار او عبارتند از لباب التفسیر ، الایجاز در نحو که مختصر ایضاح ابو علی فارسی

است النظامی در نحو مختصری از اللمع است الافاده در نحو ، العنوان و امثال اینها .

دو شعر ذیل در اسباب منع صرف از اوست .

فمعرفة و تانیث و نعت و نون قبلها الف و جمع

و عجمه ثم ترکیب و عدل و وزن الفعل فالاسباب تسع

ابوعبدالله محمد بن یوسف بن عمر بن علی کفر طائی نحوی ، نامبرده در شیراز ساکن

بود و از پیشینیان اصحاب عربیت است کتاب بحرالنحو از آثار اوست در این کتاب بسیاری

از اصول نحوی را مورد اعتراض قرار داده و دیگر نقد الشعر و غریب القرآنست کفر طائی در

رمضان سال ۱۵۳ هجری وفات یافته .

(۸۲) اکمل‌الدین محمد بن محمود بن بابر بن حنفی نحوی .

سیوطی مینویسد بابر بن حنفی سال ۷۱۰ واندی متولد شده و از شاگردان ابوحیان و اصفهانی بوده و سماع حدیث از دلاصی و ابن عبدالهادی نموده و استادش او را از شیوخ مدرسه‌ی خود معرفی کرده و در بزرگداشت او کوشیده و پس از او دیگر از اساتید احترامات او را رعایت می‌نمودند و الظاهر برقوقی هر روز سواره در منزل او می‌آمده و منتظر بوده تا وی از خانه بیرون آمده همراه او حرکت نماید .

بابر بن حنفی فاضلی بسیار دانا و ذوفنون و خردمند و قویدل و باهویت بود مکرر در مکرر وی را به داوری انتخاب کرده نپذیرفت از آثار اوست تفسیر، شرح مشارق، شرح مختصر حاجبیه شرح تجرید خواجه نصیرطوسی قده، شرح هدایه فقه، شرح الفیه ابن‌معط، شرح المنار، شرح بزدوری، شرح تلخیص‌المفتاح .

ابن حجر گفته از مسموعات او چیزی باطلاع ما نرسیده و در شب جمعه نوزدهم رمضان سال ۷۸۶ وفات یافت و الظاهر باعده‌ای از دانشمندان و درباریان به جنازه‌ی او حضور یافت و در شیخونیه دفن شد .

(۸۳) ابو عبدالله محمد بن موسی بن محمد دوالی صریفی .

سیوطی از تاریخ‌الیمین خزر جی نقل کرده صریفی فقیهی پیشوا و عالمی کامل بوده در فقه و نحو و لغت و حدیث و تفسیر و معانی بیان و منطق استاد بوده فقه و حدیث را از پدرش موسی و فن لغت را از احمد بصیبص فرا گرفته .

صریفی نخست حنفی مذهب بوده سپس بمرام شافعی گروید و بهر دو مذهب فتوا میداد .

صریفی دانشمندی با فراست و بیدار دل و زبان‌آور و سراینده و بخشنده و موجه و خردمند بود .

آثار او عبارتند از رد بر نحویها، البدیع‌الاسمی در ماهیت خمرالسر الملحوظ در حقیقت لوح محفوظ، ارجوزه منطق، العروض، صریفی شب جمعه هلال ماه شوال سال ۷۹۰ هجری در زبید وفات یافت از اشعار اوست :

و قائله اراک بغیر مال و انت مهذب علم امام

فقلت لان لاما عکس مال و ما دخلت علی الاعلام لام

کسی گفت با آنکه مرد پاکدامن و پیشوای بنامی هستی چرا تهیدستی؟ در پاسخ گفتم برای اینکه لام عکس مال است و لام هم بر سر اسماء علی در نمی‌آید .

محمد بن موسی قرطبی معروف به افشین .

از ادبا و محدثان بود مسافرتی بمشرق کرد و در مصر با ابوجعفر دینوری ملاقات نمود و کتاب سیبویه را بروایتی که داشت از او استفاده کرد .

آثار وی عبارتند از: طبقات الکتاب ، شواهد الحکم .

افشین در ماه رجب سال ۳۵۹ در قیساریه درگذشت (۱) .

(۸۴) ابوطاهر محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم شیرازی .

فیروزآبادی ملقب به مجدالدین و مؤلف کتاب قاموس .

سیوطی از ابن حجر نقل کرده فیروزی آبادی نسب خود را به شیخ ابواسحاق شیرازی

میرساند متأسفانه مردم باخبر و دانشمندان نسب شناس انتساب مزبور را بنا بر دیده نپذیرفته

و میگویند شیخ بلا عقب درگذشت و آنگاه که بدآوری یمن رسید ادعا کرد که از بازماندگان

بوبر است .

ابن حجر گفته ممکن است وی از بازماندگان او باشد در عین حال قرائن حاکی از عدم

صحت آنست .

فیروزآبادی سال ۷۲۹ هجری در کازرون فارس متولد شده .

خود او در قاموس مینویسد کارزین از شهرهای فارس است و محمد بن حسین قاری

حرم از آنجاست و محدثان و علماء زیاد از آنجا برخاسته اند و من خود در آنجا متولد

شده ام (۲) .

فیروزآبادی در محل خود بفرارگرفتن علم فقه پرداخت و در آنجا سماع حدیث از محمد

(۱) افشین لغت پارسی است و نام سرداریست ایرانی که نزد معتصم عباسی تقرب

یافته و بسرداری لشکر منصوب و بچنگ بایک خرم دین رفته و او را شکست داده و بالاخر

بسعایت تازیان مورد بی مهری خلیفه قرار گرفته و بجرم اینکه سربطغیان برآورده کشته شده

آری قدردانی خلیفه عباسی بیش از این نبوده خلیفه ای که با خاندان عصمت آنگونه معامله

کند با سردار ایرانی که اصولاً تازی با پارسی بالطبع سازگار نبوده چه خواهد کرد .

(۲) در کتاب مولد فیروزآبادی باشتباه کازرون نوشته شده و حال آنکه چنانچه

از قاموس در ماده کرز بدست می آید و مؤلف هم متعرض شده مولدش کارزین

است که از قرای فارس است نه کازرون که از شهرهای سمت غربی

شیراز است .

بن یوسف زرنندی مدنی نمود و بفن لغت اشتغال ورز و همگی همت خود را مصروف تحصیل علم نمود تا در علوم معموله مهارت پیدا کرد و بر معاصرین خود برتری یافت از آنجا بشام حرکت نموده بدرس ابن خباز و ابن قیم و تقی سبکی و فرضی و ابن نباته و شیخ خلیل مالکی و دیگران حاضر میشد و فضائل و مراتب علمی او محافل مختلف را به خود جلب کرد و شاگردان بسیاری بدرس او حضور می یافتند .

فیروزآبادی پس از این بقاهره رفت و ضمناً بمسافرت شهرهای دوردست اقبال نمود و در ضمن سفرهای خود بروم وارد شد .

پادشاه روم ملقب به یلدرم بایزید خان عثمانی مقدم او را گرامی داشت و وسائل راحتی و آسودگی او را از هرجهت فراهم ساخت و همچنین از طرف تیمور لنگ به صلوات و جازیه‌های بسیار نائل گردید سپس به هند و از آنجا به زبید عزیمت کرد و مورد الطاف اشرف اسماعیل امیر زبید واقع شد و به داوری زبید نامزد شد و از هرجهت مورد بزرگداشت امیر بود و دخترش را که جمال دلفریبی داشت به ازدواج امیر اسماعیل درآورد و موقعیت ویژه‌ای پیدا کرد و کتابی بنام امیر نامبرده تالیف کرد و طبقهای پر از نقره از طرف وی جازیه گرفت .

فیروزآبادی بهر شهریکه وارد میشد مورد اکرام و توجهات خاصه امیر آنجا قرار میگرفت .

از کتاب الشقایق النعمانیه فی علماء الدولت العثمانیه نقلشده فیروزآبادی مکرر به خدمت سلطان بایزید عثمانی می رسید و از طرف او بمراتب عالییه نائل میشد و صلوات گرانمایه‌ای دریافت میکرد و همچنین امیر تیمور گورگان پنجهزار دینار بوی جایزه داد تا آنجا که نوشته فیروزآبادی آنگاه که داوری زبید را بعهدده داشت و در آنجا که از شهرهای یمن است در شب بیستم شوال سال ۹۲۷ هجری (۱) در حالیکه حواس خود را از دست نداده بود درگذشت و در تربت شیخ اسماعیل جبروتی دفن شد .

فیروزآبادی آخرین دانشمندیست از بزرگان قرن هشتم که هر یک در فن ویژه‌ای مهارت داشته‌اند .

(۱) کتاب مزبور تالیف عصام الدین احمد طاشکبری زاده است این کتاب به ضمیمه ابن خلکان بطبع رسیده و اینجانب نیز باستنساخ آن موفق شده در نسخه مطبوعه مینویسد مؤلف قاموس سال ۷۲۹ متولد شده و در ۸۱۷ درگذشته بنا بر این نسخه فوق که مؤلف یاد کرده باین نسخه منظره است

نامبردگان عبارتند از شیخ سراج‌الدین بلقینی در فقه شافعی و شیخ زین‌الدین عراقی در حدیث و شیخ سراج‌الدین ملقن در تالیف آثار متعدد در فقه و حدیث و شیخ شمس‌الدین فناری در اطلاع از همگی علوم عقلیه و نقلیه و عربیه و شیخ ابو‌عبدالله بن عرفه در فقه مالکی و سایر علوم مغرب‌زمین و شیخ مجدالدین فیروزآبادی در لغت .

سیوطی مینویسد فیروزآبادی میگفته شبها بخواب نمیرفتم مگر اینکه قبلا دوست سطر را حفظ میکردم و هرگاه بسفر میرفت با خود چندین بار شتر کتاب حمل میکرد و در هر منزلی عده‌ای از آنها را مطالعه می‌نمود و چون عازم منزل دیگر میشد آنها را بمحل خود باز میگردانید و چون تهیدست میشد آنها را میفروخت .

آثار او القاموس المحيط در لغت المعجب العجاب الجامع بین المحکم والعباب باتمام نرسیده منح‌الباری بالسیح الفسیح جاری فی شرح صحیح البخاری ، تسهیل الوصول الی الاحادیث الزائده علی جامع الاصول الاسعاد بالاصعاد الی درجه الاجتهاد ، لطائف الكتاب العزیز تحبیر الموشین فیما یقال بالسنین والشین .

مؤلف گوید برخی اظهار داشته‌اند در هزار محل از این کتاب مؤلف قاموس پیروی از کتاب او هام‌المجمل ابن فارس نموده .

دیگر از آثار فیروزآبادی الروض‌المسلوف فیما له اسمان الی الوف در قاموس مینویسد سیف که بنام شمشیر است اسامی مختلفی آن نزدیک به هزار اسم بوده و ما اسامی آنرا در کتاب الروض‌المسلوف متذکر شده‌ایم .

شرح الفاتحه المتفق وضا المختلف صقعا ، طبقات الخفیه البلغه فی تاریخ ائمة اللغة ، من یسمی باسمعیل نام این کتاب تحفه القماعیل فیمن یسمی من الملائکة والناس باسمعیل است اسماء اللیث اسماء الخندریس اسماء الفاده مقصود ذوی الالباب فی علم الاعراب شرح خطبه الکشاف شرح عمده الاحکام و امثال اینها .

عده‌ای روایت کرده‌اند هنگامی در روم از وی پرسیدند معنی جملات زیر که علی (ع) فرموده چیست؟ آنحضرت بکاتبش فرموده الصق روانفک بالجبوب و خذ المزبر بشناترک و اجعل جندوریشک الی قیهلی حتی لا نفی نفيه الا اودعتها حماطه جلجلانک .

فیروزآبادی با این عبارات جملات مزبور را معنی کرد و گفت الزاق عسرتک بالصله و خذ المسطر بابا خسک و اجعل حجتیک الی تعبانی حتی لا انیس نبسالا و عیتها فی لمظه ریاطک .

علی (ع) خطاب بکاتب خود فرمود برابر من بنشین و قلم را بدست بگیر و دیدگانت

را بصورت من متوجه بدار و بکوش تاهر سخنی کہ میگویم از خاطر نبری و بنگاری .
حاضران از حاضر جوابی او کہ پاسخ را تازہ تر و بیسابقہ تر از جواب ایراد نموده بہ شگفت
آمدند .

مؤلف گوید متاسفانہ ہیچگونہ تازگی در پاسخ فیروزآبادی نبودہ جز اینکہ الفاظی
متنافر و ثقیل و گوشخراش و مخالف با قانون فصاحت و بلاغت را ایراد کردہ چنانچہ نظیر
ہمین الفاظ را در خطبہی قاموشش متعرض شدہ و موجبات بیمہری ادبا را از آوردن چنان
الفاظی ایجاد نمودہ .

اشعار ذیل از برخی مواضع معتبرہ باننتساب با آورده میشود .

اخلانا الا ماجد ان رحلنا و لم ترعوالنا جهدا و الا
نودعکم و نودعکم قلوبا لعل اللہ یجمعنا و الا
ای دوستان بزرگوار ہنگام رحیل از شما خدا حافظی میکنیم و دلہامان را در پیش
شما گرو میگذاریم و آرزو مندیم خدا یمتعال بزودی دیدار شما را بما روزی فرماید .

از ضوء اللامع حافظ سخاوی سابق الذکر نقل شدہ فیروزآبادی علاوہ بر کتابہای فوق
الذکر آثار دیگری بدین اسامی دارد تنویر المقیاس در تفسیر ابن عباس در چہار مجلد ،
الدر النظیم المرشد الی مقاصد القرآن العظیم ، کورہ الخلاص فی فضائل سورہ الاخلاص
امتضاض السہاد فی افتراض الجہاد ، مولد النبی (ص) فضل الصلوہ علیہ و رسائل بسیاری
در فضائل مکہ مکرمہ و بسیاری از مقامات ارزندہی آن ، زندگی شیخ عبدالقاہر ، الفضل
الوفی فی العدل الاشرقی ، نزهہ الاذہان در تاریخ اصفہان ، منیہ السؤل فی دعوات الرسل
اللامع المعلم در صد مجلد بودہ کہ ہر جلد آن باندازی صحاح جوہریست پنج مجلد آن
تالیف شدہ المثلث الکبیر در پنج مجلد اسماء الشراح فی اسماء النکاح ، زاد المعاد فی وزن
بانت سعاد و ہمین کتاب را در ضمن یک مجلد شرح کردہ ، النخب الطرائف فی النکت
الشرائف و امثال اینہا از آثار مطول و مختصر دیگر تقی الدین کرمانی گفتہ فیروزآبادی
در روزگار خود در نظم و نثر تازی و پارسی نظیر نہاد مسافرتہا کردہ و با بسیاری از مشایخ
ملاقات نمودہ چندی را در دہلک بسر بردہ و مورد احترام پادشاہ آنجا بودہ و مدت دہ
سال در مکہ مکرمہ مجاورت اختیار کردہ و قاموس را در چندین مجلد تالیف نمودہ و بنا بہ
پیشنہاد پدر من مجلدات مزبور را در ضمن مجلد بزرگی منتخب نمودہ و فوائد
مہمی در آن ایراد کردہ و ضمنا اعتراضاتی بجوہری نمودہ فیروزآبادی بہند و روم مسافرت
کردہ و مورد توجہ راجہ ہند و خواندگار روم بودہ و بملاقات امیر تیمور گورکان رسیدہ و

مورد احترام امیر مزبور واقع شده و از طرف او صد هزار درهم جائزه گرفته .
تا آنجا که گفته فاسی اظهار داشته (۱) فیروزآبادی شعر بسیار گفته لیکن نثر او
عالیتر از شعر اوست و در مکه مکرمه بر فراز کوه صفاخانه‌ای برای خود بنیان نموده بود که
اشرف امیر یمن آنرا بصورت مدرسهای درآورد و مدرسان و طلبه‌هایی از طرف او در آنجا
به تحصیل و تدریس اشتغال داشتند و در مدینه و منی خانه‌ها و در طائف باغها داشت و
کتابهای او ببار شتران حمل میشد و بخصوص کتاب قاموس مقبولیت ویژه‌ای پیدا کرده بود .
هنگامیکه نورالدین علی بن محمد علیق مکی شافعی سراینده خوش ذوق کتاب قاموس
را نزد وی خواند در مدح آن گفت (۲) :

مذمذ مجدالدین فی ایامه
ذهبت صحاح الجوهری کانهما
من فیض ابحر علمه القاموسا
سحرالمدائن حین القی موسی

آنگاه که مجدالدین که روزگارش دراز باد از دریا‌های دانش خود کتاب قاموس را به
وجود آورد صحاح جوهری از میان رفت و گویا مانند عصای موسی همه‌ی قدرتها را در
مساحره‌ی خود درآورده .

فیروزآبادی آرزومند بود مرگ او در مکه مکرمه اتفاق افتد متاسفانه بدین آرزو نرسید
و در سن نود سالگی در حالیکه هیچیک از قوا و حواسش را از دست نداده بود در شب
بیستم شوال سال ۸۱۷ در زبید وفات یافت .
صلاح صدقی و جمال اسنوی و ابن هشام و سایر از بزرگان علم و ادب از شاگردان او
بوده‌اند .

صلاح‌الدین صدقی مؤلف بمناسبت اینکه نامبرده از شاگردان فیروزآبادی است
باجمالی از شرح حال او اشاره کرده و مینویسد .
صدقی از بزرگان دانشمندان شافعی مذهب و ادباء نامی آیندسته از اهل سنت است
و ما مکرر در این کتاب از او و اثر معروفش الوافی بالوفیات نام برده‌ایم .
صدقی اثر مزبور را بمنظور ذیل تاریخ معروف ابن خلکان تالیف کرده و از آثار معروف
او شرح لامی‌العجم و امثال آنهاست (۳) .

(۱) محمد بن شهاب‌الدین احمد مالکی فاسی (بدون راء) متوفی ۸۲۲ هجری .
(۲) ابن نابلسی در رد و شعر مزبور و اهمیت صحاح جوهری گفت من قال قد بطلت صحاح الجوهری
لما اتی القاموس فهو المنقري ، قلت اسمها القاموس و هو البحران ، الفخر فمعظم فخره بالجوهر .
(۳) لامیه مزبور قصیده معروفی است از ابواسما عیل حسین معروف به طغرائی که شرح حالش در حرف
حاء مذکور شده .

نامش خلیل و نام پدرش ایک و از مردم صفد بر وزن صمد کہ از شهرهای شام است میباشد .

شعرهای درکمال خوبی و خوش مضمونی میسروده و از ہمہی سرایندگان عصرش در تشخیص و امتیاز اشعار برتری داشته .

آری شیخ شہاب الدین ابوالعباس احمد بن یحیی بن ابی بکر تلمسانی معروف بہ ابن ابی حجلہ و مؤلف دیوان الصبابہ ویرا مورد بی مہری قرار دادہ و بہ اشعار او بنظر سرقت شعری مینگریستہ در دیوان مزبور در باب رسل و رسائل می نویسد قاضی محیی الدین بن عبدالظاهر فریفتہ جوان خنیاگری بنام نسیم بود و قطعہهای چندی در خصوص علاقمندی باو سرودہ از جملہ :

انکانت العشاق من اشواقہم	جعلوا النسیم الی الحبیب رسولاً
فانا الذی اتلو علیہم لیتنی	کنت اتخذت مع الرسول سبیلاً

ہرگاہ عاشقان بر اثر علاقہایکہ بہ معشوقان خود دارند نسیم صبا را رسول خود قرار میدہند من آنکسی ہستم کہ برآنها این آیہ را تلاوت میکنم ایکاش من ہمراہ رسول بودم . تا آنجا کہ ابن ابی حجلہ نوشتہ قاضی محیی الدین باز در مقام شکرگذاری از رسالت نسیم صبا سرودہ :

شکرا لنسمہ ارضکم	کم بلغت عنی تحیہ
کم قدا طالت بل اطاب	ت فی رسائلہ الزکیہ
لاغروان حفظت احبا	دیت الہوی فہی الزکیہ

از نسیمهای سرزمینهای شما سپاسگزارم زیرا ہموارہ درود مرا بہ معشوقم میرسانند و نامہهای خوشبوی خود را بہ آنان ایصال میدارند و خبرهای عاشقانہ مرا از دست بیگانگان حفظ میکنند .

ابن ابی حجلہ گفتہ صفدی کہ از معاصرانست مضمون فوق را از قاضی گرفتہ و گوید :

یا طیب نشر ہبت لی من ارضکم	فاثار لی من لوعتی و تہتکی
اہدی تحیتکم و اہدی لطفکم	و روا احادیث لها نشرذکی

ای دوستان از سرزمین شما بوی خوشی بمشام میرسد کہ دل مرا شعلہور و دردناک میسازد درود خودم را بحضور شما تقدیم میدارم و از محبت شما سپاسگزارم و معتقدم نسیمها حدیثهای را نشر میدہند کہ بوی خوش آنها قرار را از دل ما میرباید .

ابن ابی حجلہ گفتہ آنگاہ کہ فهمیدم صفدی مضمون مزبور را از قاضی بسرقت بردہ

گفتم :

ان ابن ایبک لم تزل سرقاته تاتی بکل قبیحه و فبیح
نسب المعانی فی النسیم لنفسه جهلا فراح کلامه فی الریح

پسر ایبک همواره مضامین عالیه را بصورت‌های ناپسندی از سراینندگان بسرقت می‌رباید چنانچه معانی لطیفی از نسیم در اشعار خود بکار برده و حال آنکه از حقیقت معانی مزبور کاملا بی‌اطلاعت و گفتارش را بجای آنکه با نسیم همراه بسازد باریح توامان نموده .
ابن ابی حجله گوید ابیات نمکینی در خصوص نسیم در کتاب سلوک السنن متعرض شده و در اینجا باندازه‌ایکه موضوع از حد معمول بیرون نرود اکتفا نمودیم انتهى .

فیروزآبادی در قاموس که خود شناور این دریای لغت است گوید زبید بفتح زاء و کسر باء و دال مهمله شهرکی است در دیار یمن و از آنجا گروهی از محدثان برخاسته‌اند .
مؤلف تلخیص‌الاثار ذیل فیروزآباد زادگاه فیروزآبادی می‌نویسد فیروزآباد یکی از قرای شیراز است و آنجا را فیروز شهریار ایران بنیان کرده و شیخ ابواسحق جد مؤلف قاموس که شرح حال او را پیش از این مفصلا نقل کردیم از آنجا است .

مؤلف تاریخ شیراز نامه مینویسد فیروزآباد را در روزگاران پیشین جور می‌نامیدند و در دولت پادشاهان کیان از شهرهای بزرگ فارس بوده گویند اسکندر با آنهمه نیرو و شوکتی که داشت نتوانست بدانجا دست پیدا کند در نزدیکی آن دره‌ی بزرگی مملو از آب بود که از قله‌ی برخی از کوههای اطراف که مشرف بشهر فیروزآباد بوده مشروب می‌شد اسکندر تصمیم گرفت تا آب را از آن محل بطرف شهر روانه سازد و برای اینکار مبالغ هنگفتی صرف کرد و بالاخره بمقصد خود رسید و از آنجا که شهر فیروزآباد در گودی واقع شده بود و اطراف آنرا کوههای سربفلک کشیده احاطه کرده بودند آب محلی برای بیرون رفتن خود نیافت و مردم شهر هم با نهایت جدیتی که بکار بردند نتوانستند از سیل بنیان‌کن جان‌گیری نمایند طولی نکشید بنیانها خراب و مردم آنسرزمین همگی غرق در آب شدند و محل مزبور را دریای عظیمی تشکیل داد و بدینحال تا روزگار اردشیر بابکان برقرار بود اردشیر با مصارف زیادی که توانست یکی از کوهها را بشکافد آب را از محل فیروزآباد بیرون برد و شهری دائره‌وار در آن محل بنیان نمود و در وسط آن ستون مستطیل شکلی ساخت و بر فراز آن کاح رفیعی بنیان کرد و آب از سه میلی آنجا را مشروب می‌نمود (۱) .

(۱) در باره‌ی فیروزآباد و بانی نخستین و سایر خصوصیات آن از خرابی و سیل به آثار عجم جعه‌شود

(۸۵) کمال الدین محمد بن موسی بن عیسیٰ دمیری مصری شافعی مؤلف حیات الحیوان .
گویند دمیری در حدود ۷۵۰ ہجری متولد شدہ در آغاز بدوزندگی اشتغال داشت
سپس بخدمت شیخ شہاب الدین سبکی پرداخت و مراتب علمی را از او و شیخ جمال الدین
اسنوی فرا گرفت و در فنون علمیه مہارت پیدا کرد و بنظم اشعار مشغول شد و در قبہی
رکنیہ نزدیک باب النصر بہ تدریس حدیث می پرداخت .
دمیری از عبادت ملک منان و تلاوت قرآن حظ کاملی یافتہ بود و منہاج نووی را در
چہار مجلد شرح کردہ و فوائد بسیاری بدان افزودہ .
میگویم از آثار او کتاب الجوہر الفرید فی علم التوحید است کہ در حیات الحیوان
برخی از مطالب را بدانجا نسبت دادہ .

و نیز حیات الحیوان را در دو مجلد مجزا مختصر نمودہ و یکی از دیگری مبسوط تر
انتخاب شدہ است و در این دو انتخاب برخی از موضوعاتی وجود دارد کہ در مجلد اصل
یافت نمیشود در عین حال فوائد مجلد اصلی کہ طولانی تر از دو مجلد مختصر آنست قابل
مقایسہ با منتخبات آن نبودہ و بلکہ از ہمہ تالیفاتی کہ در اینخصوص بوجود بہتر و ارزندہ
است و بزودی بیاری خدا ذیل احوال فاضل دامامینی شارح مغنی خواهیم نوشت کہ او نیز
حیات الحیوان را بنام عین الحیات مختصر کردہ است .
و بطوریکہ از برخی از مواضع معتبرہ بدست میآید دمیری در ماہ جمادی الاخر سال
۸۵۸ وفات یافت .

دمیری بفتح دال منسوب بہ دمیرہ بر وزن سفینہ است .

فیروز آبادی گفتہ دمیرہ نام دو قریہ است در سمنودیہ و از یکی از آندو عبدالوہاب
بن خلف و عبدالباقی بن حسن کہ از محدثانند ظہور کردہ اند .

سبک دمیری در کتاب حیات الحیوان آنستکہ نامبردہ عنوان ہر بخشی را کہ بترتیب
حروف الفبا مقرر داشتہ بنام یکی از حیوانات دریائی یا صحرائی گشودہ سپس در واژہی
لفظ مزبور بحث کردہ پس از آن بہ صفت و خواص و احادیث و حکایات مناسبہ با آنحیوان
و احکام شرعیہای کہ دربارہی آن رسیدہ پرداختہ و ضمناً بہ تعبیرات مجربہ در صورتیکہ
خود آنحیوان یا برخی از اعضا و جوارحش در روایا دیدہ شود اشارہ کردہ و بالاخر ہمگی
مطالب مربوط بہ آنحیوان را تا حدیکہ در قدرت اطلاعاتش بودہ متعرض شدہ (۱) .

(۱) ریحانہ دوم مینویسد دمیری اثر مزبور را از پانصد و شصت کتاب و صد و نود و نہ

دیوان استفادہ کردہ و ضمناً بہ احوال عدہای از شعراء و ادبا و فلاسفہ و علما و خلفا

(۸۶) عزالدین محمد بن سید شرفالدین ابی بکر بن قاضی عزالدین ابو عمرو عبدالعزیز بن قاضی بدرالدین محمد بن برهان‌الدین ابراهیم بن سعدالله بن جماعه حموی شافعی معروف به ابن جماعه

سیوطی از ابن حجر نقل کرده پایه علمی ابن جماعه بحدی بود که در هر علمی به مقتضای قواعد آن علم اظهار معلومات میکرد و رساله‌ای بنام ضوء الشمس در احوال نفس نوشته و در آنجا بمناسبتی از احوال خود شرح داده و مینویسد سال ۷۵۹ در ینبوع متولد شده و هر روز دو جزء از قرآن کریم را حفظ میکرده و در بزرگی بفرگرفتن علوم پرداخته و از سراج هندی و ضیاء قرمی و گروهی دیگر از جمله علاء سیرافی و جارالله و تاج‌الدین سبکی و سراج بلقینی و دیگران بهره‌برده و علوم و فنون معموله را بسرحد اتقان و اکمال رسانیده و در دیار مصر در فنون معقول و منقول مشار بالبنان و انگشت شمار پیرو جوان بود و همهی دانشمندان از عرب و عجم از وی مستفید میشدند و در تقریر اعجوبه زمان و در ردیف مهره‌ی دوران بود.

ابن جماعت از هر علمی که استفاده کرده برابر آن یک تالیف یا دو تالیف یا سه تالیف و بیشتر نوشته و هر کتابی را که مورد قرائت قرار داده شرحی مختصر یا مطول و یا متوسط بر آن نوشته و نیز حواشی بر آنها نگاشته است و بالاخره متجاوز از هزار اثر تالیف کرده متاسفانه بهره‌ای از آثارش نبرده و شهرت نیافته‌اند.

ابن جماعه فنون حدیث را از جدش عزالدین عبدالعزیز و بیانی و قلانسی استفاده کرده و محدثان مصر و شام بوی اجازه داده‌اند.

ابن جماعه اشعار عجیبی میگفته و حداکثر آنها خالی از هرگونه وزن عروضی بوده. ابن جماعه از دنیا و دنیا داران اعراض میکرد و گرد مناصب و مقامات دنیوی نمیگردید و نسبت به اصحاب خود کمال محبت و مهربانی را داشت و معمولاً در تفریحگاه‌ها پیدا میشد و از میان عوام مردم سر برمیآورد و در معرکه شمشیربازان و معرکه‌های دیگر می ایستاد و سر گرم بازیهای آنها میشد.

ابن جماعه به حج خانه خدا نرفت و همسری برای خود انتخاب نکرد و همواره با وضو بنقل احادیث می پرداخت و با اینکه آدمی خوشمزه و شیرین بیان بود و علاقه به تفریح و

پرداخته و مکرر بطبع رسیده و ترجمه قسمت عمده‌ای از آن به زبان انگلیسی در لندن و بمبئی بطبع رسیده و از آثار اوست الدیباچه فی شرح سنن ابن ماحه.

فکاهیات داشت بکسی اجازه نمیداد در حضور او از دیگری غیبت نماید .

ابن جماعت از علوم عدیده از جمله فقه و تفسیر و حدیث و عربیت و فنون حکمیه و رمل و کیمیا و امثال اینها اطلاع داشته و میگفته از سی گونه علوم با اطلاع که معاصرانم نامهای آنها را نشنیده اند .

آثار وی عبارتند از شرح جمع الجوامع در اصول و ثلث نکت علی مختصر ابن الحاجب حاشیه شرح اسنوی بر منهاج بیضاوی حاشیه شرح اسنوی بر عبری حاشیه شرح اسنوی بر جار بردی حاشیه متن منهاج ، مختصر منهاج حاشیه بر عضدی در علم نحو حاشیه بر شرح الفیه ابن ناظم حاشیه بر توضیح ابن هشام حاشیه بر معنی ابن هشام سه شرح بر قواعد صفرای ابن هشام سه نکت علی القواعد ، اعانه الانسان علی احکام الاسنان حاشیه بر الفیه حاشیه بر شرح شافیه جاربردی و مختصر التسهیل در معانی بیان مختصر التلخیص حاشیه بر شرح تلخیص سبکی سه حاشیه بر مطول حاشیه بر مختصر در فقه نکت علی المهمات نکت علی الروضه شرح التبریزی در حدیث شرح علوم الحدیث ابن صلاح تخریج احادیث رافعی سه شرح بر منظومه ابن فرج در حدیث شرح المنهل الروی در حدیث تالیف جد پدریش قاضی بدرالدین محمد قصد التمام در احکام حمام ، مثلث در لغت ، مختصر الروض الانف والانوار در طب و دو شرح بر آن نکت بر اصول بقراط الجامع در طب فلق الصبح در احکام رمع اوثق الاسباب در تیراندازی ، الامنیه در اسب دوانی الاسوس فی صناعه الدبوس (گرز و عمود سازی) عده ای از دانشمندان از شاگردان ابن جماعت بوده اند از آن جمله شیخ رکن الدین عمر بن مزید و کمال بن همام و ابن حجر و علم الدین بلقینی و گروه بسیاری دیگر و ما به توسط عده ی بسیاری از او روایت میکنیم .

ابن جماعت در آن هنگام که بیماری طاعون مردم را تهدید و قتل عام می کرد اعاذنا الله و جمیع الناس به اصحاب خود دستور داد از رفتن بحمام ممانعت میکرد و بمجردیکه طاعون برطرف شد خود بحمام رفت و اصحاب را دستور داد بحمام بروند .

ابن جماعت به برخی از عملیاتی که دیگران را از انجام آنها ممانعت میکرد دست برد و همان عمل ایجاب کرد تا ویرا در جمادی الاخره سال ۸۱۹ بضر بگارد یا نیزه از پای در آوردند ، و مردم از مرگ او بی نهایت اندوهناک شده و پس از او مانندش نیامد .

مؤلف گوید ابن جماعت فوق الذکر غیر از عباد بن جماعت شافعی است که شهادت شهید اول قده را امضا کرد و ما پیش از این بعمل ناشایست آن نابکار اشاره کردیم و نیز نام عده ای از حمویها را در ضمن بابهای خود متعرض شده و مقصود از حموی را ذیل شرح

احوال ابراهیم بن سعدالدین محمد بن مؤید حموی مؤلف فرائدالسمطین نوشته بدانجا مراجعه کنید .

(۸۷) بدرالدین محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی بکر مخزومی اسکندری مصری مالکی معروف به ابن دمامینی و مؤلف حاشیه مشهور بر مغنی .
سیوطی مینویسد نامبرده سال ۷۶۴ در اسکندریه متولد شده و به فقه و فنون ادب پرداخته تا در علم نحو و فنون نظم و نثر و خط و شناخت شروط از معاصرانش جلو افتاده و در فقه و علوم معموله دیگر با اساتیدش برابری میکرده و نیابت حکومت شرعی را بعهدہ گرفته و در چند مدرسه تدریس میکرده و براقران خود تقدم داشته و مهارت و شهرت اوزبان زد عوام و خواص بوده .

دمامینی در جامع ازهر کرسی تدریس نحو را بعهدہ داشته سپس به اسکندریه رفته و آنجا بفن قرائت و حکومت شرعی اشتغال داشته و ضمنا به بازرگانی هم میپرداخته سپس به قاهره بازگشته و بقضاوت نامزد شده لیکن توفیق قضاوت شامل حال او نشده سال ۸۰۰ هشتصد هجری بدمشق رفته و از آنجا به حج بیتالله مشرف شده و در بازگشت به وطن اصلی خود وارد شده و به سخن سرائی جامع آنجا منصوب و ضمنا از نیابت حکم استعفا کرده و بتدریس اشتغال ورزیده طولی نکشید علاقمند به امور دنیوی شده و به بافندگی پرداخته و کارخانه معظمی تشکیل داد و پس از چندی کارگاه او آتش گرفت و سرمایہی بسیاری از او و دیگران طعمه حریق واقع شد دمامینی برای نجات از طلبکاران به سعید مصر فرار کرد طلبکاران از وی دنبال کرده و با افتضاح هرچه تمامتر او را بقاهره بردند شیخ تقی الدین بن حجت با وی همراهی کرد و نامه‌ای در پنهانی به ناصرالدین بارزی نوشت و از وی کمک خواست و بدینوسیله سرانجام او رو به بهبودی گذارد و از دست طلبکاران رهایی پیدا کرد .

دمامینی سال ۸۱۹ به عزم بیتالله حرکت کرد و سال ۸۲۰ در مراجعه از مکه وارد یمن شد و مدت یکسال در جامع زبید به تدریس پرداخت متاسفانه کاری از پیش نبرد و از راه دریا به هندوستان رفت مردم هندوستان مقدمش را گرامی داشتند و در بزرگداشت او از هیچگونه احترامی فروگذاری ننمودند و بالاخره دنیا باوی روی آورد و در ماه شعبان سال ۸۲۸ در شهر گلبرگه هند وفات یافت و بعضی گویند او را مسموم کردند .

آثار او تحفه الغریب در حاشیه مغنی اللیب ، شرح بخاری ، شرح تسهیل ، شرح خزرجه جواهرالبحور در فن عروض ، الفواکه البدریه که آثار نظمی اوست ، مقاطع الشرب ، نزول

الغیث حاشیہ ایست برالغیث الذی انسجم در شرح لامیہ العجم صفدی ، عین الحیات مختصر
حیات الحیوان دمیری و امثال اینہا .

از اشعار اوست :

رمانی زمانی بما سائنی فجائت نحوس وغابت سعود
و اصبحت بین الوری بالمشیب علیلا فلیت الشباب یعود
روزگار مرا هدف تیر ناراحتیہای خود قرار داد و سعادت را مبدل بہ نحوست ساخت
و مرا در هنگام پیری و فرتوتی رنجور گردانید پس ای کاش جوانی بازگردد .

و از لغزهای اوست

و ما شیء لہ نشر ذکی لعاطرہ الی الطیب انتساب
تروح لہ علی رجليک تمشی و تقلیہ یداک فما الجواب؟
آن چیست کہ بوی خوش دارد و صاحبش را خوشبو میکند بہ پای خود بہ جانب آن
می خرامی بادست خود آنرا خشک میکنی؟
سیوطی گوید در مسافرتی کہ بہ نغر اسکندریہ نمودم و لغز مزبور را استماع کردم
بالبداهہ در پاسخ گفتم .

و مذ سمعت بہذا اللغزاذنی اہتانی من تفضلہ الجواب
فذا طیب اذا صحفت منہ اخیریہ لہ فی الخبث باب
ہنگامیکہ لغز مزبور را شنیدم در پاسخ گفتم آن طیب است و ہرگاہ دو حرف آخرین
آنرا تصحیف کنی دری از خیانت گشودہ میشود .

مؤلف گوید بدیہی است نمیتوان حاشیہ دامینی را ہمسنک با حاشیہی شمنی قرار
داد و درعین حالیکہ ہر دو مانند دو اسب سابقہ در اسبدوانی و چون دو کودکی ہستند
کہ از یک پستان شیر خوردہ اند باز ہم قابل مقایسہ نمیباشند زیرا حاشیہ دامینی از ہر
گونہ تصرفات و تحقیقات و حل مشکلات برخوردار است و نہایت دقت در آن بکار رفتہ
لیکن تعلیقات شمنی کہ بنام المنصف من الکلام علی معنی ابن ہشام خواندہ شدہ از ہمگی
تحقیقات مزبور بی نصیب بودہ و ہمتای با کتابہائی است کہ بنقل تنہا اکتفا کردہ و بہ
بخشی از تواریخ و ترجمہ نحات پرداختہ .

(۸۸) شمسالدین محمد بن حمزہ بن محمد بن محمد فناری منسوب بہ صنعت فنار

(مشعل سازی) .

سیوطی در طبقات النحات مینویسد ابن حجر مکی صاحب تقریت اظہر داشتہ فناری

در فن عربیت و معانی و قرائات ماهر بود و در فنون دیگر نیز پابپای اعلام دیگر حرکت مینمود در ماه صفر سال ۷۵۱ متولد شد و بدرس علاءالدین اسود شارح مغنی و جمال محمد بن محمد آقسرائی حضور می یافت و همواره ملازم درس آنها بود و بفرارگرفتن فنون معموله میپرداخت سپس بمصر مهاجرت کرد و از شیخ اکمل الدین و دیگران بهره ور میشد سپس به روم بازگشت و کرسی داوری آنجا را بعهدہ گرفت .

فناری در پیشگاه سلاطین عثمانی اهمیت ویژه ای داشت و رویه پسندیده ای بکار میبرد و فضیلت و ارجمندی او بی نهایت بود تنها ایرادی که باو می گرفتند همین بود که در رشته ی سلوک و عرفان از محیی الدین عربی پیروی میکرد و فصوص الحکم او را تدریس مینمود فناری کتابی در اصول تالیف کرد و مدت سی سال برای تالیف آن سرگرم بود (۱) و شرح عضدی را باندازه ی بیست دوره تدریس کرد و در ماه رجب سال ۸۳۴ هجری وفات یافت .

سیوطی گوید استاد ما علامه محیی الدین کافیجی آتی الذکر از او بی نهایت توصیف و تعریف می نمود .

(۸۹) ابو عبداللہ محمد بن احمد بن عثمان طائی بساطی مالکی ملقب به شمس الدین سیوطی مینویسد بساطی در ماه جمادی الاولی سال ۷۶۰ هجری متولد شد و سال ۷۷۸ بمصر رفت و در آنجا با جدیت هرچه تمامتر به تحصیل فنون زیادی اشتغال ورزید و در معقول و عربی و معانی بیان و اصول الدین و اصول الفقه مهارت بدست آورد و در رشته های مزبور و فقه آثاری بوجود آورد .

بساطی سالیان درازی با کمال عسرت و بیچارگی بسر میبرد و باندازه های نادار و ناتوان بود که بیشتر اوقات بروی حصیر می خوابید و خط پوریاها بر بدن او ظاهر میشد طولی نکشید اقبالش سر از خواب برداشته تدریس فقه مالکی را در مدرسه ی جمال الدین استادار به عهده گرفت سپس ریاست شیوخ تربت ملک ناصر را در اختیار در آورد بعد از آن بتدریس برقویه و شیخونیه پرداخت و بنیابت از پسر عمویش به داوری مشغول شد سپس سال ۸۷۳ بدآوری

(۱) کتاب مزبور بنام فصول البدایع فی اصول الشرایع موسوم و مشتمل بر مهماتی است که در کتابهای اصولی اهل سنت آمده مؤلف شقایق نعمانیه مینویسد خطیب زاده رومی به سلطان محمد خان عثمانی گفت کتاب مزبور از مهمترین آثار فناری است و من با اندک مطالعه ی تار و پود آنرا از ریشه برمیکنم و منهدم میسازم .

دیار مصر موظف گردید و بیست سال متولی بدون عزل بدآوری مصر منصوب شد و پنج تن از بزرگان شافعی بنامہای جلال بلعینی و ولی بن عراقی و علم الدین وابن حجر ہروی در امور داوری از وی پیروی کردند .

آثار او عبارتند از المغنی در فقہ ، شفاء الغلیل در شرح مختصر شیخ خلیل ، شرح فرعی ابن حاجب ، حاشیہ مطول ، حاشیہ شرح مطالع قطب ، حاشیہ موافق عضدی ، نکتہائی بر طوابع بیضاوی مقدمہای در اصول الدین .

عدہای از پیشوایان عصر از جملہ شمنی و قاضی القضاة محیی الدین مالکی قاضی مکہ و امثال ایشان از شاگردان او بوده اند .

بساطی روز پنجشنبہ دوازدهم ماہ مبارک رمضان سال ۸۴۲ ہجری بہ بیماری قولنج درگذشت و پس از آنکہ دفن شد باران بسیاری بارید .

(۹۵) ابو عبد اللہ محمد بن سلیمان بن سعد بن مسعود کافجی رومی برغمی ملقب بہ محیی الدین از علماء حنفی مذهب و از اساتید جلال الدین سیوطی است (۱) .

سیوطی در کتاب بغیہ مینویسد کافجی سال ۷۸۸ ہجری متولد شد در آغازیکہ بحد بلوغ رسید بفرارگرفتن دانش پرداخت سپس بہ ایران و توران مسافرت کرد و بملاقات اجلاء دانشمندان نائل گردید و از شاگردان شمس الدین فناری سابق الذکر و شیخ ماجد (واجد) و ابن فرشتہ مؤلف مجمع و دیگران بود .

کافجی در روزگار اشرف برسبای بقاھرہ رفت و فضائل او در پیشگاہ اشرف و دیگران ہویدا گردید و ریاست مشایخ را در تربت اشرف مزبور بعہدہ گرفت و فضلا و اعیان بہ بہرہبری از او اقدام کردند و آنگاہ کہ ابن الہام از ریاست شیخونہ استعفا کرد وی تولیت آنجا را در اختیار درآورد .

کافجی در ہمگی علوم معقول ید طولی داشت و در فقہ و تفسیر و اظہار نظر در علوم حدیث ماهر بود و در اینرشتہا آثار بی وجود آورده و تالیفہای او در علوم عقلی بیرون از شمار است .

ہنگامی از وی درخواست کردم تا نامہای کتبش را متذکر شدہ در ترجمہ او بنویسم اظہار داشت در حال حاضر از نامبرداری آنها متعذرم .

(۱) شقایق نعمانیہ مینویسد از آنجا کہ علاقہی ویژه ای بہ کتاب کافیہ داشت و ہموارہ

سرگرم بدان بود بلقب کافجی شہرت یافت .

سیوطی گوید ارزنده ترین اثر او شرح قواعد اعراب و شرح دو کلمه‌ی شهادت و مختصری در علوم حدیث و مختصری در علوم تفسیر است .

تفسیر مزبور بنام التیسیر موسوم است و نزدیک به سه کراسه آن با تمام رسیده . کافیجی اظهار میداشت این طرز تفسیر ساخته ذهن من است و از اختراعات من بشمار میآید و کسی بدین سبک و اسلوب بر من پیشی نگرفته . آری کافیجی ادعای بجا میکرد زیرا از وجود برهان زرکشی و مواقع العلوم جلال بلقینی که هر دو بسبک وی کتاب خود را تالیف کرده بودند اطلاع نداشت .

سیوطی گوید مدت چهارده سال ملازم درس و بحث او بودم و هرگاه بمحضرش وارد میشدم مطالب تحقیقی بی سابقه‌ای از او استماع میکردم که دفعات پیشین نشنیده بودم . روزی از من پرسید اعراب زید قائم چگونه است؟ گفتم پس از چندی ملازمات موقعیتم بجائی رسیده که سؤال کودکان را از من می‌نمائید؟ در پاسخ گفتم اشتباه نکن جمله مزبور مشتمل بر یکصد و سیزده بحث است از استماع این بیان بشگفت آمده گفتم از مجلس بیرون نخواهم رفت مگر اینکه همگی وجوه مزبور را استفاده کنم و بنویسم ، کافیجی یادداشتی که در اینخصوص داشت حاضر کرده همگی آنها را استنساخ کردم .

کافیجی پس از پدرم یگانه کسی بود که حق بسیاری بگردن من داشت و از همه‌گونه محبت‌های او بهره‌ور بودم .

کافیجی اظهار میداشت با پدرم دوستی و صداقت بتامی داشت و پدرم برخلاف سایر از مصریها کمال انصاف را در باره‌ی او رعایت میکرد .

کافیجی شب جمعه چهارم جمادی‌الاولی سال ۸۷۹ هجری به بیماری اسهال در گذشت .

(۹۱) شمس‌الدین محمد بن محمد جزری شافعی .

جزری از متاخران محدثان اهل سنت بوده و در آثار متاخران شیعه بنام او اشارت شده و در برخی از مواضع او را بنام مؤلف اربعین معرفی کرده‌اند .

از علامه مجلسی قده نقل شده معظم له درمجلد آخر بحار آنجا که به ضبط اساتید اخبار پرداخته مینویسد محمد جزری در اربعینش اظهار داشته تجوید قرائت قرآن کریم را از عده‌ای از مشایخ استفاده کرده‌ام از جمله شیخ امام علامه شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن بن علی حنفی است اینمرد از اسناد عالی برخوردار بود و من سال ۹۶۹ بمنظور بهره‌وری از او بدیار مصر عزیمت کردم و دوبار از آغاز تا انجام قرآن را براوقرائت

کردم یکبار مطابق با قرائت قراء سبعة و یکبار موافق با قرائت قراء عشر و او بطور جمع و فرد قرآن کریم را از شیخ امام سندالقرء تقی الدین محمد بن احمد بن عبدالخالق مصری استفاده نموده و او همه قرآن را بطریق جمع و فرد از شیخ امام کمال الدین بن ابراهیم بن اسماعیل بن فارس تمیمی بهره‌ور شده و او همه قرآن را بطریق جمع و فرد از شیخ امام علامه تاج الدین ابوالیمین زید بن حسن کندی استفاده کرده و او همه قرآن را از شیخ امام شیخ الفراء ابومحمد عبدالله بن علی بن احمد بغدادی و او همه قرآن را از شیخ امام عز السرف ابوالفضل عبدالقاهر بن عبدالسلام بن علی عباسی استفاده کرده و او همه قرآن را از شیخ امام ابوعبدالله محمد بن حسین بن محمد کارزینی بهره‌برده (۱) و او همه قرآن را از ابوالعباس سهل بن فیروزان اسنانی استفاده نموده و او تمامی قرآن را نزد ابو محمد عبید بن صباح نهسلی خوانده و او همگی قرآن را از ابوعمر و حفص بن سلیمان کوفی استفاده و او کلیه قرآن را از امام ابوبکر عاصم بن ابی‌البحود کوفی پیشوای کوفیها و فاریان‌شان استفاده نموده و او همه قرآن را از ابوعبدالرحمن عبدالله بن حبیب سلمی استفاده کرده و او همه قرآن را از محضر منور حضرت امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بهره‌ور شده و آنحضرت همگی قرآن را از ذات اقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استفاده فرموده و آنوجود مبارک قرآن کریم را بطوریکه نازل شده از امین وحی الهی جبرئیل امین (ع) استفاده فرموده‌اند.

مؤلف گوید در یکی از مجموعه‌های معتبر آمده از نسخه‌ایکه تصنیف شیخ علامه استاد مفسران و سند محدثان و اسوه‌قاریان و اهل تجوید شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری شافعی که یکی از اجله اهل سنت است با حذف اسناد چنین آمده در رحبه از علی (ع) شنیدم خطاب بمردم میفرمود چه کسی حدیث من کنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه را شنیده است؟ در آنحال دوازده تن از حاضران که جنگ بدر را ادراک کرده از جا برخاسته گواهی دادند که ما حدیث مزبور را از رسول خدا (ص) شنیدیم.

جزری پس از نقل مزبور مینویسد حدیث مذکور از نظر سند روایت حسن و از جهاتی دیگر صحیح است و به تواتر از علی و رسول خدا روایت شده و گروه بسیاری آنرا نقل کرده‌اند بنابراین باظهار نظر آدمی که اصولاً از آئین حدیث بی‌خبر است و حدیث مزبور را تضعیف

(۱) فیروزآبادی ذیل ماده کرز بمناسبت کارزین که زادگاهش بوده مینویسد محمد

بن حسین فاری حرم از آنجاست.

کرده و تواتر آنرا قبول ننموده توجه و اعتنائی نخواهد شد.

در حاشیه مرقوم داشته منظور از نامبرده بی اطلاع، سید شریف جرجانی است که در شرح مواقف تواتر حدیث مزبور را نپذیرفته.

از بیان فوق عمری بودن علوی و علوی بودن عمری بدست می‌آید.

(۹۲) محمود بن ابی بکر ارموی آذربایجانی مؤلف کتاب مطالع در علم منطق،

ملقب بسراج‌الدین.

مؤلف تلخیص‌الانوار ذیل ارومیه می‌نویسد ارومیه از شهرهای آذربایجانست، از

آنجاست (۱).

شیخ عارف زاهد حسین بن علی متوفی ۳۳۳ و گوینده امسیت کردیا و اصیحت عربیا

شبانگ نادانان و بامداد دانا بودم (۲).

و شیخ ابواحمد ملقب به تاج‌الدین ارموی متوفی ۶۳۴ که در روزگارش در اصول وفقه

و حکمت بی نظیر بوده از آنجاست و نیز قاضی سراج‌الدین محمود بن ابی بکر مؤلف کتاب

المطالع در منطق از آنسرزمین است و از فضلا روزگار خود بوده.

(۹۳) ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد بن احمد ملقب بجارالله زمخشری.

و علت شهرتش بجارالله بدانجهت بوده که در اواخر عمر مجاور بیت‌الله حرام

بوده.

فاضل شمنی در حاشیه مغنی مینویسد زمخشری از مردم خوارزم و معزلی مرام بوده

روزگاری در مجاورت بیت‌الله بسر برد و در یکی از سفرها یکی از دو پایش را از شدت برف

و سرما از دست داد و بوسیله‌ی چوب راه میرفت.

زمخشری سال ۴۶۷ متولد شد و سال ۵۳۸ در جرجانیه خوارزم درگذشت.

زمخشر دهکده‌ی بزرگی بود از دیهات خوارزم و جرجانیه همان قصبه‌ی خوارزم است.

انتهی.

سیوطی در بغیة‌الوعاء که مکرر از آن در این کتاب نقل شده مینویسد زمخشری دانشی

فراوان و فضلای بی‌نهایت داشت و در کمال هوشمندی بود و از قریحهای پسندیده بهره‌ور

گردیده و در همه علوم معموله استاد و ذوفنون بود.

(۱) در این روزگار ارومیه بنام رضائیه شهرت یافته. (۲) جمله مزبور را نیز به بابا طاهر

عریان نسبت داده‌اند و ممکن است از هر دو عارف بظهور رسیده باشد.

زمخشری از مرام معتزلی کاملاً پشتیبانی می‌کرد و حنفی‌مذهب بود، زمخشری در ماه رجب سال ۴۹۷ هجری متولد شد و چند مرتبه به بغداد رفت و علوم ادب و حدیث را از ابوالحسن علی بن مظفر نیشابوری و ابومضر اصفهانی و ابوسعید شافعی و ابومنصور حارثی و گروهی دیگر فرا گرفت.

زمخشری مدتی در مکه مکرمه مجاور بود و بلقب جارالله و فخر خوارزم موسوم شد. حافظ سلفی در ضمن نامه‌ای از وی استجازه کرد.

زمخشری بر اثر دمل و غده‌ایکه در پایش افتاد یک پای خود را از دست داد و بجای آن پائی از چوب گذارد و هرگاه حرکت میکرد بر اثر جامه‌ی بلند و درازی که می‌پوشید روی آنرا می‌پوشانید مردم گمان میکردند پای او لنگ است.

آثار او کشاف در تفسیر، الفائق در غریب‌الحدیث، المفصل در نحو، المقامات، الاستقصی در امثال، ربیع‌الابرار اطواق‌الذهب، سمیم‌العربیه، شرح ابیات‌الکتاب، انموزج در نحو، الرائض در فرایض، شرح برخی از مشکلات المفصل، الکلم‌النوابغ، القسطاس در عروض، الاحاجی‌النحویه و امثال اینها.

زمخشری در روز عرفه سال ۵۳۸ هجری وفات یافت.

از آثار نظمی اوست که درباره‌ی تفسیر کشافش گفته:

ان‌التفاسیر فی‌الدنیا بلا عدد و لیس فیها لعمری مثل کشافی

ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته فالجهل کالداء و الکشاف کالشافی

همانا کتابهای تفسیر در روزگار بیشمار است و در دنیا تفسیری مانند تفسیر کشاف من وجود ندارد و هرگاه بخواهی از هدایت برخوردار گردی باید بخواندن آن بپردازی و درد نادانیت را بوسیله‌ی آن بهبودی بدهی زیرا نادانی در درد است و کشاف داروی شفا دهنده.

مؤلف تلخیص‌الآثار نوشته زمخشری یکی از قریه‌های خوارزمست و از آنجاست امام

عالم ابوالقاسم محمود جارالله زمخشری.

زمخشری در عربیت و علم فن به آخرین مرحله نائل آمده بود آثار ارزنده‌ای دارد و

هیچیک از نویسندگان در فصاحت‌الفاظ و بلاغت معانی و الفاظ موجهه در تالیفات خود به پایهی او نرسیده‌اند.

کتاب کشاف را در مکه مکرمه و در حرم شریف تالیف کرد و تاویل را بسرحد تنزیل

رسانید انتهی.

در مجموعه‌ی مینویسد آنگاه که زمخشری به مکه مکرمه مشرف شد و تصمیم گرفت مجاور بیت‌الله‌الحرام شود مصادف با روزگار حکومت و امارت شریف مکه ابوالحسن علی بن عیسی بن حمزه بود شریف مکه بمجردیکه از ورود وی اطلاع پیدا کرد قصیده‌ای در ستایش وی سرود از جمله:

جميع قرى الدنيا سوى التربة التي تبوئتها دار فداء زمخشرا
و حسبك ان تزهى زمخشر بامرء اذا عدمن اسدالشرا زمخ الشرا
همه قریهای دنیا بغیر از مکه مکرمه که افتخار مجاورت آنجا را دارم فدای سرزمین
زمخشر باد و در مباحثات زمخشر همین بس که بمردی می‌بالد که اگر او را شیر بیشه‌ی مردی
بنامیم ازهر بیشه‌ای برتر و بالاتر است .

میرمحمد حسین حسینی دخترزاده علامه مجلسی قده در ضمن یکی از فوائد متفرقه‌اش آنجا که بشرح احوال برخی از علما که در ظاهر از علماء اهل سنت بوده و در باطن از علماء شیعه بشمار آمده‌اند مینویسد از بزرگان دانشمندان اهل سنت که می‌پندارم در آخر عمر مستبصر شده باشد علامه زمخشری است .

بدیهی است زمخشری در آغاز کار از علماء عامه بود و تسنن او از کتاب کشافش به خوبی آشکار است زیرا در مسئله امامت راه ناهموار را پیموده و متعلقات امامت را آنچنان ایراد کرده که علماء امامیه متعفا او را از علماء اهل سنت دانسته و تشیع او را امضاء نکرده و اظهار داشته‌اند وی با فرائنی که از کفاف او استفاده میشود مستبصر نشده و رجوع به حق ننموده در عین حال آنگاه که بمطالعه‌ی ربیع‌الابرار وی دست یافتم به نکته‌ی برخورد ننمودم که دلیل بر تشیع او بوده و بهیچوجه صلاحیت برای تاویل نداشت سپس برای اینکه نظریه خود را تقویت کرده باشم در صدد تفحص و جستجوی دلائل دیگری برآمدم و خوشبختانه در همان کتاب بمطالعه‌ی رسیدم که اصولاً با قواعد و تاویلات عامه سازگار نبوده‌اند از جمله از فضائل سید حمیری و اشعار آبداری که در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام سروده سخن بمیان آورده .

و در باب تادیب و تعلیم و امثال آنها که باب سیزدهم کتاب مزبور را تشکیل میدهد مینویسد حمزه علوی را بمناسبت سرقتی که مرتکب شده بودند نزد معاویه آوردند وی دستور داد دست او را جدا کنند حمزه اشعار مزبور را در پوزش از عمل خود سرود .

یدی یا امیرالمؤمنین اعیدها بعفوک من عار علیها یشینها
فلو فداتی الاخبار قومی تقلصت الیک المطایا وهی خوض عیونها

و لا خیر فی الدنیا و لافی نعیمها اذا ما شمالی فارقتها یمینها
ای امیرالمؤمنین از خبری که مردم بتو داده‌اند و ننگی را که باید دست من متحمل
شود آرزومندم در پناه عفو تو قرار بگیرد زیرا هرگاه دست راست من جدا شد دست چپم
از خیر دنیا بهره‌ور نخواهد شد.

معاویه او را از حد شرعی معاف داشت و عمل معاویه و عفو نابجای او نخستین ابطال
حدی بود که در اسلام اتفاق افتاد.

مؤلف مزبور گوید ابطال حد از جمله مطاعن معاویه است که اصحاب ما معترض
نگردیده‌اند و باید گفت ابطال حد مزبور نخستین ابطال حد نبوده بلکه فاروق قوم نیز
حد خالد را از بین برد و ذوالنورین نیز همگی حدود و احکام را نادیده گرفت و در کتابهای
مفصلی که بمنظور امامت نگاشته شده بمطالب مزبور اشاره کرده‌اند.

و در باب هیجدهم در باب خیر و صلاح می‌نویسد رسولخدا فرمود روز قیامت از بطنان
عرش ندائی میرسد ای محمد خوب پدری بود پدرت ابراهیم و خوب برادری بود برادرت
علی بن ابیطالب علیهما السلام.

و نقل کرده رسولخدا (ص) خطاب بعلی (ع) فرمود روز قیامت من دست بدامن خدا
میشوم و تو دامن مرا میگیری و فرزندان دامن ترا میگیرند و شیعیان دامن فرزندان تو را
میگیرند.

این حدیث حاکی از تشیع او بوده و معلوم است شیعه همان عده‌ای هستند که روز
قیامت نجات پیدا کرده و دیگران هالکند.

و در همین باب ذیل گفتاری مینویسد جمیع بن عمیر گفته بملاقات عایشه رفته پرسیدم
چه کسی محبوبترین افراد نزد رسولخدا (ص) بود؟ در پاسخ گفت فاطمه علیها السلام
گفتم منظورم مردانند گفت شوهرش بخدا سوگند از دیگران محبوبتر بود چنانچه در همه
حال او را بحضور می‌پذیرفت.

پرسیدم پس چه شد که با او چنان کردی؟ در اینحال مقنعه را بر صورتش استوارتر کرد
و گریست و گفت قضائی بود که باید جاری شود در پایان همان باب مینویسد ابوثابت غلام
علی (ع) از ام سلمه اجازه گرفته تا با وی ملاقات کند ام سلمه خوش آمد کرده پرسید آن
هنگام که دلها چون بازان بطرف طعمه ناحق در پرواز بودند دل تو بکدام طرف متوجه شد
در پاسخ گفت در آنموقع دلم بجانب علی (ع) در پرواز بود، ام سلمه گفت آری توفیق
همراه تو بوده و افزود سوگند بخدائی که جانم در دست توانای اوست از رسولخدا (ص)

شنیدم میفرمود علی مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض علی باحق است و حق با علی است و هیچگاه از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بملاقات من نائل گردند .

ایراد این حدیث نیز دلیل بر تشیع اوست .

و در او اسط باب بیست و نهم که بمنظور ذکر خدا و دعا تنظیم نموده مینویسد از کسی پرسیدند درباره‌ی معویه چه میگوئی؟ در پاسخ گفت می‌گویم رحمه‌الله و رضی عنه، کسی پرسید درباره‌ی یزید چه میگوئی؟ گفت می‌گویم لعنه‌الله و لعن ابویه انتهی .
لطف این پاسخ قابل توجه است .

در باب پنجاه و دوم از این کتاب مینویسد آنگاه که علی (ع) بخلافت رسیده بود عبدالله بن زمه که از شیعیانش بود بحضور مبارکش شرفیاب شد و از آنحضرت طلب پول کرد ، فرمود پول بیت‌المال متعلق بمن و تو نمیباشد بلکه خاصی مسلمانانست و برای رزم آزمائی آنان مقرر گردیده و هرگاه تودر جهاد با آنان شرکت کردی مانند آنها از آنمال بهره خواهی داشت والا سهمی از آن نخواهی برد و بکارگذارش که مامور اخذ زکوات و صدقات بود دستور داد آنگاه که بماموریت میپردازی خدای بی‌انبار را در نظر بگیر و مردم را به اکراه و اجبار وادار مکن و بیشتر از حقی که خدا تعیین کرده از آنان درخواست منما و هنگامیکه وارد قبیله‌ای شدی در کنار گذرگاه آبشان منزل کن و بخانه‌های آنان وارد شو سپس با کمال آرامش بجانب مردم قبیله حرکت کرده و چون بملاقات آنها رسیدی بر آنان سلام کن و کاملا رعایت احترام بنما سپس خطاب به آنان بگوای بندگان مرا امیرالمؤمنین ولی‌الله و خلیفه او بسوی شما فرستاده الح .

زمخشری پس از آنکه سفارشات لازم و طولانی آنحضرت را متعرض شده اظهار میدارد بدین سفارش با کمال دقت و اندیشه توجه کن بین این بزرگوار که امیر مؤمنان و سید مسلمانان و وصی رسول رب‌العالمین است برای اخذ صدقه چگونه دستور میدهد و پرداخت آنرا بعهددهی صاحب‌مال موکول میدارد و از اکراه و اجبار نهی میکند لیکن ابوبکر مانع صدقات را میکشد و زنان و فرزندان او را به اسیری میگیرد و مانع زکوت را مرتد می‌داند بنابراین پیروی از امیرالمؤمنین و سید مسلمین و پسرعم رسولخدا که عصمتش ثابت و اطاعتش بر امت واجب گردیده و رسولخدا به امامت او تصریح کرده لازم است یا کسی که خود را خطاکار میداند و از خلافتی که بعهدده گرفته استقاله می‌نماید و فتوا برای خود میدهد و مردم را به اجتهاد خود می‌خواند و خویشان را با آنکه خطاکار است مصیب

میشمارد و در رفتلی کہ مرتکب میشود کسی باوی مخالفت نمی نماید؟ و بالاخرہ تفاوت فیما بین اثبات میکند یکی از دو مجتہد گناہکارید انتہی .

مؤلف مزبور پس از شرح برخی از الفاظ مینویسد ہرگاہ مطالبی را کہ زمخشری در ذیل توصیہ مزبور ایراد کردہ از خود او بودہ و دیگران در آن تصرف ننمودہ باشند دلیل بر عاقبت بخیری و استبصار اوست و شایستہ است با عبارات مرقوم بنفع او با مخالفان بہ احتجاج پردازیم و ثابت کنیم نامبردہ در باطن از شیعیان خالص الولاست . انتہی .

مؤلف گوید از دانشمندان شیعہ کہ متعرض احوال او شدہ اند محدث نیشابوری است وی در رجال کبیرش مینویسد جاراللہ در اصول معتزلی مذهب و در فروع حنفی مرام بود و از مشہورترین دانشمندان تفسیر و ادب بشمار است .

آثار او عبارتند از کشاف و اساس اللغہ و ربیع الابرار و امثال اینہا .

زمخشری از عدہ ای روایت میکرد و گروہی از جملہ ابن شہر آشوب و ابوالبرکات و ابوالموءید محمد بن احمد خطیب خوارزمی مکی از وی روایت کردہ اند .

زمخشری سال ۶۴۱ (۱۱۶۴) متولد شدہ و در جرجانیہ خوارزم شب عرفہ سنہ ۵۳۸ وفات یافتہ و حدیثش شایان اعتبار است .

مؤلف گوید در باب احامدہ چگونگی رفتار ابوالفضل میدانی مؤلف السامی فی الاسامی را با زمخشری و همچنین عکس العمل وی را با ابوالفضل شرح دادہ و بہ طوریکہ میدانیم ہر دو تن از پیشوایان عربیت و لغت بودہ اند .

شاگردان زمخشری گروہی از اعظام فضلا بودہ اند کہ ذیلا بنام و نشان برخی از آنہا اشارہ میشود .

علی بن محمد خوارزمی سابق الذکر ملقب بہ حجة الافاضل و فخر المشایخ .

شیخ محمد بن ابی القاسم بن یاجچوک بقالی خوارزمی آدمی از لغویہا و نحوئیہای عصر خود بودہ و بہ زین المشایخ معروف است .

سیوطی مینویسد ابوالفضل زین المشایخ پیشوای ادب و حجت زبان عرب بودہ لغت و ادب را از زمخشری استفادہ کرد و پس از وی جانشین او گردید و نیز فن حدیث را از او و دیگران بہرہ برد دانشمندی پرهیزکار و نیکو اعتقاد بودہ و در ترسل و نقد الشعر مہارت داشتہ است .

(۱) مؤلف پیش از این سال تولد او را ۴۶۷ مرقوم داشتہ و عدد فوق می نماید ۴۶۴ باشد .

آثار او مفتاح التنزیل و تقویم اللسان در نحو و اعجاب در اعراب و هدایه در معانی و بیان و شرح اسماء الحسنی و امثال اینها زین المشایخ در سلخ جمادی الاخره سال ۵۶۲ در سن هفتاد و اند سالگی در بلخ درگذشت .

ابوالفتح ناصر بن عبدالسید بن مطرز .

وی نهایت خصوصیت و بستگی را با زمخشری داشت و بهمین مناسبت به خلیفه زمخشری شهرت یافته بود و ما شرح حال او را ذیل ابوعمر و زاهد ملقب به مطرزی ایراد کردیم .

مؤلف گوید محدث نیشابوری ذیل روات زمخشری نام ابوالموءید خطیب خوارزمی را محمد نوشته و حال آنکه نام او موفق بن احمد و ملقب به اخطب خوارزم است . بطوریکه مؤلف بغیه مینویسد اخطب مردی فقیه و ادیب و محدث و خطیب و سراینده بود و کتابی در مناقب اهل بیت علیهم السلام تالیف کرده و سال ۵۶۸ وفات یافته . ابوالفتح ناصر فوق الذکر از شاگردان اوست .

مؤلف گوید در ذیل احوال ابن حاجب نوشتیم وی شرح نافع بر مفصل زمخشری نوشته .

و از جمله شروح مفصل که تفصیل تمام را بضمیمه فروع اقسام کلمه و کلام در آن بکار برده شرح .

ابوالفضائل عبدالعزیز بن ابی الغنائم بن احمد کاشی قمصری است .

وی معاصر و معاشر با ملا عبدالرزاق حکیم کشفی مؤلف تاویلات است .

ابونصر فتح بن موسی بن حماد اموی جزیری قصری شافعی ملقب به شیخ نجم الدین . نامبرده از شاگردان جزولی است مفصل زمخشری و سیره ابن هشام و اشارات ابن سینا را بنظم آورده و کتابی در عروض و امثال اینها نوشته .

ابوالحجاج یوسف بن مغرور قیسی .

استادی ادیب و نحوی است و از مردم جزیره خضراء بشمار میآید .

ابوالحجاج مدتی را در شهر خود بفرآگرفتن علوم پرداخت و بمرسیه رفت و آنجا به تدریس پرداخت و در فنون ادب صاحب نظر بود و عدهای از شاگردان او بوده اند .

آثار او شرح ایضاح فارسی رد مفصل زمخشری و امثال اینها از تالیفات مفید دیگر .

ابوالحجاج در حدود ۶۲۵ هجری در مرسیه درگذشت .

یوسف بن یبقی تجیبی معروف به شنشی از ادبا و لغویها و فقها و فضلا و خطاطان و

ورافان و مدرسان علوم ادب بود در مریہ تدریس میکرده و بداوری میپرداخته .
 از آثار او المصباح در شرح شواهد ایضاحست و در حدود ۵۴۰ وفات یافته .
 زمخشری در آغاز خطبہ مفصل مینویسد اللہ احمد علی ان جعلنی من علماء العربیہ
 و جیلی علی الغضب للعرب والعصبیہ .
 خدائی را می ستایم کہ مرا از دانشمندان علوم عربیت قرار داد و سرشت مرا بر
 خصمانگی بر عرب و نابودی تعصب نابجای آنان مقرر داشت و از ایراد خطبہی مزبور در
 آغاز کتاب معصل کمال فضیلت و نبالت او هویدا میگردد .
 انموزج اثر مشہور اوست کہ ہموارہ مورد توجہ محصلان و مدرسان فنون عربیت بودہ
 اینکتاب بتوسط .

شیخ جمال الدین محمد بن عبدالغنی اردبیلی ملک القضاة بنام علاء الدین احمد بن
 عماد الدین مفضل کاشی شرح شدہ و از سالہای متمادی تا بحال در اختیار محصلان عربیت
 قرار گرفتہ (۱) .

مؤلف گوید ذیل ترجمہ سعدالدین تفتازانی نوشتیم نامبرده حاشیہای بر کشف
 نوشته .
 و نیز ذیل احوال حسن طیبی نوشتیم نامبرده شرحی در چہارمجلد برکشف نوشته
 است .

یوسف بن حسن بن محمود سراہی تبریزی .

از مؤلف تہذیب نقل شدہ نامبرده از افاضل شاگردان عضدی و امثال او بودہ شرحی
 بر کشف و منہاج بیضاوی و اسماء الحسنی و امثال آنها نوشتہ است (۲) .
 سید جزائری قدہ در انوار نعمانیہ از موثقان اخبار نقل کردہ آنگاہ کہ زمخشری کتاب
 کشف را تالیف کرد کتاب مزبور را بحضور حجت الاسلام غزالی بردہ تا مورد توجہ و تقریظ
 قرار دہد پس از آنکہ زمخشری علت حضور خود را باطلاع وی رسانید .
 غزالی پرسید آیہ ایاک نستعین را چگونه تفسیر کردہای؟ در پاسخ گفت نوشتہام
 تقدیم مفعول ، مفید حصر است ، غزالی گفت از این تفسیر معلوم میشود عالم قشری بیش

(۱) کشف الظنون نوشتہ اردبیلی سال ۶۴۷ ہجری وفات یافتہ .

(۲) کشف الظنون سال وفات او را ۸۰۴ ہجری نوشتہ .

نیستی زمخشری ناراحت شده از حضور بمجلس غزالی پشیمان گردید .
 عبدالله بن طلحه بن محمد یابری از اساتید زمخشریست .
 سیوطی مینویسد یابری از نحویها و اصولیهها و فقها بوده و از ابو ولید باجی روایت
 میکرده زمخشری در مکه مکرمه الکتاب سیبویه را نزد او خوانده است .
 یابری رساله‌ی ابن ابی‌زید را شرح کرده و برابن حزم ردی نوشته و سال ۵۱۸ وفات
 یافته است .

ابومضر محمود بن جریر ضبی اصفهانی از نحّات و از جمله اساتید زمخشری بوده و به
 فریدالعصر مشهور و ملقب است .

سیوطی مینویسد فرید یکتای روزگار خود بوده و در فن لغت و نحو و طب و فضائل
 دیگر انگشت شمار است .

فرید چندی را در خوارزم بسر برده و مردم از اطلاعات و مکارم اخلاقش بهره‌ور
 بوده و از فنون معموله که وی در اختیار داشته استفاده‌های شایانی کرده و گروهی از جمله
 زمخشری از مراتب لغت و نحو او بهره‌مند گردیده‌اند .

فرید نخستین دانشمند است که مرام اعتزال را در خوارزم شهرت داد و از آنجا که
 دانشمند جلیل‌القدر و عالی‌منزلی بود گروه بسیاری از جمله زمخشری بمذهب او گرویدند .
 یاقوت گفته با آنموقعیت و مقام علمی که داشت اثری از خود باقی نگذارد و کتاب
 منحصرش موسوم بزادالراکب است که مشتمل بر پاره‌ای از اشعار و حکایات و اخبار سرایندهگان
 و دانشمندان است ، فرید سال ۵۰۷ هجری در مرو درگذشت و زمخشری در سوک او گفت :

و قاتله ما هذه الدرر التي تساقطها عيناك سمطين سمطين

فقلت هو الدر الذي قد حشي به ابو مضره بينا تساقط من عيني

گوینده‌ای پرسید این گوهرها که از دیدگان تو مانند دو رشته مروارید میریزند از چه
 گونه گوهرها و برای چیست ؟ در پاسخ گفتم ابومضر که گوهر گرانبھائی بود چون در خاک
 پنهان شد این گوهرهای اشک در فراق او جاری گردید .

از اشعار زمخشری :

العلم للرحمن جل جلاله و سواه فی جهلاته يتغمغم

ما للتراب و للعلوم و انما یسعی لیعلم انه لا یعلم

دانش حقیقی منحصر بخدای بخشنده است و دیگران در دریای نادانی خود غوطه‌ورند
 موجود خاکی را با دانش چه سروکاریست آری او برای فراگرفتن دانش میکوشد تا ثابت کند

از حقیقت علم بی بهره است . از اوست :

لا تلمنی ادا وقیت الا واقی
 مرا از تهیه کیسه‌های پرپول سرزنش مکن که آنها را برای نگهداشت آبرویم فراهم کرده‌ام ، از اوست : در نکوهش از زنان .

اعص النساء فتلك الطاعة الحسنه
 و لن يسودالفتی اعطىالنارسنه
 تعوقه عن کمال فى فضائله
 و لو سعى طالبا للعلم الف سنه
 از زنان پیروی مکن زیرا معصیت از آنان اطاعت ارزنده‌ایست و جوانی که بنداختن خود را بدست زنان بدهد هیچگاه از کار خود بهره‌ور نخواهد شد برای اینکه نامبرده او را از وصول بمقاصد خود باز میدارند و طالب علم اگر هزار سال به تحصیل علم اشتغال پیدا کند بازهم بجائی نخواهد رسید . (از اوست :)

کثر الشک والخلاف فکـ
 فاعتصامی بلا اله سواه
 کل يدعى الفوز بالصراط السوی
 ثم حبى لاحمد و علی
 کیف اشقى بحب آل نبی
 فاز کلب بحب اصحاب کهف
 مخالفت و شک و تردید مردم از حد گذشته و هرکسی ادعا میکند به راه راست نائل گردیده من نخست بخدای یکتا اعتراف میکنم و سپس از او به محمد و علی اظهارعلاقمندی می‌نمایم و می‌گویم سگ اصحاب کهف بر اثر علاقمندی بآنها برستگاری رسید چگونه ممکن است من بمناسبت محبت خاندان پیغمبر (ص) بدبخت گردم .
 مؤلف گوید این اشعار را اگرچه در آخر عمر هم گفته باشد باز حاکی از تشیع اوست از اوست :

تزوجت لم اعلم و اخطات لم اصب
 فوالله ما ابکی علی ساکنی الثری
 فیالیتنی قدمت قبل التزوج
 ولکننی ابکی علی المتزوج
 از راه نادانی همسر اختیار کردم و بخطا اقدام برخلاف نمودم و ایکاش پیش از ازدواج مرده بودم بر مردگان گورستان نمی‌گریم بلکه بر کسی می‌گریم که به بند ازدواج گرفتار شده .

(۹۴) ابوالثناء محمود بن ابوالقاسم عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن ابی بکر بن علی اصفهانی مؤلف مختصرالاصول و شرح تجرید و منهاج بیضاوی و طوابع و امثال اینها . سیوطی مینویسد اصفهانی در ماه شعبان سال ۶۹۴ هجری متولد شده در اصفهان به تحصیل علم پرداخت و در فنون معموله مهارت پیدا کرد سپس وارد دمشق شده و فضائل

او بزرگان را مبهوت کرد و مراتب فضل او بگوش ابن تیمیہ رسید و در بزرگداشت او مبالغہ فراوان نمود و شب و روز در جامع اموی معتکف شدہ بہ تلاوت قرآن میپرداخت و بہ تربیت طلاب ہمت میگماشت و پس از ابن زملکانی تدریس رواجیہ را بعہدہ گرفت بعد از آن بقاہرہ رفت و قوصون در قرافہ خانقاہی برای او بنیان کرد و مقام شیخوخت بخا را در دست او قرار داد .

اسنوی گفتہ اصفہانی در معقولات استاد بود و اعتقادی درست داشت و بہ نیکوکاران احترام میگذازد و اصولاً از خود بستگی احتراز میکرد و بکم خوری خوی گرفتہ بود تا از این راہ بہ آشامیدن نیازمند نشود و مدتی از وقت خود را بہ گذرانیدن در مستراح مصروف ندارد .

آثار او تفسیر کبیر ، شرح کافیہ ابن حاجب ، شرح مختصر الاصول ابن حاجب ، شرح منہاج بیضاوی ، شرح طوابع (۱) شرح بدایع ابن ساعاتی ، شرح ساویہ در عروض و امثال اینہا .

اصفہانی در ماہ ذیقعدہ سال ۷۴۹ بہ طاعون عمومی اعاذنا اللہ و جمیع الناس در گذشت .

مؤلف گوید در کلمات حکما و متاخران عنوان اصفہانی مطلق منحصر و مربوط بہ مترجم است ، وگروہی دیگر کہ نام و نشان را در باب ہمزہ یاد کردہ ایم بدین عنوان شہرت یافتہ اند .

(۹۵) شمس الدین محمد بن محمود بن محمد بن عبدالکافی اصفہانی شارح محصول فخرالدین رازی .

نامبرده سیز از اعلامی است کہ بلقب اصفہانی شہرت دارد .

از تاریخ شام دہبی نقل شدہ نامبرده سال ۶۱۶ ہجری در اصفہان متولد شد و در پنجہ سالگی بشام رفت و با فضلاء آنسرزمین بگفتگو پرداخت و فضائل او ہمہجا را بہ خود متوجہ نمود .

اصفہانی در حلب از طرمل محسنی و دیگران استفادہ کرد و ریاست اصول فقہ منحصر

(۱) طوابع الانوار در علم کلام تالیف بیضاوی است کشف الظنون میوسد اصفہانی آنرا بہ نام مطالع الانظار برای ملک ناصر محمد بن قلاوون تالیف کردہ و از شروح معروف و متداول است .

و منتهی بدو بود و علاوه برآن از نحو و ادب و شعر با خبر بود در عین حال از فنون فقہ و سنت و آثار بہرہی کاملی نداشت .

اصفہانی در منبج بہ تصنیف و قضاوت میپرداخت سپس بمصر مسافرت کرد و گروہ بسیاری از طالبان علوم اطراف او اجتماع نمودند بر زالی و دیگران از او روایت میکنند . آثار او شرح محصول و شرح قواعد در اصول الدین و اصول الفقہ و خلاف و منطق و امثال اینہا .

اصفہانی در بیستم رجب سال ۶۷۸ در قاہرہ درگذشت .

(۹۶) محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی شافعی ملقب بہ علامہ و قطب الدین

شیرازی .

در کتابہای معانی و بیان و اصول الفقہ مکرر از او یاد شدہ قطب الدین در ہمگی علوم معمولہ مہارت داشت و محقق متکلم بود شرح احوال او و قطب الدین رازی کہ در لقب و منصب با وی شریک بودہ در باب قاف بمناسبت قطب الدین کہ لقب مشہوری آنہاست ذکر شدہ و مطالبی کہ مربوط باختلاف در نام ایشان بودہ مفصلاً یادآوری شدہ و در اینجا بہ مطالبی دیگر بمنظور یادآوری اشارہ می شود از جملہ اشعار زیر را بہ قطب الدین نسبت دادہ اند :

و تنہی عبادک ان یعشقوا
و قلت اعبد و اربکم و اتقوا
فقل للملاح بنا یرفقوا

ایا رب تخلق ما تخلق
خلقت الملاح لنا فتنہ
اذا کنت انت خلقت الملاح

ای آفریدگاری کہ ہر موجود را بخوہی می آفرینی و مردم را از دلبندی بہ دیگران بازمیداری زیباچہرگان نمکین را برای آزمایش ما آفریدی و گفتی بہ بندگی پروردگارتان پردازید و از یاد غیر او بپرهیزید اینک کہ زیباچہرگان را بدینمنظور آفریدہای بہ آنہا بگو تا با ما مراقت و ہمراہی کنند .

از اشعار پارسی اوست :

یک چند پی زمرد سودہ شدیم
شستیم بہ آب توبہ و آسودہ شدیم

یک چند بیاقوت تر آلودہ شدیم
آلودگی بود ولیکن تن را

یاقوت تر شراب و زمرد سودہ بنگ است .

گویند قطب الدین از علماء روزگار اتابک اعظم سعدبن زنگی دلاور معروف است کہ

شیخ مصلح الدین شیرازی بمناسبت او تخلص خود را سعدی قرار دادہ .

گویند سعدی خواهرزاده قطب‌الدین شیرازی است و فیما بین سراینده و عارف نامی و قطب‌الدین مطایبات و شوخیهای زیادی اتفاق افتاده است .
از جمله یکی از اتابکان که جوان تازه‌سالی بود و هنوز رخسارش را موی نپوشانیده بود به بنیان مسجدی اقدام کرد و خود مباشر کارهای مسجد بود هنگامی گروهی از دانشمندان شیراز از جمله سعدی و قطب‌الدین را برای توجه به کارهای ساختمانی مسجد دعوت کرد در آنحال که عمله و بناکار مسجد اشتغال داشتند ریزه‌گلی به رخسار اتابک نشست قطب‌الدین بالبداهه گفت یا لیتنی کنت ترا با اتابک شنید و سخنی نگفت از سعدی پرسید دائیت چه گفت؟ سعدی بالبداهه پاسخ داد يقول الکافر یا لیتنی کنت ترا با .
از اشعاریکه بوی نسبت داده‌اند قطعه زیر است :

يقولون كافات الشتاء كثيره و ما هو الا واحد غير مفتري

اذا صح كاف الكيس فالكل حاضر لديق و كل الصيد يوجد في الفرا

میگویند کاخهای زمستانی فراوانست و حال آنکه افترائی بیش نیست بلکه کافات شتا منحصر بیک کاف است و آنهم کاف کیسه است که هرگاه آن درست بود همه چیز حاصل است زیرا گفته‌اند همگی شکار در پوست فرا است .

(۹۷) بدرالدین محمود بن احمد بن موسی بن احمد بن حسین بن یوسف بن محمود

عینتایی حنفی معروف به عینی .

عینی در ماه مبارک رمضان سال ۷۶۲ در عین تاب متولد شد و همانجا به تحصیل پرداخت و در فقه مهارت پیدا کرد و فنون نحو و اصول الفقه و معانی و امثال آنها را از علامه جبرئیل بن صالح بغدادی و جمال یوسف ملطی و علاء سیرافی استفاده کرد و همراه سیرافی بقاهره رفت و در آنجا مسند ابوحنیفه را از شرف ابن کویک بهره‌ور شد و چندین مرتبه به امور حسبه قاهره موظف و نیز امور احباس و قضاوت حنفیها را بعهده گرفت و مؤیدیه به تدریس حدیث پرداخت و در پیشگاه ملک اشرف برسبای موقعیت ویژه‌ای بدست آورد .

عینی در عین حال که پیشوائی عالم و با اطلاع از مراتب فنون عربیت و تصریف و امثال اینها بود و در واژه‌شناسی مهارت داشت لغت‌های وحشی و قلیل الاستعمال را بسیار بکار میبرد و در کتابت قلمی سریع داشت و مدرسهای نزدیک جامع ازهر احداث نمود و کتابهای خود را وقف آنجا کرد .

عینی مانند بسیاری از ادبا شعر میگفت متاسفانه اشعارش در نهایت انحطاط و بی

اعباری بود و گاهی اشعاری خالی از اوزان عروضی میسرود .

آثار او عبارتند از شرح بخاری ، شرح شواهد کبیر و صغیر ، شرح معانی الآثار ، شرح الکفر ، شرح المجمع ، شرح عروض الساری ، طبقات الحنفیہ ، طبقات الشعراء ، مختصر تاریخ ابن عساکر ، شرح ہدایہ فقہ ، شرح دررالبحار ، منظومہ سیرہ الملک المؤمنین . سیوطی گوید عینی اشعار رکبیک و بی ارزشی در این منظومہ سرودہ ابن حجر چہارصد بیت از اشعار بی وزن او را در کتابی بنام قذی العین من نظم غراب البین آورده است . ابن حجر با وی معارضات و گفتگوہائی داشت آنگاہ کہ منارہ جامع مؤیدہ کہ عینی شیخ الحدیث آنجا بود ویران شد ابن حجر بر اثر اختلاف پیشین کہ با وی داشت بہ کنایہ گفت :

بجامع مولانا المؤمنین رونق منارتہ بالحسن تزہو و بالزین
تقول و قد مالت علیہم تمهلوا فلیس علی ہد می اضر من العین
جامع مؤید رونق خاصی دارد ویژہ منارہاش بہمہگونہ زیبائی آراستہ و مباحی است
آنگاہ کہ خراب شد گفت ہیچ اثر نکبت زائی باندازہ چشم زخم مرا از پا نینداخت .
عینی در ذیحجہ سال ۸۵۵ ہجری درگذشت .

مؤلف گوید اینک کہ اشارہای باستعمالات الفاظ وحشی شد کہ وی در آثار خود ایراد کردہ مناسب است برخی از الفاظ غریبہ او را کہ در خطبہ شرح شواہد صغیرہ موسوم بفرائد القلائد فی مختصر شرح الفوائد آورده محض نمونہ ایراد کنیم .

حمدا ناصعا ضافیا شرحا شفلعا و شکرا هامیا سامیا مکمیا شندعا لمن اطمی رباع
المجیزین رفعہ و ترفعا بکل کایع لیس ضعاعا و لاففعفا ربہج ندیہم لسریہم ذی معمع لا
و عوعا و لاضوکعا و صلوه علی من علی براقارخافا و آب حائر افنعا و علی الہ و صحبہ الذین
تلوه و لا اتلوه فظیعا و لا قدعا و اقتدوا بہداه و ہدیہ مراغمین عکنکا کعنکا ماقاط سلعا
سعثان المعمان اشہروا جمعا .

مؤلف گوید عبارات مزبور شباهت بسیاری بگفتار دیوانگان و سفیہان و یازہگویان دارد و اصولا بعبارات لغویہا و بلغا نمی ماند گذشتہ از این عبارت فیروز آبادی کہ پیش از این نقل کردیم اضطراب و بی بندوباری عبارات او را ندارد .

شیخ محمود بن امین الدین شبستری تبریزی معروف بہ شیخ محمود شبستری عارف و حکیم ربانی است و گلشن راز کہ مستمل بر مراتب حکمت و اندرز بودہ و با الفاظ و مضامین سیدائی بلباس نظم آراستہ شدہ از آثار ارزندہی اوست و گروهی از عارفان نیکوکاران یشرح

آن پرداخته‌اند .

آثار او علاوه بر گلشن راز کتابهای دیگریست بنام مرآةالمحققین ، سعادت نامه ، حق الیقین و امثال اینها که بقرینه همه آنها بزبان پارسی تالیف شده .

(۹۸) ابوالمحاسن مسعود بن علی بن احمد بن عباس صوانی بیهقی مشهور به فخر الزمان .

سیوطی از یاقوت نقل کرده فخرالزمان یکتای دوران بود و کسی است که باطن ادب را با چشم تیزبین خود می‌نگریسته و حقیقت شعر را با دو گوش شنوای خود می‌شنیده . آثار او عبارتند از تفسیر کبیر ، شرح حماسه ، صیقل‌الالباب در علم اصول ، التوابع واللوامع در اصول ، التذکره در چهار مجلد و اطلاق‌الملویین و اخلاق‌الاخوین در دو مجلد التلخیص در اصول‌الفقه و بغیةالمصادر و دیوان اشعار در یک مجلد . فخرالزمان سال ۵۴۴ هجری وفات یافته .

سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله ملقب به سعدالدین تفتازانی پیش از این به اعتبار لقبش سعدالدین که بدان اشتها دارد مطالبی را متعرض شدیم و در اینجا بمناسبت اسمش مسعود به برخی از مطالب دیگر که سیوطی در بغیةالووعات ایراد کرده می‌پردازیم تا مطالعه کنندگان بهتر بحال وی آشنائی پیدا کنند .

مینویسد سعدالدین پیشوائی بسیار دانا بود و در نحو و صرف و معانی بیان و اصول الدین و اصول‌الفقه و منطق و امثال اینها مهارت داشت و از شافعی مذهبان بود . تفتازانی سال ۷۱۲ متولد شد و از شاگردان قطب‌الدین رازی و قاضی عضد و امثال اینها بود .

تفتازانی در همه فنون معموله بر دیگران برتری جست و آوازه‌اش همه‌جا را فرا گرفت و مردم از آثارش بهره‌ور گردیدند .

آثار او عبارتند از شرح عضد شرح تلخیص بنام مطول و شرح دیگری بنام مختصر شرح بخش سوم مفتاح‌العلوم ، التلویح علی‌التنقیح در اصول‌الفقه شرح عقایدالمقاصد در کلام شرح شرح شمسیه در منطق شرح تصریف عزى ، الارشاد در نحو حاشیه ناتمامی بر کشف و امثال اینها .

تفتازانی لکنئی در زبان داشت و ریاست علوم در خاورزمین منحصر باو بود و سال ۷۹۱ در سمرقند وفات یافت .

شرف‌الدین مسعود بن عمر بن محمود بن انمار انطاکی از نحویهای نزیل دمشق بوده .

سیوطی کہنے ابن انمار وارد حلب شد و بختر مهمی از فنون عربیت را فرا گرفت و وارد دمشق شد و بدرس عنابی و صلاح صفدی و ابن کبیر حضور می یافت و در عربیت و حسن خط بر معاصران خود برتری پیدا کرده بود .

ابن انمار در تعلیم دانشجویان ید طولائی داشت تا بحدیکه در مدت معینی از جهت تعلیم دانشجویان مبلغ معلومی شهریه میگرفت .

ابن انمار شعر خوب میگفت و در نزد قاضی بشهادت نامزد میشد ابن انمار مردی مزاج و شیرین بیان بود و بامور تصوف کمتر توجه میکرد و در نهم شعبان سال ۸۱۵ در سن هشتاد سالگی درگذشت .

(۹۹) ابوالفرج معاذا بن یحیی بن زکریا نهروانی جریری معروف به اطراره .

مؤلف بغیہ گفته ابوالفرج در نحو و لغت استاد بود و در فنون فقه برویہ محمد بن جریر رفتار میکرد و تابع مرام او بود و در اخبار و اشعار نیز مهارت داشت و مردی موثق و مورد اطمینان بود در باب الطاق داوری میکرد والجلیس والانیس و تفسیر بزرگی از آثار اوست .

ابوالفرج در مذهب جریر پافشاری میکرد و همواره به احیاء مرام و عقائدی کہ او داشت میکوشید .

(۱۰۰) ابومحفوظ معروف بن علی کرخی بغدادی معروف به معروف کرخی .

پدرش مرد نصرانی و ترسا بود و بنام فیروز یا فیروزان شهرت داشت و خود او را از دربانان حضرت رضا (ع) معرفی کرده اند .

قشیری در رسالہی معروفش مینویسد معروف بن فیروز کرخی از مشایخ بزرگوار و مستجاب الدعوه بود از قبر او استشفای میخواستند و بغدادیها مزار او را تریاق مجرب میدانند و او از موالیان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده و سال ۲۰۰ و بقولی ۲۰۱ هجری درگذشته . معروف استاد سری سغفی بود روزی به وی گفت هرگاه حاجتی داشتی خدا را به حق من سوگند ده .

از استاد ابوعلی دقاق شنیدم میگفت پدر و مادر معروف ، از ترسایان بودند معروف را کہ کودکی بود بمکتب خانہ ترسایان فرستادند ، معلم باو گفت بگو خدا سومی سومهاست معروف گفت نہ چنین است بلکه او خدای یکتاست .

روزی معلم کہ از معروف ناراحت شده بود او را بسختی تنبیه کرد معروف از مکتب خانہ گریزان شد ، پدر و مادر معروف اطلاع یافته دانستند بچه علت از مکتب گریخته است گفتند

ایکاش بمنزل بیاید و بهر دینی که میخواهد بسر برد .

معروف در نتیجه فرار از مکتبخانه بحضور مبارک حضرت رضا (ع) شرفیاب شد و بدست آنجناب ایمان آورد و بخانه‌ی خود بازگردید کوبه در را بصدا آوردند پرسیدند کیست؟ گفت معروف ، گفتند با چه دینی بازگشته‌ای پاسخ داد با دین حنیف اسلام پرسید : پدر و مادرش بدین اسلام درآمدند .

قشیری پس از پاره‌ای از آثار و کلمات عرفان شعار او گفته .

در مرض مرگ از وی درخواست کردند تا وصیت کند ، گفت هرگاه خرقه تهی کردم جامه‌ی مرا صدقه دهید زیرا میخواهم همچنانکه برهنه بدنیا آمدم برهنه از دنیا بروم .
شیخ فریدالدین عطار در تذکره‌الاولیا مینویسد معروف در سن هفت سالگی بدست حضرت رضا (ع) اسلام اختیار کرد .

شیخ ابواسماعیل انصاری هروی در کتاب منازل السائرین به اسناد خود از جنید از سری از معروف از حضرت صادق علیه‌السلام روایتی نقل کرده است :

مؤلف گوید شیخ بهائی در اربعین نقل کرده معروف کرخی از حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) درخواست کرد تا موعظه و اندرزی باو بدهد فرمود اقلل معارفک و سائل آشنائی خود را کم کن عرض کرد بیش از این بفرمائید فرمود از آنهایی که با تو آشنایند قطع علاقه بنما .

و نیز سید عبدالله نواده سید جزائری در شرح بخبه فیض حدیث مفصلی متضمن اسرار حج بتوسط معروف از حضرت صادق (ع) روایت کرده لیکن روایت مزبور با هفت سالگی او که بدست حضرت رضا (ع) ایمان آورده و شیخ عطار و قشیری متعرض شده‌اند منافات خواهد داشت مگر آنکه سقطی در روایت رخ داده یا آنکه مراد از معروف دیگری باشد .

سیدحیدر آملی مؤلف جامع‌الاسرار که از علماء ابرار ماست بنا بنقل برخی از او نوشته مراتب سلوک از حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) بمعروف و از او بسری سقطی و از او به جنید بغدادی و از او بشبلی همچنین تا بروزگار ما رسیده است .

و نیز محمد بن ابی‌جمهور احسائی سابق‌الذکر در کتاب مجلی ذیل نام جنید مینویسد وی خرقه فقر را از دست دائیش سری و او از معروف کرخی و او از دست مبارک امام ما حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) پوشیده .

و در جای دیگر نوشته معروف کرخی لباس فقر را از داود طائی و او از حبیب اعجمی

و او از حسن بصری و او از امیرالمؤمنین علی (ع) ان نفعات جامی نقلشده معروف صاحب داود طائی بود و دربانی درگاه حضرت رضا (ع) را دانست و هنگامیکه بوظیفہی دربانی خود اشتغال داشت سال ۲۰۲ براثر ازدحام جمعیت در درگاه ہمایون آنجناب جان تسلیم کرد، در پایان متعرض شدہ معروف از طبقہ نخستین عارفانست .

مؤلف گوید ہرگاہ مصاحبت معروف با داود طائی درست باشد دور نیست بشرف ملاقات حضرت صادق (ع) نائل شدہ باشد زیرا داود بنقل صحیح سال ۱۶۵ وفات یافتہ . ناگفتہ نماند کتابہای رجال کہ بمنظور نامبرداری از رجال اصحاب صادق و ائمہ پس از آنحضرت و ائمہ پیش از آنحضرت تدوین شدہ نامی از وی نبردهاند و سخنی از ستایش و نکوہش او اظہار نداشتہاند و نیزہ عیون اخبارالرضا کہ ویژہ احوال آنحضرت تدوین شدہ نامی از وی بمیان نیاوردہ .

آری بعضی از معاصران اظہار داشتہ ممکن است وی از دربانان علیالہادی باشد کہ آنحضرت بہ ابنالرضا شہرت داشتہ .

بنابراین ابنالرضا بہ رضا و جعفرثانی بہ جعفر صادق (ع) تصحیف شدہ باشد . علامہ مجلسی در کتاب عینالحویات با شدت ہرچہ ہامتر دربانی او را برای حضرت رضا (ع) انکار کردہ و اظہار داشتہ ہرگاہ معروف دربان آنحضرت بود باید اصحاب رجال شیعہ نام او را در ردیف دربانان و غلامان آنحضرت یا در ردیف با آنکہ مؤلفان رجال شیعہ کہ ہمہی جزئیات زندگی آنحضرت و اصحاب خاص او را در کتاب خود مذکور و علامان ممدوح و مذموم آنجناب را یاد کردہاند از وی نامی نبردهاند سپس بہ شیخ دہبیر کہ ہریک از آنها مبطل دربانی معروف باشد متعرض شدہ و افزودہ دربانی معروف برای حضرت رضا (ع) از قبیل اساطیر و افسانہہای بی اساس است .

بنابراین حکایاتی کہ حاکی از ارتباط و نزدیکی وی بحضرت رضا (ع) باشد اصولاً قابل توجہ نبودہ و از درجہی اعتبار ساقط است از قبیل اینکہ در بعضی از مواضع معتبرہ آمدہ معروف کرخی اظہار داشتہ خدا را بسرمن سوگند دہید و حاجت خود را از او بخواہید برخی از خودخواہی او بشگفت آمدہ وی گفت جای ہیچگونہ شگفتی نیست زیرا مدتی سرم را بر درگاہ حضرت رضا (ع) سودہام .

مردی حضور حضرت رضا (ع) شرفیاب شد تا دعائی بگیرد کہ چون سفر دریا کند و کشتی بطوفان دچار شود براثر آن دعا از ناراحتی دریا و احتمال غرق شدن درامان باشد متاسفانہ دسترسی بآنحضرت پیدا نکرد، معروف کلماتی برای او نگاشت و گفت ہرگاہ دریا

متلاطم شد اینکلمات را تذکره کن دریا آرامش پیدا خواهد کرد ، آنمرد نوشته را گرفت در یکی از سفرها بطوفان دریا مبتلا شد نوشته را از بغل بیرون آورده و گمان کرد کلمات مرقوم در آن دعائی است که معروف از حضرت رضا (ع) تعلیم گرفته برخلاف انتظار دید در آن نوشته "ایها البحر اسکن بحق المعروف صاحب الرضا (ع) " ای دریا بحق معروف غلام حضرت رضا (ع) آرام باش .

آنمرد ناراحت شده نوشته را با کمال خشمگینی در میان دریا افکند بخواست خدا دریا آرامش پیدا کرد دانستند آرامش دریا از برکت آن نوشته بود از آنروز معمول شد مسافران دریا هرگاه به تهدید دریا و تلاطم آن گرفتار میشدند همان جمله را میخواندند و دریا آرامش پیدا میکرد .

از حکایات معروف او دمیری مؤلف حیات الحیوان نقل کرده معروف قدس سره البهی گفته اطلاع یافته ایم هنگامی ذوالنون مصری کنار رود نیل آمده تا جامه هایش را بشوید چشمش به عقربی افتاد در کمال بزرگی و وحشتناکی بطرف رود در حرکت است ذوالنون بی نهایت بوحشت افتاده از شر آن حیوان بخدا پناهنده شد عقرب نزدیک رود آمد در آنحال سنگ پستی کنار رود آمده آن حیوان را بر پشت خود سوار کرد و بطرف دیگر رود روان شد ذوالنون یقین کرد سری در اینکار میباشد لباسهای خود را بیرون آورده بسرعت از آندو حیوان تعقیب کرد سنگ پشت نزدیک کنار رود دیگر رسیده عقرب از پشت آن بالا رفته بطرف درختی که شاخه های زیادی از آن آویخته بود و سایه ی فراوانی داشت روان شد ذوالنون دید در زیر آن درخت جوانی که هنوز چهره اش را موی فرا نگرفته خوابیده و مست و مدهوش افتاده ذوالنون تعجب کرد گفت لابد این حیوان مامور است اینجوان بینوا را به زهر کشنده ی خود از پای در آورد در اینحال توجه کرد ماز بزرگی بطرف آنجوان روان شد عقرب بوی در آویخت و آنمار را بزهر خود نابود کرد سپس بجانب رود نیل حرکت کرد و بر پشت همان سنگ پشت سوار شد و رفت .

ذوالنون که از لطف خدا ایمتعال در شگفت بود گفت :

یارا قدا والخلیل یحفظه
کیف تنام العیون عن ملک
من کل سوء یکون فی الظلم
یوءتیک من فوائد النعم

ای خوابیده ای که خدای مهربان ترا نگهداری می کند و از هرگونه پیش آمد ناراحت کننده ای امان میدهد چگونه چشمها در خواب اند و از فوائد خدای بخشنده بی خبر اند .

از اشعار ارزنده ی اوست :

ابکی الی الغرب انکانت منازلکم
 من جانب الشرق خوف القیل والقال
 اقول بالخد خال حین اذکره
 خوف الرقیب و ما بالخدمن خال
 هرگاه منزلهای شما در جانب شرق باشد من برای ترس از قیل و قال تا بجانب مغرب
 میگیرم و میگویم در رخسار او خالی است و چون از رقیب بیمناکم از خال او سخنی بزبان
 نمیآورم .

(۱۰۱) ابو عبیده معمر بن مثنی بصری قرشی تمیمی معروف به ابو عبیده لغوی .
 از متبحران ثقات و متهرانی است که اقوال او در بسیاری از آثار مورد توجه اکابر
 واقع شده .

سیوطی مینویسد ابو عبیده از شاگردان یونس و ابو عمر بوده و او نخستین کسی است
 که به تصنیف غریب الحدیث پرداخته و ابو عبید (بدون هاء) و ابوحاتم و مازنی و اثرم و
 عمر بن شبه از شاگردان او بوده اند .

ابو عبیده در علم انساب و ایام عرب دانشمندتر از اصمعی و ابوزید بوده و ابوفراس
 که از شاگردان ابو عبیده بوده او را ستایش میکرده و به نکوهش از اصمعی میپرداخته .
 از ابونواس پرسیدند اصمعی چگونه عالمی است؟ پاسخ داد مانند بلبل است که در
 قفس بوده باشد، پرسیدند ابو عبیده چگونه ادیبی است؟ پاسخ داد مانند سفره ایست که
 برای خوراک علم و دانش گسترده باشند .^۴

دیگری گفته هرگاه شاگردان به مجلس اصمعی وارد میشدند مانند آن بود که از بازار
 جواهر فروشان خر مهره بخرند و هرگاه بمجلس ابو عبیده حضور می یافتند مانند آن بود که
 از کوی خر مهره فروشان گوهر بخرند .

زیرا اصمعی در انشاء کلمات مزخرف و حکایات و اشعار ید طولی داشت و بهره ی
 مجلسش اندک بود بخلاف ابو عبیده که مجلسش حاوی همه گونه فوائد علمی و ادبی بوده .
 یزید بن مره گفته هرگاه ابو عبیده در صدد تحقیق علمی از علوم برمیآمد کاملاً مطالب
 و موضوعات آنرا موشکافی میکرد و کسیکه همان علم را از وی بازخواست می نمود آنچنان
 محققانه پاسخ میداد که گویا جز از آن از مراتب علمی دیگر اطلاعی ندارد .

هرون الرشید او را از بصره به بغداد طلبید تا مراتب ادب را از او فرا بگیرد .
 ابو عبیده شعوبی مرام و بنقلی خارجی مسلک و از خوارج اناضیه بود .
 جاحظ درباره ی او گفته خارجی مذهبی در فنون معموله بدانشمندی ابو عبیده در روی
 زمین وجود ندارد .

ابن قتیبه گفته حداکثر اطلاعات او در خصوص غریب الحدیث و مطالب مربوط به ایام عرب و اخبار آنها بوده .

هنگامی مردی باو گفت ای بو عبیده از حکایات مردم و انساب آنان کمال اطلاع را داری سوگند بخدا امیدوارم پدرت را بمن بشناسانی و بگوئی ریشه‌ی او از کدام تیره مردم است .

بو عبیده گفت از پدرم شنیدم میگفت جد من از یهودیان باجروان بود .

ابوحاتم گفته بو عبیده با اطلاعات فنی و ادبی که داشت در عین حال هرگاه شعری میخواند رعایت قانون ادب و عروض را نمی نمود .

آثار اوالمجاز در غریب القرآن ، الامثال در غریب الحدیث ، المثالب ، ایام العرب ، معانی القرآن ، طبقات الفرسان ، نقائص جریر و فرزدق ، الخیل ، الابل ، السیف ، اللغات المصادر ، خلق الانسان ، فعل و افعال ، ما تلحن فیہ العامه و امثال اینها از آثار دیگر بو عبیده اشعاری متوسط میسروده از اوست .

یکلمنی و یخلج حاجبیه لاحسب عنده علما دفینا

و ما یدری قبیلا من دبیر اذ اقسام الذی یدری الظنونا

با من سخن میگوید و با ابروان خود اشاره میکند تا از دانش نهاده‌ی او بهره‌ور گردم
نمیداند که دبیر با گمانی که در دل دارد بدان پی میبرد .

بو عبیده سال ۱۱۲ متولد شد و به اختلاف در سالهای ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ در گذشت .

ابوعمر و صالح بن اسحق بصری بغدادی ملقب به جرمی بفتح جیم و سکون راء یکی از شاگردان اخفش و یونس و بو عبیده است .

در نحو و صرف استاد بوده و آثاری از قبیل التنبیه ، السیر ، الابنیه ، العروض و امثال اینها دارد و سال ۲۲۵ هجری وفات یافته است .

مؤلف گوید شهید ثانی قده در شرح درایه بمناسبت غریب الحدیث میویسد عده‌ای از دانشمندان در غریب الحدیث آثاری بوجود آورده‌اند و گویند نخستین کسیکه در این رشته تالیف کرد نضر بن شمیل و یا ابو عبیده معمر بن مثنی است و پس از آنها ابو عبید قاسم بن سلام و ابن قتیبه و خطائی بوده و پس از ایشان ابن اثیر در نهاییه و زمخشری در فائق و هروی در غریب القرآن و الحدیث بفوائد مهمتر دیگری در آثار خود اشاره کردند .

از غریب اللغه بو عبیده نقل شده بضم میان انگشت کوچک و انگشت پس از آن ، عتب

بدو فتحہ مابین انگشت بنصر و انگشت وسطی، رتب با دو فتحہ میان انگشت وسطی و شہادت، فتر میانہ انگشت شہادت و شصت، شبر فاصلہ میان شصت و انگشت کوچک، قوت مابین درازی ہردو انگشت۔

ابن خلکان نوشتہ ہنگامی من و ابو عبیدہ وارد مسجد شدیم برفراز ستونی کہ بو عبیدہ درکنار آن تدریس میکرد بفاصلہ ہفت ذراع این دو شعر نگاشتہ شدہ بود۔

صلی الالہ علی لوط و شیعتہ
فانت عندی بلا شک نقیبہم
ابا عبیدہ قل باللہ آمینا
منذ احتملت و قد جاورت سبعینا

درود خدا بر لوط و پیروان او ای ابو عبیدہ آمین بگو زیرا از روزیکہ بحد بلوغ رسیدہ تا بہ ہفتاد سالگی قدم گذارده ای سمت نقابت آنہارا بعہدہی خود گرفتہ ای و باقیماندہ آنہائی بو عبیدہ از دیدن این شعر ناراحت شدہ بہ اصمعی گفت بر پشت من برآی و آنہا را از ستون پاک کن، اصمعی گوید وی خم کرد و بر پشت او بالا رفتم و بہ محواسعار پرداختم بو عبیدہ از سنگینی من برنج افتادہ گفت فرود آی کہ پشت مرا شکستی گفتم ہنوز طاء لوط ماندہ است گفت آری این حرف از ہمہ حروف اشعار بدتر است و ہمہ گویند ہنگامیکہ بو عبیدہ ناراحت شد و از سنگینی اصمعی بہ ستوہ آمد گفت سرعت کن و فرود آی، گفت ہنوز کلمہ لوط پاک نشدہ، بو عبیدہ گفت آری این ہمہ کلمہ ایست کہ باید از آن فرار کرد۔ گویند دو شعر مزبور را ابونواس برستون نوشتہ بود۔

مؤلف گوید در تفسیر آیہ ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض آورده شدہ مراد از فساد آنہا کہ در زمین ایجاد کردہ بودند عمل لواط بود کہ از آنہا سرمیزد۔

(۱۰۲) سید حکیم مؤمن بن امیر محمد زمان حسینی دیلمی از مردم تنکا بن مازندران بودہ و مؤلف کتاب معروف تحفة المؤمنین است کہ بہ تحفہ حکیم مؤمن اشتهار دارد۔ این کتاب را نامبرده بنام شاہ سلیمان صفوی تالیف کردہ و خود از طبیبان ماہر آن روزگار بودہ و از طبایع اغذیہ و ادویہ و گیاه شناسی اطلاع کامل داشتہ۔

مؤمن در این کتاب خلاصہ ای از مجربات اطباء پیشین را گرد آورده و در عین حالیکہ از اختیارات بدیعی مستفید شدہ و از سبک آن پیروی نمودہ اشتباہات آنرا متعرض شدہ و بدان اکتفا ننمودہ بلکہ بہ کتابہای دیگر از قبیل جامع بغدادی و جامع انطاکی و آثار ابن تلمید و محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا و منقولات حنین و امثال آنہا پرداختہ و بالاخرہ کتابی تالیف کردہ کہ ہموارہ مورد توجہ اطباء روزگار بودہ۔

حکیم مؤمن کتاب خود را بر پنج تشخیص و سہ دستور مرتب ساخنے اول در بیان

اختلاف طبیبان در ماهیات ادویه و قوت آنها و مقدار استفاده از آنها .
دوم در افعال ادویه و نام و نشان آنها . سوم در ماهیت و خاصیت ادویه مرکبه و مفرده و مصلح هریک از آنها و بدل هریک از ادویه و مقدار شرب آنها ، چهارم در معالجات سموم حیوانیه و امثال آنها . پنجم در اوزان و متعلقات ادویه .
دستورات سه گانه آن بشرح زیر است :

یک ، کارهای مربوط به ادویه مفرده از شستن و سوختن و بریان کردن و امثال آنها از طرز استعمال ادویه مزبوره . و کارهای مربوط به ادویه مرکبه از معجون و حبوبات و امثال اینها . سه در بیان معالجه امراض بطور اختصار .
کتاب مزبور مشتمل بر سی هزار بیت بوده .

پدر و اجداد و بسیاری از قبیلہی او از اطباء روزگار خود بوده اند

(۱۰۳) میمون بن بخت واسطی از معاصران ابوعلی سینا بوده ، شهرزوری در تاریخ الحکماء مینویسد وی طبیبی فاضل و حکیم بود و منطق و طبیعیات و الهیات شفا را از حفظ داشت و کمتر با ثروتمندان ارتباط پیدا میکرد .

ظهیرالملک بیهقی همواره اشتیاق ملاقات او را داشت و از آنجا که وی همواره از ثروتمندان گریزان بود وی بملاقات او نائل نمیشد و گاهی که فرزندانش بیمار میشد ظهیر الملک برای دسترسی بوی عدهای از ترکها را دستور می داد تا در منزل او رفته ایجاد مزاحمت نمایند و بالاخره او را بدادگاه ببرند آنگاه ظهیرالملک از فرصت استفاده میکرد و او را بمعالجہی فرزندان خود موظف میداشته و مدتی با او بگفتگو میپرداخته .
گویند میمون اصلاً از مردم واسط بوده و در خوز متولد شده اخیراً تا روزگاریکه از دنیا رفته در هرات مقیم بوده .

"باب ۳"

در این باب بشرح احوال عدهای از رجال شیعه که نامشان با حرف نون شروع شده میپردازیم .

(۱۰۴) سیدابو ابراهیم ناصر بن رضا بن محمد بن عبدالله علوی حسینی .

امل الامل بنقل از منتجب الدین مینویسد ابو ابراهیم فقیه موثق و شایسته و محدث و از شاگردان شیخ طوسی است .

آثار او کتابی است در مناقب آل رسول و کتاب ادعیه حضرت زین العابدین علی بن الحسین (ع) و مکاتبات و مطایباتی که با یکی از فضلاء معاصرش داشته .

مؤلف فهرس گوید ما آثار او را بتوسط ادیب صالح ابوالحسن بن سعدویه قمی از وی روایت میکنیم .

مؤلف گوید کتاب ادعیه مذکور ممکن است ادعیه‌ای باشد که پیش از آنکه صحیفه سجادیه بصورت فعلی تدوین شده باشد وی جمع‌آوری کرده و یا صحیفه مزبور را با ادعیه‌ای که خود بدست آورده تکمیل نموده و نظیر صحیفه ثانیه‌ای بوده که مؤلف امل بتالیف آن دست یافته .

(۱۰۵) شیخ ناصر بن ابراهیم بویه‌ی عاملی عینائی (۱) .

مؤلف امل در بخش اول که بمنظور شرح احوال دانشمندان جبل عامل تالیف کرده مینویسد شیخ ناصر مردی فاضل و محقق و ادیبی سراینده و فقیه بود . رساله مهمی در فن حساب و حاشیه‌ای بر قواعد علامه بختا و دیده و علاوه بر آنها حاشیه‌های بسیاری بر کتابهای فقه و اصول و امثال اینها داشته است . از آثار نظمی اوست :

اذا رمقت عیناک ما قد کتبتہ و قد غیبتنی عند ذاک المقابر

فخذ عظه مما رایت فانه الی منزل صرنا به انت صائر

آنگاه که بدنم در قبر پوشیده شود و آثار من بمطالعته تو برسد پند گیر و بدان به منزلی رهسپار شدم که تو هم بدانجا رهسپار خواهی شد .

و از خط شهید ثانی بنقل برخی از علما نقل کرده شیخ ناصر بویه‌ی اصلاً از مردم احسا بوده و سرانجامش در جبل عامل سپری شده و او از اجلاء علماء محقق بوده از محل خود به بلاد شام آمده و همانجا بتحصیل علوم پرداخته تا سال ۸۵۳ بطاعون عمومی اعاذنا الله و جمیع الناس در همانجا درگذشت .

بویه‌ی از بازماندگان آل بویه شهریاران ایرانند و صاحب بن عباد از وزیران آنها بوده و آل بویه قبه علیه علویه را بنیان کردند .

(۱۰۶) شیخ نصرالله بن هبة الله بن نصر زنجانی .

مؤلف امل بنقل از فهرست می نویسد زنجانی فاضلی متبحر بود آثار او المقامات الطیبه ، المقامات الحکمیة ، الرساله السعدیه ، الجواهر در نحو .

مؤلف گوید زنجانی فوق غیر از عزالدین زنجانی صرفی است زیرا نام او عبدالوهاب

(۱) بویه‌ی از خاندان آل بویه است و بهمان جهت بویه‌ی خوانده شده .

بن ابراهیم است و ما نام او را در باب عین ذیل عبادله مذکور داشته و بمناسبت مطالبی مربوط به شهر زنجان را نگارش داده ایم .

(۱۰۷) سید نصرالله بن سید حسین حسینی موسوی حائری مدرس روضه مبارکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام .

بطوریکه برخی از بزرگان اظهار داشته‌اند نامبرده در فهم و هوشمندی و حسن تقریر و فصاحت بی نظیر بوده و در همگی این خصال آیت بزرگی بشمار می‌آمده و علاوه بر صفات مزبور سراینده‌ای توانا و ادیبی دانا بوده و دیوان ارزنده‌ای از لئالی طبع خود ترتیب داده و در تاریخ گوئی و ایراد مقطعات ادبی و اندرز ید طولی داشته و مخالف و مؤالف او را بعظمت می‌ستائیده و اکابرو اصاغر و بزرگان و کوچکان با چشم ادب و احترام به او می‌نگریستند .

حائری چندین بار بایران مسافرت کرده و در هربار از همه‌گونه مزایا برخوردار گردیده و حرص عجیبی بجمع‌آوری کتابها داشته و بخت بلندی برای تحصیل آنها دارا گردیده . سید عبدالله شوشتری گفته (۱) در روزگار سلطنت نادرشاه افشار که به اصفهان آمده بود در یک معامله متجاوز از هزار مجلد کتاب به بهائی ارزان خریداری نمود و من خود در کتابخانه‌ی وی کتابهای مهمی دیدم که در کتابخانه‌های دیگران موجود نبود .

نادرشاه که برای دومین بار به مشهد مشرفه عراق تشریف حاصل کرد سید بزرگوار به حضور او معرفی شد نادرشاه از آنجناب کمال بزرگداشت را نموده و او را همراه با هدایا و تحفه‌های ارزنده‌ای به مکه فرستاد .

سید به بصره رفته و از راه نجد عازم مکه مکرمه شد و هدایای نادر را به شریف مکه تقدیم داشت پس از آن مامور شد بمنظور سفارت و تنظیم مصالحی که مربوط به ملک و ملت بوده بجانب روم عزیمت نماید سید بمجردیکه وارد قسطنطنیه شد در نزد سلطان روم از او سعایت کرده و او را فاسدالعقیده معرفی نمودند سید بحضور سلطان احضار شده و بالاخره سال ۱۱۵۰ یا ۱۱۶۰ هجری در سن متجاوز از پنجاه سالگی بدست دشمنان شهید شد و نام عظیمی در ردیف شهداء از خود باقی گذارد .

آثار او الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفاة ، سلاسل الذهب ، رساله‌ای در تحریم توتون و امثال اینها .

(۱) ممکن است موضوع فوق را در اجازه معروفش نوشته باشد و شرح حال او در باب عین ذکر شده .

حائری بخوابہای درست و رؤیای صادقہ توجہ خاصی داشت و ہموارہ برای آنها تائیدہا و ترجیحات مناسبی ایراد میکرد .

حائری بتوسط شیخ محمد باقر مکی از سید علیخان روایت میکرده .

(۱۰۸) ابوحنیفہ نعمان بن ابی عبداللہ محمد بن منصور بن احمد بن حیون یکی از پیشوایان دانشمند و انگشت شمار است .

مؤلف امل بنقل از ابن خلکان می نویسد امیرمختار مسبحی نوشته بوحنیفہ فقیہی متدین و بی نہایت باشخصیت بود و آثار چندی تالیف کردہ از جملہ کتابہائی کہ در اصول مذهب نوشته .

بوحنیفہ در آغاز مالکی مذهب بود سپس بمذهب امامیہ گرائید و کتابہای چندی پس از پذیرش مرام شیعیہ تالیف نمود از جملہ ابتداء الدعویہ للعبدیین ، الاختبار در فقہ ، الاقتصار در فقہ .

ابن زولاق در کتاب اخبار مصر ذیل ترجمہ فرزندش علی بن نعمان مینویسد پدرش بوحنیفہ از قضات بنام بود و از علوم قرآن و فقہ و اختلاف فقہاء و لغت و شعرو تذکرہ احوال دستجات مختلف مردم کمال اطلاع را داشت و دانشمندی خردمند و باانصاف بود و ہزاران ورق از آثار اہل بیت (ع) را بہ بہترین تالیف و شیرین ترین سجع تالیف کردہ و نیز کتابی در مناقب اہل بیت و مثالب منافقان بطرز زیبائی تالیف نمودہ و ردودی بر مخالفان خود از قبیل بوحنیفہ و مالک و شافعی نوشتہ و کتابی در اختلاف فقہاء تالیف نمودہ و در این کتاب از اہل بیت عصمت انتصار نمودہ و درستی رویہ صاحبان وحی علیہم السلام را اثبات کردہ و قصیدہ فقہیہای بنام منتخبہ سرودہ .

بوحنیفہ از ملازمان تمیم بن منصور ملقب بہ المعز بود آنگاہ کہ نامبردہ از افریقا بہ مصر آمد بوحنیفہ ہمراہ او بمصر رفت و همانجا سال ۳۶۳ در مصر درگذشت انتہی (۱) .

مؤلف گوید علامہ مجلسی در مقدمات بحار ذیل معرفی از کتاب دعائم الاسلام مینویسد حداکثر معاصران ما می پندارند کتاب مزبور از آثار شیخ صدوق است و ما بر اثر تحقیقات بدین نتیجہ رسیدہ ایم کتاب مزبور از تالیفات ابوحنیفہ نعمان بن محمد بن منصور قاضی مصر است کہ در روزگار دولت اسماعیلیہ میزیستہ و در آغاز مالکی مذهب بودہ سپس مستبصر شدہ و بمذهب حق امامی گرائیدہ و حداکثر اخبار کتاب مزبور موافق با

(۱) ابن خلکان نام المعز را معد و کنیہی او را ابوتمیم نام میبرد .

خبرهایی است که در کتابهای مشهور ما موجود میباشد لیکن در کتاب مزبور از ائمه پس از حضرت صادق (ع) حدیثی نقل نکرده و در اینخصوص از علماء اسماعیلی خائف بوده و به همین مناسبت حقایق اهل بیت را در زیر پرده‌ی تقیه آشکارا ساخته و کسیکه با دقت کامل کتاب مزبور را مورد مطالعه قرار دهد بدینحقیقت پی خواهد برد و اخبار کتاب نامبرده شایسته برای تایید و تاکید است انتهى .

مؤلف پس از این اظهار میدارد با آنکه اعلام ما همگی او را شیعه امامی نام برده‌اند باز ما او را شیعه دوازده امامی نمیدانیم زیرا مصلحت وقت و تقرب به پادشاهان اسماعیلی ایجاب کرده تا وی به طریقه امامیه تمایل پیدا کرده و احادیث آنان را روایت نماید .

و ما مکرر در مکرر در ذیل ترجمه عده از علمائیکه بعنوان تشیع شهرت پیدا کرده‌اند نوشته‌ایم دانشمندان ما بر اثر حسن ظنی که داشته بمجردیکه میدیدند فلان نویسنده یا محدثی بذکر مناقب اهل بیت یا مطالب اعدا میپرداخته او را شیعه معرفی میکرد بی‌خبر از آنکه او شیعه نبوده بلکه حقایقی بزبان او ناخودآگاه جاری میشده و خداوند متعال از این راه به مستضعفین کمک فرموده است و حال آنکه هرگاه تشیع بوحنیفه مترجم فعلی ما و امثال او مستند صحیحی میداشت پیشینیان شایسته و مطلع ما در کتابهای خود متعرض میشدند و بر آنها پوشیده نمی‌ماند آری مؤلف امل بر اثر صداقت زیادی که داشته بوالفرج اصفهانی اموی و امثال او را که مرد متعصبی بوده شیعه معرفی کرده .

با آنکه مجلسی پس از معرفی از قاضی بوحنیفه مینویسد ابن شهر آشوب مازندرانی در معالم‌العلماء اظهار داشته قاضی از پیشوایان امامیه نبوده و کتابهای پسندیده‌ای از او باقی است .

علامه بحر العلوم که از مفاخر شیعه است نامبرده را از امامیه دانسته و کتاب دعائم را از آثار او نام میبرد و در فوائد رجالیه مینویسد کتاب دعائم از کتابهای خوب و پسندیده بوده و شایسته است تمجیدهایی که از آن شده بپذیریم آری نامبرده در این کتاب از ائمه پس از حضرت صادق (ع) روایت نکرده باید اطمینان داشت عدم روایت او از آن نظر است که از طرف خلفاء اسماعیلی قضاوت داشته و می‌ترسیده هرگاه به روایات ائمه دیگر بپردازد مورد ناراحتی و بی‌مهری آنها قرار بگیرد در عین حال از پس پرده تقیه حقایق مذهب شیعه را آشکارا میساخته .

مؤلف گوید از مطالب فوق استفاده میشود علامه بحر العلوم بر اثر حسن ظنی که به دایش علامه مجلسی داشته اظهارات او را ایراد کرده و پذیرفته است .

مؤلف در پایان این ترجمہ مینویسد قاضی مزبور غیر از محمد بن محمد بن اشعث کوفی است کہ در مصر ساکن بوده و مؤلف صادقاتی است کہ متضمن ہزار حدیث فقہی از آثار شیعہ است کہ آنها را از حضرت صادق (ع) روایت کردہ بنام اشعثیات وما پیش از این مفصلاً شرح حال مؤلفش را نقل کردہ ایم .

(۱۰۹) سید نعمت اللہ بن سید عبداللہ حسینی موسوی جزائری مشہور بہ شوشتری (۱) . سید از بزرگان دانشمندان متاخر و فضلاء متبحر است در فنون ادب و فقہ و حدیث یکتای عصر خود بودہ و با جدیت فراوانی بہ فرا گرفتن معارف ربانی پرداختہ و در میان علماء کمتر کسی از نظر استادی بہ پایہی او میرسیدہ زیرا در ہر فنی کہ دارا بودہ از اساتید متعددی بہرہ ور گردیدہ و در عین حال کہ از مشرب اخباری برخوردار بودہ با مجتہدان رفت و آمد داشتہ و با مخالفان آنان بمدافعہ برمیخاستہ قلبی سلیم و چہرہای زیبا و وسیم و طبعی راست و مستقیم داشتہ آثاری نمیکین و مستطرفاتی مملو از نصایح و اندرزهای شمین از وی برقرار مانده مهمترین اثر او شرح بزرگی است در دوازده مجلد بر تہذیب شیخ طوسی نوشتہ و با فائدہترین اثر او انوار نعمانیہ است کہ نتیجہ تحقیقات و مطالعات سالیان عمر خود را در آن متعرض شدہ و در پایان آن بتفصیل احوال خود پرداختہ کہ ما در این کتاب نیازی بہ تطویل آنچه را در پایان کتاب آورده نداریم .

از کسانیکہ متعرض احوال سید شدہ نوادہ فاضل او سید عبداللہ بن سید نورالدین است وی در اجازہ مبسوط و مطولش مینویسد سید در حدود ۱۱۵۰ ہجری در دہکدہ صباغیہ الجزائر متولد شد مقدمات علوم معمولہ را در الجزائر واقع در اطراف شط العرب از درس شیخ محمد بن سلیمان جزائری فقیہ نحوی فرا گرفتہ و در شیراز بدرس شاہ ابوالولی حکیم الہی و سید ہاشم احسائی کہ از او در آثار خود تعبیر بہ شیخنا الثقہ نمودہ و شیخ جعفر بحرانی کہ او را شیخنا الحویزی معرفی نمودہ و شیخ یوسف بن محمد بناء و شیخ فرجاللہ سلمان و میرزا ابراہیم فرزند صدر المتالہین و شیخ صالح بن عبدالکریم حضور یافتہ .

پس از آن بہ اصفہان رفتہ و فنون ارزندہ علوم را از اساتید فن از قبیل ملامحمد باقر محقق سبزواری و میرزا رفیع الدین نائینی و آقا حسین خوانساری استفادہ کردہ و اخیراً بخدمت علامہ ملامحمد باقر مجلسی قده رسیدہ و از ہمہگونہ شفقتہای پدرانہ او بہرہ مند گردیدہ و نہ سال سبانبہروز حاضر خدمت او بودہ و از جملہ دانشمندانی است کہ علامہ

(۱) در این روزگار بہ سید جزائری مشہور است .

مجلسی در تالیف بحارالانوار از وی کمک میگرفته و همانجا به شرح کافی پرداخته . پس از رحلت علامه مجلسی قده در حالیکه از هر دریائی گذشته و از هر رودی آبها آشامیده و ظاهر و باطن فنون معموله را بدست آورده به الجزائر بازگشته .

سید نعمت اللہ از مجلسی تعبیر به شیخنا المعاصر و از فیض بشیخنا الکاشی و از محقق خوانساری تعبیر به استادنا المحقق نموده گروه بسیاری از محضر او استفاده کرده اند از جمله حاج محمود میمندی که از مشایخ ملا ابوالحسن عاملی است دیگری شیخ علی بن حسین بن محیی الدین بن عبداللطیف بن شیخ نورالدین بن شیخ شهاب الدین احمد بن ابی جامع حارثی همدانی عاملی است که برادر شیخ محیی الدین بن شیخ حسین است که به ترتیب از چهار تن پدران خود روایت کرده و دیگری شیخ محمد بن یوسف بن علی بن کنبار است که شیخ عبدالله بن حاج صالح سابق الذکر از وی روایت کرده و از کسانی که متعرض شرح احوال او شده اند مؤلف امل است با آنکه وی در طبقه شاگردان و طلاب او بوده در عین حال از وی در کتاب خود چنین یاد کرده سید نعمت اللہ بن عبدالله حسینی جزائری فاضلی عالم و محقق علامه و جلیل القدر و مدرس و از معاصرانست .

آثار او: شرح تہذیب ، حواشی استبصار ، حواشی جامی ، شرح صحیفہ ، شرح تہذیب النحو ، منتهی المطلب در نحو ، فوائد نعمانیہ منسوب بنام خودش ، غرائب الاخبار و نوادر الآثار ، انوار نعمانیہ در معرفت نشأ انسانیه ، ہدایۃ المؤمنین در فقہ ، حواشی مغنی اللیب و امثال اینها .

مؤلف گوید از آثار اوست شرح توحید صدوق ، شرح عبون الاخبار ، قاطع اللجاج در شرح احتجاج ، شرح کافیہ ابن حاجب ، قصص الانبیاء ، ریاض الابرار فی مناقب ائمة الاطہار ، زہر الربیع در ظرائف و گفتار نمکین ، مقامات النجاة در شرح اسماء الحسنی این کتاب را به ترتیب حروف تہجی تدوین کرده و اسماء اللہ را تا حرف ضاد نقطہ دار با تمام رسانیدہ و آنجا کہ اشعار عرفانی و مقامات وجدانی فراوانی در آن ایراد کردہ علامہ مجلسی قده نامبرده را از انجام آن بازداشته در عین حال مطالب طریفہ و فوائد ارزندہ بسیاری در آن ایراد کردہ کہ در کتابہای ہم سنگ آن کمتر بچشم میخورد و ما در این کتاب ذیل ترجمہ ہای سابقین از آن بسیار نقل کردہ ایم .

دیگری سه مجلد حواشی در شرح کلمات شریفہ قرآن دیگری شرح روضہ کافی و شرح غوالی محمد بن ابی جمہور احسانی و رسالہای در فقہ الصلوٰۃ و دیگری در جواز تقلید اموات بنام منبع الحیات و دیگری در حکم فرار از طاعون بنام مسکن الشجون رسالہای در فروق اللغہ

در این کتاب فرقہای معنوی لغات را متعرض شده از قبیل فرق بین جلوس و قعود و فرق واجب و فرض و فرق خیل و جنون و امثال آنها و نیز شرح دیگری بر تہذیب شیخ نوشته و این شرح مختصری از شرح کبیراوست . و شرح مدونی بر استبصار در سه مجلد بزرگ به نام کشف الاسرار و امثال اینها از آثار خورد و کلان دیگر از متفرقات کشکولی و اشعار سراپندگان . از کسانی کہ متعرض شرح حال او شده اند محدث نیشابوری است وی در منیة المرقاد فی نفاة الاجتہاد مینویسد از آنها کہ منکر اجتہاد بوده اند سید سند علامہ محدث فہامہ نعمت اللہ بن عبداللہ بن محمد موسوی جزائری است .

نامبرده اصلاً از مردم الجزائر بوده و در شوشتر میزیسته و شاگرد علامہ مجلسی و عارف محدث کاشانی است .

استاد استاد ما شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤء مینویسد سید نعمت اللہ فاضلی محقق و محدث بوده و از مذهب امامیہ و تتبع آثار معصومین کمال اطلاع را داشته . آثار او شرح کبیری بر تہذیب کہ بحثهای دامنه داری در آن متعرض شده ، انوار نعمانیہ مشتمل بر علوم و تحقیقات فراوان شرح بزرگی بر صحیفہ سجادیہ و نیز شرح مختصر دیگری بر صحیفہ شرح غوالی اللئالی ابن ابی جمہور احسائی ، رسالہی تحفہ در صلوات ، شرح عیون اخبار الرضا (ع) و امثال آنها .

تا آنجا کہ گفته سید ، تحقیقات مبسوطی در مذهب اخباریہا و مجتہدان در آغاز شرح تہذیب و انوار نعمانیہ نموده .

گویند هنگامیکہ شرح تہذیب را بہ مطالعہ مجلسی قدہ رسانید مجلسی گفت ہذہ بضاعتنا ردت الینا پس از این بذکر برخی از تحقیقات وی اشارہ کردہ است .

مؤلف گوید نوادر اخبار و طرائف آثار سید بی بہایت است و شایستہ ترین وارزندہ ترین وقایع خود را در انوار نعمانیہ ایراد کردہ کہ ذیلاً بہ پارہای از آنها اشارہ میشود . سید بمناسبت اینکہ گفتار ستارہ شناسان ہرگاہ مستند بمعصوم (ع) نبودہ باشد بی اساس است اظہار میدارد .

معمول یکی از مشایخ ما این بود ہرگاہ خادمش جامہ نوینی برای او میآورد میگفت این جامہ را در ساعتی بیاور کہ ستارہ شناسان آنرا نحس پنداشتہ اند خادم ، جامہ مزبور را در ساعت نحس بحضور وی میآورد و او می پوشید جامہ مزبور تا هنگامیکہ پارہ و کهنہ میشد مورد استفادہ او بود و اثر نکبت باری نداشت و عمرش دو چندان عمر ستارہ شناسان بود . در همان کتاب بمناسبت حقیقت جن مینویسد شیخ ثقہ ما سید ہاشم احسائی نقل

کرده ملاحظیل قزوینی بوجود جن معتقد نبود و میگفت رسولخدا همه آنها را نفرین کرد و مردند و سلطان‌العلماء نیز چنان عقیده‌ای داشت و فرزندش میگفته پدرم شبها در محال وحشتناک و تاریک میرفت بامید آنکه یکی از آنها را مشاهده نماید متاسفانه چنان پیش آمدی برای او اتفاق نیفتاد

من گفتم آری جنیان بچشم مردم قوی‌قلب و پردل نمی‌آیند و همواره بدیده مردم ترسو ظاهر میشوند

در ذیل مسئله حرکت و سکون زمین مینویسد آنچه از شریعت مطهره رسیده آنست که کوهها موجب سکون و آرامش زمین گردیده‌اند چنانچه خدا فرمود والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم کوههای گرانباری در روی زمین ایجاد کرد تا بشما آرامش دهند و فرموده والجبال اوتادا کوهها مانند میخهای زمین‌اند .

از ابن عباس روایت شده زمین بر روی آب پهن شد و اهلش را مانند کشتی که بر فراز آب باشد بحرکت می‌آورد خدایمتعال بوسیله‌ی کوههای گرانبار از حرکت زمین جلوگیری نموده و برای اثبات این موضوع ادله‌ای اقامت شده از جمله فخرالدین رازی در تفسیر مینویسد هرگاه کشتی در روی آب قرار بگیرد به اضطراب در می‌آید همچنین که زمین بر فراز آب قرار گرفت بحرکت درآمد خدایمتعال کوهها را بمنزله میخ و لنگر این کشتی مقرر داشت تا بر اثر گرانباری آنها از حرکت باز بماند .

پس از این بنقل ایرادی بدینشرح پرداخته که زمین قابل مقایسه با کشتی نیست برای اینکه حرکات اجسام طبیعی است و بدون شک زمین سنگین‌تر از آب است و در آب فرو میرود .

بنابراین مناسب نیست در روی آب قرار بگیرد و کوهها مانع از حرکت آن بوده باشند لیکن کشتی چنان نیست زیرا کشتی از چوب ساخته شده و در درون چوب سوراخهای خالی است که چون در روی آب قرار بگیرد بحرکت در می‌آید و هرگاه اجسام سنگینی در میان آن گذاردند آرامش پیدا میکند با بیان مزبور تفاوت زمین و کشتی بخوبی هویدا شد .

استاد محقق ما آقا حسین خوانساری از ایراد مزبور چنین پاسخ داده زمین اگرچه ثقیل و بالطبیعه متمایل بمرکز است درعین حال امواج دریا آنرا بوسیله‌ی حرکت قسری مضطرب می‌سازد و به آسانی از مکان طبیعیش بیرون میبرد و موجبات اضطراب اهل‌زمین را فراهم می‌سازد و قطعه‌ای از آن در آب و قطعه‌ی دیگرش بیرون از آب می‌ماند آنگاه که خدا کوههای گرانبار را بر روی آن آفرید در برابر مقاومت امواج آب ایستادگی کرد

و کوهها مانند میخهایی برای آن بودند .
و بمناسبت عمرهای انبیا و اوصیا مینویسد دانیال و عزیز به اسارت بخت نصر گرفتار شدند خداوند آنها را نجات داد و دانیال در شوش رحلت کرد و همانجا دفن شد .
شوش شهر بزرگی بوده که در ناحیهی شوشتر واقع گردیده و هم‌اکنون از توابع حویزه بشمار است و براثر ویرانهای بسیار بصورت تل خاکی درآمدہ و ماکرر بدانجا رفته و آثار غریبی در آنجا مشاهده کرده‌ایم .
و مرقد دانیال نزدیک بدان سرزمین است و مردم بدان مرقد محترم پناهنده میشوند و کرامات بسیاری مشاهده میکنند .
در بعضی از روایات آمده مردم شوش در ضمن نامہای بعرض یکی از معصومین رسانیده ما از زیادی باران ناراحتیم ؟ در پاسخ مرقوم فرمود استخوانهای حضرت دانیال در زیر آسمانست و آسمان بر آنها میگرید آنها را در زیر خاک پنهان کنید تا آسمان از ریزش باران خود بکاهد .

تا آنجا که نوشته شوش در زبان پارسی بمعنی خوبست و پس از آنکه محل شوشتر را بنا کردند بدین نام خواندند یعنی خوبتر
در شوش سنگی است که اگر انسانی بر روی آن بایستد و آنرا بحرکت درآورد بحرکت استدارہای درآید چنانچه انسانی که در روی آن ایستاده از آن فرود آید .
مؤلف گوید بطوریکہ اظهار داشته‌اند بنیانگذار شوشتر ، هوشنگ بوده و کتل هوشنگ واقع در میان شیراز و کازرون بنام اوست .

و در ذیل وفيات ائمه طاهرين (ع) و موالید و عدد اولاد ایشان مینویسد پدرم سید عبدالله است و نسب من بدینگونه است نعمت‌الله بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید حسین بن سید احمد بن سید محمود بن سید غیاث‌الدین بن سید مجدالدین بن سید نور الدین بن سید سعیدالدین بن سید عیسی بن سید موسی بن سید عبدالله بن امام ہمام موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیہم افضل الصلوٰۃ والسلام .

اولئک آبائی فجئنی بمثلہم اذا جمعنا یا جریر المجامع

و ابونواس سراینده نامی در مدح حضرت رضا (ع) نیکو سروده است : (۱)

(۱) اشعار مزبور در مجلد سوم این ترجمہ ذیل احوال ابونواس یاد شده و درپاورقی

مطهرون نقیات ثيابهم تجرى الصلوة عليهم اينما ذكروا
 من لم يكن علویا حين تنسبه فماله من قديم الدهر مفتخر
 فانتم الملاء الاعلى و عندكم علم الكتاب و ما جئت به السور
 حضرت رضا (ع) فرمودند اشعاری بعرض ما رسانیدی که تا بحال کسی در سرودن چنین
 اشعاری بر تو پیشی نگرفته بود .

پس از این نوشته جد مرحوم ما در الجزائر متولد شد و همانجا ماندگار شد و نوادگان
 و فرزندان بسیاری از او بوجود آمد .

و در ذیل طرائف معمر مغربی مینویسد سیدهاشم احساسی که اوثق مشایخ بود در
 مدرسه امیر محمد در شیراز از استادش شیخ محمد حرفوشی روایت کرده هنگامی وارد یکی
 از مساجد کهن سال شام شده مرد خوش سیما و با هیبتی را مشاهده کردم شیخ به مطالعه
 حدیث پرداخت آنمرد پیش آمده احوال شیخ را پرسید و سؤال کرد از چه محدثی روایت
 میکنی؟ حرفوشی خود و مشایخش را نام برد و از وی پرسید شما کیستید و از چه محدثی
 روایت می کنید؟ در پاسخ گفت من معمر بن ابی الدنیا هستم مراتب اصیل علمی را از
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه طاهرین علیهم السلام فرا گرفته ام و فنون علم را
 از ارباب علم آموختم و کتابهای مصنفان را از حضور آنها بهره برده ام .

شیخ حرفوشی از وی استجازه کرد تا کتابهای اصول الدین و عربی و اصول فقه و
 حدیث را با اجازه دهد معمر طبق درخواست حرفوشی بوی اجازه داد حرفوشی برای
 استحکام اجازه مزبور در همان مسجد پاره ای از احادیث را بحضور او قرائت کرد .

سید گوید بهمین مناسبت شیخ ثقیی ما خطاب بمن میگفت فرزندم سند من به آثار
 محمدین ثلثه و سایر از اعلام شیعه اندکست باین توضیح روایت میکنم از فاضل حرفوشی از
 معمر بن ابی الدنیا از امام علی بن ابیطالب و بتوهم اجازه میدهم تا بهمین اجازه حدیث
 را روایت نمائی ، بنا براین ماهم طبق اجازه مزبور کتب اربعه را از مؤلفینشان بسند مزبور
 روایت میکنیم .

و در ذیل ترجمه حدیث زیر که ثقة الاسلام کلینی قده بسند خود از حضرت صادق
 (ع) روایت کرده همانا خدا یمتعال برای حکومت هر حاکمی مدتی از شبانه روز و سال و ماه

نوشته ایم اشعار مزبور از بونواس نبوده زیرا تاریخ درگذشت بونواس با تاریخ ولایتعهدی
 حضرت رضا (ع) تطبیق نمیکند مگر اینکه اشعار مزبور را در غیر موقع ولایتعهدی سروده باشد
 و حال آنکه مؤلف آنرا در موقع ولایتعهدی یاد کرده .

مقرر داشته اینک اگر نامبردگان بدادگری رفتار کردند خدايتمتع بمامور فلک دستور میدهد تا فلک را بکندی بحرکت آورد و روزان و شبان و سال و ماهش طولانی شود و اگر به ستمگری پرداختند به مامور فلک امر میکند تا بسرعت فلک بیفزاید و شب و روز و سال و ماه او بزودی سپری شود و خدا بعدد شبها و ماهها به تعهدی که فرموده وفا خواهد کرد.

چنین مینویسد شیخ معاصر ما علامه مجلسی ادام الله ایامه فرموده ممکن است منظور از کندی و تندی حرکت فلک آن باشد که خدايتمتع در صورتیکه حاکم دادگری نماید وسائل ابقاء او را بر سریر حکومت آماده تر سازد و اگر ستمگری نماید موجبات برکناری و بیچارگی او را بزودی فراهم نماید و دور نیست اینگونه افراد که عنوان سرپرستی مردم را دارند فلکی غیر از افلاک معموله داشته باشند و حرکت سریع و بطیئی آن مؤثر در این افلاک باشد.

سید پس از این خود در توجیه حدیث مزبور اظهاراتی که بحقیقت نزدیکتر است ایراد نموده.

و در ذیل آداب تحصیل می نویسد رفتار من با استادم مؤلف بحار الانوار چنین بود آنگاه که در اصفهان از حضور او بهره ور بودم مرا از میان شاگردان خود با آنکه متجاوز از هزار تن بودند برگزیده و معاشر شبانه روزی خود مقرر داشت و در هنگام تالیف بحار برای اینکه به برخی از مطالب نیازی پیدا شود در منزل او بیتوته میکردم و جنابش برای رفع ملالت و ناراحتی من سخنان شیرین و خنده آور میفرمود و در عین حال و با چنین خصوصیتی که با وی داشتم هرگاه میخواستم بحضور او برسم مدت یکساعت دم در می ایستادم تا اجازه ورود مرحمت فرماید و دلم آرام شود زیرا علاوه بر رعایت مقام استادی او هیبت خاصی از او در دلم احساس میشد.

مؤلف گوید نوادر حکایات و آثار او در کتاب انوار نعمانیه و زهر الربیع که همسبک با آن کتاب است و همچنین در کتاب مقامات و سایر از مجموعهها و مقالاتی که تالیف کرده فراوان است و ما پیش از این ذیل احوال علامه مجلسی در مجلد اول بیاره‌ای از مطالب مربوط بسید اشاره نمودیم.

حفیدش سید عبدالله مینویسد سید شب جمعه بیست و هشتم شوال سال ۱۱۱۲ دو سال پس از وفات استادش علامه مجلسی در قریه جایدردرگذشت (۱).

(۱) در صورتیکه وفات مجلسی را سال ۱۱۱۰ بدانیم و هرگاه وفات او را سال ۱۱۱۱ بقول بعضی چهار الف بدانیم یکسال پس از مجلسی درگذشته است

(۱۱۰) قاضی نورالله بن سید شریف‌الدین حسینی مرعشی شوشتری از آثار او کتاب عشره کامله است بطوریکه از یکی از مواضع معتبره بدست می‌آید این کتاب مشتمل برده باب از ابواب مسائل مشکله است باین شرح .

باب اول در تفسیر آیه الخیط الابيض والخیط الاسود باب دوم در حدیث ستفرق امتی و منظور از فرقه ناجیه باب سوم در بیان اینکه کلم بکسر لام جنس است نه جمع باب چهارم در اینکه الف و لام در الحمد لله برای جنس است نه برای استغراق باب پنجم در معنی اصول الفقه بطریق اضافه و علمیت باب ششم در تحریم نماز جمعه در عصر غیبت ، باب هفتم در منطق ، باب هشتم در الهی ، باب نهم در طبیعی ، باب دهم در ریاضی این باب را به سبک تحریر اقلیدس تدوین نموده .

و از آثار اوست کتاب عقائد الامامیه و تعلیقاتی بر تفسیر بیضاوی و رساله‌ای در تحقیق آیه غار که سال هزار هجری بتالیف آن پرداخته و رساله‌ای در تحریم نماز جمعه . مؤلف گوید بطوریکه میدانیم قاضی قده آثار بسیاری دارد و منظور نامبرده که به کتابهای فوق در اثر خود اشاره کرده آثار نامشهور قاضی بوده و گرنه علتی در کار نبوده مجالس المؤمنین را که پایه‌ی اساسی آثار قاضی بوده متعرض نشود زیرا قاضی در این اثر معروفش به شرح حال گروهی از علما و حکما و ادبا و عرفا و مردان پیشین و راویان افاضل اسلامی پرداخته و نامبردگان را از معاخر شیعه قلمداد نموده و بنقل حکایاتی نمکین و قصه‌ها و افسانه‌های رنگین آنان متوجه گردیده و ضمنا از شهرهای آنان که از آنجا بوده و یا در آنجا میزیسته‌اند اشاره کرده است .

و از آثار معروف و ارزنده‌ی او کتاب احقاق الحق است این کتاب را در نقض ابطال الباطل قاضی روزبهان اصفهانی که در رد نهج الحق امام علامه حلی قده نوشته تالیف نموده و نیز از آثار بنام او صوارم مهرقه است که در رد صواعق محرقة ابن حجر هیثمی تالیف نموده (۱) . و امثال اینها از آثار دیگر که در مواضع دیگر آمده .

مؤلف امل مینویسد قاضی نورالله شوشتری فاضلی عالم و علامه‌ای محدث بود آثاری

(۱) این هردو کتاب اخیرا بطبع رسیده براولی مقدمه معصلی در شرح حال قاضی بنام اللئالی المنتظمه تالیف علامه سید شهاب‌الدین مرعشی و بر دومی مقدمه در شرح حال وی بنام فیض‌الاله تالیف علامه سید حلال‌الدین محدث ارموی تالیف شده .

دارد از جمله کتاب بزرگی بنام احقاق الحق در پاسخ از یاوه‌سرائیهای قاضی روزبهان که در رد نهج‌الحق علامه حلی قده تالیف کرده دیگر صوارم مهرقه در پاسخ از صواعق‌محرقه و مصائب‌النواصب رساله‌ای در نجاست آب قلیل بر اثر ملاقات با نجس حاشیه شرح مختصر عضدی، حاشیه تفسیر بیضاوی مجموعه‌ای مانند کشکول و امثال اینها.

قاضی نورالله معاصر با شیخ بهائی قده بوده و بسبب تالیف احقاق‌الحق در هند شهید شد.

مؤلف صحیفه‌الصفاء مینویسد قاضی نورالله حسینی مرعشی در لاهور هند قضاوت میکرد و مردی محدث و متکلم و محقق فاضل و با شخصیت بود، آثاری در یاری مذهب شیعه و رد مخالفان نگاشته است.

پس از نامبرداری از کتابهایش مینویسد در روزگار پادشاهی سلطان جهانگیر بن جلال‌الدین محمد اکبر تیموری در اکبرآباد هند به جرم شیعه‌گری شهید شد و مرقدش همانجاست و ما بزیارت مرقد او رفته‌ایم.

و هم‌گویند ناصبیها در راه بوی درآویختند او را برهنه کرده و با چوب خاردار آنقدر براندام مبارکش زدند تا اعضاء او از یکدیگر جدا گردید و شهید شد و بهمین مناسبت او را شهید ثالث گفته‌اند.

و ماهم در ذیل احوال ملا عبدالله شوشتری بدین واقعه اشاره کردیم.

مؤلف گوید در یکی از کتابهای اجازات صورت اجازه‌ای مشتمل بر مسائل بسیاری از فن درایه مطالعه شد این اجازه را شیخ ابراهیم قطیفی فقیه سابق‌الذکر باین نام و نشان نوشته السید شریف‌بن‌الفاضل العالم‌الکامل السید جمال‌الدین نورالله بن‌التقی و سید شریف را بعلم و عمل و علوهمت و جامعیت در معقول و منقول و اوصاف دیگر ستوده است (۱).

از قرائن ظاهره استفاده میشود سید شریف پدر قاضی نورالله است زیرا نام و نشان و نسب و نسبت و طبقه و امثال اینها احتمال مزبور را تایید میکند هرچند تا به حال به عالمی دسترسی پیدا نکرده که سلسله‌ی سند او منتهی به یکی از دو نفر پدر و پسر بوده باشد.

(۱) تاریخ اجازه مزبور ۱۱ حمادی‌الاولی سال ۹۴۴ هجری بوده و صورت آن در احازات بحار درج شده است.

(باب ۴)

در این باب بشرح احوال سایر از دستجاب اسلامی که آغاز نامشان با حرف نون شروع شده میپردازیم .

(۱۱۱) ناصر خسرو حکیم عارف معروف به ناصر خسرو علوی مؤلف مقامع الفضل از ریاضالشعراء نقل کرده خواجه ناصر خسرو از همگی علوم ظاهری و باطنی برخوردار بود و دست توانائی در فقه و حدیث و مراتب حکمت و عرفان داشت و از علوم غریبه بهره‌ی کاملی برده و تصرفات عجیبی از خود بظهور میرسانید و ریاضات دشواری کشیده و مشقتهای زیادی متحمل شده .

گویند در آغاز کار از باریافتگان شیخ ابوالحسن خرقانی بود و طریقه ابونصر فارابی را انکار میکرد و با رویه ابوعلی سینا توافق داشت (۱) .

مردم روزگارش که جز از ظاهر چاشنی دیگری در باطن نداشتند مناهج عرفانی او را انکار میکردند و در همه‌ی فنون بچشم بدبینی و کینه‌توزی بوی می‌نگریستند .

و باید اطمینان داشت مردم کوتاه‌فکر در هر زمان نسبت به بزرگان چنین نظر نا مطلوب را داشته و ناصر خسرو عارف و اصلی بوده که به استوارترین استوانه‌های سلوک دسته یافته و از محکمترین اساسهای عرفان بهره‌ور گردیده .

ناصر خسرو پایه ریاضت را تا آنجا رسانید که در هر ماه یکبار از خوراک معمولی استفاده میکرد .

ناصر خسرو در تسخیر جن و علوم طلسمات مهارت کامل داشت و سال ۴۳۱ هجری وفات یافت .

مؤلف مزبور پس از این قطعه‌ای از او نقل کرده که دلیل بر تشیع و حسن عقیده اوست ، سپس قطعه زیر را که نیز حاکی از سلامت عقیده او بوده بوی نسبت داده :

گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا	میراث خلافت بفلان و بفلان داد
هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده است	در دفترشاهان جهان نیک تو برخوان
با دختر و داماد و پسر عم نبی هم	میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

مشهور نویسندگان اشعار مزبور را از سروده‌های حکیم سنائی میدانند (۲) .
از اشعار اوست :

(۱) ناصر خسرو بدیدار شیخ ابوالحسن خرقانی موفق نشده

(۲) اشعار از خود ناصر خسرو است و در ذیل قصیده‌ای آورده شده .

ناصر خسرو بجائی میگذشت
دید قبرستان و مبرز روبرو
نعمت دنیا و نعمتخوارہ بین
مست و لایعقل نہ چون میخوارگان
بانگ برزد گفت کای نظارگان
اینش نعمت اینش نعمتخوارگان
ابوالحسن خرقانی مؤلف گوید نامش علی بن جعفر بوده در کثرت مجاہدات
و ریاضات از ہمہی شیوخ طریقت برتر بوده و سال ۴۲۸ وفات یافتہ .

(۱۱۲) ابوالفتح ناصر بن ابوالمکارم عبدالسید بن علی بن مطرز لغوی نحوی
خوارزمی حنفی معتزلی مشہور بہ مطرزی از شاگردان بنام زمخشری بودہ و براثر توجہ خاصی
کہ زمخشری بوی داشتہ و ابوالفتح ہم از رویہ او پیروی می کردہ او را خلیفہ زمخشری
میخواندند و مطرزی منسوب بجدش مطرز است بروزن محدث و مدرس مانند مسیح کہ منسوب
بدان مسیحی بودہ و پیش از این ذکر شد .

مطرزی مؤلف کتاب مغرب ، در فن لغت است کہ از کتابہای مشہور این فن می باشد و
خود آنرا بنام المغرب شرح کردہ و نیز مقدمہای در نحو بنام المطرزیہ دارد و امثال اینہا .
مؤلف بغیہ مینویسد مطرزی از اعیان دانشمندان بود و از مذاہب اربعہ با اطلاع و از
شاگردان زمخشری و اخطب خوارزم بشمار است .

در نحو و لغت استاد بود و در فقہ مذہب حنفی را برگزیدہ و موقعیت او در میان
حنفی مذہبان برابر با زہری در میان شافعی مذہبان بود و او را خلیفہ زمخشری میگفتند و
در اصول دین از معتزلیان پیروی میکرد .

آثار او شرح مقامات ، المغرب در لغت ، المغرب در شرح مغرب الاقناع در لغت المصباح
در نحو مقدمہ مطرزیہ در نحو مختصر الاصلاح این سکیت .

مطرزی در ماہ رجب سال ۵۳۸ مولد شد و در روز سہ شنبہ بیست و یکم جمادی الاولی
سال ۶۱۰ (یح) در خوارزم وفات یافت .
از اشعار اوست :

و زندندی فواضلہ وری
و در خلالہ ابدان ثمین
و رند ربی خواضلہ نضیر
و در نوالہ ابدان عزیز

مؤلف گوید شرح حال ابو عمر زاہد محمد بن عبدالواحد لغوی نحوی ملقب بہ مطرز
و غلام ثعلب مفصلاً بیان شدہ .

ابو عبداللہ محمد بن علی بن محمد بن صالح بن عبداللہ سلمی دمشقی معروف بہ
مطرز و مؤلف مقدمہ مطرزیہ در نحو .

منذری در تاریخ مصر نوشته نامبرده از نحویها و قاریها و ادبا بوده و از دانشمندان مصر باخذ فنون معموله پرداخته و ابوبکر بن خطیب از وی روایت میکرده و سال ۴۵۶ (تون) در دمشق وفات یافت .

(۱۱۳) ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری تمیمی کوفی ملقب به عطار و مؤلف کتاب صفین .

در بحارالانوار از آن کتاب نقل کرده و کتاب مزبور که مشتمل بر یکمجلد میباشد و شرح غزوات حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است و در این روزگار کتاب فوق در اختیار ما میباشد و نزدیک به هیجده هزار بیت دارد .

از فهرست شیخ طوسی نقل شده نصر بن مزاحم آثار چندی دارد از قبیل: جمل، صفین، مقتلالحسین، عینالورده، اخبار مختار بن ابی عبیده ثقفی، مناقب و امثال اینها و ما کتابهای او را بتوسط ابن ابی جید از ابن ولید از احمد بن ابی عبدالله برتی از پدرش از محمد بن علی صیرفی از نصر بن مزاحم از لوط بن یحیی و دیگری روایت کرده‌اید .

مؤلف گوید مقصود از لوط بن یحیی که از مشایخ نصر بن مزاحم بشمار آمده و در بسیاری از احوال و مراتب شریک و سهیم او بوده . ابومخنف از دی غامدی کوفی است .

بومخنف آثار چندی از خود باقی گذارده از جمله المغازی و مقتل حضرت سیدالشهداء که تا این روزگار در میان شیعه مشهور است و اخبار مختار و اخذالثار و امثال اینها از کتابهای خورد و کلان که حداکثر آنها در تواریخ و آثار بوده و علماء اخبار ما آثار او را در کتابهای رجال خود نامبرده‌اند .

نجاشی علاوه بر کتابهای مزبور آثار زیر را از تالیفات نصر بن مزاحم نامبرده: النهروان، الفارات، اخبار محمد بن ابراهیم و ابوالسرایا و سند خود را چنین اظهار داشته خبر داد ما را احمد بن محمد از احمد بن محمد بن سعید از جعفر بن محمد بن سعید احمسی از نصر بن مزاحم و بهمین طریق کتاب صفین و سایر از کتابهایش را روایت کرده و به طریق دیگر کتابهای او را از طریق قمیها روایت نموده و او را مستقیم الطریقه و نیکوکار ستوده و افزوده تنها نابسامانی او اینست که از ضعف روایت میکرده و کتابهایش مورد پسند است . علامه نیز در خلاصه ویرا بدان صفات مزبور ستوده و معرفی کرده .

شهید ثانی در حاشیه خلاصه مینویسد ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل گفتگو از کارزار صفین اظهار داشته ما مطالب مربوط به صفین را از کتاب صفین نصر بن

مزاحم نقل کرده ایم و او خود مردی ثبت و صحیح النقل بوده و اصولاً اهل هوا و هوس و ادعای نابجا نبوده و از رجال حدیث است .

شہید پس از نقل عبارت مزبور اظهار داشته از تعریف ابن ابی الحدید استفادہ میشود نصر بن مزاحم امامی مذهب نباشد و گفتار خود را با جملہ فیہ نظریایان دادہ .

مؤلف گوید مقصود از جملہ مزبور آنستکہ وی امامی مذهب است و معجزات و حالات خصوصی کہ از حضرت امیرالمؤمنین (ع) در کتابہای خود نقل نمودہ دلیل بر تشیع اوست زیرا سنیہا حاضر نبودہ تا این اندازہ از علی و مقامات علویہ او ترویج نمایند و آثار آنحضرت را در کتابہای خود اشاعہ دهند علاوہ براین بزرگان از رجالیہا او را تزکیہ و تمذیح نمودہ و نام او در کتابہای رجال مشہور است .

مؤلف گوید علت اینکه از میان رجال متقدم بشرح حال نصر بن مزاحم و استادش ابو مخنف اشارہ کردہ آن بودہ کہ ما تصمیم گرفتہ ایم در اینکتاب بشرح حال بزرگان بیپردازیم کہ سالفان ما بہ ترجمہی تفصیلی آنها نپرداختہ باشند و یا اثر او تا این زمان برقرارماندہ باشد مانند این دو شیخ بزرگوار .

(۱۱۴) ابوحنیفہ نعمان بن ثابت بن ذوطی یا مرزبان یا طاوس بن هرمز ملک بن شیبان مولی تمیم بن ثعلبہ بن عکابہ .

شیخ طوسی قدہ او را در شمارش رجال حضرت صادق (ع) نامبردہ و بدین جملہ اکتفا کردہ ابوحنیفہ نعمان بن ثابت تیملی کوفی انتہی .

آری باتفاق ہمہ دانشمندان از شیعه و سنی نامبردہ از شاگردان آنحضرت بودہ و همانمقدار معلومات را کہ داشتہ از برکات مجلس حضرت صادق (ع) بہرہ ور گردیدہ متاسفانہ حقوق امامت و سیادت و استادی آنحضرت را رعایت نکردہ و بجای ہمہگونہ احترامات فائقہ در صدد حسادت و کینہ توزی برآمدہ .

عمر بن حماد بن ابی حنیفہ گفتہ جدم زوطی از مردم کابل طخارستان بودہ و فرزندش ثابت بعطرہ اسلامی بوجود آمدہ .

اسماعیل بن حماد گفتہ جدم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت بن مرزبان ایرانی زادہ بودہ و هیچیک از نیاکان من زرخرد نبودند .

حمداللہ مستوفی در تاریخ گزیدہ ذیل شرح حال ابوحنیفہ مینویسد ابوحنیفہ نعمان بن ثابت بن طاوس بن هرمز ملک بنی شیبان در عہد منصور و بقولی در زندان او در ماہ رجب سال ۱۵۱ ہجری درگذشت و در خیزرانہ کہ مقبرہ خیزران معروف است دفن شد و

مزار او را شرف الملک ابوسعید مستوفی در روزگار ملکشاہ سلجوقی آبادان ساخت .
بوحنیفہ ہفت تن از صحابہ را ادراک نموده عبداللہ بن اوفی و جابر بن عبداللہ
انصاری و انس بن مالک الخ .

صحیفہ الصفا مینویسد بوحنیفہ عبداللہ بن اوفی را ادراک نموده و از عکرمہ و نافع و
عطا حدیث شنیده و فقہ را از حماد بن ابی سلیمان فرا گرفته .

از آمدی مشہور نقل شدہ وی در کتاب ابکار الافکار بمناسبت مرجئہ مینویسد اصحاب
المقالات بوحنیفہ و یاران او را از مرجئہ اہل سنت میدانند و مرجئہ آنها هستند کہ تاخیر
عمل را پس از قصد و نیت تجویز میکنند و معتقداند با داشتن ایمان زیانی از ناحیہ معصیت
بوجود نمیآید همچنانکہ با وجود کفر اطاعت اثری ندارد و بہمین مناسبت نامبردگان را
مرجئہ گفتهاند زیرا ارجاء در لغت بمعنی تاخیر ہم آمدہ می گویم در قرآن کریم آمدہ و
آخرین مرجون لامر اللہ اما یعذبہم او یتوب علیہم دیگران بتاخیر افکنندہ شدہاند تا در
انتظار فرمان خدا باشند کہ آنها را عذاب کند یا ببخشد .

زمخشری در ذیل آیہ شریفہ لاینال عہدی الظالمین می نویسد ابوحنیفہ در پنهانی
فتوا داد تا مسلمانان از زید بن علی بن الحسین (ع) یاری کنند و خود بوی کمک میکرد و
پول برای او میفرستاد .

موقعی زنی نزد او آمد گفت بفرزندم ابراہیم دستور دادی در رکاب زید ہمراہی کند
اینک کشتہ شدہ بوحنیفہ گفت ای کاش من بجای فرزند تو کشتہ شدہ بودم .

مؤلف گوید از اظہار نظر مزبور بدست میآید وی در اصول زیدی مذہب بودہ و میتوان
گفت از ہمین جازیدہ در مسائل فرعی بجز از پارہ از مسائل با حنفیہا ہمراہند و شریف
جرجانی در شرح مواقف می نویسد و حداکثر زیدیہا مقلدان بطوریکہ در اصول بہ آئین
اعتزال رفتار میکنند و در فروع از بوحنیفہ تبعیت می نمایند و تنها در پارہای از مسائل با
آنها اختلاف دارند .

صاحب صحیفہ الصفا گفته بوحنیفہ چندین بار بحضور مبارک حضرت صادق (ع)
شرفیاب شد و ہر بار حضرت او را از قیاس نہی کرد و با وی محاجہ نمود و او را منکوب
ساخت و احتجاج آنحضرت در کتاب احتجاج و علل الشرایع آورده شدہ .

بوحنیفہ در ضمن مفاخرات خود میگفت علی چنین گفت و من چنین میگویم و میگفت
جعفر بن محمد اطلاعی ندارد و من از او دانانترم زیرا با رجال علم و حدیث ملاقات کردہ
و حقایق علمی را از افواہ رجال فرا گرفتهام و جعفر بن محمد صحفی است یعنی اطلاعاتش

محصّر به صفحات کتابست و از صحیفه‌ها استفاده نموده .

هنکامیکه اظهارات نابجا و خنده‌آور بوحنیفه بعرض مبارک رسید حضرت صادق (ع) حدید و فرمود خدا لعنت کند او را آری راست گفت من صحفی هستم لیکن اطلاعاتم از صحیفه‌های نیاکانم ابراهیم و موسی است .

بوحنیفه با حضرت موسی بن جعفر (ع) که بظاهر خوردسال بود ملاقات کرد پرسشهایی نمود و پاسخهای دندان شکنی شنید که منکوب شد .

فاضل میبیدی در شرح دیوان ، اشعار زیر را بوی نسبت داده :

و ولاتهم لبنی اخیه بادی	حب الیهود لال موسی ظاهرا
بهم اقتدوا و لکل قوم هاد	و امامهم من نسل هرون الاولی
لمسیحهم بخرامن الاعواد	و کذا النصارى یکرمون محبه
قتلوه او شتموه بالاحقاد	و متی توالی ال احمد مسلم
ضلت حلوم حواضر و بوادی	هذا هوالداء العضال لمثله
فی آله والله بالمرصاد	لم یحفظوا حق النبى محمد

یهودیهها ظاهرا اظهار محبت به خاندان موسی نمودند و در باطن برادرزادگان او را دوست داشتند پیشوای ایشان از نسل هرون بود و باو پیوستند و برای هر دسته‌ای هادی معین است نصرانیها بمناسبت اظهار محبت به پیمبرشان چوب‌دار او را می‌ستایند متاسفانه هرگاه مسلمانی اظهار دوستی بخاندان پیمبر اسلام بنماید او را می‌کشند یا به بی‌دینی نسبت میدهند این درد بی‌درمانی است که حاضر و غائب و دوست و دشمن را بیچاره کرده آری مخالفان رسول خدا حق پیغمبر اکرم را در خاندانش رعایت نکردند و خدا در انتظار مخالفان است .

زمخشری در ربیع‌الابرار نقل کرده اسماعیل بن حماد بن ابی‌حنیفه در حضور مامون عباسی شنید یحیی بن اکتام از جدش بوحنیفه‌نکوهش میکند ، اسماعیل گفت آری این نکوهش تو پاداشی است که بوی میدهی ، گفت مگر چگونه بوده ؟ گفت از آن موقع که باده‌گساری را تجویز کرد و حد لواط را از لوطی برداشت و در باب علم ربیع‌الابرار نقل کرده یوسف بن اسباط گفته بوحنیفه چهارصد حدیث یا بیشتر از احادیث رسول خدا را مردود و غیرقابل توجه قرار داد ، پرسیدند مانند کدام حدیث ؟ گفت رسول خدا در مقام اسب‌دوانی فرموده اسب دوسهم میبرد و اسب سوار یک سهم ، بوحنیفه گفت من سهم چهارپا را بیشتر از سهم

موء من قرار نمیدهم .

رسولخدا در هنگام حج اشعار نمود و به اصحاب فرمود قربانی نمایند . بوحنیفه گفت در آنجا باید اشعار نمود :

رسولخدا فرمود البیعان بالخیار ما لم یفترقوا و فروشنده تا از محل معامله بیرون نرفته اند حق خیار دارند .

بوحنیفه گفت هرگاه بیع ، مستقر گردید محلی برای خیار باقی نمی ماند .

رسولخدا در مسافرتها که میخواست زنان را همراه خود ببرد در میان آنها قرعه میزد و اصحاب او نیز قرعه میزدند .

بوحنیفه از قرعه زدن خودداری میکرد و میگفت قمار است .

سیدمرتضی در فصول الملتقاة من العیون و المحاسن از شیخ مفید نقل کرده معظم له در حضور گروهی از بزرگان عباسیها و شیخ حنفیها اظهار می داشت ابوحنیفه میگوید هرگاه مردی کنیزی را که میداند مادرش میباشد بعقد خود درآورد حدی ندارد و فرزندش ملحق به اوست و همچنین با خواهر و دخترش اگر کنیز باشند همخوابی نماید زنا نکرده و فرزند ملحق بمرء است که برادر و پدر است .

و اگر مردی زن غساله و امثال آنها اجیر کند و با او وطی نماید حدی ندارد و اگر براحلیل خود پارچه نازکی ببندد و بازنی زنا کند زناکار نمی باشد و حدی ندارد لیکن باید چنین آدمی را سرزنش کرد .

و میگوید اگر مردی با پسری لواط کند حدی ندارد و باید سرزنش شود و میگفت آشامیدن نبیذ حلالست و تحریم آن بدعتست .

یوسف بن اسباط گفته بوحنیفه اظهار میداشته هرگاه رسولخدا روزگار مرا دریافته بود حداکثر فتواها و گفتار مرا مورد عمل قرار میداد .

ابن مهدی در مجالس خود نوشته بوحنیفه همراه با مساور به باده گساری می پرداخت و ضمناً از کارهای او عیبجوئی میکرد پس از آن مساور اشعار زیر را سروده برای او فرستاد :

تم بغیر شتمی و انتقاصی

ت من الاوانی والاقاصی

و انا المقیم علی المعاصی

می فی اباریق الرصاص

ان کان فقهک لاتـ

فاعد و قم بی حیث شئ

فلطال ما زکیتنی

ایام تعطینی مـدا

ہرگاہ مسائل فقہی تو بدون نکوہش و عیبجوئی از من بانجام نمیرسد برخیزو بنشین و ہرچہ میخواہی از افسانہا و گذارشات من از دور و نزدیک بازگو کن زیرا بسیار اتفاق افتادہ مرا درحالیکہ مرتکب گناہان میشدہام سرزنش میکردهای ویژه آنگاہ کہ از جامہای شراب مرا سرگرم میداشتی .

بوحنیفہ برای جلوگیری از رسوائی مبلغی برای او فرستاد و او را از انتشار دادن اشعار مزبور و امثال آن بازداشت .

ابن خلکان در وفیات الاعیان می نویسد امام الحرمین در کتاب مغیث الخلق نوشتہ سلطان محمود غزنوی حنفی بود و علاقہ زیادی بہ احادیث داشت برخلاف انتظار ہمہ احادیثی کہ در اختیار او درمیآمد موافق با مذهب شافعی بود از این نقطہ نظر متفکر بود تا موقعی فقہاء ہر دو مذهب را بحضور طلبیدہ دستور داد ترجیح یکی از دو مذهب را بر دیگری اثبات کنید .

قفال مروزی نمازی موافق با مرام بوحنیفہ بشرح زیر بجای آورد نخست پوست سگ دباغی شدہ را بر اندام خود افکند سپس سرخود را بنجاست آلودہ کرد و با شراب خرما یعنی نبیذ وضو گرفت و آنہنگام کہ مصادف با تابستان بود پشہ و مگس بسیاری بر سر و صورتش نشستند سپس بہ پارسی احرام نماز بستہ و گفت دو برگ سبز کہ ترجمہ مدهامتانست و بلافاصلہ و بدون رکوع و تشهد مانند کلاغ دوبار سر بزمین گذارد و آخر بار شرطہای زدہ از نماز فارغ شد و گفت اینست نماز بوحنیفہ سلطان محمود بشگفت آمدہ گفت این عملی است کہ ہیچ دینداری تجویز نمیکنند و ہرگاہ نماز مزبور عملی نباشد کہ بوحنیفہ تجویز کردہ ترا خواہم کشت ، آنگاہ دستور داد یکی از حاضران کہ از آثار بوحنیفہ اطلاع داشت کتابہای ویرا مورد مطالعہ قرار دہد نامبردہ در نتیجہ مطالعہ بنماز مزبور برخوردہ و آنرا بہ اطلاع سلطان رسانید سلطان از آئین حنفی دست برداشتہ و بطریقہی شافعی گرائید .

ابن خلکان نوشتہ عبداللہ بن مبارک و وکیع بن جراح و سابق بن عبداللہ و ابویوسف و ابونعیم مقری و محمد بن حسن شیبانی از او روایت کردہ اند و کتابہای چندی از جملہ مسند از آثار اوست انتہی .

مؤلف ذیل نامبردگان بشرح حال دو نفر از آنها بشرح زیر پرداختہ .

ابویوسف یعقوب بن ابراہیم بن حبیب معروف بہ قاضی ابویوسف از فقہاء مشہور

اہل سنت است و در طرف شرقی صحن مطہر حضرت موسی بن جعفر (ع) بخاک رفتہ .

ابویوسف از علماء روزگار ہرون الرشید است و در مجلس خلیفہ با حضرت موسی بن

جعفر گفتگوها کرده .

مؤلف مستطرف گوید هنگامی هرون با ام جعفر دربارہ پالوده و لودینہ کہ کدام بہترند گفتگو میکردند در اینموقع بویوسف وارد شد رشید شرح مباحثہ را باطلاع اورسانیدہ و از وی داوری خواست ؟ بویوسف گفت داوری دربارہی غائب درست نیست ؟ ہرون دستور داد تا آنہا را بحضور آورند قاضی تا جائیکہ میتوانست از ہر دو بخورد پس از آنکہ تم کاسہا را لیسید ہرون گفت اینک در بہتری آنہا داوری کن قاضی گفت امیر بسلامت باشد ہر دو دشمن با یکدیگر آشتی کردند .

ہرون خندید و ہزار دینار باو جایزہ داد و زبیدہ مادر محمد امین کہ از پیش آمد اطلاع پیدا کرد دستور داد نہصد و نود و نہ دینار باو جایزہ دادند (۱) .

بویوسف سال ۱۸۲ ہجری در سن ۸۵ سالگی مرد .

محمد بن حسن شیبانی از علماء بنام آنروزگار است .

پدرش از مردم دمشق بودہ بعراق آمدہ و در واسط ساکن گردیدہ و فرزندش در آنجا متولد شدہ پس از آن بکوفہ رفتہ و تا آخر کار همانجا بودہ و بمقام قاضی القضاۃ نائل گردیدہ .

شیبانی خالہ زادہ فراء نحوی سابق الذکر بودہ .

سال ۱۸۹ ہجری کہ ہرون الرشید بہ ری رفتہ کسائی و شیبانی در رکاب او حضور داشتند تصادفا ہر دو در یکروز درگذشتند و کنار ہم در دہکدہ زنبوریہ از دیہات ری دفن شدند ہرون در بازگشت بہ بغداد اظہار داشت نحو فقہ در زنبوریہ بخاک سپردہ شدند .

مؤلف گوید مولانا علامہ اعلی اللہ مقامہ در کتاب نہج الحق و کشف الصدق مینویسد امامیہ معتقداند خروج از نماز منحصر بدو چیز است صلوت بر پیغمبر اکرم یا تسلیم لیکن بوحنیفہ میگوید خروج از نماز یا بتسلیم است یا بسخن گفتن یا بخروج باد از ماتحت علامہ فرمودہ تفوہر مرا میکہ خروج از صلوتش بوسیلہ باد ماتحت باشد آری جای هیچگونہ شکفتی نیست زیرا نمازیراکہ او قرار دادہ و برای پیروانش تجویز نمودہ باید با بادی ہم شکستہ شود . سپس نماز مزبور را بدینشرح مینویسد بوحنیفہ گفتہ میتواند انسانی در خانہ غصبی

(۱) اینگونہ جایزہ ہای هنگفت برای آن بودہ تا امثال قاضی ابویوسفہا را تشویق

کردہ و در خانہ آل محمد را ببندند و مانند موسی بن جعفر ولی حق را زندانی کنند و یادگارہای پیغمبر اکرم (ص) را از پای در آورند .

بر روی پوست سگ بایستد و پوست سگی را بپوشد و پارہای گوشت سگ در دست داشته باشد زیرا ابوحنیفہ سگ را قابل تذکیہ میدانند سپس با شراب خرما وضو بگیرد نخست پاهای خود را بشوید بعد از آن صورت و دستہا را وضو دہد البتہ برخلاف دستور قرآنست کہ نخست رو باید شستہ شود آنگاہ برای نماز آمادہ شدہ بر فراز پوست سگ ایستادہ بہ پارسی تکبیر بگوید سپس ترجمہ مدهامتان را کہ دو برگ سبزا است بزبان آورده سپس اندکی سر را بہ حرکت آورده و بدون طمانینہ و بی آنکہ برکوع رود سجدہ کند و قبلاً محل سجدہ خود را گودالی درست کردہ کہ پیشانی یا دماغ در آن فرورود البتہ در سجود ذکر و طمانینہ لازم نیست و بہ یک سجدہ ہم اکتفا نماید سپس برای رکعت دوم از جا برخاستہ و مانند رکعت اول عملیات مزبور را یکی بعد از دیگری بجای آورده سر از سجدہ بردارد و باندازہ تشہد بدون گفتن تشہدی بنشیند سپس با اخراج ریحی از نماز بیرون رود .

علامہ در پایان اظہار داشتہ آیا هیچ مسلمانی کہ بخدا و روز قیامت معتقد است چنین نمازی را می پذیرد و میگوید این همان نمازیست کہ شارع اسلام تشریح نمودہ .

از کتاب الزام النواصب نقل شدہ مؤلف کتاب مزبور آنجا کہ دربارہی مذاہب اہل سنت بحث کردہ و افزودہ چہار مذهب سنیہا در روزگار منصور احداث شد و آنان بہ رای و قیاس و استحسان و اجتہاد عمل می نمایند در خصوص ایجاد مذاہب چہارگانہ چنین نوشتہ در محضر مبارک حضرت صادق (ع) چہار ہزار نفر راوی اجتماع میکردند و مراتب علمی را از وجود مبارکش بہرہ ور میشدند منصور از تمایل مردم بہ آنحضرت و بہ احتمال اینکہ مبدا خلافت از دستش خارج شود بہ ابوحنیفہ و مالک کہ از حاشیہ نشینان مکتب حضرت صادق (ع) بودند دستور داد از محضر آنحضرت اعتزال نمایند و خود مذهب تازہای اختراع کنند و در آئین خود ساختہ از رای و استحسان و قیاس و اجتہاد کمک بگیرند پس از آندو شافعی و احمد جنبل بہ پیروی از ابوحنیفہ و مالک بہ اختراع مذهب پنجم آلودند و بدین ترتیب مذاہب فرعی اہل سنت براین چہار مذهب بنیان شد و شیعہ بہمان مرامی پایدار ماند کہ پیمبران و صحابہ و تابعان بر آن مستقر بودند انتہی .

غزالی گفتہ ابوحنیفہ اجازہ دادہ تا موافق مذهب او حدیث جعل کنند در تاریخ بغداد از گفتہ شعبہ نقل شدہ کفی از خاک بہتر از ابوحنیفہ است .

شافعی گفتہ صدوسی ورقہ از آثار پیروان ابوحنیفہ بہ مطالعہی من رسید کہ ہمگی آنها برخلاف کتاب و سنت بودند .

سفیان و مالک و حماد و اوزاعی و شافعی اظہار داشتند در خانوادہہای اسلامی شومتر

و بدبخت تر از بوحنیفه بدنیا نیامده مالک گفته آشوبگری بوحنیفه زیان آورتر بر امت اسلامی است از آشوبگری شیطان .

ابن مهدی گفته فتنه‌ای پس از دجال زیان آورتر بر ملت اسلامی از رای بوحنیفه نمیباشد .

سید جزائری در مقامات خود آنگاه که بشرح منکرات اهل سنت و جماعت پرداخته و مطالبی بیرون از قاعده از منابع خود آنها آن اندازه نقل کرده که برآستی موجبات شرم و حیا را برای خواننده بوجود میآورد بشرح کرامات آنها پرداخته . از جمله می نویسد حاکم بغداد علماء و عباد بغداد را بحضور طلبید و گفت چگونه است هرگاه نابینائی در حرم موسی بن جعفر (ع) بیتوته کند نابینائی او مبدل به بینائی شود و ما از بوحنیفه با آنکه امام اعظم است چنین کرامتی استماع نکرده ایم؟ علما گفتند چنان نیست که از وی چنان کرامتی بظهور نیاید حاکم گفت آرزومندم چنان کرامتی از وی مشاهده کنم تا به بینائی من افزوده شود .

نامبردگان با مرد فقیری ملاقات کرده و باو گفتند چنین و چنان مبلغ پول به تو میدهیم خود را کور معرفی کن و دو سه روزی را بعنوان کوری و با عصا حرکت کن سپس شب جمعه در مقبره‌ی بوحنیفه بیتوته نما بامداد از میان مقبره بیرون آمده بگو شکر خدا را که از برکات صاحب این قبر بینائی من بمن بازگردید .

آن بینوا بطمع زر و زیور چند گاهی را بکوری گذرانید و شب جمعه وارد مقبره‌ی بوحنیفه شد بامداد که خواست از مقبره بیرون آید توجه کرد برآستی کور شده و جائی را نمی بیند فریاد زد ای مردم حکایت من چنین است که بینا بودم و بطمع و قرارداد این عالمان دنیا دار بینائی خود را از دست دادم و زن و بچه‌ام را به بلای ناداری بیشتری گرفتار کردم خبر بحاکم رسید بینوای تازه کور را بحضور طلبید جریان را از وی پرسید و قضیه را بطوریکه اتفاق افتاده بود بعرض حاکم رسانید حاکم دستور داد تا آن بینوا زنده است مخارجش از طرف علمای حیلہ‌گر اداره شود .

و در باب حسن توریه از مقامات مینویسد یکی از دوستان ما بتوسط حسن توریه توانست از چنگال برخی از اشرار مخالفان رهائی پیدا کند هنگامی وی وضو میگرفت پس از آنکه پایش را مسح کرد دید یکی از طاعیان برفراز او ایستاده بلافاصله به شستن پاهای خود پرداخت آنمرد گفت چگونه در آغاز مسح کردی و سپس پایت را شستی؟ وی پاسخ داد برای آنکه این مسئله از مسائل خلافی بین خدا و مولانا بوحنیفه است خدا در قرآن فرموده و

امسحوا بروء سکم وارجلکم الی الکعبین بوحنیفہ گفتہ درہنگام وضو شستن دو پالازم است من نخست از خوف خدا پایم را مسح کردم و در ثانی از ترس سلطان پایم شستم، آنمرد خندید و از آزار او دست برداشت و بمناسبت نوشته روزی از من پرسیدند مذهب شیطان چیست و با آنکہ اعلم از ائمہ جمہور است چرا مذہبی برای خود اختیار ننمودہ؟ گفتم آنچه از تفسیر قرآن بدست میآید آنستکہ شیطان اشعری الاصول و حنفی الفروع است اشعری بودن او از این راہ است کہ گفتم فیما اغویتنی لاقعدن لہم صراطکالمستقیم وی غوایت و بدبختی خود را بخدا نسبت دادہ چنانچہ اشاعرہ اعمال نیک و بد را بخدا منتسب میدانند و حنفی بودن او از آنجاست کہ در موقع خودداری از سجدہ برآدم اظہار داشت خلقتنی من نار و خلقتہ من طین و بالاخرہ بین دو عنصر آتش و خاک مقایسہ کرد و پنداشت عنصر خودش کہ از آتش است برتر است بنا براین چگونہ عنصر برتر از عنصر پست تر تبعیت نماید و در برابر آن سجدہ کند بہمین مناسبت امام (ع) فرمود قیاس نکنید زیرا نخستین کسی کہ قیاس کرد شیطان بود درعین حال شیطان از نامبردگان برتر است برای آنکہ او بہ قیاس اولیت استدلال نمودہ و آنہا بقیاس مساوات عمل میکنند .

و بمناسبت موضوعات مربوط بہ ولادت در انوار نعمانیہ مینویسد مخالفان ما معتقدند مدت حمل ممکن است تا چہار سال یا پنجسال بودہ باشد گویند پدر شافعی مدت پنجسال از زنش جدائی کرد و بمسافرت رفت در مراجعت دید فرزندی در دامن زنش شیر می خورد آنگاہ کہ شافعی بزرگ شد و از حقیقت کار خبردار گردید برای رفع تہمت معتقد شد کہ ممکن است اکثر مدت حمل پنجسال باشد .

بدیہی است این مدت برای آدمی برخلاف قانونست نامبردگان برای رفع اتہام و خلاف قانون حمل اظہار داشتہاند آری علت اینکہ این مدت شافعی در رحم مادر مانده برای آن بودہ کہ بوحنیفہ حیات داشتہ و مردم از انوار قیاسات او برخوردار میشدہ و امام شافعی خجالت میکشیدہ با وجود امام اعظم بدنیا بیاید و آنگاہ کہ بوحنیفہ مردہ و خدایہ شافعی اطلاع داد از شکم مادر بیرون آمد .

مؤلف منتهی المقال ذیل عبارت شیخ طوسی کہ پیش از این نقل کردیم مینویسد بوحنیفہ یکی از پیشوایان اہل سنت بلکہ امام اعظم و شیخ اقدم آنہاست .

ابوحامد غزالی شافعی در کتاب متحول در علم اصول می نویسد ابوحنیفہ شریعت اسلام را زیر و رو کرد و مسلک دینی را تغییر داد و نظام آنرا بہم زد و قواعد شرعی را بر پایہہائی بنیان کرد کہ براستی اساس شرع محمد مصطفی را منہدم ساخت بدیہی است

کسیکه نسبت به قواعد دینی چنین بی‌نظمی و بی‌اعتباری را انجام بدهد و حلال بداند کافر است و اگر کسی انجام دهد و حلال نداند فاسق است پس از این گفتاری طولانی در باره‌ی طعن و تفسیق او ایراد نموده .

ابن جوزی حنبلی در تاریخ منتظم بالاتر و رسواتر از آن سخن گفته و افزوده همگی ائمه مذهب ویرا مورد طعن قرار داده‌اند و مردم درباره‌ی او به سه دسته تقسیم شده‌اند . عده‌ای او را در خصوص عقائد و اصول مورد طعن قرار داده‌اند دیگران در روایت و کمی حفظ و ضبط او ویرا طعن زده و ملامت کرده‌اند دسته‌ی سوم بمناسبت اینکه قائل براء‌ی شده و با احادیث صحیح مخالفت نموده او را مورد طعن قرار داده‌اند .

پس از گفتاری دراز از ابواسحق فزاری نقل کرده از ابوحنیفه مسئله‌ای پرسیدم وی پاسخی داد گفتم حدیث رسول خدا برخلاف پاسخ تو است . گفت آنرا بگناه خوک پاک کن ، یعنی بدان اعتنا مکن .

از ابوبکر بن اسود نقل کرده به ابوحنیفه گفتم نافع از ابن عمر از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده البیعان بالخیار مالم یفترقا پاسخ داد این حدیث از قبیل رجز خوانی است حدیث دیگری برای او روایت کردم گفت این حدیث به هذیان و یاوه‌سرائی شباهت دارد . از عبدالصمد از پدرش نقل کرده به ابوحنیفه گفتم رسول خدا فرموده : افطر الحاجم والمحجوم حجامت کننده و حجامت شده گفت این حدیث به سخن سجع با فان شباهت دارد .

و نظیر احادیث مزبور و پاسخهای وی را با اندازه یک کراسه ایراد کرده اشعار ذیل را به بوحنیفه نسبت داده‌اند :

اخر ب دینی کل یوم و ارتجی عمارة دنیای و دنیای اخر ب

فها انا دابین الحمارین راجل فلا الدین معمور ولا العیش طیب

هر روز دیوار دینم را منهدم می‌سازم و آرزو مندم سقف دنیای خودم را آباد گردانم و حال آنکه دنیایم از دینم خراب‌تر است بنابراین در میان دو الاغ قرار گرفته و پیاده مانده‌ام نه دین معموری دارم و نه زندگی خوب و پسندیده و مشکور .

(باب ۵)

در این باب بشرح احوال فقهاء شیعه که اسامیشان با حرف واو و هاء شروع شده می‌پردازیم .

(۱۱۵) ابوالحسین ورام بن ابی فراس امیر زاهد حلی .

املالامل نوشته منتجبالدین اظہار داشته ورام از فرزندان مالک اشتر نخعی سپہسالار حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده و مرد فقیہ و شایستہای می باشد او را در حلقہ مشاہدہ کزدہ و آنچه را از دیگران دربارہی او شنیدہ بودم مطابق با واقع بود ورام در حلقہ از شیخ امام سدیدالدین محمود حمصی استفادہ کردہ و مورد احترام او بودہ انتہی .
مؤلف امل اظہار داشته شیخ فاضل جلیل القدر جد مادری سید بن طاوس بودہ .
از آثار او تنبیہ الخواطر و نزہت النواظر است متاسفانہ از ہمہگونہ آثار درست و نادرست برخوردار است .

شہید اول بتوسط محمد بن جعفر مشہدی از وی روایت کردہ (۱) .

در صحیفہ الصفا مینویسد ابوالحسین ورام بن ابی فراس عیسی بن ابی النجم نخعی اشتری حلی مردی فاضل و جلیل القدر بود ، آثار چندی دارد از جملہ مجموعہی او کہ معروفست بہ تنبیہ الخاطر و نزہة الناظر .

ورام از شیخ محمود حمصی روایت میکرده و منتجبالدین و محمد بن جعفر مشہدی از وی روایت می نمایند .

مؤلف مینویسد ابوالنجم مذکور فرزند حمدان فرزند خولان فرزند ابراهیم فرزند مالک اشتر است .

و ابوفراس بر وزن کتاب بطوریکہ مؤلف قاموس و دیگران گفتہاند کنیہی فرزدق سراینده نامی و نیز کنیہی شیر است و عیسی بن ابی النجم پدر ورام این کنیہ را برای خود اختیار کرد .

ورام صیغہ مبالغہ از ورم است کہ بمعنی باد کردن یا تکبر ورزیدن باشد .
و کتاب مجموعہاش کتاب لطیفی است کہ در گوشہگیری از دنیا و اندرز تالیف شدہ و مشتمل بر احادیث فراوانی است کہ در مراتب موعظہ و حکمت از خاندان عصمت و طہارت رسیدہ آری اغلب آنها از احادیث مرفوعہ و مرسلہ بودہ و ضمناً بگفتار عدہای بہ بیانشان توجہی نیست اشارہ نمودہ .

مجلسی در مقدمہی بحار می نویسد تنبیہ الخاطر و مؤلف آن در اجازات نامبرده

(۱) بعضی گفتہاند چگونه ممکن است شہید کہ سال ۷۸۶ وفات یافته با یک واسطہ از ورام کہ سال ۶۰۵ درگذشتہ روایت کردہ باشد مگر ابن مشہدی از معمرین باشد .

شده اند آری از آنجا که اثر مزبور بمنظور مواعظ و امثال و پند و حکمت تالیف شده غث و ثمین رنگین و ننگین از یکدیگر امتیاز پیدا نکرده اند و اخبار امامیه با دیگران مخلوط شده و بهمین مناسبت همهی اخبار مزبور در آنرا در کتاب بحار نیاورده بلکه به اوثق آنها اکتفا کرده ایم زیرا با داشتن اخبار اهل بیت نیازی به آثار دیگران نداریم انتهی (۱) .

محمد بن جعفر مشهدی معروف به محمد بن مشهدی مؤلف کتاب الزیارات کبیراست که در بحار و کتابهای دیگر از آن نقل شده و در بحار کتاب مزبور را بنام مزار کبیر معرفی کرده و مینویسد از آثار سید بن طاوس بدست میآید مزار مزبور از تالیفات مشهوریست و خود سید بی اندازه بدان توجه داشته و از آن ستایش میکرده . (۲)

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابن ادریس و ابن طاوس و دیگران چگونگی انتساب آنرا با ورام شرح دادیم و افزودیم چگونه سید بن طاوس از او و شیخ طوسی تعبیر به جد نموده و نیز ذیل احوال سید بن طاوس نوشتیم نامبرده بی نهایت بجد امجدش ورام اعتماد داشته و وصیت او را که پیرو عمل جدش بوده نسبت بخودش و خاندانش بیان نمودیم . (۱۱۶) سید ولی الله بن نعمت الله حسینی رضوی حائری مؤلف امل مینویسد حائری عالمی فاضل و صالحی محدث بود .

آثار او مجمع البحرین فی فضائل السبطین و کنزالمطالب فی فضائل علی بن ابیطالب و منهج الحق والیقین فی فضائل علی امیرالمؤمنین و امثال اینها . از قرائن پیدا است نامبرده از جمله معاصران اخباری مشرب مؤلف امل است . مؤلف گوید پیش از این در باب ابراهیم شرح حال مؤلف فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والرسول والسبطین و همچنین در باب فاء بترجمه مؤلف مجمع البحرین اشاره کردیم .

سید ابوالولی بن سید محقق شاه محمود انجوی حسینی شیرازی از فقهاء با سند و صدور با سعادت بوده .

سید حسین کرکی و سید نعمت الله جزائری و شیخ ابراهیم حرفوشی از وی روایت میکرده و او از عده ای از جمله خواجه جمال الدین بن محمود شیرازی راوی از جلال الدین

(۱) وفات ورام را سال ۶۵۵ در دوم محرم الحرام نوشته اند .

(۲) فوائد الرضویه دوم مینویسد ابو عبد الله محمد بن جعفر مشهدی از احلاء متبحر بوده و از ابن بطریق و ابن زهره و شاذان قمی و ابن نما و ورام روایت میکرده آثار دیگر او بغیة المطالب ، ایضاح المناسک و مصباح بوده است ره .

دوانی و دیگری سید صفی الدین محمد بن سید جمال الدین استرآبادی شارح تہذیب الاصول و راوی از شیخ علی بن عبدالعالی کرکی روایت میکرده .

(۱۱۷) سیف الدین و ہودان بن دشمن نان بن مردافکن دیلمی .

مؤلف امل از منتجب الدین نقل کرده دیلمی صالحی فاضل بود کتابی در تاریخ و کتابی در ستارہ شناسی و کتابی در شناخت جہات (جہت یابی) از آثار اوست .
در بعضی از نسخہ نام و نسب او چنین آمده وہب بن دشمن زیاد بن مردافکن و در بعضی از نسخہ ہا بجای کتاب نجوم (ستارہ شناسی) کتاب نحو نوشته است .

(۱۱۸) شیخ ہاشم بن محمد .

مؤلف امل نوشته نامبرده فاضلی محدث و کثیرالروایات بود کتاب مصباح الانوار و امثال آن از آثار اوست .

مؤلف صحیفہ الصفا مینویسد ہاشم بن احمد از مشایخ اجازات بوده و کتاب مصباح الانوار فی مناقب امام الابرار از آثار اوست و از شاذان بن جبرئیل قمی روایت میکرده انتہی .
مؤلف گوید پیش از این نوشتیم برخی برخلاف انتظار کتاب مصباح مزبور را از آثار شیخ طوسی نام برده و حال آنکہ از شیخ طوسی نبوده و در مقدمات سحرآمده کتاب مصباح مشتمل بر اخبار ارزندہ ایست و از سبک کتاب و مطالب آن بدست میآید مؤلفش از افاضل بزرگان بوده و از اصول معتبرہ خاصہ و عامہ روایت میکرده .

(۱۱۹) سید ہاشم بن سلیمان بن اسماعیل حسینی بحرانی توبلی مؤلف امل

مینویسد بحرانی فاضلی عالم و ماہری مدقق و نقیہی مشہور بوده از تفسیر و عربیت و رجال کمال اطلاع را داشته کتاب بزرگی در تفسیر از آثار او دیدہ ام و از او روایت میکنم .

مؤلف لؤلؤہ ذیل مشایخ شیخ سلیمان بحرانی مؤلف بلغہ کہ شیخ خودش ہم بوده مینویسد از شیخ سلیمان از سید اجل سید ہاشم معروف بعلامہ ابن مرحوم سید سلیمان بن سید اسماعیل بن سید عبدالجواد کتکانی منسوب بہ کتکان است بفتح کاف و سکون تاء یکی از قریبہای توبلی است کہ از اعمال بحرین بشمار میآید .

سید ہاشم ، محدثی فاضل جامع و منتبع بود مہارتی در اخبار داشت کہ جز علامہ مجلسی دیگران بیای او نمیرسیدند .

سید کتابہای زیادی تالیف کردہ کہ ہمگی آنها شاهد تتبع و اطلاع او میباشند و من

در میان آثار او بکتاب فتاوی احکام شرعیة کلی یا جزئی که مطابق با فتوای او باشد دست نیافتیم و کتابهایی که تالیف کرده منحصر بجمع و تالیف است و تا آنجا که من اطلاع دارم در ذیل هیچیک از مطالب اظهار نظری از خود نکرده و قول بخصوصی اختیار ننموده و نمیدانم بمرتبه‌ای نرسیده بوده که بتواند در ذیل اقوال اظهاری کند یا بدان پایه نائل شده لیکن ورع و پرهیزکاری او را از اینگونه اظهارنظرها بازداشته چنانچه همین معنی را در باره سید بن طاوس احساس میکنیم (۱) .

پس از رحلت شیخ محمد بن ماجد ریاست بحرین بعهدہی او واگذار گردید سید کاملاً بامور حسبه و کارهای شرعی بلاد بحرین پرداخت و دست ظالمان و حاکمان راجدا ساخت و امر بمعروف و نهی از منکر را همه جا اشاعه داد و در اینخصوص آنی آرام نگرفت و در راه دین حق و نشر حقایق اهل بیت از کسی نهرا سید و بسرزنش کسی توجه ننمود .

سید مردی پرهیزکار و نسبت به ملوک و شاهان زمان سخت‌گیر بود سید سال ۱۱۰۷ هجری در دهکده نعیم در خانه شیخ عبدالله بن شیخ حسین بن علی بن کفار درگذشت و جنازه‌ی او را بدهکده‌ی توبلی حمل کرده و در مقبره ماثی کنار یکی از مساجد دهکده دفن شد و مرقدش مزار معروفی است .

و ریاست بحرین پس از او بعهدہ شاگردش شیخ عبدالله نامبرده درآمد .

آثار او کتاب البرهان در تفسیر قرآن در شش مجلد در این تفسیر اخباریکه در ذیل آیات شریفه در کتابهای قدیم و جدید آورده شده ایراد کرده کتاب الهادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن در دو مجلد کتاب معالم الزلفی در نشاءه اخری در یک مجلد بزرگ کتاب مدینة المعجزات فی النص علی الائمة الهدیة در چند مجلد کتاب الدر المنضید در فضائل حضرت سید الشهداء کتاب تفضیل الائمة علی الانبیاء کتاب وفاة المپی کتاب وفاة الزهراء کتاب سلاسل الحدید منتخب من کتاب شرح بهج البلاغه لابن ابی الحدید در فضائل امیرالمؤمنین و ائمه ظاهریں کتاب الاحتجاج کتاب نهاییه الامال فیما بینم به الاعمال کتاب ترتیب الشهیدین در چند مجلد در این کتاب اخبار را در باسهای مناسب فرار داده (۲) .

(۱) «وائد الرضویه مینویسد صاحب حواهر فده دلیل اینکه عدالت ملکه است نه حسن ظاهرا اظهار داشته نمیتوان بعدالت شخصی حکم کرد مگر شخصی مانند مقدس اردبیلی و سید هاشم بحرانی بوده باشد . (۲) مؤلف لؤلؤءه نوشته برخی از معاصران سید بر اثر حسادتی که معمول میان متعاصرانست آنرا تخریب الشهیدین نامیده و از کتابهای سید تنبیها ت الادیب فی رجال الشهیدین است .

تا آنجا که نوشته سید در این کتاب به غلطهای بی شماری که برای شیخ در اسانید اخبار تهذیب اتفاق افتاده اشاره نمود و مانیز در کتاب حدائق ناضره به برخی از اشتباهاتی که در متون اخبار تهذیب اتفاق افتاده اشاره نموده ایم و باید گفت کم اتفاق افتاده خبری از اخبار تهذیب بیرون از سهو و تحریف سندی یا متنی باشد.

از آثار دیگر او کتاب الرجال والعلماء الذین رجعوا الی الحق کتاب حلیه الابرار کتاب حلیه النظر فی فضل الائمة الاثنی عشر کتاب البهجه المرضیه در اثبات خلافت و وصیت کتاب مناقب الشیعه کتاب نسب عمر کتاب تعریف رجال من لایحضره الفقیه کتاب مولد القائم کتاب نزهت الابرار و منار الافکار فی خلق الجنه والنار کتاب المحجه فیما نزل فی الحجت کتاب تبصره الولی فیمن رای المهدی کتاب عمده النظر فی الائمة الاثنی عشر کتاب معجزات النبی کتاب مزبور بنام مصابیح الانوار فی معجزات النبی المختار موسوم است سیدهاشم از عده از مشایخ روایت میکرده از جمله سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی است (۱).

این سید از علماء اخباری مشرب بوده و رساله‌ای در وجوب عینی نماز جمعه تالیف کرده.

دیگری شیخ فخرالدین طریحی مؤلف مجمع البحرین سابق الذکر است و در ذیل مشایخ شیخ عبدالله بن علی بحرانی مؤلف رساله‌های مختلفه در مسائل متفرقه از وی نامبرده و مینویسد شیخ عبدالله از عده‌ای از مشایخ روایت کرده از جمله:

شیخ محمود بن عبدالسلام معنی بفتح میم و سکون عین و کسر نون منسوب به دهکده آل معن یکی از دیهات اوال بحرین و این دانشمند پیری شایسته بود و نزدیک به صدسال عمر کرد و در قریه خود پیشوای مورد احترام اهالی آنجا بوده و گروهی از مشایخ از وی استجازه کرده‌اند از جمله شیخ عبدالله مذکور و پدرم و شیخ عبدالله بن صالح و دیگران و خود شیخ محمود از سیدهاشم علامه توبلی روایت نموده.

مؤلف گوید از جمله آثار سید بحرانی کتاب غایه المرام فی فضائل امیرالمؤمنین والائمة علیهم السلام است این کتاب بی نهایت بزرگ و ارزنده است و نزدیک به هیجده هزار بیت تخمینی است در این کتاب اخبار شیعه و سنی را که درباره فضیلت اهل بیت رسیده

(۱) بطوریکه از ریاض نقل شده سید عبدالعظیم از احلاء شاگردان شیخ بهائی بوده و در مشهد

میزیسته و سیدهاشم در سفریکه بمشهد رفته آنجا از وی به اخذ احازه نائل گردیده.

مفصلاً نقل کرده است .

ناصرالدین‌شاه پادشاه روزگار ما بیکی از فضلاء دولت خود دستور داد تا کتاب مزبور را بپارسی برگرداند و پس از ترجمه بطبع رسید و از برکات انفاس مؤلفش خواص و عوام از آن بهره‌ور گردیدند قدس‌الله روحه‌الزکیه (۱) .

(۱۲۰) سید هبه‌الله بن ابی محمد حسن موسوی .

امل‌الامل مینویسد سید هبه‌الله عالمی صالح و عابدی پرهیزکار بود کتاب‌المجموع الرائق من ازهارالحدائق .

مؤلف گوید کتاب مزبور که اسم با مسمی و لفظ با معنی است جامع عناوین مهمه‌دینی بوده و از احادیث ارزنده برخوردار گردیده و نزدیک به شانزده هزار بیت میباشد .

بطوریکه میدانیم برخی از بی‌اطلاعیان کتاب مزبور را از آثار شیخ صدوق معرفی کرده‌اند و ما ذیل احوال شیخ به اشتباه آنان اشاره کردیم ، آری تا بحال در هیچیک از کتابهای اجازات بسند اجازه او دست پیدا نکرده و نمیدانیم در کدامیک از طبقات رجال شیعه است و ممکن است سید معظم از علماء متاخر از شیخ طوسی باشد و همان دانشمند است که منتجب الدین بشرح زیر از وی نام میبرد .

ابوالسعادات سید هبه‌الله بن علی بن محمد بن حمزه علوی فاضلی صالح بود و کتابی بنام امالی از آثار او نامبرده و عده را در محضرا و مشاهده کرده که به فرا گرفتن احادیث امالی مزبور از وی بهره‌ور بودند .

و نیز در ذیل عنوان دیگری مینویسد سید عمیدالروءاء هبه‌الله بن حامد بن ایوب آثار چندی داشته و سید فخار از او روایت میکرده .

همچنین شش تن دیگر را بنام هبه‌الله معرفی کرده و کتابی از آنها یاد نکرده است . مؤلف گوید در اوائل باب محمدین شیعه نوشتیم محقق ثانی شیخ علی کرکی کتاب وسیله‌را که در فقه بوده بشخصی بنام هبه‌الله بن حمزه حلبی نسبت داده و پنداشته نامبرده همان ابن حمزه مشهور است لیکن ما در ذیل بیان مزبور با توضیح کاملی بطلان پندار مزبور را اثبات کردیم و افزودیم نام و نسب ابن حمزه بدین شرح است ابوجعفر محمد بن علی بن محمد مشهدی طوسی عمادالدین فقیه است و در این ذیل اظهار میداریم در همگی از رجال و فهرستهای شیعه شخصی بنام هبه‌الله بغیر از هشت تن فوق و هبه‌الله بن نماحلی وجود

(۱) ترجمه غایة المرام بنام کفایة الخصام است و مترجم شیخ محمد تقی شوشتریست .

ندارد و میدانیم ہبۃ اللہ بن نما از الیاس بن ہشام حائری روایت میکند و او پدر شیخ نجم الدین بن نما سابق الذکر است کہ در باب جیم بنام او اشارہ شدہ بنا براین چگونه ممکن است کتاب وسیلہ را بشخص موهومی کہ اعلام شیعہ او را بہ رسمیت شناختہ و در کتابہای تراجم و اجازات از او نام و نشانی نبودہ نسبت داد .

(۱۲۱) شیخ ہشام بن الیاس حائری .

امل الامل مینویسد حائری دانشمندی فاضل و شایستہ بودہ مسائل حائریہ از آثار اوست و از شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی قدہ روایت می کردہ و پیش از این دانشمندی را بنام الیاس بن ہشام حائری نام بردہ و نوشتیم در اجازات بنام و نشان او اشارہ شدہ ممکن است نام بردہ فرزند مترجم فعلی ما باشد .

مؤلف گوید در کتابہای اجازات راوی حائری نامی کہ از شیخ ابوعلی فرزند شیخ قدہ روایت کردہ باشد بغیر از عنوان الیاس بن ہشام حائری بعنوان دیگری معرفی شدہ و الیاس شیخ ثقہ و فقیہی است و سند فاضل فقیہ عربی بن مسافر عبادی کہ نیز بواسطہ شیخ جمال الدین ابو عبد اللہ حسین بن ہبۃ اللہ بن رطبہ سوراوی از فرزند شیخ قدہ روایت می کردہ بوی منتهی میشود و همچنین سند روایتی ابن ادریس صاحب سرائر کہ او نیز بہ وسیلہ ابن رطبہ از فرزند شیخ روایت می کردہ بوی منتهی میشود .

مؤلف گوید الیاس بن ہشام گاہی بتوسط سید موفق ابوطالب حسن بن مہدی سلیقی علوی از شیخ طوسی قدہ روایت میکند و گاہی بوسیلہ سید عماد الدین ابوالصمصام ذوالفقار بن محمد بن معبد حسنی مروزی کہ سید فضل اللہ راوندی و قطب راوندی و دیگران از وی روایت کردہ اند روایت مینماید .

ابوالصمصام سید عماد الدین ذوالفقار مروزی سید بزرگوار فوق الذکر .

منتجب الدین در فہرست مینویسد معظم لہ عالمی متدین بود از سید مرتضی و شیخ طوسی روایت می کردہ او را در سن صد و پانزدہ سالگی ملاقات کردم .

مؤلف گوید سید ذوالفقار بعینہ همان دانشمندیست کہ او را مؤلف امل پس از سید مورد ترجمہ ما مرقوم داشتہ و مینویسد نام بردہ عالمی فاضل و از مشایخ ابن شہر آشوب است و کتاب رجال نجاشی را از خود او روایت میکند .

مؤلف گوید شایستہ است بنام عدہ دیگر از علماء اماجد خودمان کہ بوسیلہ اجازہ و قرائت از ابوعلی ابن الشیخ قدہ روایت کردہ اند اشارہ کنیم و ضمنا بعد تلامذہ این فقیہ و ابن فقیہ توجہ داشتہ باشیم مشہورترین آنان خواہرزادہ اش فاضل نحیر محمد بن ادریس

حلی مؤلف سرائر است و دیگران بشرح اسامی ذیل اند .
 فقیه امین عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری .

محمد بن علی فتال نیشابوری و سید ابوالفضل داعی بن علی سروی حسینی و شیخ ابوطالب حمزه بن محمد بن احمد بن شهریار خزینه دار مشهد مقدس علوی و حسین بن احمد بن طحال مقدادی حائری و امام موفق الدین حسین بن فتح واعظ بکرآبادی که استاد فقه شیخ محمود حمصی بوده و سید ابوالرضا راوندی و شیخ ابوالفتوح احمد بن علی رازی و شیخ امام ابو عبدالله محمد بن علی بن احمد نیشابوری و برادرش ابوالحسن علی بن علی نیشابوری و ابوعلی محمد بن فضل طبرسی این عده از سید فضل الله راوندی به بعد از مشایخ ابن شهر آشوب بوده اند و با همین سند از شیخ طوسی روایت کرده اند و گاهی هم به وسیله شیخ ابوالوفاء عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری رازی از شیخ طوسی روایت کرده اند .

شیخ منتجب الدین در فهرست می نویسد شیخ ابوالوفاء عبدالجبار رازی از فقهاء اصحاب ما بود و در شهرری بر مسند قرائت مستقر گردید و قاطبهی متعلمان از سادات و علماء از وی مستفید میشدند و او همگی کتابهای شیخ طوسی را نزد وی خوانده و نیز بدرس شیخ سلار و ابن براج حاضر گردیده و آثاری بتازی و پارسی از خود باقی گذارده و ما بتوسط شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح خزاعی آثارش را از وی روایت میکنیم .

(باب ۶)

در این باب بشرح احوال سایر از دستجات شیعه و سنی که نامشان با حرف واو و هاء آغاز شده می پردازیم .

(۱۲۲) ابو حذیفه واصل بن عطاء مدنی معتزلی ملقب به غزال بر وزن بقال (۱) .
 شهرستانی در ملل و نحل مینویسد واصل شاگرد حسن بصری بود علوم و اخبار را نزد او فرا میگرفت و هر دو در روزگار عبدالملک و هشام بن عبدالملک میزیستند و هم اکنون در مغرب زمین عده ای از واصلیهها موجود اند و در سرزمین ادریس بن عبدالله حسنی که در روزگار ابوجعفر منصور دوانیقی خروج کرده میزیند و بنام واصلیه شهرت دارند .
 و اعتزال نامبردگان از پیروان حسن بصری بر چهار پایه ی اساسی و چهارگون قاعده

(۱) گویند نظر به اینکه بیشتر اوقاتش را در بازار غزالان (دوک گران) بسر میبرد به لقب غزال یا غزالی شهرت یافت .

استوار است .

قاعدہ اول : صفات باریتعالی را از قبیل علم و قدرت و ارادہ و حیات صفات ذاتی میدانند و این قاعدہ در آغاز روشن نبوده واصل در تشریح و توضیح آن کوشش فراوان کرد و وجود دو خدا را کہ ہر دو قدیم و ازلی باشند از این راہ اثبات نمود و اظہار داشت کسی کہ صفت قدیمی کہ عین ذات نباشد برای خدا اثبات کند قائل بدو خدا بودہ .

قاعدہ دوم : معتقد بہ قدر است و در اینخصوص از مرام معبد جہنی و غیلان دمشقی پیروی کردہ و در پایداری این قاعدہ بیشتر از قاعدہ نفی صفات پافشاری نمودہ و گفتہ است باریتعالی حکیم عادلست و شایستہ نیست شرارت و ستمکاری را بوی نسبت داد و ممکن نیست خلاف آنچه بہ بندگان خود امر میکند از آنها بخواہد و آنگاہ آنان را مجازات نماید بنابراین خود بندہ فاعل خیر و شر و ایمان و کفر و طاعت و معصیت بود و او خود پاداش دہندہی فعل خود است و باریتعالی او را برانجام اعمال مزبور قدرت و توانائی دادہ تا آنجا کہ گوید :

در رسالہایکہ بحسن بصری انتساب دادہ شدہ در ذیل سئوالی کہ عبدالملک بن مروان در خصوص قدر و جبر از او نمودہ وی موافق با مرام قدریہا پاسخ دادہ و با آیاتی از کتاب خدا استدلال کردہ و نیز برای اثبات آنها از ادلہی عقلیہ نیز کمک گرفتہ . لیکن باید گفت رسالہی مزبور اثر واصل بن عطاست زیرا حسن در مسئلہ قدر مخالف با پیشینیان نبودہ و خیر و شر را بقدرت خدا میدانستہ زیرا کلمہ قدر بہمان معنی کہ حسن معتقد بودہ اجماعی آنهاست .

و شگفت اینجاست کہ وی لفظ قدر را کہ در خبرآمدہ بمعنی بلا و عاقبت و شدت و راحت و صحت و مرض و مرگ و حیات و امثال اینها از افعال خدا آورده و بمعنی خیر و شر و حسن و قبح کہ مربوط بہ افعال بندگان باشد نگرفته بہمین مناسبت معتزلیہا رسالہی مزبور را جزو آثار خود دانستہاند .

قاعدہ سوم : عقیدہی بمنزلت بین المنزلتین است و سبب این عقیدہ این بود روزی شخصی با حسن بصری ملاقات کردہ گفت در روزگار ما مردمی بظہور رسیدہاند کہ مرتکبان گناہان کبیرہ را تکفیر میکنند و معتقداند گناہ کبیرہ بمنزلہی کفر است کہ انسان مسلمان ہر گاہ مرتکب آن شود از دین اسلام بیرون میرود و این عدہ را وعیدیہ خوارج می نامند و عدہی دیگر معتقدند گناہان کبیرہ زیانی بایمان وارد نمی آورد بلکہ عمل را رکن ایمان نمیدانند و میگویند همچنانکہ اطاعت حق در صورت کفر نافع بحال کافر نمیباشد گناہ ہم

تحصیل آن عاجزند و یکی باطلی است که تحصیل آن بحال دانشمند فائده‌ای ندارد .
(باب ۷)

در این باب بشرح احوال دانشمندان برگزیده شیعه که آغاز نامشان با حرف یاء دو نقطه شروع شده میپردازیم .

(۱۲۸) ابومحمد یحیی بن حسین علوی نیشابوری .

بطوریکه از معالم ابن شهر آشوب نقل شده ابومحمد از مردم بنی‌زیاده و از زهاد و متکلمان روزگار خود بوده از آثار او المسح علی‌الرجلین است که کتابی بزرگ و ارزنده میباشد و دیگر ابطال‌القیاس و کتاب توحید و سایر ابواب اصول و کتابهای چندی در امامت که از آنها نام نبرده است .

سید ابوالحسین یحیی بن حسین بن اسماعیل نسابه از حفاظ و ثقات روزگار خود بوده .

منتجب‌الدین و ابن شهر آشوب از وی نام برده‌اند و کتاب انساب آل ابیطالب را از آثار او نوشته‌اند .

شیخ طوسی در رجال خود نیز اثر مزبور را بوی نسبت داده و اظهار داشته ابن اخی طاهر از وی روایت کرده .

(۱۲۹) ابوالحسین یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق حلی معروف به ابن بطریق .

امل‌الامل مینویسد ابن بطریق عالمی فاضل و محدثی فقیه و ثقه‌ای صدوق بوده .
آثاری داشته از جمله : العمده ، المناقب ، اتفاق صحاح الاثر فی امامه الائمه الاثنی عشر ، الرد علی اهل نظر فی تصفح ادله القضاء والقدر ، نهج العلوم الی نفی المعدوم که معروف به سؤال حلبیهاست ، تصفح الصحیحین فی تحنیل المتعین ، خصائص و امثال اینها از آثار دیگر .

سب‌دفخار بن معد از وی روایت میکند و شهید اول بتوسط محمد بن جعفر مشهدی سابق‌الذکر از وی روایت مینماید و مینویسد مشهدی نامبرده همه‌ی کتابهای ابن بطریق را نزد وی خوانده .

مؤلف گوید یکی از فضلاء سادات در حاشیه‌ایکه بر امل نوشته اظهار داشته نام کتاب خصائص ، خصائص الوحی المبین فی مناقب امیرالمؤمنین است در این کتاب آیاتی که به اعتراف مخالفان در شان امیرالمؤمنین نازل شده‌اند و صحاح اهل سنت درستی ورود آنها

و هم گویند طریقه مذکور را از حسن بن ابی الحسن بصری آموخته و باده قاعده از اصحاب وی اعتزال جسته .

(۱۲۳) ابوالسعادات سید هبه‌الله بن علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن حمزه بن محمد بن عبدالله بن ابی الحسن بن عبدالله امین بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام معروف به ابن شجری .

از یاقوت نقل شده ابن شجری فاضلی کامل و ادیبی لغوی و نحوی متبحر بود نظرد اینکه از طرف مادر به بیت الشجری انتساب یافت بدان لقب معروف شد .

مؤلف بغیه گفته ابن شجری در علم عربیت و شناخت لغت و اطلاع از اشعار و ایام و احوال عرب یکنای زمان و فرید دوران و در فضل و ادب و کمال بی نظیر بود

ابن شجری در فنون ادبیه از شاگردان ابن فضال و خطیب تبریزی و سعید بن علی سلجاسی و ابومعمر بن طباطبای علوی بوده و فن حدیث را از ابوالحسن صیرفی استفاده کرده . ابن شجری مدت هفتاد سال بر مسند تدریس برقرار بود و تاج‌الدین کندی و گروه بسیاری از محضر او بهره‌ور گردیده‌اند و در ضمن تدریس امور نقابت طالبین را به عهده داشت .

آثار او الامالی ، الانصار در این کتاب در مقام مبارزه با ابن‌خشب برآمده و از خود مدافعه نموده الحماسه در برابر حماسه ابوتمام طائی تألیف کرده و کتاب نمکین و ارزنده‌ای است و مطالب بی سابقه و نیکوئی در آن ایراد نموده .

ابن شجری در علم نحو آثاری از خود بیادگار گذارده از قبیل ما انفق لفظه و اختلف معناه ، شرح لمع ابن جنی ، شرح تصریف ملوکی و امثال اینها .

ابن شجری در ماه رمضان سال ۴۵۰ (تن) متولد شده و در ششم رمضان سال ۵۴۲ (شعب) در بغداد درگذشت یکی از شعراء عصر خطاب بوی گفته: (۱)

یا سیدی انفسی اعیذک من
نظم قریصی نصدی بد الفکر
مالک من جدک البی سوی
انک لا ینبغی لسکه الشعر

ای آقای من ترا از سرودن شعر پناه میدهم و آرزومندم اندیشه خود را در میدان شعر بجولان نیآوری زیرا به یقین میدانم از جد بزرگوارت تنها ارشی که برده آنست که

(۱) دو شعر فوق از ابومحمد حسن بغدادی مریمی است که از شعراء آن عصر

بوده و تا آنس شجری اختلاف داشته .

سرایندگی شایسته تو نمیباشد فاضل شمنی در حاشیه مغنی می نویسد شریف ابوالسعادات هبهالله بن علی حسنی بغدادی معروف به ابن شجری پیشوائی در نحو و ادب بوده و همه فضائل و کمالات را دارا گردیده در رمضان سال ۴۵۰ متولد شده و در رمضان سال ۵۴۲ در گذشته و در کرخ بغداد مدفون گردیده .

آنگاه که زمخشری بعزم بیتالله وارد بغداد گردیده به دیدار وی نائل آمده و با او در مسائل ادبی بگفتگو پرداخته .

(۱۲۴) ابوالقاسم بهاءالدین هبهالله بن عبدالله بن سیدالکل قفطی شافعی (۱) .

سیوطی مینویسد قفطی سال ۵۹۹ هجری و یا ۶۰۰ و یا ۶۰۱ متولد شد و در قوس، فنون فقه را از شیخ مجدالدین قشیری فرا گرفته و اصول را از قاضی شمسالدین اصفهانی آموخته و در فقه و اصول و نحو و فرائض و جبر و مقابله استاد بوده و سماع حدیث و امور مربوط بدان را از ابوالحسن علی بن هبهالله بن سلامه و دیگران نموده و به نشر احادیث پرداخته و ریاست محدثان و امور مذهبی در عهده او بوده و مسند داوری اسنا را در اختیار داشته و از قدرت خود کمال استفاده را کرده و بنشر رویه اهل سنت پرداخته و از اینراه با مردم آنجا که شیعه بوده اند بسرخسی ادامه داده و کتاب النصایح المفترضه فی فضایح الرفضه را تالیف کرده و شیعیان آنسرزمین چندین بار بنابودی او کمر همت بستند متأسفانه بر اثر عدم اتحادیکه همواره بین شیعیان وجود داشته کاری از پیش نبرده بلکه عده ای هم بدست او توبه کرده به آئین ست گرویدند شاگردان او بسیار بوده اند از جمله شیخ تقی الدین بن دقیق العید و ضیاء بن عبدالرحیم را نام برده اند .

آثار او تفسیر قرآن تا سوره مریم ، شرح الهادی در فقه در پنج مجلد شرح عمده طبری شرح مختصر ابوشجاع ، شرح مقدمه مطرزی در نحو ، الانباء المستطابه فی فضل الصحابه والقرايه ، کتابی در ثناء فرابه بر صحابه و ثناء صحابه بر قرايه ، تالیفی در فرائض و نحو و مقابله و امثال اینها .

تقی بن دقیق العید او را بزرگوار میدانست و سال ۶۹۰ هجری از موطن خود بیدیدار وی شتافت .

قفطی اظهار میداشت از بیست علم کمال اطلاع را داشتم که متأسفانه بر اثر عدم

(۱) قفطی قاموس می نویسد بکسر قاف نام شهریست در صعید مصر و از موقوفات

علویهاست که از روزگار امیرالمؤمنین علی (ع) برای سادات و علویها وقف شده .

باطلاع رسانید ہمگی عالم و فاضلند ہرگاہ یکی از حاضران در فنی استاد باشد دیگری در فن دیگر استاد است خواجہ پرسید کدام یک از حاضران در اصول الدین و اصول الفقہ اعلم از دیگرانست؟ محقق بجانب پدر من سدیدالدین یوسف بن مطہر آتی الذکر و فقیہ مفیدالدین محمد بن جہیم اشارہ کرد و افزود اینان در این دو رشتہ اعلم از حاضرانند شیخ یحیی کہ در ردیف حاضران بود از طرز رفتار و معرفی محقق کہ پسر عمویش بود ناراحت شدہ نامہی عتاب آمیزی بوی نوشتہ و در ضمن آن باشعار و مطالب عتاب خیز کہ ما در شرح حال محقق حلی بنقل از اجازہی شیخ حسن بدانہا اشارہ نمودیم .

مؤلف گوید از آثار ابن سعید کتاب ارزندہ ایست در فقہ کہ ہم اکنون در اختیار فقہاء ما میباشد و بنام نزهة الناظر فی الجمع بین الاشباہ والنظائر معروفست و کتاب مزبور نزدیک بہ سہ ہزار بیت بودہ است .

مؤلف لؤلؤہ مینویسد از مشایخ علامہی حلی قدہ نجیب الدین یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ہذلی است کہ پسر عموی محقق نجم الدین حلی سابق الذکر میباشد یحیی بنام جدش سعید معروف شدہ و در عبارات اصحاب از او بہ یحیی بن سعید نام میبرند و نام و لقبش از نام و لقب جدش یحیی اکبر اقتباس شدہ .

علامہ در اجازہی بنی زہرہ مینویسد ابن سعید زاہدی پرهیزکار بودہ پس از این بنقل عبارات ابن داود کہ پیش از این ترجمہ شد پرداختہ و مینویسد ابن سعید در ثلث اول شب عرفہ سال ۶۸۹ ہجری بدرود حیات گفت .

(۱۳۱) جمال الدین یوسف بن حاتم شامی عاملی .

امل الامل مینویسد نامبردہ فاضلی فقیہ و پارسا بود آثاری از او بیادگار است از جملہ الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین (ع) نسخہای از آن کتاب نزد ما موجود است (۱) . جمال الدین از جعفر بن حسن بن سعید معروف بہ محقق حلی و از ابن طاوس روایت میکند .

در رجال محدث نیشابوری نوشتہ جمال الدین فقیہی محدث بود و کتابی بنام الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم تالیف کردہ در این کتاب از مدینة العلم صدوق و امثال آن از کتابہای معتبرہ نقل کردہ و نیز کتاب الاربعین من الاربعین از آثار اوست . جمال الدین یوسف بن حماد .

(۱) فوائد الرصوبہ مینویسد ہیہ اللہ مولوی ہمہی اربعین را در مجموع الرائق ایراد کردہ .

در حالیکه عاصی مؤء من باشد مضر بایمان او نخواهد بود و اینان را مرجئه میخوانند .
اینک عقیده تو دربارهی ایندو طائفه چیست و ما با آنها چگونه رفتار کنیم؟ حسن
در اندیشه فرو شد و پیش از آنکه پاسخی بدهد واصل بن عطا که حضور داشت اظهار داشت
عقیدهی من آنستکه مرتکب گناه بزرگ نه مؤء من مطلق است و نه کافر مطلق بلکه در منزلهای
بین المنزلتین قرار گرفته که نه مؤء من است و نه کافر .

سپس بکنار یکی از استوانههای مسجد قرار گرفته و پاسخ خود را برای پیروان حسن
شرح میداد ، حسن گفت اعتزال عنا واصل ، واصل از ما دور شد از آنروز واصل و پیروانش
را معتزلی نامیدند .

قاعده چهارم : عقیده وی دربارهی اصحاب جمل و صفین آن بود که در هر دودسته
یکی از آنها لاعلی التعیین خطاکارند یعنی یا علی خطاکار است یا طلحه و زبیر در اصحاب
جمل یا علی خطاکار است یا معویه در اصحاب صفین و همچنین دربارهی عثمان و قاتلان او
میگفت یکی از آنها لاعلی التعیین فاسقاند .

چنانچه یکی از دو لعنت کننده لاعلی التعیین فاسقاند و تنها کاری که با چنین
مردمی میتوان کرد آنستکه شهادت آنان پذیرفته نیست بهمین مناسبت شهادت علی و
طلحه را درباره پر سبزی هم قبول نداشت و علی و عثمان را خطاکار میدانست .

باری واصل رئیس معتزلیها بود و عمرو بن عبید از وی پیروی میکرد و تفسیق اصحاب
جمل را تا آنجا ثابت میدانست که اگر علی یا یکی از لشکریانش و همچنین طلحه شهادت
دهند شهادتشان پذیرفته نبوده و هر دو جهنمی اند .

عمرو بن عبید از روایت حدیث و معروف به زهد بود و واصل مرد فاضل و ادیبی
بود (۱) .

سپس گفته هذیلیها پیروان ابوالهزیل حمدان علاف شیخ معتزله و مقدم بر دیگران
است و او طریقهی معتزله را برای خواهندگانش تقریر میکرد و با مخالفان این طریقه بسیار
میپرداخت .

ابوالهزیل طریقه اعتزال را از عثمان بن خالد طویل و او از واصل بن عطا بدست
آورد و گویند خود واصل طریقه مزبور را از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه فرا گرفته

(۱) از آثار واصل الخطیب در توحید و طبقات اهل العلم والجهل والمنزلة بین
المنزلتین را نام بردهاند و سال وفاتش را ۱۳۱ در سن ۵۱ سالگی نوشتهاند .

را در شان آنحضرت تأیید کرده‌اند ایراد نموده .

در یکی از کتابهای اجازات کنیه‌ی او را ابوزکریا و استسابش را اسدی حلی و در دیگری لقبش را شمس‌الدین و شرف‌الاسلام نوشته .

و در یکی از مواضع کتاب عمده‌ی او را بدین نام معرفی کرده‌العمده فی عیون صحاح الاخیار فی مناقب امام‌الابرار و در آغاز آن ذیل فصول کتاب و عدد احادیث آن مینویسد :
ابوسعید خدری از پیمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده فرمود کسیکه بخاطر بینائی امت من چهل حدیث از سنت مرا حفظ کند و انتشار دهد روز رستاخیز او را بشفاعت خود به بهشت خواهم برد .

عبداللہ بن عمر گفته رسول‌خدا (ص) فرموده کسیکه چهل حدیث از من برای افرادی که مرا در نیافته‌اند نقل کند در ردیف دانشمندانست و روز قیامت در جمله شهیدان خواهد برد و کسیکه عمدا سخن و حدیثی را بمن نسبت دهد جایگاه او از آتش پر خواهد شد .
پس از این مرقوم داشته کتاب مزبور مشتمل بر نهصد و سیزده حدیث صحیح بوده که همگی مسلمانان صحت آنها را اعتراف دارند زیرا شیعه و سنی همگی آنها را از احادیث سنی نبوی میدانند و ویژه شیعه درستی آنها را تأیید نموده بنا بر این بر ما که به تالیف آنها پرداخته‌ایم و بر آنها که احادیث مزبور را از طریق ما روایت میکنند بهشت واجب است زیرا بمقتضای دو حدیث فوق کسیکه چهل حدیث نقل کند بهشت بر او واجب میشود اینک احادیث کتاب حاضر چندین برابر حدیث مزبور است و همگی آنها بطوریکه گفتیم از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده .

آری ابن بطریق مصداق شعر معری است که میگوید :

و انی و ان کت‌الاخیر زمانه لات بمالم تستطعه الاوائل
اگرچه روزگار مرا بتاخیر انداخت لیکن حقایقی را آوردم که پیشینیان تاب آوردن آنها را نداشتند .

ابن بطریق حداکثر از عمادالدین محمد بن قاسم طبری روایت میکند و او هم از شیخ ابوعلی ابن‌الشیخ روایت می‌نماید .

شیخ یحیی بن محمد بن یحیی بن فرج سوراوی (۱) .

سوراوی از حسین بن هبه‌الله بن رطبه از شیخ ابوعلی ابن‌الشیخ روایت میکند و شیخ

(۱) امل مینویسد سوراوی از ابن‌شهر آشوب روایت میکند .

یوسف آتی الذکر واواز علامه حلّی از سوراوی روایت می نماید و بوسیلهی برخی از مشایخ از ابن بطریق روایت میکند .

مؤلف گوید بطوریکه از قاموس استفاده میشود بطریق برون کبریت از جمله مناصب رومیانست و بکسی میگویند که دههزار نفر سرباز تحت نظر و ریاست او باشند و ترخان بکسی میگویند که پنجهزار نفر سرباز تحت نظر او اداره شود و قومس بکسی میگویند که دو بیست نفر سرباز را اداره کند (۱) .

(۱۳۰) ابوزکریا یحیی بن سعید بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید هذلی از فضلاء عصر خود بوده است (۲) .

بمقتضای آنچه را در نوشتهی ابن طاوس دیدهام نامبرده معالم ابن شهر آشوب و کتابهای دیگر اعلام شیعه را از ابن سعید روایت میکند و علامه حلّی کتاب الجامع الشرایع و امثال آن از آثار دیگرش را از وی روایت مینماید و مینویسد ابن سعید دانشمندی از دنیا گذشته و پارسا بود .

ابن داود مینویسد یحیی بن احمد بن سعید استاد امام و علامه ماست که زاهدی پیشوا و مورد توجه اعلام عصر بوده و از همگی فنون ادبیه و فقهیه و اصولیه برخوردار بوده و از همه فضلاء عصر پرهیزکارتر و بی اعتنا تر به امور دنیوی بود .

ابن سعید آثاری که مشتمل بر بسیاری از فوائد علمی بوده تالیف کرده از جمله الجامع للشرایع در فقه و المدخل در اصول فقه و امثال اینها و سال ۶۸۹ هجری وفات یافته انتهای (۳) . مؤلف امل پس از مطالب فوق مینویسد شیخ حسن صاحب معالم و دیگران نوشته اند نجیب الدین یحیی بن احمد بن حسن بن سعید پسر عموی محقق جعفر بن حسن بن سعید حلّی است .

علامه حلّی در اجازه خود مینویسد شیخ اعظم خواجه نصیرالدین محمد بن سعید طوسی که وزارت هولاکو را بعهدده داشته از طرف او بسرزمین عراق رفت در حله که از آنجا آنسرزمین ملاقات کرد از محقق حلّی پرسید دانشمندترین حاضران چه کسی است؟ محقق

(۱) وفات ابن بطریق در ریحانه پنجم سال ۶۰۰ هجری آورده شده .

(۲) نام پدرش احمد است و سعید نام حد اوست که بدین نام شهرت یافته .

(۳) در امل طبع بغداد و رحال ابن داود طبع تهران سال وفات او را ۶۹۰ نوشته اند

ممکن است نسخه اصل که مؤلف داشته ۶۸۹ بوده .

مذاکرہ از خاطر محو شدہ .

قفطی سال ۶۹۷ ہجری در اسنا درگذشت .

(۱۲۵) ابوعلی ہشام بن ابراہیم کرنبای انصاری .

با اصمعی و ہمسنگان او نشست و برخاست می نمودہ و از ایام عرب و لغات آنها بر خوردار بودہ و فضل بن حباب از وی روایت می کردہ آثار او الحشرات ، الوحوش ، النبات ، خلق الخیل عبدالصمد بن معدل در نکوہش او گفتہ :

و لم تر ابلغ من ناطق اتته البلاغہ من کرنبا

من گویندہ بلیغی را برتر از کرنبا ندیدہ ام ، یعنی نہ .

(۱۲۶) ابو عبداللہ ہشام بن معویہ ضریر کوفی .

سیوطی مینویسد ابو عبداللہ یکی از برجستگان شاگردان کسائی بودہ .

مقالہای در نحو ، مختصری در نحو ، الحدود ، القیاس از آثار اوست و سال ۲۹۰ ہجری وفات یافتہ .

(۱۲۷) ابوالولید ہشام بن احمد بن ہشام بن خالد بن سعید کاتب معروف بہ ابن

الوقشی .

سیوطی مینویسد ابن الوقشی از مردم طلیطلہ بود و از احکام و حدیث و فقہ و نحو و شعر و خطابہ و منطق و ہندسہ و زیج اطلاع داشتہ سال ۴۰۸ ہجری متولد شدہ و بہ درس ابو عمر ظلمنکی و ابو عمر سفاقی و ابو عمر بن حداد و دیگران حضور می یافتہ و بہ منصب داوری برقرار بودہ .

ابن وقشی از معاصران خود در لغت و نحو و معانی اشعار و عروض و کتابت داناتربودہ و سرایندهای فقیہ بشمار است و از فرائض و حساب و ہندسہ اطلاع داشتہ و از آراء حکماء مطلع بودہ و دربارہ او همان میگوئیم کہ شاعر گفتہ :

و کان من العلوم بحیث یقزی لہ فی کل فن بالجمیع

از دانائی بیپایمائی رسیدہ کہ میتوان گفت از ہمہ علوم برخوردار بودہ ، ابن وقشی روز

دوشنبہ بیست و ہشت جمادی الاخرہ سال ۴۸۹ در دانیہ وفات یافت از اوست نکت الکامل مبرد از اشعار اوست :

برج بی ان علوم السوری اثنان ما ان لہما من مزید

حقیقہ یعجز تحصیلہا و باطل تحصیلہ لا یفید

چنان فہمیدم دانشہای مردم از دو بخش بیرون نیست یکی حقیقی است کہ از

(ص) مشرف شد در بازگشت عازم قطیف شد و چندی در آنجا به تحصیل کمالات پرداخت و پس از ویرانی بحرین و استیلاء عرب و سایر از دستجات مختلف از محل خود قطع علاقه کرده به ایران مسافرت کرد و مدتی را در کرمان و پس از آن بشیراز و اصطهبانات بسربرد و همه جا به تدریس و تالیف اشتغال داشت اخیراً بکربلایمعلی مشرف شد و در آنسرزمین شرف مکین به تصنیف و تالیف مشغول میشد و بعبادات و طاعات حق میپرداخت تا اجل محتوم در رسید و از سرای عاریت بجوار رحمت حضرت کردگار نائل گردید .

آثار او حدائقالناضره فی احکام العتره الطاهره کتاب ارزنده ایست که مانند آن تالیف نشده همگی اقوال و اخباریکه از ائمه اطهار رسیده در آن گرد آورده و از آنجا که به رویه اخباریها تمایل داشته کمتر به استدلال پرداخته و از ادله اصولیه که امهات ادله فقهیه و پایه های اساسی ادله شرعیه اند استفاده ننموده همه کتاب عبادات به استثنای کتاب جهاد و اکثر معاملات آن تا اواخر طلاق تکمیل شده و مخصوصاً بتالیف کتاب جهاد اقدام نکرده زیرا نفع چندان بر آن مترتب نبوده و وقتی را بدون جهت فرامیگرفته که ممکن بوده باصرف آن بکار بهتری بپردازد و در اینخصوص از برخی از علمای بنام پیروی کرده ۲ سلاسل الحدید فی تقییدبن ابی الحدید و رد بر اظهارات او در شرح نهج البلاغه در آغاز اینکتاب مقدمه مفصلی در خصوص امامت ایراد کرده که میتوان آنرا کتاب مستقلی نام برد پس از آن گفتار او را که درباره امامت و خلافت و احوال صحابه در شرح مزبور آورده ایراد کرده و پاسخ داده مجلد اول اینکتاب و اندکی از مجلد دومش بپایان رسیده ۳ - الشهاب الثاقب در بیان معنی ناصب و مطالب مربوط بدان . ۴ - الدرر النجفیه من الملتقطات الیوسفیه کتابی است در نهایت خوبی مشتمل بر علوم و مسائل و فواید و رسائل و بالاخره جامع تحقیقات شریفه و تدقیقات لطیفه است .

۵ - النفحات الملکوتیه در رد متصوفه و دسته از ترهات و برخی از خرافات آنرا در اینکتاب ملامحسن فیض را از صوفیه قلمداد کرده و گفتاری از او نقل نموده و به خیال خود رد کرده . ۶ - تدارک المدارک حاشیه ایست بر مدارک و غفلتهائیکه برای سید صاحب مدارک رخ داده یک مجلد از آن که مشتمل بر کتاب طهارت و صلوات بوده بانجام رسیده .

پس از این بنام برخی از کتابها و رساله های او بشرح زیر پرداخته اعلام القاصدین الی مناہج اصول الدین . ۸ - معراج النبیه فی شرح من لایحضره الفقیه . ۹ - الخطب للجتماع والاعیاد . ۱۰ - جلیس الحاضر و انیس المسافر کتاب کشکول است (۱) . ۱۱ - اجوبه المسائل

(۱) اینکتاب سابقاً در هند و اخیراً در سه مجلد در نجف اشرف بطبع رسیده و کتاب سلافه البهیة در شرح احوال ابن میثم در مجلد اول آن آورده شده .

نامه تان برمیآید متوجه به ماست دو نفر از بزرگان تان را بحضور ما گسیل دارید .

ماموران با فرمان هولاکو وارد حله شده با سدیدالدین و سایر از سرشناسان حله ملاقات کرده فرمان امیر را با اطلاع آنها رسانیده نامبردگان که از سرانجام کار خود بی خبر بودند، از حضور بدربار هولاکو ترسیدند پدرم گفت اگر من یکتن بحضور امیر بیایم کافی است؟ گفتند آری، پدرم همراه آنها عازم سراپرده‌ی هولاکو شد بمجردیکه به حضور وی رسید، با توجه باینکه هنوز بغداد فتح نشده و خلیفه به قتل نرسیده .

هولاکو بوی گفت چگونه پیش از آنکه از سرانجام کار خود و خلیفه و امیرتان باخبر شوید به مکانیهای با من اقدام کردید و حاضر شدید با من ملاقات نمائید و چگونه از مصالحه با من خود را از شمشیر خون آشام من ایمنی دادید؟

پدرم در پاسخ گفت علت اقدام ما بدین امر مهم روایتی بوده که از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در اختیار ما قرار گرفته .

آنحضرت در خطبه‌ی زوراء فرموده میدانید زوراء کجاست؟ سرزمین شوره‌زاریست که در آن بناهای رفیع برپا میشود و مردم زیادی در آنجا زیست میکنند فرزندان عباس آنجا را مقر حلاوت خود قرار میدهند و گنجینه خود میسازند و خانه لاهو و لعب خود مقرر میدارند و از هیچگونه ستمی در آنجا خودداری نمی‌کنند و پیشوایان بدکار و وزیران خیانتکار و امیران فاسق و عده‌ای از ایرانیان و رومیان بکمک آنها برمی‌خیزند امر بمعروف و نهی از منکر نمی‌نمایند در روزگار آنها مردها بمردها و زنهای اکتفا می‌نمایند در چنین هنگامه عم آسا که اندوه و ناله سراپای مردم را فراگرفته وای بر مردم زوراء (بغداد) از حملات پی در پی ترک آنان مردمی هستند تنگ‌چشم صورتهاشان مانند سپرهای طوق دار است جامه‌هاشان از آهن همگی جوانهای امردند پیشاپیش آنها پادشاهی است که از سرزمین خود آنها برخاسته بلند صداست و نیرومند و بلند همت بهر دیاری که گذارش افتد آنجا را فتح میکند و پرچمی علیه او باهتزاز نیاید جز اینکه بدست او سرنگون گردد، وای وای بر آنها که با وی درآویزند و بهمین ترتیب بگذرانند تا بر مردم شهرها پیروزی پیدا کند .

آنگاه که صفات پادشاه مزبور را خواندیم همه‌ی آنصفت را در وجود شما یافتیم بشما امیدوار گردیده و درگاه شما را محل آرزوی خود قرار دادیم .

هولاکو از مراتب فوق اطمینان پیدا کرد دل و زبان مردم حله یکی است به همین مناسبت فرمائی بنام پدرم صادر کرد و دل مردم کوفه آرامش یافت و دانستند از سطوت ترک دراماند انبهی .

مؤلف گوید تا بحال نداستم دو فقیهی که در حله همراه با پدر علامه بودند و علامه در کشف الیقین آنرا بنام سید مجدالدین بن طاوس و ابن ابی العز نامبرده است کیستند و شرح حالشان در کجاست .

از تضعیف کتابهای اجازات و رجال بدست میآید علامه حداکثر مطالب فقه و اصول را از پدرش سیدالدین فرا گرفته و روایت مشهور علامه نیز مستند به پدرش سیدالدین نیست بلکه از رسالهی پاسخهای علامه به پرسشهای سید مهنا استفاده میشود سیدالدین دانشمندی در کمال فضل و دانش بوده و در بسیاری از علوم بر معاصرانش برتری داشته . سید مهنا می پرسد چه میفرماید بزرگ شیعه هرگاه کنیزکی مشترک در میان عدهای بوده باشد و آنان وطی کنیزک را برای یکی از مشترکان تحلیل نمایند آیا براو حلال میشود یا نه ، و در صورتیکه حلال باشد حلیت آن از دوراهست یکی ملک و دیگری تحلیل و یا حلیتش بیکی از دو امر است ؟ .

علامه در پاسخ مینویسد در حلیت چنین کنیزکی اختلاف است اقوا آنستکه بروی مباح است و حق تصرف در آنرا دارد .

بخاطر دارم شبی پس از رحلت پدرم ویرا در رؤیا دیده مانند روزگار زندگانی مجلس بحث تشکیل داده و من در برابر او نشستهام از همین مسئله گفتگو شد و اظهار داشت مسئله مزبور مورد اختلاف اعلام است سیدمرتضی حلیت آنرا منع کرده شیخ طوسی وطی کنیزک را تجویز نموده .

من گفتم حق با سیدمرتضی است ، پدرم پرسید چرا ؟ گفتم برای اینکه سبب بضع شایسته برای تبعیض نمیباشد باینمعنی گفته نمیشود زوجتک یا انکحتک بعضی هذاه الجاریه و و مابقی آن به ملکیت برای تو مباح باشد ، پدرم گفت این استدلال درست نیست زیرا ما نمی گوئیم هرگاه مالک بعضی آن شد برخی از آن حلال و برخی از آن حرام شده بلکه اگر کمترین جزء آن در ملک او باشد همهی آن برای غیر ، حرام شده و تحلیل مبیح جمیع است نه بعضی آن .

(۱۳۳) شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن صالح بن احمد بن عصفور درازی بخرانی مؤلف حدائق ناضره و در رنجفیه و لوء لوء البحرین و امثال اینها از آثار ارزندهی دیگر که مطالعهی آنها موجبات لذات روحانی را بوجود می آرایند و دیدگان را روشنائی تازه ای میدهند .

در میان اعلام شیعه عالمی به پایهی او نبوده که از حداکثر مکارم اخلاق برخوردار

شیخ احمد احسائی و سید امیر عبدالباقی فرزند امیر محمد حسین حسینی اصفهانی دختر زاده ملامحمد باقر مجلسی قده یکی از بستگان مجلسی اول در کتابی که بمنظور خلاصه لوه لوه البحرین تالیف کرده ذیل احوال شیخ یوسف مینویسد نامبرده فاضل علامه و نحیر فهامه بود کتاب حدائق از آثار اوست .

در حیات و ممات افتخار مجاورت مرقد مطهر حضرت سیدالشهداء را داشت سال ۱۱۰۷ متولد شد و سال ۱۱۸۶ هجری درگذشت و گمان میکنم ماه وفاتش ربیع الاول بوده . و بالاخره فاضلی دانشمند و محقق برومند بوده که از همگی علوم عقلی و نقلی برخوردار گردیده حشره الله مع من دفن فی جواره .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال فاضلترین علماء بحرین شیخ احمد بن محمد بن یوسف که در طاعون سال ۱۱۰۲ همراه دو برادر بزرگوارش درگذشته به تاریخ شهرهای بحرین اشاره کردیم .

(باب ۸)

در این باب بشرح احوال طبقات دیگر از شیعه و سنی که آغاز نامشاه با حرف یاء دو نقطه شروع شده می پردازیم .

(۱۳۴) ابوزکریا یحیی بن زیاد بن عبدالله بن مروان دیلمی نحوی ملقب به فراء . سیوطی در بغیه مینویسد فراء پس از کسائی دانشمندترین نحویهای کوفه بوده که محصلان ادبیات بحضور او می شتافتند و بنظرات او کمال اعتماد را داشتند .

فراء از شاگردان یونس بوده و کوفیهها معتقداند حداکثر کمالات خود را از او فراگرفته بصریهها ادعای نامبردگان را در اینخصوص نپذیرفتهاند .

فراء علاقمند به فن کلام بود و تمایلی به مرام معتزلیها از خود ابراز میداشت و مردی متدین و پرهیزکار و در عین حال خالی از تکبر و خودبینی نبود .

فراء نسبت به کتاب سیبویه تعصب ویژه ای داشت چنانچه شبها در هنگام خواب کتاب او را زیر سر میگذازد و میخوابید .

فراء دم از فلسفه میزد و در آثار خود از الفاظ فلاسفه کمک میگرفت و اصطلاحات آنان را بکار میبرد .

فراء حداکثر اوقات سال را در بغداد بسر میبرد و آخر سال بکوفه میآمد و چهل روز زیست میکرد و آنچه در بغداد بدست آورده بود در میان بستگان خود پخش میکرد .

فراء هزینه زندگی را بسختی اداره میکرد و تا کاملاً گرسنه نمیشد غذا نمیخورد و هر

ابن دانشمند از مشایخ اجازات است و از سید رضی الدین بن قتاده روایت میکند و سید تاج الدین بن معیه کتاب تیسیر را از او روایت مینماید .

(۱۳۲) سیدالدین یوسف بن شرف الدین علی بن مطهر حلی پدر علامه حلی و استاد پیشین اوست در فقه و ادب و اصول و اخلاق پیش از این ذیل احوال محقق حلی قده نوشتیم آنگاه که خواجه نصیر طوسی وزیر هولاکو برای سرکوبی عباسیها بعراق آمد در حله با محقق حلی و سایر اعلام آنسرزمین ملاقات کرد اعلم بعلم کلام و اصول الفقه را از محقق جویا شد وی در میان شاگردان خود سیدالدین و مفیدالدین جهیم را معرفی کرد از معرفی محقق نمودار است سیدالدین در این دورشته استاد بوده .

مؤلف امل مینویسد سیدالدین پدر علامه حلی قده فاضلی فقیه و متبحر بود فرزندش علامه اقوال او را در آثار خود متعرض شده و ما در زیر احوال فرزندش از وی ستایش نموده ایم .

مؤلف گوید در ذیل احوال علامه تنها بنقل ابن داود پرداخته و گوید پدر علامه فقیهی محقق و مدرسی عظیم الشان بود .

مؤلف گوید از جمله مطالب مهمی که در خور احوال سیدالدین میباشد و شایسته است ذیلا بنگارش درآید حدیثی است که علامه در کتاب کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین (ع) بمناسبت اطلاع آنحضرت از مغیبات ایراد کرده می نویسد از اخبار غیبی آنحضرت بنیان شهر بغداد و خلافت بنی عباس در آنجا و یادآوری از احوال آنها و سرنگون شدن خلافت آنها بدست مغول است روایت مزبور را پدرم نقل کرد و همان موجب سلامتی مردم کوفه و حله و مشهدین شریفین نجف و کربلا از چپاول و کشتار مغولها شد .

آنگاه که هولاکو به بغداد رسید پیش از آنکه بفتح بغداد دست پیدا کند مردم حله که از چگونگی حال و حمله های دلسوزا و خبردار بودند بقله های کوه و جاهای مرتفع پناهنده شدند (و بنا بترجمه بطرف حجاز روان شدند) تنها عده اندکی در حله باقیمانده از آنجمند پدرم و سید مجدالدین بن طاوس و فقیه بن ابی العز بودند این سه دانشمند رای دادند نامه ای به هولاکو نوشته که ما سر بر خط فرمان تو داریم و همه گونه تحت او امر تو قرار میگیریم و بالاخره تسلیم محضیم ،

نامه را بتوسط یکی از ایرانیان مقیم حله برای هولاکو فرستادند ، نامه برای هولاکو خوانده شد وی فرمانی صادر کرد و آنرا بتوسط دو تن از کسان خود بنام نگله و علاء الدین برای حلیها فرستاد و بماموران خود گفت بمردم حله بگوئید هرگاه دلهای شما چنانچه از

البحرانیه ، ۱۲ - رساله مناسک حج . ۱۳ - رساله‌های درافضلیت تسبیح در دو رکعت اخیر نماز چهار رکعتی رساله‌های در تحفیع معنی اسلام و ایمان ، رساله‌های در انفعال آب قلیل بوسیله نجاست اینکتاب را بمنظور رد بر ملامحسن فیض نوشته ، رساله‌های در اتمام صلوات در حریمهای چهارگانه رساله‌های در رد بر قول سید داماد که در رضاع قائل بعموم منزلت شده رساله‌های در منع جمع بین الفاطمیین این رساله مورد توجه اعلام واقع شده مروج بهبهانی چندین رساله و فرزندش آقا محمد علی و برخی دیگر از مشایخ ردهائی بر آن نوشته‌اند رساله در صلوات که شرح متنش از آثار خود اوست رساله‌های منتخب از آن ، رساله‌های در احکام میراث اجوبه مسائل شیرازیه ، اجوبه مسائل بهبهانیه اجوبه مسائل کازرونیه ، اجازه بزرگی بنام لواء البحرین این اجازه برای دو برادرزاده‌اش بنام شیخ خلف و شیخ حسین نگاشته و مشتمل بر ذکر حداکثر احوال علما و آثار و مدت عمر و تاریخ وفیات آنها از روزگار خودش تا زمان صدوق و کلینی (۱) و امثال اینها از رساله‌ها و اجازات و پاسخهای مسائل .

شیخ یوسف در ماه ربیع الاول سال ۱۱۸۶ درگذشت و شیخ مقدس شیخ محمد علی مشهور به ابن سلطان که از شاگردانش بود و همچنین شاگرد دیگرش حاج معصوم او را غسل داده و کفن کردند و استاد علامه مروج بهبهانی همراه با گروه بسیاری بر جنازه‌ی او نماز گزارد با آنکه در آن اوقات براثر حادثه ناگوار شهرهای عراق از ساکنان تهی بود در عین حال برای تجلیل از این عالم جلیل گروه بسیاری اجتماع کردند ویژه که مروج عظیم‌الشان برای نماز بر او اقدام نمود انتهی .

مؤلف گوید مراد از حادثه‌ی ناگوار بیماری طاعون بوده که همانسال سرزمین عراق را تهدید کرده و بطوریکه شنیده شده سرزمین عراق پیوسته باین بلیه گرفتار میشود و با فاصله‌ی هرسی سال یکقرن شرعی بیماری طاعون اعادنا لله و جمیع المؤمنین سرزمین عراق را فرا می‌گیرد .

و از کسانیکه متعرض شرح حال او شده‌اند شاگرد شاگردش محدث متعصب نیشابوریست وی در رجال کبیرش مینویسد شیخ یوسف فقیهی محدث و پرهیزکار بود کتابهای بسیاری دارد مشهورترین آنها حدائق ناضره در فقه والدررالنجفیه در نوادر و بطوریکه خود اودر لواء البحرین مینویسد از جماعتی روایت میکرده از آنجمله ملامحمد رفیع گیلانی مقیم

(۱) اینکتاب بطبع رسیده و اخیرا در نحف با حواشی بسیاری بطبع رسیده و تاریخ

اتمام آن یازدهم ربیع المولود سال ۱۱۸۲ در کربلا میعلی بوده .

در مشهد مقدس رضوی در عین حال سند اصلی و مهم او اجازه‌ای است که از علامه مجلسی قده داشته .

و گروهی از او روایت میکنند از جمله میرزا محمد مهدی شهرستانی و استاد محدث ما علی بن موسی بحرانی که سال ۱۱۰۷ متولد شد و سال ۱۱۸۷ در جوار حضرت سیدالشهداء درگذشت و نزدیک بمرقد شهداء مدفون شد و ما نیز بتوسط عده‌ای از او روایت میکنیم ، بعضی از ادبا تاریخ فوتش را در مصرعی آورده قرحت قلب‌الدین بعدک یوسف .

مؤلف گوید سراینده ماده تاریخ مزبور سید سند سید محمد زینی منسوب به سید زین است که میگوید :

یا قبر یوسف کیف اوعیت‌العلی و کنت فی جنبیک مالا یکنف
قامت علیه نوائح من کتبه تشکوا الظلمه بعده و تأسف
کحدائق العلم التي من زهرها کانت انامل ذی البصائر تقطف
پس از نه بیت که برخی از آنها ذکر شد در ماده تاریخ گفته :

مذغبت من عین الا نام فکلنا یعقوب حزن غاب عنه یوسف
فقضیت واحد ذی الزمان فارخوا اقرحت قلب‌الدین بعدک یوسف (۱)

ای مرقد یوسف چگونه مقام عالی را در خود مدفون ساختی و آنچه در محلی آرام نداشت در خود مستقر گردانیدی کتابهای او بر او سوگواری می‌نمایند و از ستم و اندوه او که عالم علم را تیره ساخته شکوه میکنند مانند حدائق علم که از شکوفه‌های آن انگشتان دانشمندان گلهای رنگارنگ می‌چینند آنگاه که از دیده مردمان دورشدی همگی ما یعقوب وار در فراق تو اندوهناک گردیدیم آری تو یکتای روزگار بودی و در سوگ تو گفتند قلب‌الدین را پس از خودت جریحه‌دار ساختی .

مؤلف گوید از کسانی که از وی روایت کرده‌اند (۲) :

فاضل محقق ، علامه ملا محمد مهدی نراقی و سید مهدی بحر العلوم و شیخ سید مهدی فتونی و شیخ احمد بن شیخ حسن بن شیخ علی بن خلف دستانی شیخ اجازه‌ی

(۱) ماده تاریخ مزبور ۱۱۸۷ بوده و با تاریخ مزبور که قبلاً نقل شده و ۱۱۸۶ بوده موافقت نمیکند مگر بگوئیم حمله فقضیت واحد اشاره بحذف یکعدد از تاریخ مزبور باشد تا با تاریخ قبل موافقت نماید .

(۲) محقق اعرجی و صاحب ریاض نیز از او روایت میکنند و مرقدش در طرف پائین پای ملرک است .

باشد و استقامت باطنی در وجود او حکمفرما باشد و از سلیقہی منحصر بفردی کہ داشته بهره‌ور گردد و در علم و عمل رعایت اخلاق را بنماید و خود را بصفات پیشینیان از اعلام مابیاراید و از ہمہ‌گونہ ریاستہای عاری خودداری نماید .

شگفت از مروج بہبہانی است کہ رویہی او را مورد انکار قرار میدادہ و حاضرین درس او را بباد ملامت میگرفتہ تا بجائیکہ خواہرزادہ اش صاحب ریاض از ترس وی پنهانی بدرس صاحب حدائق حضور می یافتہ و شبانہ از مطالب ارزندہی او بهره‌ور میگردد مرحوم حاج سید محمد باقر حجت الاسلام فقیہ معاصر ما همان معاملہ را با صاحب حدائق داشتہ و کتاب او را مورد خدشہ و ایراد قرار میدادہ و ایرادی کہ بروی میگرفتہ بدانجہت بودہ کہ طریقہی وی برخلاف طریقہ مجتہدان بودہ و با ادلہی اربعہ آنان کتاب و سنت و اجماع و عقل کہ مدار اجتہاد آنها برآن ادلہ بودہ مخالفت داشتہ .

از جملہ دانشمندانیکہ مفصلاً بشرح احوال او پرداختہ شیخ فاضل جلیل ابوعلی محمد بن اسماعیل رجالی حائری است وی در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال مینویسد شیخ یوسف از قریہ دراز یکی از قراء بحرین است وی عالمی فاضل و متبحری ماهر و منتبعی محدث و پارسائی عابد و راستگوئی دیندار و از اجلہ مشایخ معاصر و افاضل علماء متبحر است پدرش شیخ احمد از اجلہ شاگردان شیخ سلیمان ماحوزی است و او نیز عالمی فاضل و محقق مدقق و مجتہدی صرف بودہ و بطوریکہ فرزندش در اجازہ مشہورش لواء مالبحرین اظہار داشتہ نسبت بہ اخباریہا بنظر بدبینی مینگریستہ .

شیخ یوسف نخست اخباری صرف بودہ سپس طریقہ متوسط بین اخباری و اجتہاد را برگزیدہ و میگفتہ سبک مزبور همان طریقہ ایست کہ علامہ مجلسی قدہ غواص بحار الانوار برای خود اختیار کردہ است .

شیخ یوسف در لواء سال میلاد خود را ۱۱۰۷ ہجری در دہکدہ ماحوز یکی از دیہات بحرین نوشتہ در آغاز کار از محضر پدرش استفادہ کردہ سپس بدرس علامہ شیخ حسین ماحوزی حضور یافتہ .

شیخ حسین عالم عامل و فاضل کامل و مجتہد صرف بودہ استاد علامہ مروج اظہار میداشت نامبردہ ہموارہ اخباریہا را مورد طعن و نکوہش قرار می داد و می گفت اخباریہا آنہایند کہ گفتارشان با کردارشان یکسان نیست و کورکورانہ از امثال خود پیروی میکنند . پس از او از درس شیخ احمد بن عبداللہ بلادی و دیگر از علمای بحرین استفادہ کرد و چندی بتحصیل ادامہ داد سپس بہ حج بیت اللہ و زیارت مرقد مطہر حضرت رسول اکرم

چه را گرد آورده بود در اختیار یک فرزند که آنهم بی باک دوره گردی بود گذارد و گذشت . پدرش زیاد بنام اقطع شهرت داشت و دستش را در جنگ با حسین بن علی از دست داده بود (۱) و از آزادشدگان ابن ثروان بود و ابو ثروان از آزادشدگان بنی عبس . آثار او : معانی القرآن ، البهاء فیما تلحن فیہ العامه ، اللغات المصادر در قرآن ، الجمع والتثنيه فی القرآن ، آله الكتاب النوادر ، المقصور والممدود ، فعل و فاعل ، المذکر والمؤنث الحدود که مشتمل بر چهل و شش حد اعرابی بوده و امثال اینها فراء سال ۲۰۷ در سن شصت و هفت سالگی در راه مکه درگذشته سلمه بن عاصم گفته در آخرین بیماری به عیادت او رفتم مشاهده کرده عقل را از دست داده پریشان میگوید و اظهار میدارد ان نصبا فنصبا و ان رفعا فرفعا .

بعضی چند بیت زیر را از او یاد کرده و معتقداند جز اینها شعر دیگری نگفته :

لن ترانی لک العیون بباب	لیس مثلی یطیق ذل الحجاب
یا امیرا علی جریب من الار	ض له تسعه من الحجاب
جالسا فی الخراب یحجب فیہ	ما رایننا عمارة فی خراب

هرگز نخواهی دید دیدگانم را بدرخانه‌ای بدوزم و برای چون منی شایسته نیست زیر بار ذلت بروم ای امیری که یک جریب (هزار متر مربع) زمین را به اختیار گرفته و نه نفر پاسدار و دربان برای آن تعیین کرده و در خرابه‌ای یعنی دنیا برای خود قرارگاه درست کرده‌ای با آنکه تا بحال ندیده‌ایم کسی در خرابه‌ای برای خود بنیانی بسازد انتهی .

مؤلف گوید منظورش از حسین بن علی نواده حسن مثنی است که در محل فح شهید شده (۲) و او آخرین داعیان زیدیه بوده که در دولت مهدی عباسی خروج کرد و بمبارزه پرداخت تا شهید شد و این پیش آمد ناگوار در محل فح بوقوع پیوست و سر مبارکش برای مهدی عباسی فرستاده شد ، فح در یکفرسنگی مکه واقع شده دعبل خزاعی سراینده نامی

(۱) ابن خلکان گوید درست نیست پدر فراء دستش را در جنگ حسین بن علی از دست داده باشد زیرا فرزندش فراء سال ۱۴۴ متولد شده و جنگ حسین سال ۶۱ هجرت بوده با ولادت فراء ۸۴ سال فاصله داشته بنابراین پدرش مگر چند سال عمر کرده آری اگر حدش در آن جنگ بوده امکان دارد ، نگارنده گوید اشتباه از ناحیه ابن خلکان است که بر اثر بی علاقگی حضرت سیدالشهداء را به شهید فح اشتباه کرده .

(۲) بخشی از گزارش احوال او را ذیل احوال دعبل در نیمه دوم ترجمه مجلد دوم این کتاب نوشته‌ایم

در قصیدہ نائیه کہ حضور مبارک حضرت رضا (ع) قرائت کرد بمحل قبر او اشارہ کردہ .

فیور بکوفان و آخری بطیبہ و آخری نالہا صلواتی

ابوزکریا یحیی بن احمد فارابی .

سیوطی مینویسد فارابی یکی از منتبعان در فن لغت بود و گروهی از مردم فاراب و

ماوراءالنہر بدرس او حضور می یافتہ و از مدرسش برخاستہاند .

فارابی مراتب حدیث را از ابو عبدالرحمن عبداللہ بن عبیداللہ بن شریح بخاری فرا

گرفته و حسن بن منصور از او روایت کردہ والمصادر از آثار لغوی اوست .

(۱۳۵) ابو محمد یحیی بن مبارک بن مغیرہ عدوی یزیدی نحوی از مقریان و لغویہا

و موالیان بنی عدی بن مناة بود .

پیش از این ذیل احوال ابوالعباس فضل بن یحیی نوادہ اش کہ بمناسبت زندگی

ابوالقاسم فضل بن محمد بن علی قصبانی نحوی آورده بودیم بشرح حال او اشارہ کردہ و

مجملی از آثار و پارہای از حکایات و اخبار او را متذکر شدیم و وعدہ دادیم شرح حال عدہای

از خاندان او را کہ از پیشوایان یزیدی میباشند ذیل احوال ابو عبداللہ محمد بن عباس بن

محمد بن یحیی در باب محامدہ یاد آور شدیم سپس مناسب چنان دیدیم شرح احوال ابو

عبداللہ را بتاخیر انداختہ و در این باب ذیل نامبرداری از اعلایش متعرض شویم و ذیلابہ

سایر از فضلا این سلسلہ اشارہ کنیم .

نخست باید بگوئیم چرا این سلسلہ بنام یزیدی شہرت پیدا کردہ اند بطوریکہ از بیعہ

استفادہ میشود نخست یحیی بہ تربیت فرزندان یزید بن منصور حمیری حاکم کوفہ و بصرہ

می پرداخت و بدین نام شہرت پیدا کرد پس از آن بہ پیشگاہ ہرون الرشید معرفی شد و بہ

تربیت و تعلیم مامون پرداخت .

ثانیا طبق وعدہایکہ دادہ بشرح احوال ابو عبداللہ محمد بن عباس یزیدی فوق الذکر

میپردازیم .

ابو عبداللہ نوادہی یحیی بودہ و از ادباء عہد خود بشمار میآمد .

ابن خلکان مینویسد یزیدی در نحو و ادب و نوادر و اخبار عرب پیشوای عصر خود

بود و از عمویش از عبیداللہ و از ابوالفضل ریاشی و ثعلب و دیگران روایت میکرده .

خطیب گفته ابو عبداللہ یزیدی در روایات اخبار عرب و آداب آنها دست توانائی

داشت و در احادیثی کہ نقل میگرد مورد تصدیق همگان بود و ابوبکر صولی در طبقات

آخرین شاگردان او بود و از وی روایت میگرد ، در آخر عمر بہ تعلیم اولاد مقتدر موظف شد

و بملازمت دربار مقتدر پرداخت .

آثار او مختصرالنحو، الخیل، مناقب بنی عباس، اخبار یزیدیها ابوعبدالله بنا به نقل مرزبانی سال ۳۱۳ هجری وفات یافته .

ابوعبدالله محمد بن یحیی یزیدی جد ابوعبدالله مترجم فوق است از تاریخ خطیب نقل شده ابوعبدالله از ادبا و قاریها و لغویها و سرایندگان فاضل بوده هرون الرشید را مدح کرده و به تادیب مامون پرداخته و او بزرگترین فرزندان ابومحمد یحیی بوده، سالیکه همراه معتصم به مصر رفته بود همانجا درگذشت .

ابواسحق ابراهیم بن یحیی فرزند دیگر یحیی است .

خطیب مینویسد ابراهیم از شاگردان پدرش یحیی و ابوزید لغوی و عبدالملک اصمعی بوده برادرش اسماعیل و برادرزادگانش احمد بن محمد و عبیدالله بن محمد از وی روایت کرده اند .

آثار او کتاب ما اتفق لفظه و اختلف معناه، ابراهیم در سن هفده سالگی به تالیف این کتاب پرداخته و همواره به مطالب و تحقیقات آن تا سن شصت سالگی افزوده و سلسله یزیدیها بدان مباحث میگردند دیگری مصادر القرآن، النقط والشکل، المقصور والممدود و امثال اینها .

هنگامی ابراهیم وارد دربار مامون شد یحیی بن اکثم با مامون به باده‌گساری مشغول بودند بمجردیکه یحیی از ورود او اطلاع پیدا کرد با او مزاح نموده گفت چه شده معلمان با شاگردان خود لواط میکنند؟ ابراهیم سر برداشته دید مامون یحیی را به دست انداختن ابراهیم اشاره میکند ابراهیم ناراحت شده گفت امیرمومنان از همه آفریدگان خدا به این حقیقت آگاه‌تر است زیرا پدرم معلم او بوده .

مامون که چنین توقعی نداشت خشمناک شده از مجلس بیرون رفت و مجلس عیش را منقض ساخت .

یحیی بن اکثم خطاب به ابراهیم آیا متوجه شدی چه سخنی از من پریشان‌ت تراوش کرد همانا یقین دارم این کلمه موجبات انقراض شما یزیدیان را بوجود خواهد آورد .

ابراهیم گفته از این پیش‌آمد مستی از سرم رفت و این اشعار را به منظور پوزش برای مامون نوشتم :

انا المذنب الخطاء والعفو واسع ولو لم یکن ذنب لما عرف العفو
سکرت فابتد منی الکاس بعض ما کرهت و ما ان یستوی السكر والصحو

من همان گناہکار پرخطایم و سفرہ بخشش امیر ہمہ جا را فرا گرفته و ہرگاہ گناہی
نباشد حقیقت عفو ہویدا نمیگردد . ای امیر :

مست بودم اگر گہی خوردم گہ فراوان خورد مستانہ
جام شراب برخی از سخنان را کہ مکروه طبع من بودہ بہ زبانم آورد بدیہی است
مستی و ہوشیاری یکسان نمی باشند .

ما مون از خطایش درگذشت و در پشت نامہی او اشعار زیر را نگاشت :
انما مجلس الندامی بساط للموداة بینہم وضعوہ
فاذا ما انتہوا الی ما ارادوا من حدیث و لذة رفعوہ
مجلس بادہ گساری بساطی است کہ برای ایجاد محبت گسترانیدہ اند و ہرگاہ عیش و
گفتارشان بپایان برسد برمی چینند .

ابراہیم سال ۲۲۵ ہجری (کرہ) درگذشت .
ابوجعفر احمد بن محمد بن یحیی معروف بہ ابوجعفر یزیدی .
نامبرده فرزند ابوعبداللہ محمد اولست کہ شرح حالش گذشت وی از ادبا و قاریہا و
سرایندگان بنام خاندان یزیدی است .

ابوجعفر بدمشق رفت و از آنجا بمنظور جنگ با رومیان عازم روم شد .
برادرش عبیداللہ و فضل از او روایت میکنند .
ابوجعفر سال ۲۶۰ وفات یافت .

ابن عساکر شعر زیر را کہ مشتمل بر ہمہ حروف نقطہ دار است از وی نقل کردہ .
و لقد شجتنی طفله برزت ضحی کالشمس ختما العظام بذی الغضا
طفلك خورشیدرخی هنگام ظہر در برابر من قرار گرفت با بازوان درشت خود و با
چوب درخت غضائی کہ در دست داشت سر مرا شکست (۱) .

مؤلف گوید نقل یکفرد شعر کہ مشتمل بر ہمہ حروف نقطہ دار بودہ مهم نیست بلکہ
موضوع قابل اہمیت آنستکہ در ہمہ نسخہ های شرح کبیر در آغاز کتاب طہارت آن نوشتہ
لفظ طہور در قرآن کریم باتفاق لغویہای با نام و نشان از قبیل ترمذی بمعنی طاهر مطہر
است .

(۱) در این شعر بہ تنہا حروف نقطہ دار آورده شدہ بلکہ ہمہ بیست و ہشت حرف را بہ
استثناء صاد و مہملہ دارا میاشد .

و حال آنکه لغوی مزبور ترمذی نیست بلکه یزیدی است یعنی کلمه یزیدی به ترمذی مبدل شده و آنها که در صدد نوشتن ترجمه احوال رجال میباشند با مثال این جزئیات که در عین حال کلی و مهم اند توجه نمیکنند و بدانگونه از شعرها که بود و نبودشان یکسانست می پردازند .

زیرا ترمذی با تاء دو نقطه و را و دال در میان علماء اهل سنت لقب منحصر ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره یکی از مؤلفان صحاح ست مشهوره است که در شهر ترمذ به سال ۲۷۹ درگذشته و بالاخره نامبرده از محدثان است نه از لغویها .

(۱۳۶) ابوالحسین زین الدین یحیی بن معط بن عبدالنور زاوی مغربی معروف به ابن معط .

ابن معط از نحویهای حنفی مذهب و سازنده الفیه است که ابن مالک در آغاز الفیه معروفش بدان اشاره کرده (۱) .

سیوطی مینویسد ابن معط پیشوای مبرز در علوم عربیت بود و شعر خوب میگفت و از شاگردان جزولی بود و احادیث و اخبار را از ابن عساکر استفاده کرده . ابن معط چندی در شام و مدتی را در مسجد جامع عتیق مصر به تدریس می پرداخت و همواره گروهی از خواهندگان علوم ادبی به درس او حضور می یافتند . از آثار او الفیه در نحو و فصول در نحو و امثال آنها .

ابن معط سال ۵۶۴ متولد شد و در سلخ ذیقعد سال ۶۲۸ در قاهره درگذشت و فردای آن در کنار خندق نزدیک به تربت امام شافعی دفن شد قبرش معلومست از اشعار اوست :

قالوا تلقب زین الدین فهو له نعـ ت جمیل عدا قد زین الامناء

فقلت لا تعدلوه ان ذالقبـ وقف علی کل حسن والدلیلانا

گفتند خوشا بحال ابن معط که به لقب زین الدین ملقب گردیده و از لقب ارزنده امینان بهره ور گردیده گفتم مرا سرزنش نکنید زیرا این لقبی است که بکنایه بهر فرد منحوسی داده شده دلیلش خود من .

باز در ذیل احوال رضی الدین ابوبکر قسطنطینی نحوی شافعی از صلاح الدین صفدی نقل کرده رضی الدین سال ۶۰۷ هجری متولد شده و در بیت المقدس تربیت یافته و فنون

(۱) ابن مالک میگوید : وقتضی رضی بغیر سخط ، فائقه الفیه ابن معط . واللہ یقضی

بهیات وافرہ ، لی وله فی درحات الاخره .

عربیت را از ابن معط و ابن حاجب فراگرفته و با دختر ابن معط ازدواج نموده و از بزرگان پیشوایان علوم عربیت در قاهره بوده و در فقه و حدیث نیز مهارت داشت و مردی نیکوکار و متدین و فروتن بود و آخر عمر کور شد و سال ۶۹۵ هجری درگذشت .

مؤلف گوید در ذیل ترجمه‌های پیشین بنام عده‌ایکه الفیه ابن معط را شرح کرده‌اند اشاره کردیم چنانچه ذیل احوال ابن ناظم بگروهی که بشرح الفیه پدر او پرداخته اشاره نمودیم .

و اینگونه سک ویژه اینکتابست و کتب دیگر بچنین اموری توجه نمی‌کنند .

(۱۳۷) ابوزکریا محیی‌الدین یحیی بن شرف بن مری نوی شامی نووی از فضلا فقها

و لغویها و بزرگان محققان عصر خود بوده .

آثار بسیاری در فقه و لغت و امثال اینها تألیف کرده از جمله مختصر نهاییه ابن‌اثیر و مختصر قاموس و امثال آنها در دو مجلد ، شرح الفاظ التنبیه در فقه اینکتاب بسبک شرح الفاظ مختصر مزنی تألیف ابومنصور ازهری سابق‌الذکر در باب محمدین تألیف شده و کتاب ارزنده و با فائده‌ایست که فقیه و غیرفقیه از آن بهره‌ورند اتفاق نیفتاده الفاظی را فقها در کتابهای خود بیان کرده باشند یا اصطلاحی را در متفرقات خود بکار برده باشند جز اینکه در این کتاب موجود بوده و به ترتیب ابواب با توجه بمعانی آنها و اینکه حقیقت لغوی هستند یا شرعی یادآوری شده‌اند اثر دیگر او شرح الفاظ دقایق منهاج و فرق بین الفاظ آن با الفاظ کتاب محرر ابوالقاسم یافعی قزوینی دیگری کتاب مهذب‌الاسماء واللغات در بیان لغات مشکله بترتیب حروف الفباء ، کتاب‌الاذکار در دعاهای و وردها و حرزها و تعویذها و آداب شرعی ، نظر اصلی نووی از تألیف مهذب این بوده که الفاظ مهذب و تنبیه فقه شیخ ابواسحق شیرازی را شرح دهد و بسبک شرح الفاظ مهذب تألیف شیخ ابوالمجداسماعیل بن ابی‌البرکات معروف به ابن باطیش تألیفی بوجود آورد .

مؤلف گوید از تاریخ وفات نووی تا بحال اطلاعی نیافته‌ام وهم نمیدانم از چه طبقه‌ای میباشد آری از ابن‌اثیر جزری بسیار نقل میکند و از ابن‌مالک به شیخنا جمال‌الدین تعبیر میکند و در باب اول ذیل احوال خود بشرح حال ابن‌مالک اشاره می‌نماید (۱) .

(۱۳۸) شهاب‌الدین یحیی بن عبدالله مشهور بشیخ اشراق و شیخ مقتول از عرفاء

متاله بوده بخشی از طرائف احوال او را ذیل شرح احوال شهاب‌الدین سهروردی متعرض

(۱) حبیب‌السیر و کتب دیگر وفات او را سال ۶۷۶ یا ۷۷ نوشته‌اند .

شدیم .

مؤلف حبیب‌السیر شرح احوال او را مفصلاً متعرض شده طالبان می‌توانند برای تفصیل از زندگانی او بدانجا مراجعه کنند زیرا ما آنچه را ذیل شرح‌حال شهاب‌الدین برای او نوشتیم کافی بحال او دانستیم .

(۱۳۹) ابویوسف یعقوب بن اسحق بن سکیت بر وزن سکین .

سیوطی مینویسد ابن سکیت از علما و نحویهای کوفه بود و در علم قرآن و لغت و شعر و روایت اخبار عرب از موثقان بشمار می‌آمد .

ابن سکیت فنون ادبی را از فراء و ابوعمر شیبانی و اثرم و ابن اعرابی و دیگر از سرشناسان کوفه و بصره فرا گرفته و آثار بسیاری در نحو و معانی شعر و تفسیر دیوانهای عرب بوجود آورده و در اینخصوص از پیشینیان خود برتری یافته و پس از ابن اعرابی دانشمندی در تالیف و هوشمندی به پایهی او نبوده .

هنگامی بمحضر ابن اعرابی درآمده وی موضوعی را نقل کرده ابن سکیت در مقام معارضه پرسید ناقل آن کیست؟ ابن اعرابی که چنین انتظاری نداشت ناراحت شده گفت چقدر نیازمندی کسی بیاید و دو گوش ترا بگیرد سپس برای تادیب تو چندپس گردنی محکم به پشت گردنت بنوازد ، یعقوب از شنیدن این سخنان و ناراحتی استاد سر بزیر انداخته سخنی نگفت پس از آنکه خشم ابن اعرابی فرو نشست گفت چقدر خوشحالم که اینگونه کلمات نسبت بمن صادر شد که توانستم دشواریهای آنرا تحمل نمایم و هرگاه نسبت بدیگری ابراز میداشتید ممکن بود عکس‌العمل نشان دهد و جواب ناپسند بگوید .

ابن سکیت در بغداد معلم کودکان بود سپس به تربیت و تعلیم فرزندان متوکل گمارده

شد .

پیش از آنکه متوکل نامبرده را به تعلیم فرزندان خود دعوت کند عبدالله بن عبدالعزیز که از جریان اطلاع پیدا میکند در مقام مشورت ابن سکیت را از پذیرش تعلیم و تربیت فرزندان وی باز میدارد ابن سکیت بگمان اینکه عبدالله از موقعیتی که باید پیدا کند حسادت میورزد بمشورت او ترتیب اثر نداد و به تعلیم فرزندان خلیفه اشتغال ورزید در یکی از روزها که ابن سکیت در حضور متوکل بود فرزندانش معتز و مؤید از کنار خلیفه عبور کردند ، خلیفه پرسید موقعیت من و فرزندانم را نسبت به علی و فرزندان او چگونه می بینی ابن سکیت که باطنا از شیعیان بود گفت بخدا سوگند قنبر غلام علی بهتر از تو و فرزندان تو میباشد .

متوکل چون افعی زخم خوردہ بخود پیچید بالامان ترک دستور داد شکم اورالگدمال کردہ از آن ناراحتی و فرمان خلیفہ ستمگر پس از یکروزونیم باکمال ناتوانی رحلت کردوبہ پیشگاہ یاور مظلومان معرفی شد و ہم گویند همانجا درگذشت و جنازہی اورا در میان بساطی از دارالخلافت بیرون بردند و ہم گویند دستور داد زبان او را از پس گردنش بیرون آوردند و بدانوسیله رحلت کرد .

رحلت او را در روز دوشنبہ پنجم رجب سال ۲۴۴ ہجری نوشتہاند قدس اللہ روحہو افزودہاند متوکل ستمکار خونبہای او را برای مادرش فرستاد یا اللہ المنتقم .

گویند ابن سکیت آثار ارزندہای دارد از جملہ اصلاح المنطق است کہ شیخ ابوالمکارم مجدالدین بن علی بن محمد مطلب کاتب مغربی آنرا بنام الايضاح فی اختصار کتاب الاصلاح خلاصہ کردہ و بترتیب حروف الفبا در آورده و نیز کتاب غریبین ہروی را خلاصہ نمودہ .

ابن خلکان مینویسد ابن سکیت ہم عقیدہ با آنها بود کہ علی (ع) را بر دیگران برتری میدادند و بہ تربیت فرزندان متوکل میپرداخت و از آنجا کہ متوکل با شدت ہرچہ تمامتر از علی و اولاد او اظہار تنفر میکرد و ابن سکیت غلو بی نہایتی دربارہی علی و خاندان او داشت روزیکہ در حضور متوکل بود و فرزندان وی معتز و مؤید درآمدند متوکل خطاب بہ ابن سکیت گفت ای یعقوب پسران من محبوبتر در نزد تو اند یا حسن و حسین؟ ابن سکیت کہ از چنان مقایسہی نابجائی سخت ناراحت شد گفت بخدا سوگند ہمانا قنبر غلام علی (ع) از تو و فرزندان بہتر است ، متوکل ناراحت شد دستور داد زبان او را از پس کلاہش بیرون آوردند .

مؤلف لؤلؤءہ از خلاصہ علامہ و رجال نجاشی نقل کردہ ابویوسف یعقوب بن اسحق معروف بہ ابن سکیت با سین بی نقطہ و یاء و تاء از کسانی است کہ در حضور مبارک حضرت رضا و حضرت جواد علیہما السلام موقعیت ویژه ای داشت و از اصحاب خاص آن بزرگواران بود و از حضرت جواد روایتی نقل کردہ و مسائلی پرسیدہ متوکل او را بمناسبت اینکہ از اعلام شیعہ است شہید کرد و حکایت او مشہور است .

ابن سکیت در علوم عربیت و لغت مورد اطمینان ہمگان بود و ہمگی براستی و درستی او اعتراف داشتند و اصولاً مورد طعن اصحاب قرار نگرفتہ است .

آثار او عبارتند از اصلاح المنطق ، الالفاظ ، ما اتفق لفظہ و اختلف معنای الاضداد ، المؤنث والمذکر ، المقصور والممدود ، الطیر ، النبات ، الوحش ، الارضین والجبال ، الاودیہ الاصوات ، ما صنفہ فی شعر الشعراء .

نخاشی آثار مزبور را بتوسط ابواحمد عبدالسلام بن حسین بن محمد بن عبدالله بصری از ابوالقاسم عمر بن محمد خلال از ابوعبدالله ابراهیم بن عرفه از ثعلب از یعقوب روایت کرده .

مؤلف لؤلؤءه مینویسد ماهم بهمین سندها و امثال آنها آثار ویرا بسلسلهی مراتب خود روایت می‌نمائیم .

ابویوسف یعقوب بن اسحق بن زید بن عبدالله بن ابی اسحق حضرمی .
حضرمی از موالیان حضرموت بود و در بصره به تعلیم قرائت اشتغال می‌ورزید و در روزگار خود در فن قرائت و عربیت و کلام عرب و روایت و فقه کسی به پایهی او نمی‌رسید و فاضلی متقی و پرهیزکار بود هنگامی در حال نماز عبای او را از شانهاش ربودند و دوباره بشانهاش افکندند او بر اثر اشتغال و استقراق تامی که داشت از ربودن و آوردن آن خبردار نشد .

و در بصره بجائی رسیده بود که گاهی او را زندانی و هنگامی آزاد می‌ساختند و گروه بسیاری از قرائت او بهره‌ور میشدند و قرائت مشهوری دارد که یکی از قرائتهای دهگانه به شمار است .

یکی از سراینندگان در وصف الحال او گفته :

ابوه من القراء کان وجده
و یعقوب فی القراء کالکوکب الدری
تفرده محض الصواب و وجهه
فمن مثله فی وقته والی الحشر

پدر و جدش از قاریان بودند و یعقوب خود در میان قاریان مانند ستاره درخشانی بود آری درستی و وجاهت او را منحصر بفرد ساخت و تا روز قیامت همتائی برای او نمیباشد
ابویوسف در ماه ذیحجه سال ۲۵۰ هجری در سن ۸۸ سالگی درگذشت .

ابوبشر یمان بن ابی یمان از سراینندگان و نحویها و از شاگردان ابن سکیت بود .
سیوطی مینویسد ابوبشر از مردم بندنیچین بود و اصلاً از روستا زادگان ایرانیست
سال ۲۰۰ هجرت کور از مادر زائیده شد و در بندنیچین تربیت شد و از علوم ادبیت فراغت یافت و اشعار بسیاری بخاطر سپرد آنگاه به بغداد عزیمت نموده و با دانشمندان آنسرزمین ملاقات کرد و از ابن اعرابی و ابوناصر مصاحب اصمعی و ابن سکیت استفاده کرد پس از آن به بصره رفت و با زیادی و ریاشی ملاقات کرد .

آثار او عبارتند از التنبیه ، معانی الشعر ، العروض .

ابوبشر سال ۲۸۴ درگذشت .

(۱۴۰) ابویعقوب یوسف بن ابی بکر بن محمد بن علی خوارزمی ملقب بسراج الدین

سکاکی .

اثر معروف سکاکی مفتاح العلومست کہ مشتمل بر دوازده علم از علوم عرب بوده و با آنکہ سکاکی از تخمه ایرانی است پایہ معلومات او بہ آنجا رسیدہ کہ توانستہ چنین کتاب مہمی کہ مورد توجہات خاصہ ارکان علمی و ادبی بودہ تالیف نماید .

پیش از این شرح حالش را ذیل ترجمہ عبداللہ بن احمد قفال صورتگرو قفل ساز مشہور

کہ بعدہا مراتب علمیش مانند صنایع عجیب او زبانزد عام و خاص گردید ذکر کردیم (۱) .

سکاکی در ردیف دانشمندان سلطان محمد خوارزمشاه و از معاصران خواجہ نصیرطوسی

بشمار است و من تاحال بمدرکی برنخورده ام از مشایخ و شاگردان او نامبرده باشد و علت

شہرت او را بہ سکاکی نوشتہ باشد و ممکن است یکی از افراد سلسلہ پدری یا مادریش بہ

صنعت سکاکی (میخ سازی یا حلقہ سازی) میپرداختہ و او پس از این بدین لقب شہرت یافته تا

ثابت کند از چنان کارگری چنین ادیبی بوجود آمدہ .

مؤلف گوید عجب اینست در یکی از کتابہای رجال اخباریہا نامبرده را بعنوان

سراج الدین یعقوب سکاکی معرفی کردہ با آنکہ نام او بطوریکہ در صدر عنوان نوشتیم یوسف

است و کنیہی او ابویعقوب آری اینکونہ اشتباہات در مقام تمیز رجال از اعظامی کہ ادعای

مہارت در فن رجال نمودہ اند بسیار اتفاق افتادہ .

سید مجدالدین محمد حسینی فاضل مورخ و متخلص بہ مجدی کہ از معاصران شیخ

بہائی قدہ است در کتاب زینت المجالس در باب حسن ثبات نیت و استقامت بر عزیمت

مینویسد امام سکاکی از جملہ فضلاء روزگار و دانشمندان عالی مقامی است کہ در علوم غریبہ

مہارت داشتہ در آغاز کار آہنگری میکرده هنگامی صندوقچہ کوچکی از آہن ساخت و قفل

بطرز عجیبی برای آن تہیہ دید کہ وزن دوات و قفل از یک قیراط (۱۰ دینار) تجاوز نمیکرد

و آنرا بہ پادشاہ زماش تقدیم داشت هنگامیکہ شاہ و درباریان این اثر ارزندہ و دسترنج

مہم را دیدند اصولاً تشویق زیادی از او بعمل نیاوردند طولی نکشید در حضور سکاکی مردی

وارد شد پادشاہ با احترام از جا حرکت کرد و او را در کنار خود نشانید ، سکاکی پرسید این

مرد کہ اینہمہ مورد توجہ شاہ قرار گرفت کیست ؟ در پاسخ گفتند او یکی از دانشمندانست

(۱) در شرح حال قفال نام وی اشارہ شدہ آری در حاشیہ کتاب ترجمہ سکاکی نوشتہ

و از ترجمہ اثری نیست .

سکاکی در اندیشه فرو رفت و گفت هرگاه کسی از این طبقه بوده باشد بهتر میتواند بمقامات فضیلت و شرافت نائل گردد و موقعیت عامه پیدا کند بلافاصله بمدرسه رفته و به تحصیل علوم پرداخت آنگاه که وارد مدرسه شد سی سال از عمرش گذشته بود استاد که مرد سی ساله‌ای را برای فراگرفتن مقدمات علوم دیده گفت خیال میکنم با این سن موفق به تحصیل علم نشوید و ذهن شما مساعدت برای فراگرفتن آنها نمی‌نماید ناچار باید شما را آزمایش کرد سپس مسئله زیر را که از مسائل اجتهادیه امام شافعی بوده بوی آموخت که قال‌الشیخ جلد‌الکلب یطهر بالدباغه، سکاکی تا روز دیگر همان عبارت را مکرراً میگفت فردای آن که بحضور رسید وی درس روز قبل را از او پس گرفت سکاکی پس از آنهمه تکرار گفت قال‌الکلب جلد‌الشیخ یطهر بالدباغه حاضران از این پاسخ خندیدند در عین حال استاد مسئله دیگری باو آموخت و بهمین ترتیب مدت ده سال عمر خود را صرف فراگرفتن علوم کرد و بجائی نرسید آخر الامر ناراحت شده دیوانه‌وار سر بکوه و هامون گذارد در یکی از روزها که از این کوه به آن کوه میرفت در یکی از شکافها چشمش به مقدار آبی افتاد که قطره قطره از آن جاریست و بر اثر چکیدن سالیان چندی همان قطره سنگ سخت پائین خود را سوراخ نموده سکاکی متنبه شده با خود گفت دل تو که از این سنگ تیره‌تر و خاطرت که از آن سخت‌تر نمیباشد تا بر اثر مواظبت بفرآ گرفتن علوم متاثر نگردد بار دوم بمدرسه بازگشت و با عزمی ثابت و تصمیمی استوار بفرآ گرفتن علوم پرداخت تا خدایمتعال از برکات خود درهای علوم و معارف را بروی او گشود و گوی سبقت را از همگان ربود.

مؤلف زینت‌المجالس پس از این حکایت دیگری که اشاره به واقعه‌ای که فیما بین او و سپهسالار و لشکر جغتای چنگیزی بوده متعرض شده و از آن حکایت معلوم میشود سکاکی در چه طبقه‌ای از ادبا بوده هر چند ما پیش از این تاریخ وفات او را سال ۶۲۶ نوشته‌ایم (۱) و از مدرک دیگری بدست آورده وفات او در ماه رجب‌المرجب اتفاق افتاده.

یکی از متاخران علما گفته علم طلسمات علمی است که بوسیله‌ی آن میتوان از جادوگری امتزاج قوای عالیه فعاله با قوای سافله منفعله با خبر شد و از این راه امور غریبه‌ای در عالم کون و فساد ایجاد کرد.

(۱) مرادش مطالبی است که ذیل احوال‌قفال نوشته گفتیم از آن مطالب در نسخه طبع روضات اثری نیست، ممکن است مرگ در سال مزبور در فوق در سن هفتاد و یک سالگی در زندان اول حفتای چنگیزی اتفاق افتاده باشد.

و در معنی طلسم در سه قول اختلاف کرده‌اند .

۱ - طل بمعنی اثر است بنابراین طلسم بمعنی اثر اسم . ۲ - طلسم لفظ یونانی است بمعنی گره غیر قابل انحلال گره ناگشا . ۳ - مغلوب لفظ مسلط است کنایه از آنکه کسی که از این علم خبردار شود به ایجاد امور غریبه دست پیدا خواهد کرد .
علم طلسمات از فن جادوگری بحقیقت نزدیکتر است و سکاکی کتاب «یمی در این رشته تالیف کرده .

(۱۴۱) ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرقرطبی اندلسی معروف به ابن عبدالبر و مؤلف کتاب الاستیعاب در بیان شرح احوال آل والا صحاب .
ابن عبدالبر حافظ حدیث دیار مغرب زمین و از سنیهای متعصب و بیباک ناصبی عقیده و اشعری مرام بود و از کتاب استیعابش استفاده میشود از غرائب ناصبیان و عجائب دشمنان آل محمد بوده .

ابن عبدالبر در مخالفت با اهل بیت همتای ابو محمد ابن اعثم کوفی مورخ مشهور است پایه نصب و شدت تنفر او از اهل بیت بجائی بود که پس از نقل روایات اصحاب اظهار میدارد آنچه را تا بحال نگاشتیم روایاتی بود که اهل سنت و جماعت نقل کرده‌اند و سایر روایات را اگر بخواهم بنگارم میترسم بدست شیعیان بیفتد و از اینراه حجت بر ما تمام کنند و یا ممکن است عوام مردم از مضامین آنها باخبر شوند و از تسنن به تشیع بگروند .
ابن خلکان که او هم در عداوت دست کمی از وی نداشته مینویسد ابن عبدالبر پیشوای محدثان و مفسران عصر خود بوده و در فنونی که مربوط برشته حدیث و تفسیر بوده مهارت داشته .

قاضی ابن سکره نوشته از استاد خود قاضی ابوالولید ساجی شنیدم می گفت در فن حدیث در سرزمین اندلس کسی به پایه ابن عبدالبر نمیرسد .

ابوعلی اندلسی گفته ابن عبدالبر در راه تحصیل علم چون آهنی ذوب شده و بر همگان از رجال اندلس برتری یافته و کتابهای مفیدی تالیف کرده از جمله الاستیعاب .
ابن عبدالبر از عده‌ای از جمله ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حکیم معروف به ابن نقری روایت میکرده .

ابن عبدالبر سال ۴۶۳ مرده و همانسال خطیب بغدادی که شرح حالش را در باب احامده نوشته‌ایم در گذشته و گفته‌اند از اتفاقات عجیب آنکه در یکسال محدث باختر در اندلس و محدث خاور در بغداد وفات یافت .

و از آثار ابن عبدالبر کتابی است بنام العقد که می‌پندارم در حکایات طریفه و مجلس آرا باشد.

مؤلف کشکول از کتاب العقد او نقل میکند مردی گفت زن طلاق باشم اگر حجاج در آتش نباشد از حسن بصری پرسیدند گفت اگر او در آتش نباشد ضروری ندارد که در همخوابی با همسرت بزنا مبتلا گردی یعنی در آتش نیست.

پیش از این ذیل احوال ابوالحسن عمرانی نوشتیم ابوالحسن خزر جی کتابی بنام تقریب المدارک در خلاصه تمهید ابن عبدالبر نوشته است.

مؤلف گوید این بود آخرین ترجمه‌ای که ما تصمیم گرفته بودیم در این اثر ارزنده ایراد نمائیم و تذکره احوال فقهاء اعیان و یادآوری از گذارشات صاحبان فنون را متعرض شویم و از فوائد طریفه و فرائد نفیسه آنچه را تهیه دیده در محل خود متذکر شویم تا ناقد بصیر آنها را از محال مزبوره بدست آورد و از حقایق آنها لذت ببرد و مرا در مظان دعا خاطر نکند.

و از آنجا که خاتمه این مجلد پس از مابقی مجلدات دیگر مدت‌ها در عهده‌ی تعویق افتاده بود شفیق قمقام و صدیق صاحب مقام میرزا عبدالغفار فرزند سید محمد حسین حسینی تویسرکانی که از مفاخر این عصر است مرا در انجام آن کمک کرد و وسائل انجام آنرا از هر نظر فراهم آورد و برآستی از این نقطه نظر حق بزرگی به گردن من پیدا کرد از من در خواست کرد کتاب حاضر را از شرح حال استادش.

حاج ملا حسینعلی فرزند نوروز علی ملائری تویسرکانی اصفهانی ولو در غیر محل مناسب هم باشد خالی نگذارم و خود آن بزرگوار هم پیش از آنکه رحلت کند مکرر در مکرر از من درخواست میگرد تا ترجمه‌ی احوال او را در این کتاب بنگارم و باندهای برای این موضوع اصرار می‌ورزید که مرا ناراحت میساخت و میرزای مزبور نیز همواره مرا از یادآوری شرح احوال او تذکر میداد و وعده دادم در خاتمه بشرح احوال او اقدام نمایم اینک که به یاری خدا کتاب حاضر بپایان رسید و خاتمه آنرا بنگارش در آوردم به وعده‌ای که با معظم له نموده باید وفا کنم و حقوق آنسید بزرگوار را با نگارش چند سطری از شرح حال استادش ادا سازم اینک میگویم تویسرکانی در علم و عمل یکتا و از علما فحول و نبلا فقه و اصول عصر ما بشمار میرفت و در تحقیق و تتبع مشهور بود نوبت تدریس و ریاست افتا در این عصر ویژه‌ی او بود.

تویسرکانی از عده‌ای از علما استفاده کرده و حداکثر مراتب علمی را از شیخ محمد

تقی صاحب حاشیہ معالم کہ پیش از این بشرح حالش اشارہ کردیم بہرہ بردہ و از طرف اوبہ اجازہی روایت و نشر مراتب عالیہ شریعت مفتخر گردیدہ و درعین حالیکہ از علماء نجف و بخصوص افاضل بروجرد استفادہ کردہ و مجاز بودہ در اجازات خود سنداصلی و سہم خویش را متوجہ بہ شیخ صاحب حاشیہ میدانہ آثار او کشف الاسرار در شرح شرایع یازدہ مجلد آن با تمام رسیدہ المقاصد العلیہ حواشی قوانین در دو مجلد فصل الخطاب در اصول الفقہ در دو مجلد . اصول العقاید و مکارم الاخلاق رسالہای در رد یکی از اخباریہا حواشی بر جامع عباسی و بخصوص در مواضعی کہ با شیخ اختلاف نظر داشتہ و امثال اینہا از حواشی و رسالہہا و اجوبہ مسائل و حل مشکلات .

تویسرکانی در بیست و ہشتم صفر سال ۱۲۸۶ وفات یافت و جنازہی او را با تجلیل مفصلی بہ تخت پولاد بردہ و در قبلہ مرقد آقا جمال و آقا حسین خوانساری بخاک سپردند و ہنگامیکہ جنازہ برای دفن آورده شد بمجردیکہ حفار زمین را کند سرداب ساختہ و پرداختہای ہویدا شد و این اتفاق حاکی از باطن پاک و قلب تابناک این عالم جلیل بود قدس اللہ ارواح علمائنا و ساداتنا .

مؤلف با شرح حال اجمالی تویسرکانی قدہ کتاب خود را در دوم ذیحجہ الحرام سال ۱۲۸۶ بیابان آورده و یادگاری ثمین و گوہری برین از خود باقی گذارده و از برکات اہلبیت این فقیر محمد باقر ساعدی بترجمہ ہمہ کتاب موفق شد و بحمد والمنہ با کمی بضاعت مجلدات چہارگانہ روضات را کہ چہار نہر جاری از فنون مختلفہاند در ضمن ہشت مجلد و در مدت متجاوز از چہار سال ترجمہ کردہ و برخی پاورقی و تزییلاتی کہ لازم بود در ہمہ مجلدات با اندازہایکہ اطلاعاتم اجازہ میدادہ نگاشتنہ و از خدا و ائمہ ہدی ویزہ حضرت بقیۃ اللہ عجل اللہ تعالی فرجہ آرزومندم این ترجمہ را مانند اصلش مقبول طباع اعلام و دیگر از فضلاء انام قرار دہد بمنہ و کرمہ .

تاریخ اتمام ترجمہ این مجلد عصر روز یکشنبہ بیست و چہارم

جمادی الاولی سال ۱۳۹۴ ہجری در جوار روضہ مبارکہ

رضویہ علی را قدھا الاف الثناء والتحیہ اتفاق

افتادہ و انا الحقیر محمد الباقربین الحسین

الساعدی الخراسانی و فقہ اللہ لما

یحسب و یرضی

پایان

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
ابوالعباس مبرد	۱۰۵	ابوبشر ضریر	۳۶۱
ابوالفرج اطراره	۲۹۴	ابوبکر خوارزمی	۱۱۸
ابوالفضائل کاشی	۲۸۵	ابوبکر سجستانی	۹۶
ابوالمعالی علوی	۱۶۹	ابوبکر صیرفی	۱۳۵
ابوالوفاء رازی	۳۳۵	ابوجعفر بن حبیب	۹۱
ابوالهذیل علاف	۹۷	ابوحنیفه امام اعظم	۳۱۸
ابویعلی مالینی	۲۱۴	ابوحنیفه شیعه	۳۰۴
ابن آجروم	۲۴۸	ابوحیان توحیدی	۲۵۵
ابن ابی ازهر	۱۵۸	ابوحیان نحوی	۲۵۲
ابن ابی الکرکب	۱۹۰	ابوریحان بیرونی	۱۶۹
ابن ابی ساره	۸۹	ابوعبدالله ضریر	۳۴۰
ابن ابی لیلی	۷۶	ابوعبدالله قرشی	۲۰۴
ابن اثیر ابوالسعادات	۵۸	ابوعبدالله کفرطائی	۲۶۱
ابن اثیر ابونصر	۶۱	ابوعبیده لغوی	۲۹۸
ابن اثیر عزالدین	۶۱	ابوعلی کربنای انصاری	۳۴۰
ابن اثیر نصرالله	۶۱	ابوعمر زاهد	۱۵۰
ابن اعرابی	۹۴	ابونصر ارغیانی	۱۳۵
ابن انباری	۱۳۰	ابونصر فارابی	۱۴۱
ابن انمار انطاکی	۲۹۳	ابونصر قصری	۲۸۵
ابن بطلال	۱۰۳	ابوهاشم جبائی	۱۱۳
ابن بطلال	۱۶۹	ابویوسف حضرمی	۳۶۱
ابن بطریق	۳۴۱	ابوالبرکات مستوفی	۶۰
ابن جابر اندلسی	۲۴۸	ابوالحجاج قیسی	۲۸۵
ابن جماعت اندلسی	۲۷۰	ابوالحسن اربلی	۶۱
ابن الحاج نحوی	۲۳۰	ابوالحسین بصری	۱۶۸
ابن حمید نحوی	۲۰۱	ابوالصمصام مروزی	۳۳۴
ابن حمیده	۱۹۸	ابوالعباس احول	۹۰

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
ابن وقشی	۳۴۰	ابن خیاط	۱۲۹
ابن هشام سعدی	۹۹	ابن خوبی	۲۴۷
ابن هشام لخمی	۱۹۹	ابن دمامینی	۲۷۳
آجری	۱۵۵	ابن درید	۱۲۳
ابیوردی	۱۸۷	ابن دهان بغدادی	۲۰۲
اخطب خوارزم	۲۸۵	ابن سراج	۱۲۰
ادفوی	۱۹۹	ابن سیرین	۷۳
ازهری	۱۵۷	ابن سکیت	۳۵۹
استرآبادی عبدالعظیم	۳۳۲	ابن شجری	۳۳۸
اصفہانی محمد	۲۸۹	ابن الشوال	۲۰۰
اصفہانی محمود	۲۸۸	ابن شہاب زہری	۶۶
افشین	۲۶۳	ابن صایغ	۲۵۸
اکمل‌الدین بابرقتی	۲۶۲	ابن صایغ اندلسی	۲۵۹
اکمل‌الدین رومی	۲۱۶	ابن عربی معافری	۱۹۱
امام شافعی	۸۱	ابن علالا	۱۴
امام فخررازی	۲۰۵	ابن فورک	۱۵۵
امیر شرف‌الدین دشتکی	۱۹	ابن قریعہ	۱۶۴
امیر صدرالدین دشتکی	۱۹	ابن قوطبہ	۹۲
امیر غیاث‌الدین دشتکی	۱۷	ابن کیسان نحوی	۱۰۷
امیر مختار مسبحی	۱۶۷	ابن مالک محمد	۲۳۹
انجوی سید ابوالولی	۳۲۹	ابن ناظم	۲۴۵
باقلانی	۱۶۳	ابن مرابط	۱۶۹
بساطی	۲۷۵	ابن معط	۳۵۷
بطل	۱۸۹	ابن مقسم	۱۵۴
بکرآبادی موفوالدین	۵	ابن میثم بحرانی	۴۴
بلبانی	۲۴۹	ابن نجار	۲۰۲
بنی موسی	۱۳۹	ابن نقاش	۹۷

